

# باقیات الصالحات

ترجمه:  
(آیات البینات)

تألیف:  
نواب محسن الملک  
سید محمد مهدی علی خان

ترجمه و تعلیقات:  
محمد عبد الشکور

(این کتاب به زبان فارسی قدیم دری می باشد) ناشر  
خدا جزای خیر دهد به کسی که آن را به فارسی امروزی برگرداند

باقیات الصالحات	عنوان کتاب:
آیات الیّنات	عنوان اصلی:
نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان	تألیف:
محمد عبد الشکور	ترجمه:
بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

تمهید.....	۱۵
دلیل اول (از دلائل عقلیه).....	۱۷
دلیل دوم (از دلائل عقلیه).....	۲۱
دلیل سوم (از دلائل عقلیه).....	۲۵
دلیل چهارم (از دلائل عقلیه).....	۲۸
دلیل پنجم (از دلائل عقلیه).....	۲۹
شواهد نقلیه در فضیلت صحابه کرام.....	۳۳
شهادتهای تورات و انجیل.....	۳۳
شهادت اول از تورات.....	۳۴
روایت اول که حضرت صدیق اراده قتل پدر خود کرده بود.....	۳۵
روایت دوم که حضرت عمر فاروق مشوره قتل قرابت مندان خویش داد.....	۳۵
شهادت دوم از انجیل.....	۳۶
شهادتهای قرآن مجید بر فضیلت صحابه.....	۳۸
بیان فضائل حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه که ازین ثابت می شود:.....	۷۲
بیان شبهات شیعیان عبدالله بن سبا برین آیت.....	۷۵
شبهه اول بر فضیلت اول:.....	۷۵
شبهه دوم بر فضیلت دوم.....	۸۳
شبهه‌ی سوم بر فضیلت سوم.....	۸۴
شبهه هفتم بر فضیلت هفتم:.....	۸۷
شبهه هشتم بر فضیلت هشتم.....	۹۱

۱۰۶.....	شبهه نهم بر فضیلت نهم.....
۱۱۰.....	شهادتهای ائمه کرام بر فضائل صحابه عظام.....
۱۲۵.....	امر اول یعنی دعائی خیر نمودن امام.....
۱۲۷.....	امر دوم یعنی برداشت کردن صحابه مصائب را به سبب ایمان و افضل بودن سابقین الی الاسلام.....
۱۳۰.....	بیان ایمان آوردن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه.....
۱۳۷.....	بیان ایمان آوردن حضرت عمر فاروق رضی الله عنه.....
۱۴۰.....	در کیفیت ایمان آوردن عمر بن خطاب.....
۱۴۳.....	آمدن سید ابرار بتائید ملک جبار به حرم محترم و نمازگزاردن با اصحاب انتساب و آمدن قریش مرتبه دیگر نزد ابوطالب و سخن گفتن از روی قهر و طیش.....
۱۵۰.....	امر سوم یعنی فضیلت تابعین و علامتهای ایشان.....
۱۸۳.....	حدیث نهم نکاح ام کلثوم با حضرت فاروق اعظم.....
۱۸۶.....	ثبوت نکاح ام کلثوم.....
۲۰۵.....	تمت.....
۲۰۷.....	<b>تکمله مُفیدَه</b> .....
۲۰۹.....	<b>فصل اول: در بیان عجائب مذهب شیعه</b> .....
۲۴۱.....	<b>فصل دوم: در بیان ایمان بالقرآن</b> .....
۲۴۶.....	روایات نقصان قرآن معاذ الله منه.....
۲۴۹.....	روایت زیادت فی القرآن نعوذ بالله منه.....
۲۵۲.....	روایات تبدیل الفاظ قرآن معاذ الله منه.....
۲۵۴.....	روایات تبدیل حروف قرآن معاذ الله منه.....
۲۵۶.....	هر سه اقرار علمای شیعه.....
۲۶۲.....	مطرب خوشنوا بگو تازه بتازه نو بنو.....

۲۶۴	تنبيه ضروری.....
۲۶۷	<b>فصل سوم: در بیان مساله امامت.....</b>
۲۸۹	<b>فصل چهارم: در تفسیر آیاتِ خلافت.....</b>
۲۸۹	چند مسائل ضروریه.....
۲۹۱	تفسیر آیت استخلاف سوره‌ی نور - پاره سیزدهم.....
۳۰۴	تفسیر آیت تمکین سوره حج - پاره هفدهم.....
۳۰۸	تفسیر آیت دعوتِ اعراب سوره‌ی فتح - پاره بیست و ششم.....
۳۱۰	آغاز استدلال.....
۳۱۵	تفسیر آیت قتال مرتدین سوره‌ی مائده - پاره ششم.....
۳۲۲	تفسیر آیت ولایت سوره مائده - پاره ششم.....
۳۲۵	شیعه می‌گویند:.....
۳۳۱	تفسیر آیت اولی الامر سوره نساء - پاره پنجم.....
۳۴۰	شیعه می‌گویند:.....
۳۴۰	اهل سنت می‌گویند:.....
۳۴۴	تفسیر آیت تطهیر سوره‌ی احزاب - پاره بیست و دوم.....
۳۴۴	شیعه می‌گویند.....
۳۴۵	اهل سنت می‌گویند.....
۳۵۵	عذر تذکیر ضمائر.....
۳۵۷	عذر حدیث کساء.....
۳۵۷	جواب بچند وجوه است:.....
۳۶۰	عذر ازاله‌ی رجس.....
۳۶۱	تفسیر آیت موده القربی سوره‌ی شوری پاره بیست و پنجم.....
۳۶۳	تحقیق شریف.....
۳۶۹	شیعه می‌گویند.....

۳۷۰	..... شیعه می گویند.....
۳۷۵	..... فصل پنجم: در احادیث معتبره شیعه.....
۴۰۱	..... خاتمه در بیان محبت اهل بیت.....
۴۰۱	..... سیدنا علی مرتضی کرم الله وجهه.....
۴۰۴	..... سیدنا حسن بن علی رضی الله عنهما.....
۴۰۶	..... سیدنا حسین بن علی رضی الله عنهما.....
۴۰۷	..... سیدنا علی بن حسین رضی الله عنهما.....
۴۰۸	..... بعد حضرت زین العابدین.....
۴۱۱	..... اعلان واجب الاذعان.....



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد و صلوات باید دانست که خداوند عزوجل برای هدایت ما پیغمبری فرستاد که محبوب او تعالی است (و اسم مبارکش محمدست صلی الله علیه وسلم) و کلام (باغت نظام) خود بروی نازل فرمود (که نام پاکش قرآن مجیدست) و بکمال مهربانی خود ما را از تاریکی کفر و شرک برآورده دل‌های ما را بنور ایمان درخشان نمود و بر ما هویدا ساخت که ایمان و اسلام چنین نعمت خداوندی است که ما از عهده شکر آن بر نمی‌توانیم آمد (لهذا بایستی که جمیع کلمه‌گویان اسلام قدر این نعمت شناخته چنین دولت بزرگ را با غوای دشمنی از شیاطین جن و انس از دست نمی‌دادند) و لیکن (چنین نشد بلکه) شیطان جمعی را از کلمه‌گویان اسلام درغلایند و دل‌های ایشان را باز به عقیده‌های باطل تاریک ساخت و فیما بین کلمه‌گویان اسلام چنان تفرقه انداخت که هفتاد و دو فرقه گمراه شدند چنانچه رسول<sup>۱</sup> مقبول ما صلی الله علیه وسلم قبل از وقوع آن

---

۱- اشارت است، که مروی است در ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در یهود هفتاد و یک فرقه شده بودند و در نصاری هفتاد و دو و در امت من یعنی کلمه‌گویان اسلام هفتاد و سه فرقه بظهور خواهند آمد، یکی از آن‌ها جنتی است و آن اهل جماعت‌اند و باقی همه دوزخی. در این حدیث مراد عدد خاص نیست بلکه مراد کثرت فرق باطله است. این حدیث در کتب معتبره شیعه هم منقول است چنانچه در کتاب خصال ابن بابویه مطبوعه ایران جلد دوم ص ۱۴۱ مروی است که «إن أمتی ستفترق علی اثنتین وسبعین فرقة یهلك إحدى وسبعون ویتخلص منها فرقة قالوا: یا رسول الله من تلك الفرقة؟ قال: الجماعة الجماعة». از این حدیث واضح است که فرقه ناجیه آنست که باسم جماعت شهرت یافته باشد و آن بجز اهل سنت و جماعت دیگری نیست. شیعه گاهی خود را اهل جماعت نگفته‌اند و نه این اسم کسی بر ایشان اطلاق کرده. مزید توضیح در حاشیه صفحه آینده بر لفظ اهل سنت و جماعت خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.



خبر داده بود. اکنون ما را محض به حصول نام اسلام شادمانی نباید کرد و به مجرد اقرار توحید و نبوت خود را ناجی نباید شمرد بلکه تحقیق هر عقیده باید کرد و هر مساله اعتقادی را بر کتاب و سنت عرض باید نمود (و آنچه موافق کتاب و سنت نباشد از آن احتراز باید کرد. و درین سعی از اندیشه ناکامی مضطرب نباشد و یقین باید نمود که) ممکن<sup>۱</sup> نیست که کسی به قلب صادق و ضمیر صافی محض بطلب نجات آخرت مطالعه کتاب الله کند و لداد و عناد را در قلب خود راه ندهد این چنین کس توفیق تمیز میان حق و باطل نیابد و این چنین طالب حق را خداوند کریم در گمراهی وا گذارد. آری کسیکه از ابتدای امر طالب صداقت نباشد و به تعصب مذهبی گرفتار شده مقصدی و رای جنگ و جدل نداشته باشد و آیه کریمه:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۳]. حسب حال

او بود لاریب در گمراهی خود خواهد ماند و دل خود را از عقیده‌های باطل پاک نتوانست کرد.

بعد این کلمات چند، بنده گنهگار مهدی علی بن سید رضابن علی غفرالله ذنوبه بخدمت برادران خود التماس می‌نماید که منجمله مذاهب مختلفه مذهبی که در کلمه گویان اسلام بیشتر رواج یافته یکی اهل سنت<sup>۲</sup> و جماعت (که از اول روز تا این زمان

۱- چه در قرآن مجید آیات متعدده باین وعده موجودست که کسیکه باخلاص و تقوی طلب حق نماید سعی‌اش باطل نخواهد شد.

۲- این لقب اختراعی و محدث نیست کما زعم الشيعة بلکه در قرن صحابه این لقب برای گروه ناجی رایج بود خود حضرت علی مرتضی نفس اقدس خود را باین لقب ستوده و شیعه هم آن را روایت کرده‌اند. چنانچه در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۸۳ منقول است که فرمود علی مرتضی: «أما أهل الجماعة فأنا ومن اتبعني وإن قلوا وأما أهل السنة فالمتمسكون بما شرعه الله ورسوله». در نهج البلاغه مطبوعه مصر جلد دوم ص ۹۷ منقول است که حضرت علی مرتضی بسلسله تفسیر آیه کریمه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ

سواد<sup>۱</sup> اعظم اسلام‌اند) و دیگری امامیه<sup>۱</sup> و هر یکی ازین هر دو فریق مذهب خود را حق

فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴿ [النساء: 59]. فرموده: «فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ». ازین ارشاد واجب الاختیار وجه تسمیه اهل سنت و جماعت هم ظاهر شد که اطلاق سنت بسبب عمل کردن است بر سنت جامعه که تفرقه در اهل اسلام نیندازد مخفی نیست که این صفت مخصوص باهل سنت است، شیعه قطعاً از این صفت محروم‌اند زیرا که بنیاد مذهب ایشان بر تفریق است اگر شیعه در اولین جماعت مسلمین یعنی صحابه کرام تفرقه نیندازد بعض را نیک و بعض را بد نگویند و بعداوت باسمى ایشان تأمل نشوند مذهب ایشان فنا گردد.

۱- اینجا دو نکته نفیه زیب رقم می‌شود، نکته اول: اینکه بودن اهل سنت سواد اعظم اسلام از بدیهیات تاریخ است کسی انکار آن نتوانست نمود حتی که شیعه هم اعتراف آن نموده‌اند. در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۴۸ در بیان صدیقی مذکورست که «ما من الامة أحد بايع مكرها غير علي وأربعتنا» یعنی در امت کسی نبود که بدست حضرت ابوبکر بغیر طیب خاطر بیعت کرده باشد بجز علی و چهار کسان ما، معلوم شد که بعد وفات نبوی در جماعت صحابه کرام که عدد ایشان حسب تصریح امام ابوزرعه یک لک و بیست و چهار هزار بود بجز پنج اشخاص کسی بر مذهب شیعه نبود ورنه بر دست حضرت صدیق بلا اکره یعنی بطیب خاطر بیعت کردن چه معنی دارد و قاضی نورالله شوستری که نزد شیعه به شهید ثالث ملقب است در کتاب خود احقاق الحق مطبوع ایران ص ۲۲۳ می‌نویسند که سبب اعلان حضرت علی به حلت منعه در ایام خلافت خود این بود که در آن زمان جمهور مسلمین بحسن سیرت شیخین معتقد بودند و ایشان را بر حق می‌دانستند حتی که کسانی که بر دست آنجناب بیعت کرده بودند همه از گروه دشمنان او بودند به همین سبب حضرت امیر در ایام خلافت خود بر اظهار مذهب خود قدرت نداشت هذا نمه کل من العباد وجمهورهم من شیعه أعدائه ومن یربي أنهم مضوا علي ضال الأمور وأضلها إلي آخر ما قاله. واین معنی در کتاب شیعه بروایات صحیحه از حضرت عل و دیگر ائمه منقول است که حضرت علی در زمانه‌ی خود بسبب کثرت اهل سنت و قلت بلکه ندرت شیعه قدرت بر اظهار مذهب خود نداشت معلوم شد که در زمانه خلافت حضرت علی هم عدد شیعه بسیار قلیل بل اقل قلیل بود حتی که کسانی که بر دست او بیعت کرده بودند و بحکم او با محاربان او جهاد می‌کردند و او جان نثاری می‌دادند همه بر مذهب اهل سنت بودند.

نکته دوم: اینکه نزد فرا یقین ثابت و مسلم است که در قرن اول بوقت ظهور تفرق و اختلاف هر جماعتی که سواد اعظم اسلام باشد حق بجانب اوست و همه اهل اسلام باتباع آن جماعت ماموراند. در نهج البلاغه مطبوعه مصر جلد اول ص ۲۷۱ می‌آورد که حضرت علی مرتضی فرمود: «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ: مُحِبُّ مُفْرَطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرَطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالٍ أَلَمَطُ الْأَوْسَطِ فَالزَّمُوهُ، وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّةَ مِنَ الْعَنَمِ لِلدَّيْبِ. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ». در این کلام بلاغت نظام تدبیر باید نمود که حضرت علی مرتضی چنان بتصریح تمام فرقه شیعه را در هالکین داخل فرمود و سد باب تاویل و تسویل کرده ارشاد فرمود که آنچه اعتقاد سواد اعظم درباره‌ی من است همون اعتقاد را لازم باید شمرد. بالآخره تاکید را بغایت قصوی رسانیده امر فرمود که هر کسی که شما را خلاف سواد اعظم تعلیم دهد آنکس را قتل بکنید اگرچه زیر این عمامه من باشد. یعنی اگر چه آنکس من باشم مرا هم قتل باید کرد. جزاه الله فی الاسلام خیراً.

۱- این لقب البته محدث و مخترع است. در قرون اولی هرگز فرقه‌ی از فرق اسلامیة باین لقب معروف و موسوم نبوده، شیعه این لقب را برای آن اختراع کرده‌اند که اصل اختلاف که میان اهل اسلام و میان ایشان است در پرده‌ی این لقب مستور گردد و مردمان بدانند که اصل اختلاف این است که این فرقه اتباع ائمه می‌کند و دیگران ازین اتباع محروم‌اند چنانچه مصنف هم بلحاظ همین معنی بعد چند سطور اطلاق لفظ امامیه را برایشان مصداق مثل مشهور برعکس مهند نام زنگی کافور قرار داده. لیکن مبحث امامت در کتب معتبره شیعه مطالعه کرد و اوصاف امام در کتب ایشان مشاهده کرد خوب می‌داند که این لقب مراد کفر و مساوی انکار ختم نبوت است زیرا که در مذهب شیعه، امام از هر صفت و هر فضیلت مساوی سیدالانبیاء می‌باشد و مانند وی صلی الله علیه وسلم معصوم و مفترض الطاعة می‌بود و منجانب الله بروی کتاب هم نازل می‌شود در تمام عمر یک کتاب بلکه در هر سال یک کتاب و منجانب الله امام را اختیار تحلیل و تحریم هم عطا می‌شود. ائمه هر چیز را که خواهند حلال کنند و هر چیز را که خواهند حرام قرار دهند. این همه مطالب در کتاب اصول کافی که اقدم و اوثق کتب شیعه است مذکور است. مزید تفصیل هر که خواهد در خامس من المائتین این حقیرست مطالعه کند بالجمله بعد ملاحظه این اوصاف واضح می‌شود در این صورت اقرار ختم نبوت لفظی است بی معنی. حق تعالی اهل اسلام را از چنین لقب سراپا کفر محفوظ دارد.

و مذهب دیگری را باطل می‌گویند، و خود را ناجی و دیگری را ناری می‌شمارد. هزارها کتاب از هر دو جانب تالیف یافت و صدها صحائف بمعرض نگارش رسید لیکن این نزاع ختم در شد و هر یک بر عقیده‌ی خود چنانکه بود قائل ماند. و چنین کسان اقل قلیل اند که طلب نموده و حق را دریافته دین آبائی خود را ترک نموده باشند و مذهب دیگری را برای نجات آخرت اختیار کنند و لکن الشکر لله ألف ألف شکر که این حقیر فردی را افراد آن اقل قلیل ست که محض برای نجات آخرت اصول هر دو مذهب را بنظر انصاف مطالعه کرده و مذهب اهل سنت را مطابق کلام الهی یافته و مذهب امامیه را مخالف کتاب خداوندی مشاهده نموده دین آبائی خود را (که مذهب امامیه بود) ترک کرد و در قطع تعلق از خاندان و قبیله‌ی خود مبالاتی نداشت و مذهب امامیه را که مخالف عقائد ائمه کرام علیهم السلام است وداع نموده و مذهب حق اهل سنت و جماعت را پذیرفت و از آنجا که عزیزان و اقارب و برادران و برادرزادگان این حقیر بر مذهب قدیم خوداند و این حقیر را گمراه می‌پندارند لهذا برایشان آن دلائل عقلیه را ظاهر می‌کنم که دل این حقیر را از مذهب ایشان متنفر ساخته و نیز آن شواهد نقلیه را هم واضح می‌نمایم که باعث بر قبولی مذهب اهل سنت و جماعت شده. برای همین مقصد این کتاب را که (موسوم است به آیات بینات) و مشتمل است بر خوبیهای مذهب اهل سنت و جماعت حواله‌ی قلم می‌نمایم. خداوند کریم چنان کند که برادران من این کتاب را بنظر انصاف مطالعه نموده عقیده‌های باطله خود را ترک کنند. اللهم آمین.



## تمهید

بر همه کس ظاهرست که مابین اهل سنت و شیعه اختلافاتی که هست اصل آن همه اختلافات مساله<sup>۱</sup> صحابه کرام است - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - اهل سنت صحابه کرام را نیکوکار می‌دانند و شیعه برعکس آن بلکه اهل سنت را درین امت (که خیرالامم است) از همه اعلی و افضل اعتقاد می‌کنند و شیعه از همه بدتر حتی که کافر و مرتد می‌پندارند لهذا در حقیقت همین یک مساله است که مدار حقیقت و بطلان هر دو مذهب بر آن است. اگرچه موافق اصول مذهب اهل سنت کامل بودن صحابه کرام در ایمان و اسلام و تا وقت موت دائم و قائم بودن ایشان بر آن ثابت شود لامحاله ریسی و شکی در حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب شیعه باقی نخواهد ماند. و اگر بر

---

۱- مصنف رحمه الله آنچه گفته بنا بر مشهور دنیا بر اظهار شیعه است ورنه فی الحقیقه اصل همه اختلافات مسئله ایمان بالقرآن است که تفصیل آن در صفحات آینده خواهد آمد - انشاءالله تعالی - از آن واضح خواهد شد که بنیاد مذهب شیعه بر عداوت قرآن مجیدست. واصل دیگر برای همه اختلافات مساله ختم نبوت است که بنیاد مذهب شیعه بر انکار ختم نبوت است و از اینجاست که در کتب شیعه احادیث نبویه نادر یافته می‌شود تمامی آنچه نقل می‌کنند از ائمه می‌کنند و آن هم از مفتریات ایشان است.

در جواب مطاعن صرف یک جلد طبع شده که در آن جواب طعن فدک بأبلغ وجوه مذکور است - فجزاه الله خیرا - و این حقیر رساله در جواب طعن قرطاس تالیف نموده و مره بعد اخیری اشاعت یافته و امیدست که این تالیف در جواب طعن قرطاس غیر مسبوق المثال باشد فالحمد لله علی ذلک. و نیز این حقیر در جواب مطاعن کلیه رساله تالیف کرده و ثابت نموده که شیعه در مطاعن صحابه کرام هر چه می‌گویند اگر به همین نظر تجسس حالات انبیاء - علیهم السلام - کرده شود از آیات قرآنیه لعن بر انبیاء علیهم السلام فرو آورده. از مطالعه این رساله‌ی همچو روز روشن آشکارا می‌گردد که مقصود شیعه از طعن کردن بر صحابه کرام بجز تخریب دین و بجز توهین انبیاء - علیهم السلام - چیزی دیگر نیست!؟

---

خلاف آن کافر و مرتد بودن اهل سنت ظاهر خواهد گردید فلهمذا این حقیر اولاً فضائل صحابه بیان میکند باز اثبات خلافت راشده خواهد نمود بعد از آن جواب مطاعن که امامیه نسبت به صحابه کرام می‌کنند مذکور خواهد شد.

## دلیل اول (از دلائل عقلیه)

همه کس حتی که اهل خبرت از غیر مسلمین هم می‌دانند که چون حق تعالی پیغمبر خود (محمد مصطفی) صلی الله علیه وآله وسلم<sup>۱</sup> را در ملک عرب مبعوث فرمود در شهر

---

۱- مصنف رحمه الله درین جا بر ذکر آل اکتفا کرده اصحاب را ذکر ننموده ممکن است عادت سابقه چنین شده باشد، اما این حقیر را در اینجا تحقیقی است بس این تحقیق را تالیفی که موسوم است به «إحیاء المیت فی تحقیق الآل و أهل البیت» به بسط و تفصیل بیان کرده، خلاصه‌اش اینکه لفظ آل در لغت عرب هرگز به معنی اولاد نیست، علمای لغت می‌نویسند که آل الرجل من یؤل أمرهم إلیه، یعنی آل هر شخص آن کسانی که معاملات شان با آن شخص را می‌شوند. مقصود آنکه لفظ آل بمعنی اتباع کننده است و در قرآن مجید لفظ آل به همین معنی در آیت‌های بسیار ورود یافته، قوله تعالی: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ [البقرة: ۴۹].  
ظاهرت که درین آیت اتباع فرعون، آل فرعون فرموده شده، و قوله تعالی: ﴿وَأَعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ﴾ [البقرة: ۵۰]. و در آیت دیگر فرموده: ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾ [القصص: 40]. معلوم شد که جنود فرعون آل فرعون فرموده شد. و هم در قرآن مجید اولادی که تابع پدر نباشند از آل خارج کرده شد در قصه حضرت نوح علیه السلام است که ﴿فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنَ أَهْلِ وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ قَالَ يٰنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ [هود: 45-46].  
حق تعالی به حضرت نوح وعده فرمود بود که ای نوح تو و آل تو را از غرق محفوظ خواهم داشت چون پسر نوح علیه السلام که تبع پدر خود علیه السلام نبود یعنی کافر بود غرق شد، نوح علیه السلام فریاد کرد که خداوندا پسر من از آل من است و وعده‌ی تو راست است حق تعالی فرمود که ای نوح! پسر تو سبب اعمال غیر صالحه از آل تو نیست معلوم شد که با حضرت انبیا علیهم السلام تعلقاتی که قائل می‌شود بنای آن ایمان و عمل صالح است رشته‌های آب و گل در آنجا ساقط از اعتبارست و لنعم ما قال العارف الجامی:

بنده‌ی عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست



مکه معظمه ابتدا امر با اعلان نبوت کرد آن گاه همه ساکنان مکه کافر و مشرک بودند و همه اعزه و اقارب و ذوی الارحام آنحضرت صلی الله علیه وسلم به مجرد استماع این اعلان دشمن آنجناب علیه الصلوٰه والسلام گشتند و تکذیب کردند، کسی آنجناب را مجنون می گفت، و کسی شاعر کسی مسحور می گفت، و کسی ساحر. ونعوذ بالله منها.

و نیز در قرآن مجید آمده: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [آل عمران: 68]. قریب ترین مردمان به ابراهیم آن کسانی که پیروی ابراهیم کردند و در این نبی و کسانی که بر این نبی ایمان آوردند. معلوم شد که ابوجهل با وصف آنکه از اولاد حضرت ابراهیم بود از قرابت داران حضرت ابراهیم خارج است و سیدنا بلال حبشی رضی الله عنه با آنکه، هیچ نسبتی به حضرت ابراهیم ندارند قریب ترین مردمانند به حضرت ابراهیم.

المختصر شواهد این معنی در کتاب الله بیش از بیش است که هر کس که اتباع شخصی کند آن کس آل آن شخص است و کسیکه از اتباع بهره ندارد اگرچه پسر صلبی باشد خارج از آل است.

در کتب شیعه هم شواهد آن معنی موجود است، در نهج البلاغه مطبوع مصر جلد دوم ص ۱۶۳ از حضرت علی مرتضی می باشد که «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاؤُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا (علیه السلام): ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ثُمَّ قَالَ (علیه السلام): إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعَدَتْ لِحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ!». ازین تحقیق انیق واضح شد که آل بمعنی اولاد نیست بلکه بمعنی پیروی کنندگان است لذا صحابه کرام بطریق اولی مصداق آل رسول اند. ازین جاست که درود نماز اکتفا بر لفظ (آل) نموده شد و ذکر اصحاب نکرده شد و جائیکه بعد از ذکر (آل)، اصحاب نیز نموده شده آنجا طریق تخصیص بعدالتعمیم را کار فرموده اند قاعدهی عرب است که بعد اطلاق لفظ عام بعض افراد آن عام را محض برای اظهار مرتبهی آن افراد با تخصیص ذکر می کنند چنانچه در آیه کریمه: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ﴾ [البقرة: ۹۸]. همین قاعده مرعی است زیرا که لفظ ملائکه جبریل و میکائیل را هم شامل است.

شیعه برای تبلیغ مذهب خود لفظ آل و لفظ اهل بیت را طلسم سحرآگین ساخته اند و ساده لوحان بی خبر را از همین طلسم صید خود می سازند. الحمدلله که ازین تحقیق معنی اهل بیت هم ان شاء الله تعالی در صفحات آینده خواهد آمد. «والله ولی التوفیق».

در مدت شش سال با وجود سعی بلیغ در دعوت دین و با وصف اظهار معجزات چند نفر اسلام آوردند که عدد ایشان تا چهل هم نمی‌رسد و لیکن بعد شش سال جماعت مسلمین قدری زیاده شد و دعوت دین برملا صورت پذیرفت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم علی رؤس الاشهاد ارکان دین را ظاهر کردن گرفت چون نوبت به اینجا رسید، کافران بر ایذای آنجناب صلی الله علیه وسلم و اصحاب او کمر چست بستند تا آنکه ولی صلی الله علیه وسلم مامور شد که سکونت مکه ترک کرده بسوی مدینه هجرت فرماید. بعد هجرت، به تدریج دین اسلام رو به ترقی آورد و بعد چند روز باین سرعت اشاعت اسلام به ظهور آمد که در مدت قلیله نوبت از مات بالوف و از ألوف بر مات الالوف رسید.

پس نیک باید اندیشید که کسانی که در ابتدای دعوت باسلام گرویدند و از همه پیشتر گفتار آنحضرت صلی الله علیه وسلم را حق دانسته تصدیق نبوت آنجناب نمودند و بی‌تردد و تذبذب کلمه شهادت بر زبان آوردند و بغیر استصواب و مشاورت اعزه و اقارب خود دین قدیم خود را گذاشته از خویشاوندان خویش انقطاع ورزیدند و سبقت نموده دامن شفقت آن رحمت عالم را بدست خود گرفتند و از دوستان و آشنایان خود بریده غایه اطاعت نبوی بر دوش خود نهادند. اسلام چنین کسان در چنین زمان پُر طغیان هرگز بی‌سببی قوی نبوده باشد. زیرا که دین قدیم خود را گذاشتن و دین جدید را اختیار کردن کاری است بس دشوار. و نیز آسایش و راحت را گذاشته خود را آماجگاه مصائب و آلام ساختن امریست بس مشکل و خلاف مقتضای طبیعت و جبلت است و ظاهرست که این چنین کار دشوار و امر مشکل بغیر سببی قوی تر (که بر مقتضای طبیعت غالب آید) هرگز صورت نمی‌بندد و پس چون درین امر فکر و تامل نمائیم که آن سبب قوی چه بود که سابقین اولین را (بر خلاف مقتضای جبلت برانگیخت و) باعث بر قبول ایمان گردید. بجز دو سبب امری دیگر در فهم ما نمی‌آید، یا خواهش دین و امید نجات یا طمع دنیا و مال دنیا. اگر سبب اول را باور کنیم یعنی تسلیم کنیم که صحابه کرام محض بامید

نجات آخرت ایمان آورده بودند و محض برای تحصیل رضای خداوندی ترک وطن مالوف و قطع علائق نموده بودند پس این امر در وهم ما نمی‌آید که صحابه کرام گاهی از دین اسلام برگشته باشند و محبت ایمان و اسلام (که در دل‌های ایشان رسوخ یافته حتی که بر مقتضای طبیعت و جبلت غالب آمده) از دل‌های ایشان بدر رفته باشد بلکه یقین می‌نمائیم که کسانی که در آن هنگام دین اسلام را قبول کردند و بسبب قبول اسلام مصائب و آلام بی‌اندازه کشیدند و سال‌ها سال درین حال بسر بردند از دین اسلام هرگز منحرف نشده باشند تا وقت مرگ بر دین حق ثابت قدم بوده باشند. و اگر بر سبب دوم نظر اندازیم و گوئیم که طمع دنیا و مال دنیا باعث اسلام ایشان بود ضمیر ما بر ما ملامت می‌کند چه این امری است که تصور آن هم بعید از عقل است. کسیکه ذره‌ی از ایمان و عقل و حیا داشته باشد خیال این امر هم نتوانست نمود. زیرا که در ابتدای اسلام حصول مال و دولت دنیا امر مهمی است بدیهی البطلان. مال و دولت دنیا در آن وقت نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کجا<sup>۱</sup> بود که کسی بطمع آن قبول اسلام کرده باشند. بلکه به

۱ - صاحب حمله حیدری که مصنف هم اشعار او را در این کتاب نقل فرموده جواب این عقده‌ی لاینحل خوب داده در بیان ایمان آوردن سابقین اولین می‌گوید، اشعار حمله حیدری:

ولیکن نه جمله زراه یقین      یکی بهر دنیا یکی بهر دین

به نادان رسد گر بگردد خطا      که دنیا کجا بود با مصطفی

چنین است دنیا آزمان      ولی بود آینده منظورشان

از این جواب معلوم شد که صحابه کرام عالم الغیب بودند که آنچه آینده شدنی بود می‌دانستند اگرچه اسباب ظاهر خلاف آن بود و در وهم هم نمی‌آمد که این چند ضعفا و مساکین از دست دشمنان با کثرت و قوت محفوظ مانده بچنین عروج خواهند رسید عجب کرشمه قدرت است که هر چه فرض تنقیص صحابه کرام از نفس خود می‌تراشند از آن بجای تنقیص رفعت شان ایشان در بالا می‌گردد و خواسته بودند که طالب دنیا بودن ایشان ثابت کنند بجائی طالب دنیا بودن الغیب بودن ایشان ثابت شد.

مقتضای اسباب ظاهری آن زمان هر صاحب عقل (به لحاظ حالات آن زمانه) جزم می‌کند که قبول کنندگان اسلام به زودی زود از صفحه‌ی هستی محو خواهند شد و وجود چند ضعفا و مساکین در هجوم اعدای چنین با کثرت و قوت چند ساعت بیش نخواهد بود.

### دلیل دوم (از دلایل عقیده)

چون در احوال خلفای راشدین و دیگر مهاجرین و انصار نظر کنیم و روش ایشان را (در عبادات و معاملات) مطالعه نمائیم ما را یقین کامل حاصل می‌شود که ایشان قدم بقدم پیغمبر خود بودند صلی الله علیه وسلم و حرص و هوا را در هیچ کار دخل نمی‌دادند و شبانه روز در طلب رضای خدا و رسول وی صلی الله علیه وسلم بسر می‌بردند. دشمنان ایشان هم ازین امر انکار نتوانند کرد که ایشان حق رفاقت پیغمبر خود باحسن وجوه ادا نمودند و جان و مال خود را به غایت طیب خاطر فدای وی صلی الله علیه وسلم ساختند. کدام آزار بود که کفار بایشان نه رسانیدند و کدام اذیت بود که مشرکان بایشان ندادند. چون کفار مکه در آزاریدن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آغاز نمودند در آن وقت صحابه کرام چگونه حمایت و رفاقت وی صلی الله علیه وسلم کردند و در دعوت اسلام شریک کار پیغمبر خود شده چنان سعی بلیغ بکار بردند (همه بر صفحات تاریخ ثبت است. من شاء فلینظر).<sup>۱</sup>

در آن وقت یاران وی خود را سپر وی ساخته از مشرب عشق چه بادها که نخوردند و چه مستی‌ها که نکردند و هر گاه که آنجناب صلی الله علیه وسلم به هجرت و جهاد مامور شد اصحاب وی در مقابله با کفار چه رنجها که نه کشیدند و چه غمها که نچشیدند. پس می‌گوییم که اگر محبت خدا و رسول در دل‌های صحابه کرام نبود چرا ایشان جان و مال خود را تلف می‌کردند و چرا این همه آلام و مصائب را بر خود تحمل

۱- این عبارت فارسی خط کشیده از إزالة الخفاء مصنفه‌ی حضرت شیخ شاه ولی الله محدث دهلوی است که مصنف بعینها در کتاب خود درج نموده.

می نمودند؟ نیک تامل باید کرد که عشق کدام کس مهاجران را از وطن های خود برآورده بود و انصار را محبت کدام کس دیوانه ساخته بود؟<sup>۱</sup> شعر رنگین که کرد پنجه مژگانم این چنین لعل و گهر که ریخت بدامانم این چنین بنده از حضرات شیعه می پرسم که آیا صحابه کرام بالخصوص مهاجرین و انصار در مصائب و آلام شریک آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند یا نه؟ آیا اموال و انفس و آبروهای خود را بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نثار کردند یا نه؟ آیا از پی وی صلی الله علیه وسلم از اعزه و اقارب خود بریدند یا نه؟ آیا برای اشاعت اسلام رنجها بردند یا نه؟ حضرات شیعه در جواب این سوال یا انکار چنین بدیهیات خواهند کرد یا اعتراف این همه امور خواهند نمود و چون انکار چنین بدیهیات ممکن نیست لهذا بجز اعتراف چاره نخواهند یافت. و بعد اعتراف خواهم گفت که خدا را انصاف بکنند و راست بگویند که برای کسیکه این همه مصائب و شدائد برداشت کرده شود حتی که وطن عزیز را گذاشته شود آیا در دل آن کس محبت این مظلومان نخواهد بود؟ بنده حضرات شیعه را سوگند میدهم و می پرسم که اگر کسی در وقت مصیبت شریک نما شود و در حالت غم و الم رفاقت شما نماید و از خویشاوندان خویش بریده بیعت شما اختیار کند و جان و مال خود را در پی شما دریغ ندارد آیا در نظر شما هیچ عزت آن کس و در دل شما هیچ محبت وی نخواهد بود؟ اگر خواهد بود و ضرر خواهد بود پس ازینجا قیاس کنید که چه قدر عزت و منزلت مهاجرین و انصار را در پیش گاه رسالت بوده باشد. یاد آورید

---

۱- مستی ها که در چنین هنگام از صحابه کرام سر زد غیر مسلمین هم آن را محسوس می کنند و آن را از کمالات آن سر در می شمردند صلی الله علیه وسلم چنانچه مشهور مورخ اهل یورپ «گبن» در تاریخ خود که بزبان انگلیزی نوشته می طرانه و ترجمه اش اینکه «عیسائیان اگر این سخن را یاد دارند بسیار خوب باشد که تعلیم محمد (صلی الله علیه وسلم) در پیروان او آن قدر مستی ها پیدا کرده بود که آن را در نخستین پیروان عیسی جستن فعل عبث ست». بعد از آن مورخ مذکور آن مصائب آلام را که صحابه کرام برداشت می کردند و آن تلخی ها را که بذوق تام می چشیدند ذکر کرده.

وقتی را که مردمان از چهار سو سید انبیاء صلی الله علیه وسلم را به لفظ یا ساحر و یا مجنون ندا می‌کردند و دل پاک را می‌خراشیدند در آن وقت کسانی که به کلمات طیبات یا حبیب الله و یا رسول الله آنجناب را مخاطب می‌نمودند و وقتی که خویشاوندان آنجناب بر آنجناب ستم‌ها می‌کردند و اذیت‌ها می‌دادند در آن وقت کسانی که سینه‌های خود را برای وی صلی الله علیه وسلم سپر می‌ساختند و حفاظت وی می‌کردند چه قدر و منزلت خدمت و اعانت ایشان نزد آنجناب صلی الله علیه وسلم بوده باشد.

ای یاران! اگر چشم انصاف کور نشده عیاناً خواهید دید که مراتب صحابه کرام را نهایی نیست و بیرون از امکان است که کسی درین عالم بر مراتب ایشان فائز شود و مدارج ایشان را دریابد (اگرچه عمر نوح یابد و همه عمر خود را به صد گونه عبادات و ریاضات معمور دارد) اکنون کجاست رسول خدا صلی الله علیه وسلم که دعوت دین فرماید و خویشانش وی را دروغگو گویند و سعادت مندی از ما رو بردی آن دشمنان کلمه‌ی صداقت یا رسول الله بر زبان آرد کجاست آن وقت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مکه هجرت کند و در غار ثور مخفی شود و اقبال مندی از ما درین سفر پر خطر و دران غار منطقه کژدم و مار دار رفاقت و معیت دهد و به لقب یار غار (که زبانزد خلایق است و تذکارش در قرآن مجید ثبت<sup>۱</sup> یافته) ملقب گردد؟ کجاست آن وقت که فقرای مهاجرین به امر مطاع آن سرور در شهر مدینه طیبه رسند و اهل مدینه تنگیها بر

۱- حق تعالی در سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. درین آیات مناقب حضرت صدیق بابلغ وجوه ثبت یافته، تفسیر این آیت علی وجه الکمال در رسائل تفسیر به این حقیر موجود است. فله الحمد.

۲- حق تعالی در سوره‌ی حشر بعد بیان فضائل مهاجرین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: 9]. تفسیر این آیت هم در رسائل تفسیریه موجود است.

خود گوارا نموده ایشان را مهمان خود سازند (در کتاب الله) لقب دلنواز انصار یابند؟ آیا آن روزهای سعید اکنون میسر شدنی ست که آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم نهضت بسوی غزوه بدر فرماید و ما سعادت همکابی او بدست آریم و برای نصرت ما حق تعالی فرشتگان خود را نازل فرماید و به آیه کریمه‌ی: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. رضامندی خود از ما ظاهر فرماید؟ ای برادران شیعه! آن اوقات شریفه درگذشت و دور رفت کسانی که در علم الهی اهل این نعمت بودند باین نعمت اختصاص یافتند، کسانی که اهلیت دخول در زمره‌ی مهاجرین داشتند ایشان دران مقدمه داخل شدند و کسانی که اهلیت شمول در جماعت انصار داشتند دران جماعت با برکت شامل شدند. امروز هر چند کسی جان و مال خود را در راه خدا نثار کند فضیلت ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ را نخواهد یافت اگر تمام روی زمین از دولت پر گردد و کسی این همه دولت را در راه خدا به یغما دهد هرگز به اصحاب بدر یا اصحاب بیعة الرضوان نرسد، سعادت‌مندان و اقبال‌مندان این همه دولت‌ها را بر بودند و این همه نعمت‌ها را همچو مال غنیمت ببرند.

حریفان باده‌ها خوردند و رفتند تهی خمخان‌ها کردند و رفتند ای یاران! شما را چه شده که جماعتی که بلا وساطت غیر از رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم علم دین حاصل نمودند و خود از صاحب شریعت هدایت گرفتند در دل شما محبت ایشان و در نظر شما قدر و منزلت ایشان نیست. ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ [هود: 72].

ای یاران! آیا عقل شما این امر را باور می‌دارد که ازان هزارها بلکه صد هزاران مردم که تا سال‌های دراز در صحبت و رفاقت پیغمبر بودند در دل کسی اثر ایمان چنانکه باید بحصول نه پیوست و ازان مردمان بی‌شمار که در نمازها و جهادها شریک پیغمبری بودند کسی بر اسلام ثابت قدم نماند و با وجودی که در سفر و حضر همراه آنجناب صلی الله

علیه وسلم می‌ماندند و شب و روز بگوشه‌های خود مواظظ و نصائح (از زبان وحی ترجمان او) می‌شنیدند و به چشمهای خود آثار نزول جبریل و تنزیل وحی میدیدند از کفر و نفاق (والعیاذ بالله منه) بازنیامدند هر چند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوناگون معجزات بایشان می‌نمود و انواع دعایای نیک در حق ایشان می‌فرمود بر ایشان نه اثر معجزه‌ی ظاهر شد نه دعائی در حق ایشان پذیرا گردید؟ انصاف کنید که آیا ممکن است که مسلمانی این چنین خرافات را گرویده تحقیر شان پیغمبر خود بکند و جمیع شاگردان و مریدان پیغمبر خود را کافر و مرتد گوید؟ اندکی تامل کنید که اگر جمیع شاگردان عالمی جاهل باشند یا جمیع مریدان درویشی فُساق و فجار باشند آیا ازین امر مردمان را سوءظنی بآن عالم و بدان درویش پیدا شود یا نه؟ یقیناً پیدا خواهد شد پس جمیع صحابه را کافر و مرتد اعتقاد کردن قدح کردن است در نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و (برای غیر مسلمین) سامان سوءظن به آنجناب صلی الله علیه وسلم فراهم کردن است و بس.

### دلیل سوم (از دلائل عقیده)

ازین امر کسی انکار نمی‌تواند کرد که در زمانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مبعوث شد همه مردمان منکر توحید بودند و در عبادت و استعانت مرتکب شرک می‌شدند و طرق عبادات الهی را فراموش کرده بودند و در ملت ابراهیمی تحریفها بکار می‌بردند و همچو بهائم با هم می‌آویختند و همچو وحوش با هم می‌جنگیدند و از علم و حکمت بی‌بهره گشته و اخلاق حسنه را فرو گذاشته پابند مراسم جاهلانیه شده بودند. برای ازاله‌ی این همه امراض حق جل شانیه آن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم را برسالت مشرف کرد تا بندگان او را سبق توحید بیاموزد و از نجاست شرک پاک ساخته طرق عبادت الهی را بدیشان یاد دهاند و اصل ملت ابراهیمی را راسخ کند و به مکارم اخلاق تعلیم فرماید. وحق تعالی هدایت جمیع بنی آدم از فرائض وی صلی الله علیه وسلم فرمود و سکه ختم نبوت بنام مبارکش زده و چون مقرر بود که بعد وی صلی الله علیه



وسلم پیغمبری مبعوث نه گردد، لهذا تمام آن فضائل و کمالات و معجزات و بینات که انبیای سابقین را علیهم السلام فرداً فرداً عطا شده بود مجموعاً (مع شی زائد) آنجناب علیه الصلوٰة والسلام عطا فرموده شد و طرق هدایت و تعلیم که بر پیغمبران پیشین نازل شده بود مجموعاً بران سرور نزول یافت و ازینجا گفته‌اند که (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) برای آن که هیچ ملکی و هیچ قومی بلکه قرنی از فیوض آنجناب صلی الله علیه وسلم محروم نماند و هدایت آنجناب مثل پیغمبران پیشین بعد چند روز مضمحل و بی اثر نشود و حجت بر جمیع ساکنان زمین قائم گردد و کسی را گنجایش انکار نبوت آن سرور باقی نماند. به همین سبب هدایت آنجناب در سرعت تاثیر و کمال تاثیر و قوت تاثیر (در جماعت انبیاء علیهم السلام بی نظیر و بی مثال) بوقوع آمد. و نیز حق تعالی برای قبول ایمان ذرائع متعدده در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیدا فرمود، مثلاً کسانی که ذوق فصاحت و بلاغت داشتند ایشان را فصاحت و بلاغت قرآن که به حد اعجاز میرسد باعث بر قبول ایمان شد و کسانی که طالب علم و حکمت بودند ایشان را تعلیم آنجناب صلی الله علیه وسلم که رویاهای علم و حکمت ازان جوش می‌زد باعث بر قبول ایمان گردید و کسانی که طالب خوارق عادات بودند ایشان را معجزات آنجناب صلی الله علیه وسلم که بیرون از حد شمارش راغب به ایمان کرد. و کسانی که شیفته شجاعت بودند در معرکه‌های جنگ دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شجاعتی که باصحاب خود آموزیده شجاعت‌های شجاعان و هر چه ماضی و چه حال پیش آن بیش از بازیچه‌ی اطفال نیست بالاخره مغلوب شده مطیع گشتند و ایمان آوردند. المختصر مقصود خداوندی که از بعثت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بود، یعنی شیوع اسلام و غلبه‌ی آن بر کفر که از ذات با برکات آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم حاصل شد. لیکن این همه که گفته شد صرف بر اصول مذهب اهل سنت راست می‌آید نه بر اصول مذهب شیعه، زیرا که کسانی که روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان قبول کردند هرگاه در باب ایشان اعتقاد کرده شود که ایشان در ایمان و اسلام کامل بودند

و ضمیر ایشان مطابق زبان ایشان بود و تا وقت موت برین حال استقامت داشتند درین صورت بلا شبهه این سخن راست می‌شود که مقصود خداوندی از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با حسن و جوه بحصول انجامید (و آن سرور صلی الله علیه و سلم در ادای فرائض خود از همه پیغمبران کامیاب تر و فائق تر از دنیا رفت و ظاهرست که این اعتقاد در باب اصحاب کرام از خصائص اهل سنت است). و اگر در باب اصحاب کرام اعتقاد کرده شود که عیاداً بالله ایشان بظاهر تکلم بکلمه اسلام کرده بودند و در باطن همه کافر بودند و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه مرتد گشتند (چنانکه مذهب شیعه است) درین صورت بکدام زبان می‌تواند گفت که مقصد خداوندی از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل شد و از هدایت آنجناب فائده بخلق رسید. حقیقت حال این است که اعتقادی که شیعه در باب صحابه کرام می‌دارند از ان قبح عظیم بر نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم وارد می‌شود و کسیکه این اعتقاد شیعه را بشنود او را شبهه در اصل دین اسلام در بر میگیرد زیرا که هر گاه این امر باور داشته شود که کسانی که در زمان آن سرور ایمان آورده بودند در دل ایشان اثری از ایمان و اسلام نبود بلکه بظاهر مسلمان شده بودند و در باطن همچنان کافر بودند یا بعد وفات آن سرور از اسلام ظاهری هم برگشتند درین صورت کسی تصدیق نبوت آنحضرت نمی‌تواند کرد و بلکه می‌تواند گفت که اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبی صادق می‌بود هر آئینه در هدایت وی تاثیری می‌بود و کسی از دل بوی می‌گروید و از آن هزاران هزار مردم که اظهار ایمان می‌کردند، صد کس یا دو صد کس بر ایمان ثابت قدم می‌ماندند.

ای برادران شیعه! اگر صحابه کرام موافق عقائد باطله‌ی شما در ایمان و اسلام کامل نبودند پس خود شما بگوئید که آن کسان کدام‌اند که در ایشان هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اثر کرد و آن کسان چند نفر بوده‌اند که ایشان را از نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فائده حاصل شد؟ اگر صحابه کرام بقول شما کلهم اجمعون عیاداً بالله

منافق<sup>۱</sup> و مرتد بودند پس آن کیست<sup>۲</sup> که قبول اسلام کرد و از تعلیم و تلقین پیغمبر منتفع گشت؟ آن کیست که با شاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شرک را ترک کرده معتقد توحید شد و طرق عبادت از وی آموخت؟ و آن کیست که دین محمدی را جاری نمود و ایمان را در اطراف عالم اشاعت داد؟ ای یاران! شما را نمی‌زیبد که نام اسلام بر زبان آرید و اقرار ظاهری به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمائید؟

### دلیل چهارم (از دلائل عقلیه)

ما همه مسلمانان چه شیعه و چه سنیان زیارت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از افضل‌ترین سعادات و بهترین قربات می‌دانیم و چونکه الان زمانه‌ی حیات آن سرور نیست لذا مسجد مبارک و روضه انور او را زیارت کردن غنیمت کبری و سعادت عظمی

۱- شیعه می‌گویند که اکثری از صحابه کرام منافقانه اظهار اسلام نموده بودند و بعد وفات نبوی همه ایشان مرتد شدند بجز سه کس یا چهارکس در روضه کافی مطبوعه ص ۱۱۵ منقول است عن ابی جعفر علیه السلام قال: «کان الناس أهل ردة بعد النبي صلی الله علیه وسلم إلا ثلاثة، فقلت: ومن الثلاثة؟ فقال: المقداد بن الأسود وأبوذر الغفاري وسلمان فارسي رحمة الله عليهم وبركاته». ترجمه: از ابوجعفر یعنی امام باقر علیه السلام مروی است که فرمود: تمام مردمان بعد نبی صلی الله علیه وسلم مرتد شدند بجز سه کس. راوی گفت: پرسیدم که آن سه کس کدام‌اند؟ امام فرمود که مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی رحمة الله عليهم و برکاته. درین روایت نام عمار بن یاسر نیست. باین سبب که او در امثال امر جناب امیر درنگ کرده بود. و این هم در روایت شیعه مذکورست که درین چهار کس هم کامل الایمان صرف یکی بود و بس.

۲- بعد تصنیف عقیده‌ی ارتداد صحابه و تصنیف روایات آن علمای شیعه هم خرابی این عقیده محسوس کردند و فهمیدند که برین عقیده اعتراضهای لاینحل وارد خواهند شد به مجرد این احساس چیزی دیگر تصنیف کردند چنانچه مصنف کتاب الخصال می‌نویسد که دوازده هزار صحابی کامل الایمان بودند همه شیعیان علی بودند علمای شیعه می‌گویند که اهل سنت کتب‌های ما را تلف کردند ازین جهت نامهای آن دوازده هزار نفر صحابی نزد ما محفوظ نیست. فرض که حضرات شیعه در دروغ باقی نظیر خود نمی‌دارند. ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: 8].

می‌پنداریم و اگر کسی در خواب بزیارت آن سرور مشرف شود آن کس از اکابر بزرگان دین محسوب شود و حق این است که تا وقتی که کسی در نیکی و اخلاص و پرهیزگاری بغایت قصوی نرسیده باشد این دولت نصیب او نمی‌شود. پس بعد ملاحظه این عقیده اسلامیة مقام افسوس است که ما به فضیلت آن برگزیدگان هیچ اعتقاد نداریم که سال‌های دراز زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌نمودند و شب و روز در صحبت مبارک حاضر مانده هر لحظه و هر ساعت بشرف دیدار وی صلی الله علیه وسلم مشرف می‌شدند و همواره دولت مخاطب نصیب ایشان می‌شد نه صرف همین قدر بلکه در هر شادی و غم شریک او بوده و او را نصرت و یاری در اعلائی کلمة الله می‌دادند.

از وطنها مهاجرت کردند	ببر المهها مصابرت کردند
در سفر هم‌رکاب او بودند	در حضر هم خطاب او بودند
همه آثار وحی دیده‌ازو	همه اسرار دین شنیده‌ازو
با نبی در شدائد احوال	ببذل ارواح کمردهی و اموال
پایه‌ی دین بلند ازیشان شد	کار شرع ارجمند ازیشان شد
رضی الله عنهم از سو حق	پی ایشان بشارات مطلق <sup>۱</sup>

المختصر مجرد صحبت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم فضیلتی است که هیچ کدام فضیلت بآن نرسد چه جائیکه فضائل دیگر هم در صحابه کرام با این فضیلت منضم شده بود لهذا مدارج و مراتب ایشان را نهایی نیست.

### دلیل پنجم (از دلایل عقیده)

همه مسلمانان برین متفق‌اند که شهر مکه و شهر مدینه مقام آغاز اسلام و ترقی آن بوده‌اند و به همین سبب این هر دو شهر مبارک را بر سائر روی زمین شرف و عزت است که در یکی از آن خانه خدا و مولد رسول اوست و دیگری بلد رسول و مدفن او.

۱- ین اشعار آبدار از مولانا جامی قدس سره است که در کتاب سلسله الذهب زیب رقم فرمود.

در مکه معظمه بنیاد اسلام قائم شد و در مدینه منوره ترقی اسلام بجا رسید بزرگی این هر دو شهر باین درجه رسیده که هیچ مذهبی باطل درین هر دو شهر رواج<sup>۱</sup> نخواهد یافت و رجال ملعون را هم درین دو شهر مبارک گذر نخواهد افتاد. لهذا تحقیق باید نمود که باشندگان این هر دو شهر از اول روز تا این زمان با صحابه کرام چه اعتقاد دارند. آنچه اعتقاد ایشان درین باب باشد (منظور سواد اعظم امت است خواه آنکه در مکه و مدینه باشند یا در هر جای دیگر) آن را اصل ایمان باید دانست. پس بفضل تعالی باشندگان این هر دو شهر بلکه باشندگان تمام ملک عرب اعتقادی که به صحابه کرام دارند همچو روز روشن ظاهر است. اگر بقول شیعه ما این همه را گمراه دانیم و گوئیم که ایشان بر اعتقاد باطل خود چنانکه بودند قائم اند قدح عظیم بر اسلام وارد می شود که خداوند عالم در مقامیکه نبی خود را پیدا کرد و در مقامیکه مدفن نبی خود قرار داد و رتبه این مقامات را بسیار بالا برد و از همین مقامات اسلام را جاری فرمود باشندگان این مقامات را تا این زمان بر اعتقاد باطل قائم گذاشت و آن نفوس را که درین مدت دوازده صد سال در آنجا پیدا شدند و سکونت نمودند در گمراهی داشت و خاتمه ایشان قرین گمراهی نمود و درین مقامات مقدمه هیچ مومنی را گذر نداد و تا این زمان خدای عزوجل را همان اصرار باقی است که از همان بد اعتقادان مکه و مدینه پر است و همان ضلالت و غوایت در تمام عرب جاری و ساری است و بعد انقضای ازمنه طویله هیچ مومنی پاک عقیده بغیر تقیه در آن مقامات مقدمه نمی تواند رفت و ایمان و اعتقاد خود را بخوف و آبرو و جان خود در آنجا برملا نمی تواند گفت. قیامت قریب رسید و وقت فنای دنیا نزدیک شد لیکن تا هنوز خدای تعالی ازان ظالمان و بد اعتقادان نه خانه ی خود را پاک می کند نه خانه ی

۲- بعض شیعه در اطراف مدینه طیبه سکونت میدارند لیکن آن را رواج مذهب شیعه نتوان گفت زیرا که شیعیان آنجا بر اظهار رسمی از مراسم مذهب خود قدرت ندارند نه اذان حسب مذهب خود توانند خواند نه نماز نه چیزی دیگر؛ مصنف هم در ماه بعد تصریح نموده که بغیر تقیه شیعه در آنجا نتوانند رفت.

رسول خود را، نه از مومنان آن مقامات مقدمه را آباد می‌سازد نه گمراهان را از آن جاهای پاک بدر می‌نماید عجب تر اینکه از مشاهدات است که چندانکه از عهد نبوت بُعد می‌افزاید و در اسلام ضعف نمایان می‌گردد همان قدر مذهب شیعه ترقی می‌گیرد و عقائد باطله ایشان رواج می‌یابد حتی که در بعض بلاد و ممالک حکومت ایشان نیز قائم گشته و عنان بادشاهت و سلطنت بدست ایشان افتاده این همه در مکه و مدینه و سائر بلاد عرب همان دین که در عهد نبوی بود هنوز قائم است و همان مذهب هنوز جاری است. هست محفل بران قرینه هنوز هست مطرب بران ترانه هنوز حیرتم می‌رباید که چون در مکه معظمه و مدینه منوره درین مدت سیزده صد سال یک مسلمان پاک اعتقاد بوجود نیامد و در آن مقامات مقدسه گذر مومنی پاک اعتقاد واقع نشد. بار الها! آن مقام کدام خواهند بود که باشندگان آن مومنین و مسلمین باشند خانه‌ی خدا و خانه رسول او را گذاشته در خانه که اهل ایمان سکونت گیرند. ای برادران شیعه بجز اینکه این امر را قبول نمائید که اصل دین و مذهب همان است که باشندگان مکه و مدینه دارند علاجی<sup>۱</sup> دیگر نیست.

---

۱- مصنف رحمه الله رؤئاً للاختصار بر پنج دلائل عقیده اکتفا نموده حال آنکه دلائل عقیده بسیار است هر که خواهد مباحثه مکریان را که رو داد مناظره این حقیرست با یکی از افاضل شیعه مطالعه نماید که دران ده دلائل عقیده مذکور است.



## شواهد نقلیه در فضیلت صحابه کرام

درینجا در میان فضائل صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین سه قسم دلائل بیان می‌کنیم: اول آن شهادت‌ها که در تورات و انجیل مذکور است. دوم آن شهادت‌ها که در قرآن مجید وارد است. سوم آن شهادت‌ها که از ائمه کرام در کتب امامیه منقول است.

### شهادتهای تورات و انجیل

این قدر امامیه هم می‌دانند که حق جل شانہ چنانکه در کتب سماویہ ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق پیشینگوئی فرموده همچنان تذکره‌ی یاران وی صلی الله علیه وسلم و صفات و حالات ایشان بضمن امثله بیان فرموده. امامیه ازین معنی باین وجه انکار نتوانند نمود که در قرآن مجید وارد شده: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: 29]. ترجمه: محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند سخت‌اند بر کافران و مهربان‌اند با همدیگر، می‌بینی تو ایشان را (گاهی) رکوع کننده و (گاهی) سجده کننده، می‌جویند بخشش و رضامندی خدا، علامت (مقبولیت) ایشان در چهره‌های ایشان نمایان است به سبب اثر سجده، اینست صفت ایشان در تورات و صفت ایشان در انجیل مانند کشت زاری است که برآورد گیاه

---

۱- تفسیر این آیت کما ینبغی در کتاب إزالة الخفاء که تصنیف بی نظیر حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی است باید دید، و این حقیر رساله مستقل در تفسیر این آیت بزبان اردو نوشته که نامش تفسیر آیت معیت است، این رساله را ملخص تفسیر از إزالة الخفاء باید دانست.



سبز خود را باز قوی کرد آن را باز فربه شد باز بایستاد بر پای خود خوش می‌سازد کاشتکار را (این مثل برای آن بیان فرموده شد) که (خدا می‌خواهد) به غیظ آرد بذکر ایشان کافران را. ترجمه تمام شد.

اکنون ما آن مثالها را که در تورات و انجیل مذکور است و خبر آن خدای تعالی درین آیت داده بیان می‌کنیم.

### شهادت اول از تورات

در تورات کتاب استثناء باب سیزدهم درس ششم مرقوم است که «اگر برادر تو با پسر تو یا زوجه‌ی تو یا دوست تو تو را درغلاند و گوید که عبادت غیرالله کن هرگز به گفته‌ی او موافقت او مکن، و سخن او را مشنو و نظر رحم بر وی مکن و رعایت وی منما، و این امر را مخفی مساز بلکه او را قتل کن و باید که بر قتل وی از همه پیشتر دست تو دراز شود». نیک تامل باید کرد که آنچه حضرت موسی بقوم خود فرموده بود صحابه کرام بر آن چگونه عمل کردند و آنچه شدت و سختی بر کافران از تورات ثابت است از دست یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنان بظهور آمد. به همین سبب خداوند تعالی در شان ایشان ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ فرمود. اگرچه شدت و صلابت فی الدین آنچه صحابه کرام داشتند امامیه انکار آن نتوانند نمود لیکن برای اطمینان ایشان حالات شیخین را که شیعه اشد عداوت بایشان دارند حتی که ایشان را صنمی قریش<sup>۱</sup> می‌گویند بیان می‌کنیم، و عرض می‌کنیم که شیعه روایات کتب خود را بخوانند و آن را به مضمون تورات و قرآن مجید مطابقت دهند باز خودشان انصاف کنند و اگر حیا و شرم مانع نشود تعصب و عناد را گذاشته به فضیلت شیخین اقرار کنند و عقیده‌های باطله خود را ترک کرده در جماعت اسلام داخل شوند.

۱- معنی این لفظ «دو بتان قریش» اشارت است بر روایتی که شیعه آن روایت را تراشیده‌اند و در آن روایت این لفظ برای حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله عنهما اطلاق کرده‌اند.

### روایت اول که حضرت صدیق اراده قتل پدر خود کرده بود

امام اعظم شیعه یعنی حضرت شیخ حلی در فصل ششم از کتاب تذکره الفقهاء می‌نویسد که «ولأن أبا بكر أراد قتل أبيه يوم أحد فنهاه النبي صلى الله عليه وآله عن ذلك وقال: دعه ليقتله غيرك». ترجمه: حضرت ابوبکر صدیق روز احد اراده‌ی قتل پدر خود کرده بود مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را منع کرد و فرمود که تو او را بگذار تا کسی دیگر قتل او را سرانجام دهد.

ای برادران شیعه! برای خدا به بینید که امام اعظم شما چگونه تصدیق صدیقیت حضرت صدیق اکبر می‌کند و آنچه در تورات در باب شدت علی الکفار آمده بود آن را در شان حضرت صدیق تسلیم می‌نماید. ای یاران! مصداق ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ بهتر از آنکس که اراده قتل پدر خود کند دیگر چه خواهد بود و مضمون تورات که بر عبادت غیرالله ترغیب کننده اگرچه برادر یا پسر یا زوجه تو و دوست تو باشد او را قتل بکن و باید که دست تو بر قتل او از همه بیشتر دراز شود بهتر از آنکس که اراده‌ی قتل پدر خود کند بر کسی دیگر چگونه منطبق خواهد شد. بر شیعیان و امام اعظم ایشان بسیار تعجب باید کرد که تصدیق این روایت می‌کنند و اراده حضرت صدیق به قتل پدر خود تسلیم می‌نمایند و باز از صدیقیت او انکار می‌ورزند.

### روایت دوم که حضرت عمر فاروق مشوره قتل قرابت مندان خویش داد

در تفسیر مجمع البیان در منهاج الصادقین و خلاصه‌ی تفسیر جرجانی مفسران مذهب امامیه می‌نویسند که چون غزوه‌ی بدر فتح شد و مردمان بسیار از اهل مکه اسیر شدند بیشتر از ایشان قرابت مندان مهاجرین بودند آنحضرت در معامله‌ی ایشان با اصحاب خود مشورت نمود، حضرت عمر عرض کرد که هر کافر که قرابت مند مهاجری باشد آن کافر بهمان مهاجر داده شود تا بدست خود قتل کند و در مقابل محبت خدا خیال رشته و

قرابت خود ننماید لهذا عقیل را بغرض قتل بدست علی داده شود و نوفل<sup>۱</sup> را بدست من و فلان را بدست فلان. ای شیعیان پاک این روایت را در تفسیرهای خود به ببینید و انصاف کنید که مضمون ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ چگونه بر حضرت عمر صادق آمد و آنچه در تورات در باب شدت علی الکفار فرموده‌اند چنان مطابق حال او گشته و اگر برین هم نفهمید خدا از شما فهمد.

### شهادت دوم از انجیل

در انجیل متی باب سیزدهم درس سی و یکم و سی و دوم نوشته که «بادشاهت آسمان مانند دانه‌ی اسپندست که کسی آن را در زمین خود می‌کارد آن از تخمها خردتر می‌باشد ولیکن چون می‌روید درخت آن از همه بقیول کلان تر می‌شود و چنان می‌شود که پرندگان هوا بر شاخهای او نشمین گیرند». این پیشگوئی را بآن آیت که مذکور شد منطبق کنید یعنی ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَعَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْفِهِ ۖ يُعْجَبُ الْزَّارِعُ﴾ خداوند تعالی فرمود که مثال یاران پیغمبر در انجیل چنین است که مانند دانه خرد می‌باشد که اول ازان برگها می‌روید و باز بالید، درخت کلان می‌گردد که بیننده را بران تعجب می‌آید تصدیق مضمون این آیت از عبارت انجیل چه قدر واضح شود و همچنان فضیلت صحابه بشهادت قرآن و به شهادت انجیل ثابت می‌شود.

۱- ازین هم روشن تر واقعه اینست که هم درین غزوه‌ی بدر از دست مبارک فاروق اعظم به ظهور رسیده حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در کتاب إزالة الخفاء مقصد دوم بذیل مآثر حضرت فاروق می‌فرمایند که و از آنجمله آن است که در غزوه‌ی بدر مآثر جمیله نصیب فاروق گشت بوجوه بسیار، یکی آنکه خال خود را لله فی الله کشت محبت قرابت مانع مباشرت قتل او نه شد. فی الاستیعاب: قتل العاص بن هشام بن مغیره کافرا یوم بدر، قتله عمر بن الخطاب وکان خالاً له. ترجمه: کشته شد عاص بن هشام بن مغیره در حالت کفر بروز بدر، کشت او را عمر بن خطاب، و او خال - یعنی برادر مادر- حضرت عمر بود.

در حقیقت این مثال بر صحابه کرام بخوبی منطبق است زیرا که ایشان اولاً بسیار قلیل بودند باز بتدریج ترقی نموده تا لشکری از ایشان بهم رسید و کفار این جماعت را و کثرت آن را دیده تعجب میکردند و قوت ایشان را مشاهده کرده می سوختند. پس هر کس که به فضیلت و بزرگی این جماعت قائل نیست آن کس منکر قرآن و منکر انجیل و منکر جمیع کتب سماویه باشد. ای صاحبان شیعه! اگر شما با ایمان و اسلام اصحاب رسول قائل نباشید پس فرمائید که از ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ مراد الهی چیست؟ یعنی آن کسان کیستند که الله جل شانہ درین آیت مدح ایشان می فرماید؟ و مصداق ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ را هم بیان فرمائید که آن کدام اشخاص بودند که بر کفار سختی‌ها می نمودند؟ اگر بقول شما بجز چهار یا شش کس همه صحابه کرام کافر و منافق بودند (ونعوذ بالله من ذلک) پس خود بگوئید که آن اشخاص کدام‌اند که بسبب ایشان دین اسلام از دانه خردی درخت کلان گردید؟ و نیز بگوئید که آن جماعت به چه تعداد بود که کفار بدیدن آنها در غیظ می آمدند زیرا که این امر در فهم کسی نمی آید که چهار یا شش کس را دیده کفار به غیظ آیند و برایمان معدودی چند تعجب کنند، اگر هزارها مردم مسلمان نشده بودند و همه در ایمان کامل نبودندی حق تعالی چه طور فرمودی که ﴿فَأَسْتَعْلَظُ فَأَسْتَوِي عَلَى سُوْقِهِ﴾ و اگر هزارها اشخاص مشرف به اسلام نشده بودند پس کدام کسان را دیده کفار در غیظ می آمدند؟ حق این است که تا وقتیکه کسی به فضیلت صحابه کرام و کثرت عدد ایشان یقین نکند تصدیق این چنین آیات نمی تواند کرد.

ای یاران شیعه! سوگند بخدا راست دانید و یقین کنید که ما را تعجب بسیار می آید بر کسانی که تصدیق این آیات کنند و مثالی که در انجیل مذکور است از آن مثال استدلال بر پیشینگوئی نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمایند از فضیلت صحابه کرام و کثرت ایشان انکار کنند و این آیات را صرف بر چهار یا شش نفر محمول کنند و با صحابه کرام عداوت داشته از وعید ﴿لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ نه ترسند.

## شهادتهای قرآن مجید بر فضیلت صحابه

## آیت اول

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱۱۰﴾﴾  
 [آل عمران: 110].

ترجمه: شما بهترین امت هستید که گزین شده اید برای آدمیان حکم می کنید به کارهای نیک و باز می دارید از کارهای بد و ایمان می دارید بر خدا، و اگر ایمان آورندی اهل کتاب بهتر بودی در حق ایشان، بعضی از ایشان مومن اند و بیشتر از ایشان نافرمان. درین آیت، الله جل شانہ فضائل صحابه و خوبی هائی ایشان به خود ایشان بیان می فرماید و ایشان را خطاب کرده ارشاد می کند که شما بهترین امت هستید و شما را من از مخلوقات خود منتخب کرده ام تا مردمان را هدایت کنید چنانچه شما کاری را که برای آن منتخب شده بودید انجام می دهید و خدمتی که به شما سپرد کرده شده است ادا می کنید ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ یعنی مردمان را کار نیک تعلیم می کنید و از کارهای بد ایشان را دور می دارید. کسی که بچشم تامل و انصاف بیند او را همین یک آیت برای معلوم کردن بطلان عقائد شیعیان عبدالله بن سبا کافی است. چون خداوند کریم نسبت باصحاب رسول فرماید که بهترین امت اند و برای هدایت بنی آدم مخلوق شده اند و تصدیق اعمال حسنه ی ایشان کند و فرماید که ایشان امر معروف و نهی منکر می کنند با وجود این همه ارشادات خداوندی حضرات شیعه ایشان را بدترین امت می دانند و منکر فضائل ایشان می شوند. یا للعجب که با وجود این چنین آیات صریحه و دلایل واضحه چرا پی به فساد عقیده ی خود نمی برند و بسوی کلمات قرآن مجید التفات نمی کنند. اگر صحابه کرام بهترین امت نبودند باد خطاب خیر امت از کیست؟ و اگر ایشان صاحب اعمال حسنه نبودند مخاطب ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ کیست؟ اگر ایشان بصدق دل ایمان نیاورده بودند پس تصدیق خداوندی که ﴿وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ چه

معنی دارد؟ این آیت چنان است که هیچ تاویل و تسویل را در آن راه نیست. حیرت بر حیرت می‌افزاید و هیچ بفهم نمی‌آید که آیا نزد شیعیان پاک الفاظ این آیت مهمل است که هیچ معنی ندارد و یا این آیت چیستان و معماست که فهم بمعنی آن نمی‌رسد یا این الفاظ کلام الهی نیست بلکه جامع قرآن برای اظهار فضیلت خود و فضیلت برادران خود از طرف خویش داخل قرآن نموده؟! اگر این همه نیست پس چه سبب است که با وجودیکه این الفاظ را کلام الهی دانند و این هم اقرار کنند که این آیات در شان صحابه کرام نازل شده باز نه از فضیلت صحابه کرام منکر باشند و بس بلکه ایمان و اسلام ایشان را هم انکار می‌کنند و کسانی را که خداوند کریم ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ فرماید، شرأمة داند و کسانی را که خداوند کریم ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ فرماید، در حق ایشان یأمرون بالمنکر وینهون عن المعروف اعتقاد دارند؟! اگرچه برای این چنین آیات واضحه حاجت مطالعه تفاسیر نیست لیکن برای اطمینان خواطر حضرات شیعه از تفاسیر معتبره‌ی ایشان سند می‌آریم:

ای برادران در تفسیر مجمع البیان که از بهترین تفاسیر شماست و در سنه ۱۲۷۵ هـ بمقام طهران که دارالسلطنت ایران است مطبوع گردیده در صفحه ۲۰۰ می‌نویسد که «لما تقدم ذكر الأمر والنهي عقبه تعالی بذکر من تصدی للقیام بذلك ومدحهم ترغیباً فی الإقتداء بهم، فقال: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ قيل فيه أقوال: أحدها: أن معناه أتم خير أمة». ترجمه: اولاً خداوند تعالی ذکر امر و نهی فرمود پس ازان ذکر کسانی که امر معروف و نهی می‌کردند آورد و مدح ایشان فرمود تا مردمان پیروی ایشان کنند و به همین مقصد به ایشان خطاب کرده فرمود که شما بهترین امت هستید. نیز در تفسیر مذکور برای ازای این شبهه که مخاطب ﴿كُنْتُمْ﴾ کدام کسانیاند، این هم نوشته: «واختلف في المعنى بالخطاب فقيل: هم المهاجرون خاصة وقيل: هو خطاب للصحابة ولكنه يعم سائر الأمة». یعنی اختلاف است درینکه مراد به خطاب کیست، بعض مفسرین گفته‌اند که خاص

مهاجرین مراداند و بعض گفته‌اند که خطاب به صحابه است، اما تمام امت درین خطاب شامل امت. ای یاران! این تفسیر را به بینید و تصدیق مفسر خود را ملاحظه کنید که او اقرار می‌کند که درین آیت ذکر صحابه برای این است که مردمان پیروی ایشان کنند. آیا پیروی همین است که شما می‌کنید اگر در اصطلاح شما بیزاری را پیروی می‌گویید پس یقیناً شما تصدیق کلام خداوندی می‌کنید در نه صراحهً تکذیب می‌نمائید؟!

باید دانست که درینجا برای اغوای جاهلان گفته می‌شود که در آیت لفظ کنتم بصیغه ماضی واردست لهذا معنی اینست که شما در زمانه ماضی بهترین امت بودید پس ازین لفظ ثابت نمی‌شود که صحابه کرام تا وقت اخیر بهترین امت باشند بلکه ممکن است که بعد نزول آیه بدترین امت گشته باشند. فالحمدلله که علامه طبرسی در همین تفسیر خود جواب این هم بنوشته چنانچه می‌گوید: و رابعها: إن كان مزیدة دخولها كخروجها إلا أنهما تاکید لوقوع الأمر لا محالة لأنه بمنزلة ما قد كان في الحقيقة، فهي بمنزلة قوله تعالى: ﴿وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ﴾ وفي موضع آخر: ﴿وَأذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ﴾ ونظيره قوله تعالى: ﴿اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ لأن مغفرة المستأنفة كالماضية في تحقيق الوقوع. یعنی حق تعالی لفظ ﴿كُنْتُمْ﴾ برای تاکید ارشاد فرموده که یقیناً هم چنین است و در وقوع آن شکی نیست و صحابه کرام چنانکه بهتر هستند هم چنان بهتر خواهند ماند، و مثالش در قرآن مجید بسیار است، از آنجمله آن که حق تعالی به نسبت خویش می‌فرماید: ﴿اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ هرگز این معنی نیست که خدا بخشنده و مهربان بود و اکنون نیست یا آینده نخواهد بود. بعد از این همه **خستگی و حیرت** شیعیان دیدند که از آیات قرآنی و تفسیرهای خودشان فضیلت صحابه کرام چنان ثابت شده که هیچ گنجایش انکار باقی نمانده راه دیگر<sup>۱</sup> اختیار کردند و گفتند که این قرآن مجید (معاذالله) محرف است و درین

۱- حقیقتاً این راه دیگر نیست بلکه راه اصلی مذهب شیعه همین است، کسیکه مذهب شیعه را به غور و انصاف مطالعه کند بر وی این امر همچو روز روشن آشکارا می‌شود که بنیاد مذهب شیعه بر دو

چیز: یکی عداوت قرآن، دوم انکار ختم نبوت. چنانچه در حاشیه صفحه ۵ اشارت باین امر کرده‌ایم. اینجا بابت عداوت قرآن می‌نویسیم که اگر کسی کتاب فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، مصنفه علامه نوری طبرسی که در سنه ۱۲۹۸ هـ در ملک ایران طبع شده مطالعه کند، از مطالعه همین یک کتاب واضح خواهد شد که علمای شیعه چه سلف ایشان چه خلف چه سعی‌ها و چه جان فشانیها در عداوت قرآن کرده‌اند که عشر عشیر آن مساعی نصیب کسی از یهود و نصاری و مشرکین نه شده. لاریب اگر مساعی شیعه درین باب کامیاب گشتی همه عالم از نور پاک قرآن عظیم محروم گشتی و بر زبان مردمان جز بنام چیزی دیگر نیامدی که قرآن نام کتابی بود که محمد عربی (صلی الله علیه وسلم) دعوی نزول آن را منجانب الله می‌فرمود. ولیکن حق تعالی چونکه حفاظت قرآن بدمه‌ی پاک خود گرفته بود لهذا آن مساعی باطل شد ﴿وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِيَتْرُوكَ مِنْهُ أَلْبَابًا﴾ کسی که شوق اطلاع بر تفصیل این بحث داشته باشد او را لازم است که کتاب «الأول من المأتین علی المنحرف عن الثقلین» مطالعه کند که دران امور ذیل بکمال تحقیق که لا مزید علیه نوشته شده:

- (۱) در کتب معتبره‌ی مذهب شیعه که بران مدار مذهب ایشان است زائد از دو هزار روایات از ائمه معصومین مروی و منقول است که در قرآن مجید صحابه کرام تحریف کردند.
- (۲) این زائد از دو هزار روایات مقرون بسته اقرار علمای شیعه است. اقرار اول اینکه این روایات کثیر و مستفیض و متواترست. اقرار دوم اینکه این روایات بر تحریف قرآن صریح الدلالة است. اقرار سوم اینکه اعتقاد شیعه متعلق قرآن هم برین روایات است.
- (۳) مضمون این روایات این است که صحابه کرام پنج قسم تحریف در قرآن کرده‌اند: اول اینکه از جاهای بسیار آیات و سور قرآن برآورده معدوم کردند حتی که در سوره نساء از یک مقام عالمانه ثلث قرآن خارج کرده غائب کردند و دران حصه‌ی غائب بسیاری از احکام بود. دوم اینکه در بسیاری از مقامات کلام انسانی داخل قرآن کردند. سوم اینکه کلمات قرآنی را تبدیل کردند. چهارم اینکه حروف کلمات قرآنی را تبدیل کردند. پنجم اینکه ترتیب قرآن را خراب کردند. ترتیب قرآن چهار نوع است: نوع اول ترتیب سور، نوع دوم ترتیب آیات که در سورت، نوع سوم ترتیب کلمات که در آیات است. نوع چهارم ترتیب حروف که در کلمات است، درین روایات تصریح است باین که این همه انواع خرابی ترتیب در قرآن مجید راه یافته.



۴) درین زائد از دو هزار روایت تصریح است باین که از قرآن موجود خلق خدا گمراه می‌شود و ستونهای کفر قائم می‌گردد و عبارت آن خبط و بی ربط و خلاف فصاحت و بلاغت است. و درین قرآن توهین انبیا است عموماً و توهین سیدالانبیاء خصوصاً.

۵) ارشاد ائمه معصومین است که از تعیین مقامات تحریف تقیه مانع است.

۶) با وجودیکه از خصوصیات نفیسه‌ی مذهب شیعه است که از عقائد تا اعمال، و در اعمال از کتاب الطهاره تا کتاب المواریث هیچ یک از روایات و مسائل ایشان از اختلاف روایات و اختلاف اقوال مجتهدین و اصحاب ائمه معصومین محفوظ نیست لیکن همین یک مساله تحریف قرآن است که روایات آن از هر گونه اختلاف محفوظ است.

بجز چهار اشخاص در مذهب شیعه هیچ کس منکر جمعی اقسام تحریف قرآن نیست: ۱- شریف مرتضی ۲- ابن بابویه قمی ۳- شیخ صدوق ۴- ابوعلی طبرسی مصنف تفسیر مجمع البیان. لیکن علمای شیعه اقوال این چهار بزرگوار را کما ینبغی رد کرده‌اند. زیرا که از تسلیم اقوال ایشان مذهب شیعه نیست و نابود می‌شود. علاوه برین این چهار بزرگوار زائد از دو هزار روایات تحریف قرآن را که در کتب ایشان مروی است هیچ جواب نمی‌دهند بجز اینکه این روایات ضعیف‌اند، وجه ضعف بیان نمی‌کنند و این چنین جرح مبهم بالاتفاق مقبول نیست نیز در تائید خود یک روایت اگرچه ضعیف باشد از ائمه معصومین نقل می‌کنند و برای تائید مسلک خود دلایل از کتب و روایات اهل سنت می‌آرند. لهذا اقوال این چهار اشخاص هرگز در مذهب شیعه محسوب نمی‌تواند شد. بلکه چون بامعان نظر دیده شد، حقیقت حال برین منوال ظاهر شد که این چهار اشخاص انکار تحریف قرآن محض براه تقیه کرده‌اند.

۷) در فرقه شیعه کسانی که خود را منکر تحریف قرآن گفته‌اند معتقد تحریف قرآن را خارج از اسلام نمی‌گویند بلکه معتقدین تحریف قرآن را مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیره از اساطین مذهب خود میدانند.

۸) علمای شیعه این تصریح هم کرده‌اند که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بعض آیات قرآنی را بخوف صحابه تبلیغ نه کرده بود وبال این تحریف بر صحابه است زیرا که باعث این تحریف ایشانند.

۹) علمای شیعه این تصریح هم کرده اند که هر آیت قرآنی که خلاف اجماع فرقه شیعه باشد بدان آیه عمل کردن جائز نیست.

آیهی بجای ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ (خیر ائمة) بوده، یعنی خداوند کریم به امامان فرموده بود که شما بهترین امامان هستید لیکن جامعین قرآن بجای (ائمة) لفظ (أمة) نوشتند، اگر چه بعضی علمای شیعه را حیا دامنگیر شد و ایشان این جواب را پسند نه نمودند، اما اهل علم می‌دانند که اثر این جواب هنوز در آن جماعت باقی است چنانچه میرن صاحب قبیله شیعه در کتاب حدیقه سلطانیه در باب سوم ذکر این جواب نموده بحواله‌ی کتاب صورام که تصنیف پدر بزرگوارشان است می‌فرمایند که «تغییر و نقصان در قرآن منحصر در چهار چیز است: یکی تبدیل لفظی بلفظ آخر، مثلاً اینکه گفته شود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ (خیر ائمة) بود، لیکن بعضی از اعدای اهل بیت آن را تبدیل نموده‌اند». باز خود ارشاد فرمودند که وجه اول بعید است نزد این حقیر. در حق شیعیان پاک بجای اینکه تصدیق آیت نموده از خیر امت بودن صحابه کرام انکار نمایند بهتر همین است که بجای ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ (خیر ائمة) گویند و قرآن مجید را محرف قرار داده خود را منکر آیات بیانات نه سازند. افسوس که جناب میرن صاحب و پدر بزرگوارشان (مولوی دلدار علی) ازین جهان فانی درگذشتند، و نه این حقیر همین کتاب حدیقه‌ی سلطانیه و صورام را پیش این حضرات برده می‌پرسیدم که نزد شما ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ صحیح است یا (کتب خیر ائمة)؟ اگر می‌فرمودند که (خیر ائمة) صحیح است. بنده می‌پرسیدم که دران وقت سوای علی مرتضی کدام امام موجود بود و امر معروف و نهی منکر می‌کرد که خطاب خداوندی درین آیت باو راست آید و فضیلت‌ها که در آیت مذکورست برو منطبق شود؟ (ظاهرسن که بجز علی مرتضی دیگر کسی از امامان دران وقت نبود و در آیت صیغه‌ی جمع وارد شده بر ذات واحد اطلاق صیغه‌ی جمع خلاف لغت عرب است). و اگر

---

۱۰) بعد انحراف از قرآن مجید حضرات شیعه برای استنباط مسائل خود عجیب عجیب اشیاء را ماخذ مذهب خود قرار داده‌اند. این امور عشره به تفضیل و تحقیق بحواله کتب شیعه و نقل عبارات آنها در اول مائتین مذکورست من شاء فلیطالعہ.

می‌گفتند که ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ صحیح است کمترین التماس می‌نمودم که کسانی را که خداوند که ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ فرماید و این چنین فضائل ایشان بیان کند و شما هم تصدیق آیت می‌کنید از چنین کسان اظهار بیزاری کردن کفرست یا نه؟ باز صفحه ۱۸۶ ازین کتاب پیش ایشان می‌نهادم که دران صفحه مرقوم است که از آنجمله است آنچه از حضرت صادق علیه السلام ماثورست که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَادُ الْهُدَى وَمَصَابِيحُ الدُّجَى»<sup>۱</sup>. یعنی: درین قرآن انوار هدایت و چراغ‌های دور کننده تاریکی ضلالت و غوایت روشن است. و بنده ایشان را قسم داده می‌پرسیدم که شما را سوگند باجتهاد راست بگوئید که قرآنی را که امام فرمود که دران انوار هدایت و چراغ‌ها روشن است دران قرآن درباره‌ی صحابه کرام چه نوشته است اگر ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ دران قرآن موجود است پس شما چرا ازین افکار می‌کنید و چرا روشنی را گذاشته خود را در تاریکی می‌اندازید. باز از همان کتاب حدیقه سلطانیه این عبارت پیش می‌کردم که «از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که در هنگامیکه منت‌ها بر شما ملتبس شود مانند پارهای شب تار، پس رجوع آرید به قرآن که شفاعت کننده و مقبول الشفاعة است هر کسیکه آن را پیش نهد الله او را براه جنت می‌برد»، و می‌گفتم که ای قبله و کعبه شیعه امروز، ازین بیش هیچ فتنه نیست که ما صحابه کرام را بهترین امت می‌دانیم و شما بدترین امت و نه شما سخن ما را تسلیم می‌کنید نه ما سخن شما را پس بیائید تا بر قول

۱- این روایت قابل احتجاج نیست و ازین روایت استدلال کردن برینکه نزد شیعه قرآن مجید منحرف نیست هرگز جائز نیست، چه احتمال است که این ارشاد امام از راه تقیه باشد و این احتمال موید است باین که از همین امام و دیگر ائمه روایات تحریف در کتب شیعه موجودست و احتمال دوم که اقوی از احتمال اول است که اشاره هذا القرآن بسوی قرآنی است که نزد ائمه موجود بود و اکنون در سرداب سامرا نزد امام غائب موجود است، نه بسوی قرآنی که نزد مسلمین معروف و مشهور است. در مباحثه امر چون این هر دو احتمال پیش مجتهد بیان نموده شد جوابی نداد و مبهوت گردید. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

امام باقر علیه السلام عمل کنیم و به قرآن رجوع آریم اگر در قرآن ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ در باب صحابه کرام نوشته باشد پس راه جنت اختیار کنید و مذهب خود را ترک ننمائید و اگر در قرآن (شرأمة) نوشته باشد ما را در مذهب خود داخل سازید و از تاریکی برارید معلوم نیست که اگر حضرت موصوفین زنده می‌بودند چه جواب می‌دادند و خبر نیست که اکنون جانشینان ایشان چه جواب خواهند گفت؟!

### آیت دوم

﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِمَّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْجَوَابِ ﴿١٦٥﴾﴾ [آل عمران: 195].

درین آیت، الله جل شانہ ملح مهاجرین می‌فرماید و از اهل جنت بودن ایشان بشارت می‌دهد می‌فرماید که کسانی که برای من وطن و خانه خویش را و عشائر و قبائل خود را گذاشتند و محض بسبب ایمان آوردن بمن آزارها بایشان رسید و در راه من اذیت بایشان داده شد من نیز با چنین صادقین و مخلصین غایت کرم خواهم نمود و بر مصائب که برداشتند و جان فشانیها که کردند ایشان را ما جزای نیک خواهیم داد یعنی از گناهان ایشان درگذر خواهم کرد و خطاها و لغزشهای ایشان را نخواهم دید بلکه گناهان ایشان را به نیکی تبدیل خواهم کرد و بغیر حساب و سوال و جواب ایشان را در جنت‌ها داخل خواهم نمود که زیر آنها نهرها جاری است، در آنجا ایشان را نه غمی خواهد رسید نه رنجی نه فکری نه خونی، و این ثواب از طرف خود و از فضل و کرم خود خواهم داد. مقصد اینکه به نسبت اعمال ایشان مراتب و مدارج ایشان زائد خواهد بود این آیته را پیش نظر داشته بر فضیلت و منقبت مهاجرین خیال باید کرد که خداوند عزوجل به چه شفقت و محبت ذکر ایشان می‌کند و مراتب و مدارج ایشان به چه حسن و خوبی اظهار می‌نماید و به جنتی بودن ایشان قطعاً شهادت می‌دهد و برای عفو گناهان ایشان بلکه تبدیل کردن آنها به حسنات وعده می‌کند و به جزای اعمال ایشان آنچه خواهد داد

مزد بران از فضل خود بیان ثواب دادن به چه مهربانی می‌کند. بخدمت قارئین این آیات عرض می‌کنم که خدا را بگویند که هجرت کنندگانی که خداوند کریم برای ایشان این وعده‌ها فرموده و ذکر بهشتی بودن ایشان نموده کیستند؟ آیا بزرگانی که اسمائی مبارکه ایشان ابوبکر و عمر و عثمان است از مهاجرین نبودند؟ و آیا کسانی که شیعه ایشان را بد می‌دانند ازان جماعت نبودند که اوطان و اقارب خود را گذاشتند؟ آیا ایشان ازین آیت مستثنی شده بودند؟ آیا ایشان از وعده‌ی ﴿لَأُكَفِّرَنَّ﴾ خارج نموده شدند؟

ای برادران شیعه! بعد مطالعه این آیات، اوقات خود را در تجسس عیوب مهاجرین ضایع کرده و عمرهای خود را در تلاش بدی‌های ایشان تلف منمائید، بالفرض اگر اندک عیوبی را از ایشان بدست آوردید نتیجه حاصل نمیشود زیرا که تا وقتیکه از مهاجرین بودن ایشان انکار نکنید در جنتی بودن ایشان بالقطع والیقین خللی راه نمی‌یابد چه او جل شانہ خود فرموده: ﴿لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ یعنی من از گناهان ایشان درگذر خواهم کرد و ضرور بالضرر ایشان را در جنت داخل خواهم نمود زیرا که ایشان برای من از خانه‌های خویش برآورده شدند و در مصائب گرفتار گشتند و از دوستان و محبوبان خود بریده، معیت و رفاقت دوست و محبوب من اختیار کردند. پس فی الحقیقت مجرد هجرت کردن ایشان عملی است که از صدها اعمال و هزارها عبادات و هزاران هزار حسنات بهتر است.

### آیت سوم

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

درین آیت، الله جل شانہ در حق مهاجرین و انصار رضامندی خود ظاهر می‌فرماید و ایشان را و متبعین ایشان را بشارت جنت می‌دهد.

نزد این حقیر اگر کسی درین آیت اندک فکر و تامل کند هرگز در شان صحابه‌ی

کرام خصوصاً مهاجرین و انصار سوی فضیلت و عظمت اعتقادی دیگر نخواهد داشت زیرا که هر گاه خداوند جل شانہ در حق ایشان فرماید که ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ یعنی من از ایشان راضی و ایشان از من راضی. و نیز در حق ایشان فرماید که ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ﴾ یعنی مهیا کرده است خدا برای ایشان جنت‌ها و آراسته کرده شده آن جنت‌ها برای ایشان. بعد این چنین ارشادهای خداوندی کیست که به فضیلت ایشان قائل نه شود پس شیعیان پاک را باید که بر همین امر غور کنند که آن صحابه کرام که شیعه با ایشان دشمنی دارند در مهاجرین و انصار داخل هستند یا نه؟ اگر داخل اند، پس در بودن ایشان چه شک؟ و اگر داخل نیستند پس این بشارت‌ها در حق کیست؟

ای برادران شیعه! اندکی تدبر کنید که آیا ایمان بالقرآن همین است که از کسانی که خدا در حق ایشان رضامندی خود ظاهر فرماید شما ناراضی باشید؟ و کسانی که خدا ایشان را جنتی فرماید شما آنان را مومن هم ندانید؟! اگر کسی برین آیت هم ایمان نیارد و گوید که در این آیت نام خلفای ثلاثه مذکور نیست لهذا انکار فضیلت شان مستلزم انکار آیت نیست. در جواب این کس شهادت امام باقر علیه السلام را و اینکه آنجناب خلفای ثلاثه را در حکم این آیت داخل نموده پیش می‌کنیم، بگوش دل بشنوید و از کتاب خود سند آن بگیرید. در کتاب فصول که از کتب معتبره‌ی شماس است از امام باقر علیه السلام مردی است که «انه قال لجماعة خاضوا في أبي بكر وعمر وعثمان ألا تخبروني؟ أنتم من ﴿الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [الحشر: 8]. قالوا: لا. قال: فأنتم من ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ [الحشر: 9]. قالوا: لا. قال: أما أنتم فقد تكونوا أحد هذين الفريقين: وأنا أشهد أنكم لستم من الذين قال الله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: 10]. - ترجمه: روزی حضرت

امام باقر علیه السلام بر جماعتی گذر کرد که بدگویی خلفای ثلاثه می‌کردند حضرت امام از ایشان پرسید که آیا شما از مهاجرین هستید که از خانه‌های خود برای خدا برآورده شدند و اموال شان تاراج کرده شد و آنان خدا و رسول او را یاری کردند؟ آن جماعت گفت که ما از ایشان نیستیم. باز امام پرسید که آیا شما از ان کسان هستید که در دار هجرت و ایمان یعنی در مدینه توطن گردیده بودند و کسی که هجرت کرده بسوی آنان می‌آمد با آن کس محبت می‌نمودند؟ آن جماعت گفت که ما از ایشان هم نیستیم. امام فرمود که شما خود اقرار می‌کنید که ازین دو جماعت نیستید و من گواهی می‌دهم که شما از جماعت سوم نیز نیستید که در حق ایشان خدا فرمود که کسانی که بعد از مهاجرین و انصار بیایند دعاکنندگان که خداوندا ما را و برادران ما را که از ما در ایمان سبقت بردند بیامرز و در دل‌های ما از طرف اهل ایمان بغض و کینه را راه مده، خداوندا، بلاشک تو صاحب رفت و رحمت هستی!

ای برداران شیعه! خود را امامیه می‌گوئید و اقوال ائمه کرام را کم از آیات قرآنیه نمی‌دانید لیکن معلوم نیست که آیا چه سبب است که اقوال ائمه را در باب فضائل صحابه تسلیم نمی‌کنید و اتباع ائمه را ترک کرده ائمه را در بیان فضائل صحابه دروغگو می‌دانید؟ المختصر از حدیث امام باقر علیه السلام ثابت شد که جناب او خلفای ثلاثه را در حکم آیت داخل می‌ساخت و در وعده‌های جنت که خدا به مهاجرین و انصار فرموده ایشان را شریک می‌دانست. و این ظاهر شد که امام موصوف از کسانی که بدگویی خلفای ثلاثه می‌کردند بیزار بود و بدگویان را از ایمان و اسلام خارج می‌دانست، اکنون سوای تقیه جوابی دیگر ممکن نیست، لیکن معلوم نیست که تا کجا عذر تقیه خواهند کرد؟ و تا کی

---

۱- این روایت در کتب فریقین بمطالعه این حقیر رسیده اما از کتب شیعه پس در کتاب کشف النعمة مطبوعه ایران ص ۱۹۹ این روایت بعینها از امام زین العابدین منقول است، و از کتب اهل سنت پس در ازالة الخفا از حضرت عبدالله بن عمر مروی است، این حقیر این روایت را بحواله کتب فریقین بطرق متعدده و رساله خود که موسوم است به تفسیر آیت تقسیم نقل نموده.

تقیه را سپر خود خواهند ساخت؟ مقام افسوس است که خداوند کریم بوضاحت تمام مدح مهاجرین و انصار بیان فرمود و ائمه علیهم السلام هم فضائل خلفای ثلاثه بیان کردند لیکن حضرات شیعه قائل نشدند. معلوم نیست که برای فضیلت مهاجرین و انصار چه قسم از دلایل حضرات شیعه می‌خواهند؟

اینجا سخنی ظریف تر بیاد آمد و آن اینکه بعضی شیعه می‌گویند که الله جل شانہ مدح آن مهاجرین و انصار فرموده که خالصاً لوجه الله هجرت و نصرت نموده بودند نه کسانی که بطمع دنیا هجرت کرده و نصرت نموده بودند.

بجواب این سه وجه عرض می‌کنم: اول- اینکه آن هنگام که مهاجرین هجرت کرده بودند و انصار نصرت نموده بودند دنیا و دولت کجا بود که طمع آن لاحق شده باشد؟ آیا مهاجرین را کسی این خبر رسانیده بود که در مدینه خزانه‌ی از زیر زمین برآمده تا برای حاصل نمودن آن خزانه هجرت بسوی مدینه کردند یا مهاجرین با خود مال و متاع برده بودند که بطمع آن انصار در خانهای خود ایشان را فرود آورده بودند؟! و خود شیعه بگویند که اگر هجرت مهاجرین و نصرت انصار از برای خدا نبود پس به چه سبب بود؟ و چه دوم: اینکه از دو حال خالی نیست یا اینکه هجرت و نصرت تمام مهاجرین و انصار از برای طمع دنیا بود یا اینکه هجرت و نصرت بعضی برای دنیا بود و بعضی برای خدا، در صورت اول خداوند کریم آنچه در مدح مهاجرین و انصار فرموده همه معاذالله لغو و مهممل می‌شود. اگر یک نفر هم برای خدا هجرت و نصرت نه کرده بود پس خدا در حق که فرمود: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [المائدة: ۱۱۹]. و در صورت دوم باید که شیعه تعیین مخلصین کنند تا بدانیم که تعداد ایشان تا چند میرسد، لیکن یاد دارند که بجز سه چهار کس نام مخلصی نتوانند برد و ظاهرست که هجرت و نصرت سه چهار کس چیزی نیست که از بیان آن قائده‌ی مترتب گردد. وجه سوم حق جل شانہ خود از طرف مهاجرین و انصار در کتاب پاک خود ازاله‌ی این شبهه فرموده، چنانچه در دو آیات تصدیق این امر نموده که مهاجرین و انصار هر چه کردند از برای من کردند، آیت اول در



حق مهاجرین فرموده: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ [الحج: 40]. یعنی کسانی که از خانه‌های خود بدر کرده شدند بغیر قصوریکه از ایشان شده باشد بجز اینکه می‌گفتند الله پروردگار ماست. یعنی کفر را ترک کرده مسلمان گشته بودند. ازین آیت ظاهرست که هجرت مهاجرین را سببی بجز این نبود که کفار را از اسلام آوردن شان ناخوش و از گفتن شان که الله پروردگار ماست ناراض شده بودند و به همین تصور ایذاها با ایشان رسانیدن گرفتند تا آنکه مهاجرین به ترک وطن و خانه‌ی خود مضطر گشتند باشد که باستماع این آیت هم شیعه گویند که مهاجرین بطمع دنیا هجرت کرده بودند. شیعه آنچه گویند برای شان زیباست لیکن ما باین لفظ تفوه هم نتوانیم کرد آیت دوم در حق انصار فرموده:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: 9].

یعنی کسانی که پیش از مهاجرین در مدینه سکونت داشتند محبت می‌کنند به کسانی که هجرت کرده بسوی شان آینده و آنچه از مال غنیمت و غیره به مهاجرین داده می‌شود هیچ خیال آن نمی‌کنند و مهاجرین را بر جانهای خود ترجیح می‌دهند اگر چه خود ایشان را حاجت باشد و هرکه (مانند انصار) از حرص نفس خود محفوظ کرده شود پس ایشانند فلاح یابندگان.

اکنون باید دید که خداوند کریم نصرت انصار را چگونه ستایش می‌کند و چنان تصدیق این امر می‌کند که نصرت ایشان محض لوجه الله بود. حیرانم که بعد این همه تصریحات شیعیان را چرا جرأت این امر می‌شود که باین بی‌باکی می‌گویند که هجرت و نصرت مهاجرین و انصار برای دنیا بود. ای یاران! اندکی تدبر را کار فرمائید که شما تصدیق کلام الهی می‌کنید یا تکذیب می‌نمائید؟! خدا فرماید که مهاجرین و انصار نیکوکار بودند و شما گویند که بدکار بودند، خدا فرماید که من از مهاجرین و انصار راضی هستم

و ایشان از من راضی، و شما گوئید که لا والله نه خدا از ایشان راضی است و نه ایشان از خدا. خدا فرماید که ایشان برای من هجرت و نصرت کردند و شما گوئید که حاشا و کلا ایشان به طمع دنیا و حرص دولت و مال این کارها کردند. ای برادران! قدری بیندیشید که شما چه می‌کنید؟ اگر یک آیت یا دو آیت می‌بود تاویل آن امکانی می‌داشت لیکن هرگاه که جمیع قرآن از ذکر مهاجرین و انصار پر است پس کجا کجا تاویل خواهید کرد و در کدام کدام آیت تحریف معنوی خواهید نمود؟!

تن همه داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهی

حقیقت این است که از انجام کار بی‌خبر شده مذهب عبدالله بن سبا اختیار کرده اید اکنون هیچ پیش نمی‌رود از قرآن مجید انکار آسان است نه تصدیق آن سهل. عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت

#### آیت چهارم

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾ وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾ وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾﴾ [الفتح: 18-21].

سبب نزول این آیات آن است که (در سنه ۶ هـ) آنحضرت صلی الله علیه وسلم با اراده‌ی عمره نهضت بسوی مکه نمود و اعراب و بادیه نشینان را بهمراهی خویش دعوت این سفر داد، زیرا که مکه هنوز در قبضه کفار بود و از ایشان اندیشه بود که مزاحمت کنند و از دخول مکه مانع شوند (لهذا تقاضای عقل این بود که جماعتی عظیم درین سفر هم‌رکاب باشد) ولیکن اکثری از اعراب برین دعوت گوش نه نهادند و درین سفر سعادت معیت حاصل نه کردند بجز آن خالصان و مخلصان که سراپای ایشان نور ایمان

می‌درخشید دیگر کسی درین سفر هم‌کاب مقدس حضرت نه شد چون این جماعت قدسیان قریب مکه (بمقامیکه حُدیبیه نام داشت) رسید قریش مانع آن‌ها شدند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولاً خراش بن أمیة الخزاعی را بسوی اهل مکه فرستاد لیکن کفار قریش در پی قتل وی شدند، وی این حال را دیده مراجعت کرد لهذا ثانیاً حضرت عثمان را به سوی مکه فرستاد، کفار مکه حضرت عثمان را مقید نمودند و مشهور شد که حضرت عثمان را شهید کردند باستماع این خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاران خود را که همراه وی بودند جمع کرد که عددشان باختلاف روایات هزار و چهار صد بود و خود سرور انبیا صلی الله علیه وسلم زیر درختی نشسته ازیشان باین عهد بیعت کرد که با قریش قتال کنند و هرگز ازیشان روی نه گردانند چنانچه همه کس به غایت رضامندی بیعت کردند و سوای جد بن قیس منافق کسی ازین بیعت تخلف نه کرد. چون درین سفر نفاق منافقان و اخلاص مخلصان به نهایت کمال ظاهر شد و خداوند کریم در قرآن مجید از همه بیعت کنندگان رضای خود ظاهر فرمود، ازین سبب این بیعت بنام بیعة الرضوان موسوم گردید، قوله تعالی: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ یعنی: خدا راضی شد از مومنان هر گاه که بیعت کردند به تو زیر درخت ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی: خدا دانست آن اخلاص را که در دل‌های ایشان بود اگر ایشان منافق بودندی هرگز درین سفر همراه نیامدندی و هرگز در چنین وقت بیعت نه کردندی. ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ پس نازل فرمود سکینه برایشان یعنی دل‌های ایشان را اطمینان و سکون بخشید تا آنکه بی‌خوف و خطر بر قتال کفار مستعد شدند و برای قتل شدن و قتل کردن بر دست تو بیعت کردند. ﴿وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ و برای دور کردن شکستگی ایشان بزودی تمام تر ایشان را غنیمت‌های بسیار داد و برای آینده وعده ای غنائم کثیره و فتوحات عظیمه مثل روم و فارس ایشان را داد. پس ازین آیات فضیلت آن صحابه‌ی کرام که زیر آن درخت بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیعت کرده بودند

ثابت شد و کامل بودن ایشان در اخلاص و ایمان هویدا گردید. خداوند کریم درین آیات هیچ سخنی چنین ارشاد نه فرمود که گنجایش انکار فضیلت صحابه‌ی کرام باقی ماند. بلکه اظهار رضامندی خود از ایشان به چنین طور فرمود که دوام رضامندی از آن واضح می‌گردد و وعده‌ی فتوحات که ایشان را داد در مستقبل قریب ظهور آن بر دست ایشان شد.

اکنون از شیعیان علی می‌پرسم که:

اولاً- ارشاد فرمایند که آیات مذکوره در قرآن مجید هست یا نه؟ اگر هست پس بیان فرمایند که این آیات در حق کسانی که زیر درخت بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت کرده بودند وارد شده یا نه؟ اگر در حق ایشان وارد شده باز بیان فرمایند که حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق و دیگر صحابه‌ی کرام از بیعت کنندگان بودند یا نه؟ اگر بودند باز بیان فرمایند که آنچه خدا در حق بیعت کنندگان فرمود، مثلاً: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ درین رضامندی خداوندی این حضرات هم داخل‌اند یا نه؟ اگر داخل نیستند پس بر استثنای ایشان چه دلیل ست؟ و اگر داخل‌اند باز فرمایند که خداوند کریم از کسانی که رضامندی خویش بیان فرماید از ایشان راضی نبودن بلکه بدگویی ایشان کردن انکار آیات قرآنی هست یا نه؟ اگر شیعه گویند که ایشان منافق بودند جواب آن خود خداوند کریم ارشاد فرموده: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی من امتحان دل‌های ایشان کردم و ایشان را راسخ الاعتقاد مومن و مخلص یافتم لهذا برایشان سکینه نازل کردم و ایشان را فتح دادم. این یاران گرامی شان منافق بودندی خدا چرا بر ایمان شان شهادت دادی؟ و چرا ایشان را فتح و غلبه (که موعود مخلصین بود) عطا کردی؟ اگر در دل کسی از شیعیان این وسوسه خطور کند که با وصف بودن این چنین آیات صریحه در کتاب خدا به چه سبب علمای مذهب ما از فضیلت صحابه انکار می‌کنند؟ لامحاله آن را سببی قوی تر خواهد بود ورنه همه علما و فضلا و مجتهدین چنین نادان نبودند که بر خلاف چنین آیات صریحه صحابه را بد می‌دانستند. لهذا برای

رفع این وسوسه از تفاسیر معتبره شیعه بیان خود را ثابت می‌کنم و فیصله‌ی این امر که علمای ایشان دانا بودند یا نادان، ایمان دار بودند یا بی‌ایمان، صاحب انصاف بودند یا صاحب اعتساف، به عقول و افهام شیعه می‌گزارم تفسیرهای خود را دیده هر چه خواهند فیصله کنند.

ای برادران! بشنوید که مفسرین شما در تفسیر این آیات چه نگاشته‌اند، علامه (فتح الله) کاشانی در تفسیر خود می‌نویسد: «آنحضرت فرمودند که به دوزخ نرود یک کس از آن مومنان که در زیر شجره بیعت کردند. و این را بیعه‌الرضوان نام نهاده‌اند، بجهت آنکه حق تعالی در حق ایشان فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾»

اگر برین روایت مطمئن نشوند و شوق استماع جوابات متکلمین متعصبین خود دارند آن را هم بشنوند.

بدانکه علمای شیعه بدو وجه جواب این آیات داده‌اند. برخی از ایشان گفته که ازین آیت ثابت می‌شود که خدا ازین یک فعل خاص شان یعنی بیعت راضی شد، ازین لازم نمی‌آید که از جمیع اعمال شان راضی باشد و این هم لازم نیست که رضای که به وقت بیعت بود آینده هم قائم ماند و بعضی از ایشان گفته که بعد ازین بیعت از صحابه کرام اعمالی که خلاف بیعت بود صادر شد یعنی از غزوات فرار کردند و خلاف خلیفه‌ی برحق را غصب کردند، لهذا از وعده‌ی آیت خارج شدند و رضای خداوندی که ایشان را حاصل شده بود زائل گشت.

جواب وجه اول این است که این گمان فاسد در شان حق تعالی که او از جمیع اعمال صحابه راضی نبود و صرف ازین یک فعل بیعت راضی شده، آیت ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ نازل کرد تهمتی است شنیع که هیچ مسلمان تصور آن هم نمی‌تواند کرد. آیا ممکن است که اگر خدای عزوجل از آن بیعت کنندگان کلیتاً راضی نبودی آیه کریمه: ﴿لَقَدْ

رَضِيَ اللَّهُ ﴿محض برای تطیب خاطرشان از راه تقیه نازل کردی و از دیگر اعمال ایشان که راضی نبودی از راه تقیه خاموشی ورزیدی؟! و این هم امری است عجیب که از حال نارضامندی خدا شیعیان را چگونه خبر شد؟! مقام حیرت است که خداوند کریم از آن عمل صحابه که راضی بود اظهار رضایت خود در قرآن فرمود و ازان اعمال که ناراض بود بجز شیعیان عبدالله بن سبا کسی را آگاه ننمود، شاید شیعه گویند که در قرآنیکه نزد امام مهدی (در غار) موجودست نارضامندی خداوند کریم از اعمال صحابه مذکورست لیکن تا وقتیکه ما آن قرآن را بچشم خود نه بینیم و از امام تصدیق آن حاصل نه کنیم هرگز این خرافات را تسلیم نمی‌توانیم کرد. افسوس بالای افسوس این که نه نشانی از امام پیدااست و نه اثری از قرآن، هزار سال گذشت و هنوز این هم معلوم نشد که اکنون چه قدر مدت در ظهور امام باقی است.

صد شب هجر گذشت و مه من پیدا نیست طرفه عمری که بصد سال ندیدم یک ماه و جواب وجه دوم این که ازین قول علمای شیعه که صحابه کرام نکث بیعت کردند ازین سبب از رضوان الهی خارج شدند این امر بخوبی ثابت شد که تا وقت بیعت رضوان صحابه کرام بالخصوص مهاجرین و انصار صادق الاسلام و کامل الایمان بودند نه منافق یا کافر، و اینکه بیعت ایشان از راه صدق بود نه از روی نفاق، چنانچه این جمله‌ی مولف تقلیب المکائد که «این کلام معجز نظام دلالت می‌کند برینکه بعضی از اهل بیعت رضوان نکث بیعت خواهند کرد» دلیلی است بر اینکه تا وقت بیعت نه منافق بودند نه کافر، بلکه در آیه کریمه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ داخل بودند، و نیز این کلمه‌ی شهید ثالث یعنی قاضی نورالله شوستری که «مدلول آیت عند التحقیق رضای حق تعالی است ازان فعل خاص که بیعت است و کسی منکر این نیست که بعضی از افعال حسنه مرضیه ازیشان واقع است». شاهدی است برینکه بیعت صحابه کرام فعل نیک بود لهذا این عقیده‌ی شیعه که صحابه کبار از اول روز منافق بودند باطل گشت و تا وقت نزول آیت رضوان مسلمان و با ایمان بودن ایشان ثابت شد. باقی ماند آنچه گویند که صحابه کرام

نکث بیعت کردند جوابش اینکه بعد بیعت بر حال ایشان نظر باید کرد که چه کار از ایشان به ظهور آمد که آن را نکث بیعت توان گفت، و آن کار در کدام وقت از ایشان صادر شد، آیا در حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا بعد وفات وی، مصنف تقلیب المکائد آنچه نوشته ازان ظاهر می شود که بعد بیعت در حیات آن سرور نکث بیعت واقع شد و آن اینکه در غزوه ی خیبر ثابت قدم نماندند بلکه گریختند و ما می گوئیم که چراغ دروغ بی فروغ است، فتح قلعه ی خیبر اگر چه بر دست حضرت صدیق اکبر یا حضرت عمر واقع نشد لیکن عدم فتح را فرار گفتن موافق کدام لغت است، و اگر بالغرض ایشان از خیبر فرار کردند پس چنانچه بیعت ایشان از کلام خدا ثابت است و آیه کریمه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ در ثبوت آن کافی است، همچنان بدمه شیعه لازم است که فرارشان از خیبر و نکث بیعت کردن و ناراض شدن خداوند کریم از ایشان نیز از قرآن مجید ثابت کنند و از لیس فلیس. و ما به یقین کامل می دانیم که اگر بعد این بیعت از صحابه کرام علی موجب ناراضماندی خدا بوقوع آمدی لامحاله حق تعالی ازان هم خبر دادی و چنان که از بیعت شان راضی گشته ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ فرموده، همچنان از فرار و نکث بیعت شان ناراض شده (لقد غضب الله علیهم) ارشاد می نمود، زیرا که این فعل در حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقوع آمد و سلسله ی نزول وحی قائم بود و آمد و رفت جبریل منقطع نگشته بود. پس سبب چیست که خدا اعمال حسنه ایشان را ذکر فرمود و از افعال قبیحه ایشان خبر هم نداد و اعمال حسنه ایشان را شهرت داد و افعال قبیحه را پرده پوشی نمود؟! پس از دو حال خالی نیست، اینکه خدا از ایشان می ترسید و بوجه خوف مذمت ایشان نتوانست کرد، یا اینکه در حقیقت از ایشان فعلی قبیح صادر نمی شد و اگر لغزشی سر میزد آن را عفو می نمود و نظر به کارهای نیک شان آن لغزش را ستاری می فرمود. اگر کسی گوید که بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابه کرام کارهای کردند که خدا از ایشان ناراض شد مانند غصب خلافت و غیره جواب گوئیم که اگر بعد وفات پیغمبر هم از ایشان کاری چنین واقع شدنی بودی خداوند کریم ازان خبر دادی و هرگز درحق

شان ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ نه فرمودی، و هرگاه که هم درین آیت فرمود که ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی پس دانست آنچه در دل‌های ایشان بود، ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ لهذا بریشان سکینه فرو فرستاد. بعد این چنین ارشادات به قیاس نمی‌آید که چنین کسان گاهی از جاده‌ی حق منحرف شده باشند. بعد این همه بخدمت حضرات شیعه عرض می‌کنم که چرا اوقات خود را درین سوالات و جوابات ضایع می‌کنند و چرا در تفسیر علامه کاشانی این الفاظ را نمی‌بینند که «آنحضرت فرمود به دوزخ نرود یک کس از آن مومنان که در زیر شجره بیعت کردند». به ببینید که این مفسر هیچ بحث و نزاع باقی نگذاشت و تصدیق کرد که این بشارت جنت شامل است جمیع آنان را که بدست پیغمبر بیعت کردند. و اگر برین یک روایت اطمینان حاصل نشود به تائید آن روایتی دیگر بشنوند. در ترجمه کشف الغمّه می‌نویسد که «از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که ما در آن روز هزار و چهارصد کس بودیم، در آن روز من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که آنحضرت خطاب به حاضران نموده فرمود که شما بهترین اهل روی زمین اید، و ما همه در آن روز بیعت کردیم و کسی از اهل بیعت نکث ننمود مگر جد بن قیس که آن منافق بیعت خود را شکست». ازین روایت فوائد چند حاصل شد: فائده اول: اینکه ثابت شد که در بیعت رضوان یک هزار و چهار صد صحابی بودند که خداوند کریم بر ایمان و اخلاص شان مهر تصدیق ثبت کرده فرمود که ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ در حق شان فرمود که ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فائده دوم: اینکه آن سرور صلی الله علیه وسلم در حق شان فرمود که شما بهترین اهل زمین اید. فائده سوم: اینکه بجز یک منافق کسی ازین بیعت کنندگان نکث بیعت نکرد. پس ای شیعیان پاک! بچشم انصاف این روایات خود را ببینید و معائنه کنید که شهید ثالث شما و مصنف تقلیب المکائد چنان ایمان و انصاف را بالای طاق نهاده در پرده‌ی محبت اهل بیت تکذیب آیات الهی می‌کنند و از چنین نصوص صریحه انکار می‌نمایند. و اگر بفرض محال مطاعن صحابه را تسلیم کنیم سخن سازی شهید ثالث حاصلی ندارد چه علامه کاشانی آنچه در تفسیر خود



نوشته که «آنحضرت فرمود: بدوزخ نرود یک کس از آن مومنان که در زیر شجره بیعت کردند». این را جوابی نیست بجز اینکه گفته شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن از راه تقیه فرموده، فی الواقع چنین نیست ایشان بدوزخ خواهند رفت (معاذالله منه).

درین مقام یک سخن آخرین باقی است مناسب است که آن هم زیب رقم شود شیعه وسوسه می اندازند که حضرت عثمان در بیعه الرضوان شریک نبود لهذا از فضائل این بیعت محروم است.

جواب این وسوسه آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را با حضرت عثمان چنان محبت بود که با وجود آنکه حاضر نبود در بیعت شریکش کرد و باین طور شریک فرمود که دست خود را دست عثمان قرار داد، - درینجا آنچه مولانا و بالفضل مولانا مولوی علی بخش خان صاحب در یک رساله خود نوشته بلفظه نقل می کنیم - «و برای حصول شرف بیعه الرضوان رسول خدا صلی الله علیه وسلم از طرف عثمان غنی بدو دست خود چنان کرد که دست حق پرست خود را دست عثمان قرار داد. در روضه کلینی که اقدام واثق کتب شیعه است این حدیث موجودست که بیعت گرفت پیغمبر خدا از مسلمانان و یک دست خود را بر دست دیگر نهاد برای عثمان زیرا که وی در لشکر کفار محبوس بود. ازین حدیث علاوه ازینکه مغفرت و رضوان برای عثمان به تعیین ثابت گردید یک لطیفه نفیسه این هم بدست آمد که دست نبی دست عثمان است و دست نبی دست خداست و لو مجازاً، قوله تعالی: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ اکنون دیدنی است که شیعه حضرت عثمان را غنی را خطاب یدالله یا ید النبی می دهند یا با این تصریحات این لقب را مخصوص برای علی مرتضی می دارند». انتهى بلفظه. والله دره وعلیه أجره، ازین حدیث روضه کافی این هم بوضوح پیوست که پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بر اخلاص یاران خود بغایت اعتماد بود و بر استقلال شان یقین کامل می داشت زیرا که چون مردمان گفتند که خوشا حال عثمان که او را طواف کعبه حاصل شد آنحضرت صلی الله علیه

وسلم فرمود که ممکن نیست که عثمان بی‌ما طواف کند و بالفعل همچنان بوقوع آمد که حضرت عثمان بغیر آنحضرت طواف نه کرد مضمون همین حدیث را مولف حمله حیدری نظم کرده می‌گوید:

طلب کرد پس اشرف انبیا	ز اصحاب عثمان صاحب حیا
باد هم همان گفت خیر البشر	که زان پیشتر گفته بد با عمر
ببوسید عثمان زمین در زمان	بمقصد روان شد چو تیر از کمان
چو او رفت اصحاب روز دگر	بگفتند چندی به خیر البشر
خوشا حال عثمان با احترام	که شد قسمتش حج بیت الحرام
رسول خدا چون شنید این سخن	بپاسخ چنین گفت با انجمن
به عثمان نداریم ما این گمان	که تنها کند طوف آن آستان

بعد ازین مولف مذکور می‌نویسد که چون حضرت عثمان به مکه رسید، و بابوسفیان گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می‌خواهند که برای طواف کعبه بیایند. ابوسفیان گفت: این ممکن نیست لیکن اگر دل تو خواهد طواف بکن. حضرت عثمان ازین ابورزید و ابوسفیان وی را حبس کرد. مولف حمله حیدری می‌گوید:

بجوشید انگه بدل مهر خون	به عثمان چنین گفت آن سرنگون
که گر میل داری تو طوف حرم	بکن مانعت نیست کس زین حشم
ولیکن محال ست این بی‌گزاز	که آید محمد برای طواف
چو بشنید عثمان ازو این سخن	چنین داد پاسخ بآن اهرمن
که طوف حرم بی‌رسول خدا	نباشد بر پیروانش روا
ازین گفته سفیان براشفت بیش	بگرداند از سوی او روی خویش
به فرمود پس بادگر مشرکان	که عثمان و این ده کس از پیروان
نیابند رفتن به نزد رسول	اگر شاد باشند زین گر ملول

چو عثمان ازو این حکایت شنید      علاجی بجز صبر کردن ندید  
 مقید نمودندش اعدای دین      بیان نجاتش کنم بعد ازین  
 اکنون بخدمت حضرات شیعه التماس می‌کنم که اندکی انصاف کنند که مفسرین و  
 محدثین و مورخین ایشان در حق صحابه چه می‌نویسند و استقلال و صبر و ایمان و  
 اسلام ایشان را چگونه تسلیم می‌کنند و با این همه با ایشان دشمنی می‌دارند و کسانی که  
 بر ایمان و اسلام شان پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اطمینان بوده و گاهی خدشه  
 لغزش شان بر قلب مبارک خطور نکرده و کسانی که باوجود مصائب و لحن یک سر مو از  
 اطاعت نبوی قدم بیرون نه نهاده و خداوند کریم صبر و استقلال ایشان ستوده این چنین  
 کسان را منافق و مرتد می‌گویند. نعوذ بالله من ذلک-. به فهم ما نمی‌آید که چرا حضرات  
 شیعه این چنین مسلمانان صادق و مومنان مخلص را منافق می‌گویند و چرا انکار این  
 چنین آیات صریحه و روایات صحیحه می‌کنند؟! هر کسی که این آیات و احادیث و  
 روایات را مطالعه کند ناممکن است که در فضائل صحابه کرام شکی آرد، نه یا وسوسه  
 نفاق و ارتدادشان پیرامون خاطر او گردد. به بینید که خداوند کریم در بیان حالات صحابه  
 کرام بر کنایات و اشارات اکتفا ننموده بلکه تصریحات صریحه را بکار آورده و تعیین  
 علامات و نشانات ایشان کرده و به تنزیل آیات ماهره شبهات منکرین را دور ساخته. اگر  
 خداوند کریم بالاجمال مدح آنان که بر پیغمبر ایمان آوردند فرمودی گنجایش تاویل  
 داشتی لیکن اکنون که بتصریح فرمود که کسانی که بر دست پیغمبر من بیعت کردند من  
 ازیشان راضی هستم و مقام بیعت را هم معین کرد که در زیر درخت و این هم فرمود که  
 آن‌ها بر دست پیغمبر نکرده‌اند بلکه بر دست من بیعت نموده‌اند درین صورت کیست که  
 در ایمان و اخلاص بیعت کنندگان شبه آرد. آری این شبهه را گنجایش بود که شاید  
 بیعت کنندگان همه معدودی چند نفر باشند که شیعه آنان را مرتد نمی‌گویند لیکن علمای  
 شیعه گنجایش این شبهه هم نگذاشتند و تسلیم نمودند که تعداد بیعت کنندگان یک هزار  
 و چهار صد بود. و این هم تسلیم کردند که این آیات در حق همان بیعت کنندگان نزول

یافته و این هم اقرار کردند که بجز یک منافق کسی بیعت خود را نه شکسته، مقام تعجب است که بعد این همه در حق با آن بیعت کنندگان چنین اعتقاد فاسد چگونه صورت می‌بندد؟! و لیکن هیچ تعجب نباید کرد زیرا که شیعیان را نه بر کلام خدا یقین است نه بر حدیث رسول نه بر قول ائمه، اگر بر چیزی ازینها یقین بودی هرگز چنین عقیده نداشتندی.

ای برادران شیعه! من در حق شما دعا می‌کنم که خداوند کریم شما را یک ذره ایمان عطا فرماید تا شما بفساد عقیده‌های خود اقرار کرده آنچه به شما می‌فهمانم شما خود آن را بفهمید. ای یاران! بر عقیده‌های خود نظر کنید و تدبر نمائید که دران عقیده‌ها هیچ اثری از ایمان و اسلام هست؟ اگر هست آن را پیش کنید.

نالای حزینت کو آه آتشینت کو لاف عشقبازی چند عشق را نشانیهاست

### آیت پنجم

﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: 68].

شان نزول این آیت این است که چون غزوه‌ی بدر فتح شد و مشرکان اسیر گشتند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با اصحاب خود مشوره نمود که در باب این اسیران چه باید کرد، حضرت ابوبکر گفت که فدیة گرفته ایشان را رها باید کرد و حضرت عمر گفت که قتل باید کرد، بلکه هر کافری که قرابت دار کسی از مسلمانان باشد همان مسلمان آن کافر را بدست خود قتل کند و بمقابله محبت خدا محبت دیگری را بخیال نیارد، لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مشوره‌ی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و دیگر صحابه کرام عمل کرد، یعنی فدیة گرفته ایشان را رها نمود. بر همین واقعه آیت نازل شد علما و مفسرین امامیه هم همین سبب نزول آیت گفته‌اند: چنانچه علامه کاشانی در تفسیر خلاصه المنهج نوشته که «روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و از جمله ایشان عباس و عقیل بودند حضرت در باب ایشان با اصحاب مشاوره کرد، ابوبکر که از مهاجرین بود گفت: یا رسول الله! اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تواند اگر

هر یک بقدر طاقت واستطاعت فدای بدهد باشد که روزی بدولت اسلام برسد». و در مجمع البیان طبرسی نوشته که پیغمبر خدا روز بدر در باب اسیران به یاران خود فرمود که اگر خواهید این‌ها را بکشید و اگر خواهید رها سازید، حضرت عمر گفت که یا رسول الله ایشان تکذیب تو کردند و تو را از مکه بیرون کردند لهذا گردن‌های ایشان را باید زد. باید عقیل را به علی سپرد کن که بکشد و فلان را بمن بسپار که من او را بکشم، ایشان سرداران کافران‌اند. و حضرت ابوبکر گفت: یا رسول الله! ایشان از قوم تو و قرابت مندان تو، لهذا ایشان را فدیة گرفته رها باید کرد. آنحضرت بر همین رای عمل کرد، آن هنگام آیت نازل شد و پیغمبر خدا فرمود که اگر از آسمان عذاب نازل شدی بجز عمر و سعد بن معاذ کسی نجات نیافتی. ازین روایات باقرار علمای امامیه فوائد چند حاصل شد: فائده اول: اینکه حضرت ابوبکر و حضرت عمر از مهاجرین و اهل بدر بودند. فائده دوم: اینکه پیغمبر خدا از ایشان مشاورت می‌نمود. فائده سوم: اینکه حضرت عمر بر کافران سخت گیر بود و در راه خدا هیچ خیال قرابت و برادری خود نمی‌کرد و آنچه نتایج ازین فوائد حاصل می‌شود آن را بیان می‌کنیم که هر گاه ثابت شد که حضرت ابوبکر و حضرت عمر از مهاجرین بودند همه آن فضائل برای ایشان به ثبوت پیوست که حق تعالی در حق مهاجرین بیان فرموده و آن را سابقاً نقل کردیم، نتیجه دوم آنکه آنچه بعضی علمای امامیه گفته‌اند که اصحاب ثلاثه رضی الله عنهم از مهاجرین نبودند باطل گشت. چنانکه مؤلف تقلیب المکائد بجواب باب مکائد از تحفه اثنا عشریه که تصنیف حضرت مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره است، در جواب کید نود و یکم می‌نویسد که «اصحاب ثلاثه از مهاجرین اولین نبودند». نتیجه سوم: اینکه این گمان فاسد که معاذالله حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر از اول روز منافق بودند و گاهی بصدق دل ایمان نیاورده بودند و نیت شان هم بخیر نبود همه باطل گشت، چنانکه میرن صاحب قبله‌ی شیعه در باب سوم از حدیقه سلطانیة می‌نویسند که «سیرت شیخین دلالت بر خبث نیت آن‌ها دارد که در وقت کتمان از حضرت نبوی درخواست اظهار دعوت نموده و در فکر اضرار

آنحضرت بر می آمدند و در وقت اعلان از نصرت دست می کشیدند. فاعتبروا یا اولی الأبصار» انتهى بلفظه. اگر میرن صاحب زنده می بودند از ایشان می پرسیدم که اگر نیت شیخین نیک نبود و در وقت اعلان دست از نصرت می کشیدند پس چرا در غزوه ی بدر شرکت کردند؟ و چرا حق تعالی بدست ایشان فتح داد؟ و چرا جد امجد شما کاشانی و طبرسی بودن شان از مهاجرین و اهل شوری قبول کردند؟

ای برادران اهل اسلام! بر ایمان و عقل و حیای شیعیان نظر کنید که در حق حضرات شیخین که از دل و جان عاشق پیغمبر بودند و تمام مال خود فدای آنجناب نمود، شب و روز برای اظهار دعوت اصرار می کردند چه گمان می کنند که معاذالله اصرارشان برای آن بود که حضرت اظهار دعوت کند و کافران او را آزار دهند و هلاکش کنند. -تف برین عقیده-. بهر کیف میرن صاحب آنچه خواهند فرمایند و پدر بزرگوارشان آنچه در دل آید گویند لیکن این امر را که شیخین از مهاجرین و اصحاب بدر بودند تکذیب نمی توانند کرد و مقصود ما از همین قدر ثابت می شود که هرگاه ایشان از مهاجرین بودند تمام آن فضائل برای ایشان ثابت شد که خداوند کریم جابجا در قرآن مجید در حق هجرت کنندگان بیان فرموده، و هرگاه که ایشان از اهل بدر بودند وعده ی مغفرت که حق جل شانہ در حق اهل بدر فرموده برای ایشان ثابت گردید. و علمای امامیه هم این وعده ی خداوندی را قبول می کنند. علامه کاشانی در تفسیر خلاصه المنهج زیر آیه کریمه ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ [الأنفال: 67]. می گوید: «اگر نه حکمی و فرمانی می بود از خدای تعالی که پیشی گرفته است اثبات آن در لوح محفوظ که بی نهبی صریح عقوبت نه فرماید یا اصحاب بدر را عذاب نه کند». و هم چنین در تفسیر مجمع البیان طبرسی نوشته که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «لعل الله اطلع علي أهل بدر فغفر لهم فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم». یعنی خدا در شان اهل بدر فرمود که شما هر چه خواهید کنید من شما را بیامرزد». در تفسیر خلاصه المنهج نوشته که «خدای تعالی

بدریان را وعده مغفرت داده و ایشان را بخطاب مستطاب «اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم» نوازش فرموده». پس چون از زبان مبارک پیغمبر خدا قطعی جنتی بودن اهل بدر و وعده‌ی خداوندی برای مغفرت شان ثابت گردید بعد ازین در جنتی بودن صحابه کبار بالخصوص حضرات خلفای ثلاثه کدام شبهه باقی ماند. ای یاران شیعه! ما نمی‌فهمیم که مدار مذهب شما بر چیست؟! اگر بر کلام خداوندی دارند مذهب شما بودی پس آن از فضائل صحابه کرام پر است، و اگر بر احادیث پیغمبر خدا بودی پس در احادیث هم ذکر صفات ایشان موجود است، و اگر بر اقوال ائمه مدار مذهب بودی پس دران هم ستایش ایشان مذکور است، و اگر بر تفاسیر و کتب خود مدار مذهب بودی پس ازان هم فضائل صحابه کرام بخوبی ثابت است. اکنون شما خود بیان کنید که چه قسم سند برای فضائل صحابه می‌خواهید و چه قسم دلیل برای مناقب ایشان می‌طلبید؟ اصل این است که اگر ایمان و انصاف نزد ایشان بودی کلام خدا و احادیث رسول و اقوال ائمه را قبول نمودندی لیکن چونکه ایمان و انصاف ازیشان رخصت شده و پیروی عبدالله بن سبا نصب العین ایشان گشته پس چگونه ممکن است که عقائد تعلیم کرده‌ی پیر مرشد خود را ترک کنند. افسوس هزار افسوس، یکهزار و دو صد سال منتقضی شده و استخوانهای آن یهودی ملعون خاک شده لیکن آنچه وی شیعیان خود را آموخته بود، شیعیان وی آن را فراموش نمی‌کنند و بر رأی که یاران خود را گامزن کرده بود ازان راه باز نمی‌گردند هر چند کسی ایشان را فهمایش کند دفتری از آیات و احادیث پیش ایشان نهند لیکن بمقابله قول مرشد خود به هیچ چیز التفات نمی‌کنند. آیات را تاویل کنند احادیث را موضوع قرار دهند اقوال ائمه را رد کنند لیکن تعلیمات جد امجد خود (یعنی ابن سبا) را از دست نمی‌دهند. و از عقائد شیعه بر هر عقیده که نظر کنی اثر تعلیم آن ملعون بران هویدا است و از مسائل شان بر هر مساله که تدبر کنی نشان آن بدبخت پیدا است ولنعم ما قیل:

به لب ز درد دل آهی که داشتم دارم      نشستنی سر راهی که داشتم دارم

## آیت ششم

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: 74]. معنی این آیت این است که کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که (مهاجرین را) جای دادند و مدد کردند ایشانند مومنان، حقاً برای ایشان است مغفرت و روزی با عزت.

کسانی که برین آیت قرآنی ایمان دارند هرگز در ایمان و اسلام مهاجرین و انصار شبهه نتوانند نمود و در مغفور لهم و جتبی بودن شان شکی در دل ایشان خطور نتواند کرد زیرا که حق جل شانہ خود تصدیق می فرماید که کسانی که هجرت کردند و وطنهای خود را گذاشتند کسانی که پیغمبر را و هجرت کنندگان را در خانهای خویش جای دادند ایشان صادق الاسلام و راسخ الایمان اند و مغفرت و رزق کریم موعود ایشان است. پس بعد چنین شهادت خداوندی، کیست که در ایمان مهاجرین و انصار شک کند و در مغفرت شان حرفی بزبان آرد. شیعیان عبدالله بن سبا را باید که اندکی عقل را کار فرمایند و ببیندیشند که هر گاه حق جل شانہ اعلان ایمان مهاجرین و انصار کند و در حق شان فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ و در شان ایشان ارشاد کند: ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾<sup>(۷۶)</sup> باز چگونه دردل شان در باب این چنین پاکان خطرات بد می آید و چنان از زبانهای ایشان در حق این ممددو حان قرآن تهمت کفر و نفاق سر می زند ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾<sup>(۷۷)</sup> اگر کسی شک کند که شاید این آیت در حق آن مهاجران و انصار نباشد که شیعه بایشان اعتقاد نیک ندارند لهذا از تفسیر مجمع البیان که از تفاسیر معتبره‌ی امامیه است تفسیر این آیت نقل می کنم در تفسیر مذکور، ص ۳۲۵ مطبوعه طهران سنه ۱۲۷۵هـ می نویسد: «ثم عاد سبحانه إلي ذكر المهاجرين والأنصار ومدحهم والثناء عليهم فقال: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ أي:



صدقوا الله ورسوله وهاجروا من ديارهم وأوطانهم يعني من مكة إلى المدينة وجاهدوا مع ذلك في إعلاء دين الله. ﴿وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا﴾ الذين هاجروا إليهم ونصروا النبي، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ أي أولئك الذين حققوا إيمانهم بالهجرة والنصرة». ترجمه: باز رجوع کرد حق سبحانه بسوی ذکر مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان پس فرمود: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی تصدیق کردند خدا و رسول او را در هجرت کردند از خانه‌ها و وطنهای خود یعنی از مکه بسوی مدینه و باین صفت عظیمه جهاد کردند برای بلندی دین الهی ﴿وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا﴾ یعنی با خود شریک ساختند هجرت کنندگان را و مدد کردند نبی را. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ یعنی ایشانند که محقق و متقین ساختند ایمان خود را بسبب هجرت و نصرت. بعد مطالعه این تفسیر هم اگر شیعه اقرار فضیلت مهاجرین و انصار نکنند سبب آن بجز تعصب و ضلالت چیزی دیگر نمی‌تواند بود. کاش اگر یک یا دو آیات از قرآن مجید چنین برآوردی که چنانکه ما چندین آیات صریحه و اشارات واضحه در بیان فضائل مهاجرین و انصار نقل کردیم، آن یک دو آیات بر ذم ایشان دلالت کردی ما ایشان را معذور می‌دانستیم ولیکن افسوس این است که ما آیات قرآنی و احادیث نبویه و اقوال ائمه از کتب ایشان پیش می‌کنیم و ایشان این همه را گذاشته مخترعات چند از مفتریان کذاب پیش می‌کنند و بران عمل می‌نمایند. ان شاء الله تعالی در صفحات آینده ثابت خواهیم کرد که آن مفتریان کذاب که شیعه مجهولات ایشان را بسیار با ارزش می‌انکارند ائمه ایشان را از نزدیکی خود رانده و از زبان خود بر آنان لعنت فرموده، و آنان را کاذب و خادع خطاب داده بودند.

اکنون انصاف باید کرد که بر قرآن مجید ایمان ماست یا ایمان شیعه؟ آیات قرآنی را ما تصدیق می‌کنیم یا شیعیان عبدالله بن سبا؟ ای یاران! اگر فرض کرده شود که فرض الممتنعات که اعتقاد ما در حق صحابه کرام باطل بود آنچه شیعه اعتقاد می‌کنند حق قرار یابد و حق تعالی روز قیامت بر کرسی عدالت جلوه فرموده از ما باز پرس عقائد باطله ما

کند ما قرآن مجید را پیش او تعالی خواهیم نهاد که خداوندا تو عادل هستی بلکه موافق مذهب شیعه عدل بر تو واجب است و عقیده‌ی عدل از اصول ایمان ایشان است. خداوندا، انصاف کن این کتاب تست که برای هدایت ما بواسطه‌ی پیغمبر خود نازل کردی و کتاب مبین نامش کردی و از اغلاق و کجی‌ها آن را پاک کردی و هر امر را به نهایت صراحت و وضاحت بیان فرمودی و حفاظت آن از هر گونه تحریف و تبدیل بدمه خود گرفتی، ما همین کتاب تو را نصب العین خود ساختیم و هر چه درین کتاب فرموده‌ی بران یقین کردیم. خداوندا، درین کتاب فضائل مهاجرین و انصار بیان فرموده‌ی، لهذا چار و ناچار ما معتقد مهاجرین و انصار گشتیم. خداوندا، تو فرموده‌ی: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰]. خداوندا، تو ارشاد کرده‌ی: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴]. خداوندا، تو خود فرموده‌ی: ﴿لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا﴾ [الحج: ۵۸]. خداوندا، چون این کتاب پاک تو را گشادیم یک مقام هم ازان از ذکر مهاجرین و انصار خالی نیافتیم و در هیچ آیتی مذمت ایشان بلکه چیزی که در فضیلت ایشان شکی پیدا کند نیافتیم. خداوندا، چون از کتاب تو در حق مهاجرین و انصار شهادت طلب کردیم ندای ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ بگوش ما رسید و چون برای ایشان فال قرآن مجید گشودیم ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ برآمد. پس هرگاه که تو با این همه بی‌نیازی از اوصاف و فضائل ایشان کتاب خود پر کردی و در حق شان بار بار فرمودی: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ و ما را باقتدای ایشان تاکید کردی، بر محبت ایشان تحریض نمودی و از عدالت ایشان تهدید فرمودی، ما اگر بایشان محبت نمی‌کردیم چه می‌کردیم؟ و اگر ایشان را ابرار نیکوکار دانسته اقتدای ایشان نمی‌کردیم چه می‌کردیم؟ خداوندا، تو ما را در آن جماعت نیافریدی که در حق شان فرموده‌ی:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الحشر: 8]. و نه در آن جماعت آفریدی که در حق شان فرموده‌ی: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مَنَ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ [الحشر: 9]. خداوندا، تو ما را بعد ازین هر دو گروه آفریدی و در حق ما قبل از آفرینش ما امر کردی که: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ [الحشر: 10]. لهذا چگونه ما با این سابقین محبت نمی‌داشتیم و چگونه با ایشان عداوت می‌ورزیدیم؟ خداوندا، این کتاب تو موجود است که آن را فرموده‌ی: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9]. بسبب همین وعده‌ی تو این کتاب تو را غیر محرف یقین کردیم و بران ایمان آوردیم. خداوندا، اگر این آیات که ما تلاوت کردیم در کتاب تو موجود است پس خود فرما که ما چه گناه کردیم؟ کسانی را که نیک گفتمی نیک دانستیم، کسانی را که مدح شان فرمودی دوست داشتیم؟ آری، اگر این الفاظ قرآنی را معنی دیگر و این عبارات را مقصد آخر باشد که در فهم ما بلکه در فهم کسی نمی‌تواند آمد، خداوندا، درین صورت هم گناه ما نیست زیرا که ما کتاب تو را کتابی واضح و روشن می‌دانستیم و آن را مجموعه‌ی لغز و معمی نمی‌فهمیدیم. به بعد این جواب هرگز کسی باور نه کند که خداوند تعالی که عادل است ما را عقوبت کند و از ایمان آوردندگان کتاب خود ما را نشمرد. یقیناً خداوند کریم ما را نجات خواهد داد و از مغفرت و رزق کریم ما را بهره ور خواهد کرد.

ای یاران! جواب ما شنیدید اکنون فکر جواب دهی خود کنید که اگر عقیده‌ی شما در باب صحابه کرام باطل قرار یابد در روز قیامت خدا از شما مواخذه کند چه جواب خواهید داد؟ بجز این جوابی دیگر نزد شما نیست که گوئید خداوندا، ما کتاب تو را باین سبب پس پشت انداخته بودیم که در آن اصحاب رسول تحریف کرده بودند و بسیاری از آن کم و بیش کرده بودند، چنانکه این کتاب را نازل کرده بودی هم چنان باقی نمانده بود

و قرآن اصلی نزد امام غائب بود که رسائی ما در آنجا ممکن نبود و نشانی از امام هم در ادراک ما نمی آمد. پس خداوندا، برین قرآن که مصحف عثمانی بود چگونه عمل می کردیم؟ تصدیق قرآن چه معنی؟ گاهی دیدن آن را هم گوارا نمی کردیم. و حفظ آن چه معنی؟ ما تلاوت هم نمی نمودیم. و همیشه دعا می کردیم که امام غائب از غار بیرون آیند و عبارت قرآن اصلی که نزدشان است نصیب ما شود. خداوندا، قصور ما چیست؟ تو امام آخر الزمان را آنچنان پوشیده کردی که سایه‌ی او بچشم کسی نیامد. هزارها عرائض فرستادیم لیکن امام جواب یکی هم ننوشت، صدها گزارش بذریه خضر و الیاس براه دریا روانه کردیم، لیکن امام به یکی هم التفات نه فرمود. از مجتهدین عظام بابت امام پرسیدیم فرمود که انتظار باید کرد و دعای ظهور امام باید نمود، هنوز وقت ظهور نه رسیده. خداوندا، ما بسیار انتظار کردیم لیکن در حیات ما ظهور امام نه شد بلکه خبری از آن عالی مقام به ما نه رسید.

شام تک تو آمد جانان کا کمینجا انتظار      وه نه آیا وعده اپنایان برابر موگیا؟  
از هند تا غیبت سرای امام عالی مقام که خیلی مسافت بعیده است، هجرت نمودیم لیکن زیارت روی منور هم میسر نشد، خداوندا، بغیر امام ما چه می کردیم و چگونه بر راه حق می رفتیم؟ آری، کسانی که امام را دیده بودند آنچه بما گفتند بران ایمان آوردیم و آن را حق دانستیم و از آن گاهی رو نگردانیدیم. پس اگر خداوند ذوالجلال بعد استماع این جواب فرماید که ای بدبختان! من وعده حفاظت کلام خود کرده بودم و فرموده بودم که ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ پس کدام کس مجال این داشت که تحریف کند و تغییر و تبدیل کلام من نماید؟ از شما کی گفته بود که در قرآن تحریف راه یافت؟ غالباً شما بجواب این بگوئید که زراره و شیطان الطاق (و ابوبصیر و ابن ابی یعفر و غیر هم که اصحاب ائمه بودند) عقیده‌ی تحریف قرآن ما را آموخته بودند. آن وقت خداوند واحد قهار فرماید که ای بدبختان، من راستگو بودم یا زراره؟ رسول من راست گفتار بود یا شیطان الطاق؟ ندانم که شما چه جواب خواهید داد؟ غالباً اعتراف

جرم خواهید کرد و در حق شما حکم خواهد شد کهر ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا  
لِلْأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ ﴿۱۱﴾

### آیت هفتم

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ  
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ ﴿۳۸﴾ ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا  
يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ﴿۳۹﴾  
﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَتَنْبِئِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ  
لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ  
كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ﴿[التوبة: ۳۸-۴۰].﴾

آیاتی که پیش ازین نوشته شده ازان فضائل مهاجرین و انصار عامه ثابت می‌شود. اکنون این آیت که نوشته‌ایم خاصه در مدح حضرت صدیق اکبرست پس فضائل وی رضی الله عنه ازین آیت بیان می‌کنیم باید دانست که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه‌ی طائف و حنین مراجعت فرمود، و روزی چند در مدینه قیام کرده اراده‌ی جهاد روم ظاهر نمود این امر به بعضی مردمان خیلی گران آمد زیرا که موسم گرما بود و سفری دور و دراز و ایام پختن خرما هم همین بود، و مزید بر آن، خوف رومیان هم بر بعض طبائع استیلا یافته بود، لهذا حق جل شانہ برای ترغیب جهاد این آیات فرفرستاد و بانواع عدیده فهمایش شان نمود، چنانچه در آغاز آیات فرمود: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا...﴾ یعنی: ای مومنان شما را چه شده که چون شما را برای جهاد گفته می‌شود شما از خانه‌های خود بیرون آمدن نمی‌خواهید آیا شما پسند کردید زندگی دنیا را بمقابله‌ی آخرت حالانکه قائده‌ی دنیا بمقابله آخرت بسیار قلیل است. درین آیت حقارت دنیا بیان کرده ترغیب جهاد داد. بعد ازان فرمود: ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ

عَدَابًا أَلِيمًا... ﴿ یعنی اگر شما بیرون نیائید و برای جهاد آماده نشوید خدا بجای شما قومی دیگر خواهد آورد، و از مدد نه کردن شما خدا یا رسول او را هیچ ضرر نرسد، و خدا را هیچ پروای مدد شما نیست زیرا که او حفاظت کننده است، چنانچه بی نیازی خود و بی پروائی رسول خود را باین کلمات اظهار فرموده که ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ یعنی اگر شما پیغمبر را مدد نه کنید پس او را به مدد شما حاجتی نیست چه خدا مددگار اوست و خدا نصرت خود را باین صورت ظاهر فرمود که ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ یعنی چون کفار پیغمبر را از مکه بیرون کردند آن هنگام کیست که مدد او کرد کدامین فوج یا جماعت بود که مددگار او شد بجز یک یار پیغمبر دیگری که بود که در غار همراه او رفت. چو کفار بر دهان غار رسیدند و میان ایشان و میان پیغمبر فاصله‌ی باقی نه ماند آن وقت یار غار او در تشویش افتاد و باین خیال که مبادا کفار از پوشیده بودن رسول درین غار آگاه شوند و پیغمبر را آزاری رسانند غمگین گشت لیکن دران حالت اضطراب و اضطراب که شجاعان دهرهم پراکنده دل شوند پیغمبر ما را تشویشی نبود و یار خود را ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ گفته تسلی می نمود، و من موافق گفته‌ی پیغمبر خود بر یار او سکینه نازل کردم تا آنکه خوفی و هراسی که او را برای پیغمبر لاحق شده بود زائل گردید، ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ و بعد از گذشتن آن وقت پر خطر در غزوه بدر چنان لشکرها فرستادم که شما آن را ندیدید، و ﴿وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهُ﴾ بالاخر سخن کافران پست کرده کلمه‌ی خود را بلند کردم ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾

تمام مفسرین چه شیعه و چه سنیان اتفاق دارند برینکه در آیه کریمه ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ ذکر زمانی که هست مراد ازان زمانه‌ی هجرت است و اتفاق دارند برین که در آیه کریمه ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ مراد از صاحب ابوبکر صدیق است و نیز همه اتفاق دارند برین که زمانه هجرت وقتی بوده نهایت پر خطر، در غایت محنت و مصیبت،

در رنج تنهائی مزید بران و ظاهرست که هر کسی که در چنین وقت و در چنین مصائب با پیغمبر شرکت کند رتبه او از همه فائق تر خواهد بود. و هم درین مجال انکار نیست که حضرت صدیق از وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای هجرت از خانه خود بیرون آمد تا آنکه بمدینه رسید همه وقت همراه او بود و در غار هم همراه او ماند. لیکن اختلاف در میان ما و در میان شیعه صرف درین است که ما رفاقت حضرت صدیق را بر اخلاص و نیت نیک او حمل می‌کنیم و او را افضل المهاجرین می‌دانیم و شیعه این همه جان نثاریهای او را بر نفاق او محمول می‌کنند و معاذالله آن سر تاج اهل ایمان را منافق می‌گویند. لهذا از همین آیت فضائل حضرت صدیق به معرض بیان می‌آریم و بعد از آن شبهات شیعه را ذکر کرده رد آن خواهیم نمود.

### بیان فضائل حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه که ازین ثابت می‌شود:

از این آیت فضیلت‌های بسیار برای حضرت ابوبکر صدیق ثابت می‌شود (چندی از آن اینست):

اول: اینکه چون کفار مکه بر قتل پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم متفق شدند و حق جل شانہ از اراده‌ی آنها حیب خود را آگاهی بخشید و اجازت هجرت مرحمت نمود آن سرور بحکم الهی حضرت صدیق را (به وقت سفر) همراه خود گرفت (و مقتضای عقل است که در چنین سفر رفیق سفر کسی را باید ساخت که بر پختگی ایمان و محبت و اخلاص وی و بر شجاعت و تدبر وی اعتماد کامل و یقین راسخ باشد) پس ثابت شد که حضرت ابوبکر صدیق نزد خدا و رسول او باین همه اوصاف بدرجه‌ی کمال متصف بود، ورنه خدا و رسول او هرگز او را رفیق این سفر نساختی.

دوم: آنکه اگر حضرت صدیق برای نثار کردن جان و مال خود بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برضا و رغبت دل آماده نبودی هرگز درین وقت سراپا مصیبت شریک پیغمبر شده خود را در معرض هلاکت نینداختی و هزارها حيله و بهانه ممکن بود که بآن آویخته خود را ازین شرکت پر هلاکت بازداشتی.

سوم: اینکه از وقت بیرون آمدن از خانه تا وقت رسیدن به مدینه منوره کارهای که حضرت صدیق کرد و در حفاظت پیغمبر حق رفاقت بوصفی که بجا آورد ازان ظاهرست که حضرت صدیق را با پیغمبر مرتبه عشق حاصل بود و برای صیانت پیغمبر خیال جان و آبروی خود هرگز در دل او خطور نه کرد.

چهارم: اینکه در اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن اوصاف که رفیق سفر هجرت را می‌بایست کسی با حضرت صدیق سهیم نبود و نه آنجناب صلی الله علیه وسلم صرف بر یک شخص واحد یعنی حضرت صدیق اکتفا نه کردی، بلکه او را هم رفیق این سفر ساختی و به لقب یار غار بنواختی. ازینجا ثابت می‌شود که حضرت صدیق در اوصاف کمالیه از همه اصحاب افضل بود.

پنجم: اینکه الله جل شانہ این خدمت حضرت صدیق یعنی رفاقت سفر هجرت را چنان پسند کرد که درین آیت برای ترغیب دیگران بیان فرمود تا باستماع آن آماده‌ی چنین جان نثاریها گردند. اگر خدمت و رفاقت حضرت صدیق در مرتبه اعلی نبودی چرا ذکر آن بطور مثال در قرآن مجید وارد شدی.

ششم: اینکه الله جل شانہ بکلمه تامه: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾ ظاهر و باهر ساخت که بعد پیغمبر در مناصب دینیه حضرت صدیق را درجه دوم حاصل است.

هفتم: اینکه الله جل شانہ کلمه ﴿لصَّحْبِهِ﴾ را برای حضرت صدیق آورده، صحابیت او را چنان محقق گردانید که این رتبه دیگری را حاصل نشد. و به همین سبب انکار صحابیت او انکار نص قرآنی قرار یافت. (و علمای امت آن را کفر فرموده‌اند).

هشتم: اینکه از کلمه ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ ظاهر می‌شود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را (چنان دوست می‌داشت که تاب حزن او نیاورده او را) تسلی نمود و در معیت الهی و حفاظت و نصرت خداوندی او را نیز شریک خود ساخت. ازینجا ثابت شد که الله تعالی چنانکه حافظ و ناصر پیغمبر خود بود (و در وجه معیت که پیغمبر خود را داده بود) هم چنان حامی و مددگار یار غار پیغمبر خود نیز بود (رتبه



معیت او را نیز داده بود)، و درجه معیت الهی متقیان و نیکوکاران را حاصل می‌شود نه غیر ایشان را، چنانچه در آیت دیگر فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: 128]. پس ثابت شد که ابوبکر متقی و محسن بود.

نهم: اینکه الله تعالی سکینه خود بر ابوبکر صدیق نازل کرد، و خدا سکینه خود نازل نمی‌کند مگر بر آنان که در ایمان پخته و در اسلام راسخ باشند و نزول سکینه بر حضرت صدیق از کلمه ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ ظاهرست.

دهم: اینکه اگر درین آیات تفکر و تدبر بکار برده شود فضیلت عظیمه برای حضرت صدیق هویدا می‌گردد ببینید که درین آیات که برای ترغیب و تهدید کسانیکه در جهاد (بمقتضای بشریت) سستی می‌کردند نازل شده، اولاً تحقیر حیات دنیا و متاع آن فرموده، بعد ازان وعید نزول عذاب فرموده، و اینکه اگر شما سستی خواهید کرد شما را فنا کرده بجای شما قومی دیگر آفریده خواهد شد، بعد ازان بی‌نیازی خود و بی‌پروائی رسول خود بیان فرموده، و در اثنای اظهار بی‌نیازی و بی‌پروائی مثال حضرت صدیق اکبر پیش نموده، و اظهار محبت و رفاقت او نموده که اگر برین سلسله‌ی بیان نظر کنید صدیقیت حضرت ابوبکر و صحبت عالی درجه متجلی شود که از قیاس و خیال ما بس بلند است. الحق نزد خدا، نصرت و یاری حضرت صدیق قدری و منزلتی دارد که برای ترغیب و تهدید دیگران ذکر آن در وحی سماوی نازل می‌شود. بیان فضائل ازین آیات بالاجمال باختتام رسید.

اکنون وقت آن آمد که شبهات شیعه را ذکر کرده رو در ابطال آن کنیم. اگرچه شبهات ایشان چنان رکیک و ظاهر البطلان است که بر آن پرداختن مانند آن است که کسی در روز روشن انکار طلوع آفتاب کند و دیگری بر آن منکر دلائل و براهین پیش کند، لیکن چه کنم که بقول خاتم‌المحدثین (یعنی مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه‌الله علیه در کتاب خود تحفه اثنا عشریه فرموده): «چون بنای کلام بر اصول گروهی نهاده است ناچار زمام اختیار بدست آن‌ها داده هر جا که کشیده برند میرود و بهر رنگ که رنگین کنند

می‌شود». امید از منصف مزاجان آنست که شبهات شیعه را بنظر انصاف بینند و تعصب و عناد علما و مجتهدین ایشان را تماشا کنند که دشمنی مقبولان بارگاه خداوندی بر دل‌های ایشان چنان پرده آویخته و بر عقل‌های ایشان چنان حجاب انداخته که انکار چنین نصوص صریحه می‌کنند و برای انکار فضیلت افضل الصحابه چه تاویل‌های رکیکه بر روی کار می‌آوردند وها أنا أشرع فی بیان هفرا تهم.

### بیان شبهات شیعیان عبدالله بن سبا برین آیت

شبهات شیعه به همان ترتیب بیان می‌کنیم که در بیان فضائل اختیار کرده بودیم تا در موازنه‌ی هر فضیلت و شبهه ایشان سهولت دست دهد.

#### شبهه اول بر فضیلت اول:

در فضیلت اول بیان کرده بودیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحکم الهی حضرت صدیق اکبر را در سفر هجرت همراه خود گرفته بود. شیعه می‌گویند که هرگز حکم الهی نبود و نه پیغمبر بطیب خاطر ابوبکر را همراه گرفته بود بلکه بغیر حکم الهی و بغیر مرضی پیغمبر ابوبکر از خود همراه گشته بود. قبله‌ی شیعه و مجتهد اعظم ایشان (مولوی دلداری علی) در کتاب ذوالفقار می‌نویسند که «احتجاج باین آیت موقوف است که به ثبوت رسد که هجرت ابوبکر باجارت حضرت نبوی واقع شده، و شیعه این را قبول نه دارند». و قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین و دیگر رسائل خود نوشته: کما نقله فی منتهی الکلام که «ابوبکر از منافقین بود و بر خلاف امر اقدس نبوی در اثنای راه ایستاد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نه کند». و در رساله‌ی که منسوب به حسینه است میر صاحب اعظم می‌نویسند که «چون پاره‌ی از راه برفت دید که شخصی در برابر آنحضرت می‌آید حضرت توقف نمود چون نزدیک رسید بشناخت که ابوبکر است فرمود که ای ابوبکر، نه من امر خدا بشما رساندم و گفتم که از خانه خود بیرون می‌آید، تو چرا مخالفت امر الهی کردی؟ گفت: یا

رسول الله دلم از بهر تو خائف بود و هراسان بود نخواستم که در خانه قرار گیرم پیغمبر صلی الله علیه وسلم متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی نبود که کسی را در همراهی خود برد، در ساعت حضرت جبریل باز رسید و گفت: یا رسول الله، بخدا سوگند که اگر این را می‌گزاری و همراه نگیری کفار را گرفته از عقب تو بیاید و تو را به قتل رساند. پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن وقت بالضرورة ابابکر را خود برد و در غار داخل شد.

حاصل این اقوال علمای شیعه آن است که ابوبکر صدیق به قصد گرفتار می‌کنانید آن سرور از خانه‌ی خود برآمده بر سر راه ایستاده بود و با وجود نهی کردن آن سرور از امتثال امر شریف عدول نموده برای ایذا رسانی سد راه شده بود آخر با دل ناخواسته بمشوره‌ی جبریل آن سرور او را همراه گرفت و رنه کفار را خبر کرده می‌آورد و پیغمبر را بدست ایشان اسیر می‌کنانید. اگر چه نزد اهل انصاف این همه خرافات بمنزله انکار بدیهیات است، و رکاکتش از الفاظ و معانیش ظاهر است که حاجت ابطال این چنین باطل هرگز نیست، تا هم سخن چند گزارش می‌کنم و سفاهت دعوای این مدعی که حضرت صدیق به گرفتار کنانیدن و ایذا رسانیدن پیغمبر از خانه خود برآمده بود ظاهر می‌نمایم.

اولاً: می‌پرسم که ابوبکر صدیق در آن وقت دوست پیغمبر بود یا دشمن وی؟ اگر گوئید دوست بود پس قصد گرفتار کنانید و ایذا رسانیدن چه معنی دارد؟ و اگر گوئید که دشمن بود پس چنانکه ابوجهل و غیره دشمنان آنجناب بر خانه‌ی آنجناب رفته بودند ابوبکر چرا بر خانه‌ی مبارک نه رفت و چرا از آن دشمنان جدا شد؟

ثانیاً: می‌پرسم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را ازین راز که من اراده هجرت کرده ام و فلان وقت از خانه بیرون آمده بسوی غار خواهم رفت آگاه ساخته بود یا نه؟ اگر گوئید که آگاه نساخته بود پس چگونه ابوبکر در عین وقت بر همان راه که پیغمبر آن را برای خود تجویز کرده بود بایستاد و سد راه شد؟ و اگر که آگاه ساخته بود پس خواهم پرسید که پیغمبر او را به‌مراهی خود میخواست یا نه؟ اگر گوئید

نمی‌خواست پس بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وارد می‌شود که چرا راز خداوندی را فاش کرد؟ و اگر گوئید که می‌خواست پس این همه انسانهای باطل چرا تراشیده اید؟ ثالثاً: اگر فرض کرده شود که ابوبکر صدیق به نیت قتل پیغمبر سدّ راه شده ایستاده بود و درین نیت زشت خود چنان راسخ بود که حضرت جبریل از نیت وی هراس خورده از سدره المنتهی فرود آمد و به پیغمبر گفت که اگر این را می‌گذاری و همراه نگیری کفار را از عقب تو گرفت بیاید و ترابه قتل رساند. پس می‌پرسم که آیا آن هنگام ابوبکر تنها بود یا کافری دیگر هم همراه او بود و سلاح پوشیده بود یا بی‌سلاح بود؟ اگر گوئید که کافری دیگر هم با او بود پس کسی از شیعه قائل این نیست. و اگر گوئید که کافری دیگر با او نبود پس خلاف عقل است که ابوبکر با وجود علم به شجاعت و قوت پیغمبر تنها بغیر سلاح آمده باشد و از رفقای خود کسی را همراه خود نگرفته باشد و اگر گوئید که ابوبکر محض برای استخبار آمده بود چنانکه از قول جبریل که کفار را از عقب تو گرفته بیاید ظاهر است پس خواهم پرسید که ازان مقام که ابوبکر با پیغمبر ملاقی شد کفار نزدیک بودند که آواز بایشان برسد یا دور بودند که برای مخبری حاجت فرستادن کسی بود؟ اگر گوئید که نزدیک بودند پس چرا ابوبکر آواز کرده کفار را نخواند و ساکت و صامت ایستاده ماند؟ و اگر گوئید که دور بودند پس چرا بفور دیدن پیغمبر بسوی کفار نشافت و ایشان را خبر نه کرد و این هم عجیب است که جبریل پیغمبر را این مشوره داد که چنین دشمنی سخت را همراه خود گیرد، چرا این مشوره نداد که اندکی آنجا توقف نماید چون این دشمن برای مخبری بسوی کفار روانه گردد از آنجا بزودی شتافته منزل مقصود که غار بود خود را برساند؟ خدا داند که جبریل را دران وقت اضطراب چه اختلال رو داده بود که چنین بلای جان را بهمراهی خود بردن عرض کرد و رای صائب برای محفوظ ماندن ازان دشمن بر زبان نیاورد؟!

رابعاً: مقام تعجب است که اگر ابوبکر را (بقول شیعه) گرفتار کنانیدن پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقصود بود پس او چرا همراه آنجناب صلی الله علیه وسلم روانه گردید و چرا

در غار بمعیت آنجناب خاموش به نشست و چرا تدبیری نکرد که مقصود او حاصل شود؟! خیال باید کرد که اگر بجای حضرت صدیق ابوجهل یا کافری دیگر در شب هجرت در راه ملاقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم شدی و او را تنها در چنین حال یافتی او چه کردی آیا مانند ابوبکر خاموش مانده هیچ تدبیری برای حصول مقصد خود نه کردی؟! اگر در ذهن کسی این امر از کافری دیگر ممکن الوقوع باشد پس یقیناً ما شیعیان ابن سبا را در اوهامی که به نسبت حضرت صدیق بر بسته‌اند حق بجانب خواهیم گفت. عجب بالای عجب است که بر عقل شیعیان ابن سبا چه پرده کثیف افتاده که این قدر نمی‌فهمند که وقت آغاز سفر هجرت آن بود که جمیع کافران مکه برای قتل آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم متفق گشته بر کاشانه نبوت گرد آمده بودند و برای تحصیل مقصد خود کمر همت بسته و کسی را از ایشان خبر نبود که آن سرور را از خانه بیرون رفته بلکه همه می‌دانستند که خواب گاه آن سیدالبشر از وجود اقدس و اطهر مشورست در چنین وقت کسی که در این سفر سرا پا خطر رفیقش گردید او را دشمن گمان می‌کنند اگر آن رفیق برضای دل خود و به رضای آن سرور بر رفاقت این سفر آماده نبودی یقیناً شامل آن گروه گشتی که برای قتل بر کاشانه نبوت مجتمع بود نه اینکه بغیر اطلاع و بغیر خبر بر سر راه ایستادی. این همه که نوشتیم دلایل عقلیه بود که بر تقدیر تسلیم روایات شیعه حواله‌ی قلم کرده شد اکنون از دلایل نقلیه که از کتب معتبره امامیه منقول خواهد بود هدیانات ایشان را رو می‌کنیم و ثابت می‌کنیم که معیت حضرت صدیق در سفر هجرت بحکم الهی وخواهش حضرت رسالت پناهی بود. بگوش هوش باید شنید. علامه فتح الله کاشانی که از علمای اعلام شیعه است در تفسیر خلاصه المنهج می‌نویسد که «امیر المومنین را بر جای خود خوابانید و خود از خانه ابوبکر برفاقت او در همان شب بیرون آمده باین غار متوجه شد». حضرات امامیه را باید که این عبارت مفسر خود را در برابر قول قاضی شوستری که «ابوبکر از منافقین بود و بر خلاف امر مقدس نبوی در اثنای راه ایستاد و حضرت صلی الله علیه وسلم بعد زجر شدید او را همراه

گرفت» نهاده خود فیصله کنند که کدام ازین هر دو راست گفتارست؟ اگر ازین یک روایت حضرات شیعه را خاطر جمع نشود و از قبول آن سرتابی کنند روایتی دیگر بشنوند، و آن روایت قول عالمی یا مجتهدی نیست بلکه ارشاد امام یازدهم است، او در تفسیر امام حسن عسکری متعلق سوره‌ی بقره نوشته که جبریل به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت که الله تعالی برای تو سلام فرستاده و فرموده که ابوجهل و دیگر سرداران قریش تدبیر قتل تو کرده‌اند لهذا علی را بر جای خویش بگذار که او مثل اسماعیل جان نثاری کند و ابوبکر را رفیق سفر خود کن. هر آئینه اگر او با تو موانست کند و بر عهد خود قائم ماند در جنت از رفقای تو باشد و در بالا خانهای جنت از مخصوصان تو. آنگاه پیغمبر به علی این حال بیان کرد او برای جان نثاری آماده گردید بعد از آن به ابوبکر فرمود که ای ابوبکر، تو باین امر راضی هستی که درین سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه برای کشتن جستجوی من خواهند کرد جستجوی تو هم بکنند و شهرت یابد که توئی که مرا برین کار آماده کردی و بسبب رفاقت من هرگونه آزارها بتو رسد ابوبکر عرض کرد که یا رسول الله، اگر در محنت تو گرفتار بلاها گردم و تا قیامت در آن مبتلا باشم نزد من محبوب تر است از آنکه از تو قطع تعلق کرده بادشاهت روی زمین بمن حاصل شود جان و مال من و اهل و عیال من فدای تو باد.

کف پا بهر زمینی که رسد تو نازنین را به لب خیال بوسم همه عمر آن زمین را

پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجواب این سخن‌های مخلصانه فرمود که اگر زبان تو موافق دل تست پس یقیناً خدای تعالی تو را بمنزله سمع و بصر من خواهد کرد و تو را آن نسبت بمن خواهد داد که سر را با جسم و روح را با بدن است». نمی‌دانم که بعد این روایت چگونه بر زبان شیعه این بهتان بدتر از هذیان رفت که ابوبکر صدیق بلا اجازت سدّ راه شده بر راه ایستاده بود زیرا که خود امام حسن عسکری که (نزد شیعه امام یازدهم و مثل رسول معصوم و مفترض الطاعة است) تصدیق این واقعه می‌کند که پیغمبر خدا بحکم الهی و وحی سماوی ابوبکر را همراه خود گرفته بود. درین روایت آنچه مکالمه

رسول با صدیق منقول است (اگر چه قلم در کف دشمن است) درین مکالمه سخن جانبین را اگر به نظر تدبر آورده شود ظاهر می شود که چگونه حضرت صدیق<sup>۱</sup> را با حضرت رسول عشق و محبت بود و رسول هم با او چه قدر محبت می داشت که او را با سمع و بصر و دل و جان خود تشبیه داد، باید دانست که هر گاه این روایت را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام برآورده مولانا حیدرعلی رحمه الله تعالی نزد سبحان علی خان فرستاد، سبحان علی خان بدیدن این روایت حواس باخته شد و چگونه چنین نه شود که از قول امام، بودن معیت حضرت صدیق در سفر هجرت بوحی الهی و تشبیه دادن پیغمبر او را به سمع و بصر ثابت گردید و بعد ثبوت این امر، در بطلان مذهب امامیه رهی نماند. سبحان علی بعد دیدن این روایت، نامه به بردار دینی خود مولوی نورالدین که قره العین شهید ثالث ایشان (یعنی قاضی نورالله شوستری) بود نوشته و آن نامه بلفظ در کتاب رساله المکاتیب فی رویة الثعالب والغرایب، مطبوعه سنه ۱۲۶۸ هـ صفحه ۱۸۹ منقول است، این نامه قابل دید و لائق شنید است اقتباس آن بلفظه درینجا می آریم: «لیکن اشکال همین است که ناصبی (یعنی مولانا حیدر علی) احادیث طریقه امامیه را التقاط کرده بالفعل پنج جزو از کتاب ابرام بصارة العین یا چه نام دارد فرستاد در آن حدیث مربوط از تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قصه ی هجرت در مدح ابوبکر نقل کرده پس اگر تالیفش و تالیف بنده بدست کسی از متمذهبین بمذهب غیر اسلام افتد واحسرتاه وواسفاه یعنی معاذ الله حکم به تعارضا وتساقطا کند. مدبر عالم جلت قدرته زمان ظهور صاحب الامر و الزمان زود برساند تا این اختلاف از میان برخیزد». الغرض، سبحان علی خان هزار واویلاه و حسرتاه کند و چندان که خواهد

۱- چرا چنین نباشد که حق تعالی در قرآن مجید حضرت صدیق را بلکه خدام او را محبوب و محب خود فرموده، به ببینید تفسیر آیه قتال مرتدین که در پاره ششم سوره ی مائده واقع است که کسی دیگر بجز حضرت صدیق مصداق آیت نتواند بود و هر که انکار محبوبیت و محبت حضرت صدیق کند او را بجز تکذیب آیت چاره دیگر نیست.

دعای ظهور صاحب الامر نماید مگر تکذیب امام حسن عسکری نتواند نمود. ای برادران، اندکی تامل کنید که امام فرمود که ابوبکر بالا اجازت سدّ راه شده ایستاد درین صورت ما چه کنیم تصدیق قول امام کنیم یا سخن شوستری را بپذیریم که حقیقت حال این است اکه قاضی شوستری بظاهر ادعای محبت ائمه می کند لیکن بیاطن تکذیب ائمه می نماید و در پرده ی تشیع قدح اسلام می کند.

دامن فشان گذشت و دادار بهانه ساخت خاکم بیاد داد و صبا را بهانه ساخت از روایت این تفسیر هم اگر شیعه سیر نشود و فارسی یا اردو دانان را بدست آوردن این کتاب دشوار باشد، من برای ایشان کتابی دیگر پیش می کنم (یعنی حمله حیدری) که مؤلفش شیعه خالی است (و این کتاب بزبان فارسی است) و کثیرالوجود است. این کتاب را دیده عبرت کنند و قدرت خداوندی را تماشا کنند که با وجود این همه دشمنی و عناد چگونه بر زبان و قلم مجتهدین و علمای ایشان مدح یار غار پیغمبر صلی الله علیه وسلم جاری فرموده، کرم خداوندی است که دوی مرض کینه و بغض ایشان هم از کتب ایشان حاصل می شود برین هم اگر علاج خود نه کنند و هلاکت خود خواهند، اختیار بدست ایشان است. المختصر مصنف حمله حیدری علامه باذل بسلسله بیان واقعه هجرت می فرماید:

چنین گفت راوی که سالار دین	چو سالم بحفظ جهان آفرین
ز نزدیک آن قوم پر مکر رفت	به سوی سرای ابوبکر رفت
پی هجرت او نیز آماده بود	که سابق رسولش خبر داده بود
نبی بر در خانه اش چون رسید	بگوشش ندای سفر در کشید
چو بوبکر ازان حال آگاه شد	زخانه برون رفت و همراه شد
گرفتند پس راه یثرب به پیش	نبی کند نعلین از پای خویش
به سر پنجه آن راه رفتن گرفت	پی خود ز دشمن نهفتن گرفت



چو رفتند چندی بدامان دشت  
 ابوبکر انگه بدوشش گرفت  
 که در کس چنان قوت آمد پدید  
 برفتند القصه چندی دگر  
 بدیدند غاری دران تیره شب  
 گرفتند در جوف آن غار جایی  
 بهر جا که سوراخ یا رخنه دید  
 بدین گونه تا شد تمام آن قبا  
 بران رخنه مانده آن یار غار  
 نیامد جز او این شگرف از کسی  
 نیامد چنین کاری از غیر او  
 در آمد رسول خدا هم بغار

قدوم فلک سای مجروح گشت  
 ولی زین حدیث ست جای شگفت  
 که بار نبوت تواند کشید  
 چو گردید پیدا نشان سحر  
 که خواندی عرب غار ثورش لقب  
 ولی پیش بنهاد ابوبکر پای  
 قبا را بدرید و آن رخنه چید  
 یکی رخنه نه گرفته ماند از قضا  
 کف پای خود را نمود استوار  
 که دور از خرد می نماید بسی  
 بدینسان چو پرداخت از رفت و رو  
 نشستند یکجا بهم هر دو یار

ازین روایت ثابت شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خود بخانه‌ی حضرت صدیق تشریف ارزانی داشته او را همراه خود گرفت و او خود آماده سفر نشسته بود زیرا که او را آنجناب صلی الله علیه وسلم ازین پیشتر آگاه ساخته بود که وقت هجرت قریب است، نیز درین روایت خدمت‌های که از حضرت صدیق درین سفر بظهور آمده بودند مذکورست مثلاً بر دوش خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نشانیدن و در غار اولاً خود داخل شدن و آن را صاف کردن و قبای خود را دریده سوراخ هایش بند نمودن و در یک سوراخ کف پای خود را نهادن. این همه خدمت‌ها دفتری است از عشق و محبت (که مثالش در تاریخ عالم کمتر خواهد بود) اگر این همه علامت نفاق و شقاق است پس معلوم نیست که علامت صدق و وفاق نزد شیعه چیست؟ باقی ماند آنچه علمای شیعه گفته‌اند و سابقاً از رساله‌ی حسنیة منقول شد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمیع

اصحاب خود را نهی کرده بود که در شب هجرت از خانهای خود بیرون نیایند و ابوبکر خلاف حکم پیغمبر کرد این هم بی اصل و غلط محض است. خود مورخین شیعه اقرار می کنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از هجرت جمیع اصحاب خود را بسوی مدینه روانه کرده بود صرف دو کس را باقی مانده بود یکی حضرت علی که او را بر جای خود خوابانید و دیگری حضرت صدیق که او را همراه خود برد. از اصحاب کرام بجز این دو کس کدام متنفس در مکه بود که او را نهی بیرون آمدن از خانه کرده شود و بقول مصنف رساله حسنیة آنحضرت صلی الله علیه وسلم به ابوبکر صدیق فرماید که «نه من امر خدا به شما رساندم که از خانه خود بیرون میائید تو چرا مخالفت امر الهی کردی». علامه باذل در حمله حیدری می نویسد:

چنین داد فرمان ز لطف و کرم	حبیب خدا چون بدید آن ستم
نهان یک یک از چشم اعدا روند	که اصحاب هجرت به یثرب کنند
برفتند پنهان به دنبال هم	نهادند یاران بفرمان قدم
علی ماند و ابوبکر و خیرالانام	دین گونه رفتند یاران تمام

المختصر باقرار علمای شیعه ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحکم الهی و برضای ولی ابوبکر صدیق را در سفر هجرت رفیق خود ساخته و حضرت صدیق حق رفاقت با حسن وجوه ادا نمود که بهتر ازان صورت نه بندد.

### شبهه دوم بر فضیلت دوم

بیان کرده بودیم اگر ابوبکر صدیق را با پیغمبر صلی الله علیه وسلم عشق و محبت نبودی هر آئینه درین سفر پر مصیبت هرگز شریک نه شدی علمای شیعه می گویند که نیت ابوبکر در سفر هجرت نیک نبود چنانچه مجتهد اعظم ایشان مولوی دلداری علی در ذوالفقار می نویسد که «هم چنین باتفاق فریقین شرط ترتب ثواب همه هجرت صحت نیت است، ای قوله پس مادامیکه ما را علم به صحت نیت ابی بکر به ثبوت نه رسد

دخول او در مدلول این آیه متیقن نمی‌شود و تا متقین نه شود احتجاج باین آیت بر علو مرتبت او نمی‌تواند شد. و قاضی شوستری در احقاق الحق می‌نویسد که «وقد ظهر من جزعه وبكائه مايكون من مثله فساد الحال في الاختفاء (إلي قوله): فأفضليته في الغار يفتخر بها لأبي بكر لو لا المكابرة واللداد». یعنی از بیقراری و گریه و زاری حضرت ابوبکر ظاهر شد که حال او خوب و نیت او نیک نه بود.

جواب این شبهه از عبارت تفسیر امام حسن عسکری که سابقاً منقول شد پر ظاهر است زیرا که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسب روایت تفسیر مذکور از صدیق پرسید: «أرضيت أن تكون معي يا بابكر تطلب كما أطلب؟» یعنی ای ابوبکر آیا تو پسند می‌کنی این امر را که همراه من باشی و در تکالیف و مصائب شریک من شوی؟ و صدیق جواب داد: «قال أبو بكر: يا رسول الله، أما أنا لو عشت عمر الدنيا أعذب جميعاً أشد عذاب» یعنی یا رسول الله، اگر در رفاقت تو مرا تا قیامت عذاب کرده شود قبول است ولیکن دامن مبارک تو از دست رها کردن هرگز گوارا نیست. ازین جواب نیک بودن نیت حضرت صدیق، أظهر من الشمس است، چون حسن و قبح نیت کسی بجز از افعال و اقوال و احوال آن کس نتوان ادراک نمود. حال دل از حرکات جوارح معلوم می‌شود و بس. علاوه ازین جواب حضرت صدیق کارهای که از وی در سفر هجرت بظهور آمد شاهد عدل بر صدق نیت اوست. (آری اگر نزد شیعه وحی الهی موجود باشد که بفساد نیت حضرت صدیق حکم نماید آنگاه از ظاهر حال یعنی شهادت اقوال و اعمال حضرت صدیق عدول توان نمود، این چنین وحی اگر نزد شیعه موجود باشد پیش کنند، و آنی لهم ذلک. والحمد لله که وحی الهی به صحت نیست، جمیع مهاجرین عامهً وسید المهاجرین و افضل الصديقين خاصةً نزد اهل سنت موجودست و در قرآن مجید تلاوت کرده می‌شود).

### شبهه‌ی سوم بر فضیلت سوم

بیان کرده بودیم که در سفر هجرت از وقت برآمدن از خانه تا رسیدن به مدینه طیبه

کارهای که حضرت صدیق بجا آورد دلالت ظاهره دارد بر عشق و محبت که او را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود، شیعه ازین انکار می‌کنند و می‌گویند که حرکات حضرت صدیق دلالت بر نفاق و عداوت او می‌کند. فلهذا ما آن خدمات جلیله را که حضرت صدیق در شب هجرت بجا آورده بیان می‌کنیم تا واضح گردد که آن کارها بجز عاشق صادق از کسی دیگر هرگز بظهور نتواند آمد.

اول: چون حضرت صدیق به معیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مکه روانه شد تمام راه حالش این بود که گاهی پیش می‌نگریست و گاهی پس، و گاهی بجانب راست نظر را می‌دوانید و گاهی بجانب چپ، آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که ای ابوبکر، این چه حال است؟ صدیق عرض کرد: یا رسول الله، مقصود من حفاظت شماست. چنانچه مصنف منتهی الکلام أحله الله دارالسلام از ریاض النضره تلخیص نموده می‌طرازد: «چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بارشاد شریف متوجه غار شد گاهی پیش می‌رفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ قطع راه می‌نمود حضرت پرسید که ای ابوبکر، گاهی تو را چنین ندیده بودم چه اتفاق افتاده که در رفتن راه اختلاف می‌کنی؟ عرض کرد که مقصود من نگرهبانی حضرت از شر دشمنان است مبادا که ازین جهات در رسند و حضرت را از راه تا غار بر دوش برد.

دوم: چون حضرت صدیق بر خستگی پای انور آن سرور آگاهی یافت بغیر اینکه از زبان وحی ترجمان اظهار آن شود صدیق آن سرور را بر دوش خود نشانید و تا غار برفت و این نصیب عظیم و این خوش اقبالی نصیب او شد. که بر دوش او شاه نبوت قدم نهاد. برای ثبوت این امر سابقاً اشعار حمله‌ی حیدری منقول شده.

سوم: چون بر لب غار رسیدند اولاً حضرت صدیق اندرون غار داخل شد و آن را صاف نمود و سوراخ‌هایش را بند کرد و بعد ازان رسول خدا صلی الله علیه وسلم را اندرون غار طلب کرد و حضرت را اندرون غار خوابانید و سر مبارکش را بر زانوی خود

نهاد، قاضی نورالله شوستری هم در احقاق الحق تصدیق نموده که ابتدای دخول در غار حضرت صدیق نموده.

چهارم: در پای مبارک حضرت صدیق که در سوراخ برای بند کردنیش نهاده بود ماری بگزید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را تسلی کرد.

پنجم: تا زمانی که آن سرور در غار قیام داشت روزانه فرزند حضرت صدیق طعام و آب در آن غار میرسانید و همان طعام دران ایام غذای آن سرور بود.

ششم: رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو ناقه از فرزند حضرت صدیق طلب داشت و او حاضر آورد (و افشای راز بر اغیار نشد) بر یکی خود سوار شد و حضرت صدیق را ردیف خود ساخت و بر دیگری عامر را که شبان بیت الحرام بود و راه را خوب می‌شناخت سوار کرد و شتربان را ردیف وی ساخت حواله کتب برای امر اول و دوم برنگاشتیم، اکنون ثبوت امر چهارم و پنجم و ششم از حمله حیدری پیش می‌کنیم.

#### ثبوت امر چهارم

رسیدند کفار پاپی بران	چو شد کار پرداخته آنچنان
که بر روی سوراخ بود استوار	دران دم بکف پای آن یار غار
وزان درد افغان او شد بلند	رسیدش زو ندان ماری گزند
رسیدند اعدا مکن راز فاش	پیمبر باو گفت آهسته باش
که از زخم افعی نیابی گزند	مخور غم مگردان صدا را بلند
بسر برد آن شه بفرمان رب	بغار اندرون تا سه روز و سه شب
بپردی دران غار آب و طعام	شدی پور بوبکر هنگام شام
حبیب خدای جهان را خبر	نمودی هم از حال اصحاب شر

#### ثبوت امر ششم

که ای چون پدر اهل صدق و صفا نبی گفت پس پور بوبکر را

دو جمازه باید کنون راهوار  
برفت از برش پور بوبکر زود  
هم از اهل دین بد یکی جمله دار  
ازین جمله دار این سخن چون شنود  
تهی شد ازان قوم چون کوه ودشت  
بصبح چهارم برآمد غار  
نشست از بر یک شتر شاه دین  
برآمد بران دیگری جمله دار

که ما را رساند به یثرب دیار  
بدنبال کاری که فرموده بود  
برد کرد راز نبی آشکار  
دو جمازه دردم مهیا نمود  
رسول خدا عازم راه گشت  
دو جمازه آورده بد جمله دار  
ابوبکر را کرد با خود قرین  
به همراه او گشت عامر سوار

### شبهه هفتم بر فضیلت هفتم<sup>۱</sup>:

سابقاً بیان کرده بودیم که از کلمه‌ی ﴿لِصَاحِبِهِ﴾ (که در آیت غار واقع است) صحابی بودن حضرت صدیق ثابت می‌شود و این رتبه علیا کسی دیگر را از صحابه کرام میسر نیست که صحابی بودن او در قرآن مجید منصوص باشد و خداوند کریم او را بخصوصه صحابی فرموده باشد.

علمای شیعه برین فضیلت بچند وجوه گفتگو می‌کنند. اول: این که لفظ صاحب در لغت عرب کسی را گویند که در صحبت کسی باشد، ازین لفظ زیاده برین هیچ فضیلتی ثابت نمی‌شود که ابوبکر اندرون غار در صحبت رسول بود و درین معنی شائبه از فضیلت نیست بلکه ازین لفظ اسلام ابوبکر هم ثابت نمی‌شود، الله جل شانہ در قرآن مجید کافر را صاحب مومن فرموده، چنانچه می‌فرماید: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ﴾ [الکھف: 37]. و در آیتی دیگر وارد شده که حضرت یوسف علی

۱- جواب شبهات بر فضیلت چهارم و پنجم و ششم را در ضمن شبهات بر فضائل دیگر خواهیم نوشت. من المصنف.

نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام دو قیدیان را که بمعیت او در قید خانه بودند و کافر بودند صاحب خود فرمود: ﴿يَصْلِحِي السِّجْنِ﴾ [یوسف: 39]. پس معلوم شد که لفظ صاحب بر فضیلت چه معنی، بر اسلام هم دلالت نمی‌کند. آری معنی مصطلح صحابی دلالت بر فضیلت می‌کند مگر در آیت غار معنی مصطلح مراد نیست چه دران ایمان شرط است و (معاذالله) حضرت ابوبکر از ایمان بی‌بهره بود.

جواب این شبهه آنکه در آیت اولی که کافر را صاحب مومن فرموده بر لفظ صاحب اکتفا نه فرموده بلکه تصریح کفر بآن منضم کرده و فرموده: ﴿أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ﴾ و در آیت غار حضرت صدیق را صاحب فرموده و بآن هیچ کلمه مذمت و منقصت منضم نساخته بلکه کلمات محبت و الفت ارشاد کرده مثلاً این که پیغمبر باو گفت: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ لهذا آیت غار را برین آیت قیاس کردن قیاس مع الفارق است. و در آیت ثانیه قطع نظر ازین جواب لفظ صاحب مضاف بسوی حضرت یوسف نیست یعنی حضرت یوسف آن دو قیدیان را صاحب خود نه فرموده بلکه صاحب سجن فرموده. باقی ماند آنچه گفته‌اند که (معاذالله) حضرت صدیق از ایمان بهره نداشت از هذیانی بیش نیست، ایمان آوردن حضرت صدیق خود از کتب ایشان ثابت است، قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین می‌نویسد که «خالد بن سعید از سابقین اولین بوده اسلام او مقدم بر اسلام ابوبکر بوده، بلکه ابوبکر به برکت خوابی که او دیده بود مسلمان شده بود، بالجمله سبب اسلام خالد آن بود که در خواب دیده بود که بر کنار آتشی افروخته ایستاده است و پدر او می‌خواهد که او را در آتش اندازد که ناگاه رسالت پناه گریبان او گرفته بجانب خود کشید و با او گفت که بجانب من بیا تا به آتش نیفتی. خالد ازین خواب هولناک بیدار شد و قسم یاد کرد که این خواب من صحیح است، و انگاه متوجه خدمت حضرت رسالت گردید در راه ابوبکر با او ملاقات نمود و از حال او پرسید، خالد صورت واقعه را باو بیان نمود، ابوبکر نیز با او موافقت کرد و بخدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده بشرف اسلام فائز گردیدند». بینندگان این روایت بانصاف بگویند که

آیا کسیکه بالهام غیبی بر صداقت اسلام گرویده باشد و رویای صادقه او را راغب بایمان نموده باشد در باب وی این سخن که او از ایمان بی بهره بود بر زبان انسانی تواند رفت. برای خدا عبارت مذکوره‌ی قاضی خصوصاً این جمله را که «ابوبکر به برکت خوابی که او دیده بود مسلمان شده بود». با عبارت مجتهد صاحب که «خلیفه اول از هر امر، از ایمان بهره نداشت باتفاق من علماء الامامیه». تطابق باید داد و از انصاف نباید گذشت که علمای ایشان را عداوت صحابه کرام چنان از بصارت و بصیرت بی بهره کرده است که از ایمان صدیقی انکار می‌کنند که او را خداوند کریم بذریعه رویای صادقه بر حقیقت اسلام آگاهی بخشید. اگر کسی گوید که قاضی شوستری اقرار اسلام حضرت صدیق نموده و مجتهد انکار ایمان او کرده، لهذا میان کلام هر دو تناقض نیست. جوابش بچند وجه است. وجه اول: این که بذمه ما اثبات این امر بود که ابوبکر صدیق نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدل تصدیق کرد و دعوت آن سرور را بدل قبول نمود مجتهد آن را اسلام نامد یا ایمان بفضله تعالی باقرار قاضی شوستری ثابت گردید و اگر مراد مجتهد این است که در میان اسلام و ایمان فرق است ایمان تصدیق قلبی را می‌گویند و اسلام صرف اقرار زبانی را می‌گویند و ابوبکر صدیق را (معاذالله) تصدیق قلبی حاصل نبود. پس برای ردّ این هذیان هم شهادت شهید ثالث یعنی قاضی شوستری کافی است او بصراحت تمام گفته که «ابوبکر ببرکت خوابی که او دیده بود مسلمان شده بود». وجه دوم: اینکه اگر تسلیم کنیم که میان ایمان و اسلام فرق است و بالفرض این هم تسلیم کنیم که از عبارت قاضی، اسلام حضرت صدیق ثابت می‌شود نه ایمان، پس در ردّ آن قول حضرت علی مرتضی پیش کرده تار و پود قول مجتهد را درهم و برهم می‌سازم مومنین را باید که بدل بشنوند و بر بیخبری یا ابله فریبی علمای خویش افسوس کنند. علامه حلی ایشان (که ملقب به امام اعظم است) در شرح تجرید می‌نویسد که قال علیه السلام «یوماً علی المنبر: «أنا الصديق الأكبر أنا الفاروق الأعظم، أسلمت قبل أن أسلم أبو بكر وأمنت قبل أن آمن». یعنی حضرت علی علیه السلام بالای منبر فرمود که من صدیق اکبر و من فاروق



اعظم، اسلام آوردم قبل اسلام آوردن ابوبکر، و ایمان آوردم قبل ایمان آوردن ابوبکر. ازین روایت علامه حلی از زبان مبارک حضرت علی اسلام و ایمان هر دو ثابت گردید. اگر از قول قاضی شوستری قول مجتهد باطل نه شده بود اکنون به ارشاد حضرت علی مرتضی باطل گردید. فالحمد لله علی ذلک. بلکه ازین روایت این هم بظهور پیوست که (اولیت) ایمان و اسلام حضرت ابوبکر صدیق (فیمابین مسلمین قرن اول) چنان رقعت و عزت و شهرت داشت که حضرت علی بطور فخر بیان فرمود که من پیشتر از ابوبکر ایمان و اسلام آورده‌ام. اگر بقول شیعه حضرت ابوبکر صدیق در ایمان و اسلام کامل نبودی یا معاذالله منافق بودی یا بطمع دنیا اظهار اسلام کرده بودی حضرت علی بر سبقت خود در ایمان از وی چرا فخر کردی؟ وجه سوم: این که ازین روایت این هم ثابت می‌شود که آنچه علمای امامیه در باب اسلام حضرت صدیق گفته‌اند که اسلام او محض ظاهری بود و آن هم بقول کاهنان و بطمع خلافت، بی‌اصل محض است و به شهادت قاضی شوستری که او حضرت صدیق را از سابقین اولین شمرده متقدمین و متاخرین ایشان همه دروغگو ثابت گشتند و خیال مکن که قاضی فقط تکذیب علما و مجتهدین خود کرده بلکه کذب صاحب الامر یعنی امام غائب خود هم واضح ساخته. امام غائب یعنی امام مهدی شیعه فرموده است که ابوبکر صدیق به طمع دنیا ایمان آورده بود چه او از یهود می‌شنید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را سلطنت و بادشاهت و غلبه بر مخالفان خود حاصل خواهد شد، لهذا بگفته ایشان یقین کرده تکلم به کلمه اسلام کرده بود. ملا باقر مجلسی در رساله رجعت از بحارالانوار بروایت شیخ صدوق یعنی ابن بابویه قمی می‌نویسد که «اسلام ابوبکر طوعا بود اما برای طمع دنیا، زیرا که ایشان با کفری یهود مخلوط بودند (الی قوله) چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان را روی گفته‌ی یهود به ظاهر کلمتین گفتند و در باطن کافر بودند». المختصر ازین روایات اسلام و ایمان ابوبکر صدیق بخوبی ثابت شد و چون ایمان و اسلام او ثابت گردید پس بنص قرآنی یعنی کلمه ﴿لِصَاحِبِهِ﴾ این هم ثابت شد که او صحابی پیغمبر بود و مصداق آن همه فضائل بود که

برای اصحاب پیغمبر ثابت‌اند و شیعه هم بآن اقرار دارند (ولو کرها)، پس بعد ثبوت این همه امور هر که انکار صحابی شدن او کند و از فضائل و انکار کند او یقیناً منکر نص قرآنی است.

### شبهه هشتم بر فضیلت هشتم

سابقاً بیان کرده‌ایم که در آیت غار از کلمه ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ ثابت است که ابوبکر صدیق چون دید که کفار بر لب غار در رسیدند آنگاه بخیال اینکه مبادا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را صدمه‌ی برسانند اندوهگین شد، برای تسلی او پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که حزن مکن و غمگین مشو الله تعالی همراه ماست. و معیت خداوندی را (بضمیر واحد متکلم یعنی معی نه فرمود بلکه) بضمیر متکلم مع الغیر بیان کرد یعنی ﴿مَعَنَا﴾ فرمود. تا معلوم شود که ابوبکر صدیق هم درین معیت خداوندی شریک (آقای خود) است.

امامیه برین فضیلت غراً بچند طریق اعتراض می‌کنند. اول: اینکه می‌پرسند که حزن ابوبکر طاعت بود یا معصیت؟ اگر طاعت بود پس منع کردن پیغمبر از طاعت ثابت می‌شود (و آن قطعاً ممکن نیست) و اگر معصیت بود عاصی بودن ابوبکر ثابت شد (و هو المراد). دوم اینکه ابوبکر را بر قول خدا و رسول یقین نبود و باوجودیکه همدرین غار معجزات بسیار بچشم خود دیده بود مانند آشیانه بستن کبوتران و تنیدن عنکبوت و دیگر معجزات که دلالت می‌کرد برآنکه حفاظت خداوندی هم‌رکاب جناب رسالت مآب است لیکن با این همه او را یقین بحفاظت نبود و بسبب غلبه خوف باو از بلند گریستن گرفت. سوم: اینکه مقصود ابوبکر از گریستن و آواز بلند کردن این بود که کفار (که بر لب غار ایستاده بودند) بشنوند و پیغمبر را گرفتار کنند و به همین سبب آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را فهمایش می‌کرد و می‌خواست که او را از گریستن باز دارد لیکن او باز نمی‌آمد و بد نیتی و فساد باطن او بشکل گریستن ظاهر می‌شد. و بعضی دانشمندان شیعه

درین مقام چیزی دیگر افزوده‌اند و می‌گویند که چون مقصد ابوبکر از گریستن حاصل نه شد یعنی کافران آواز او نه شنیدند آنگاه پای خود را از غار بیرون کرد که کفار به بینند و اندرون غار در آیند (به سزای این حرکت) بحکم خداوندی مار پای او را گزید پس مجبور شده پای خود را در غار کشید. چهارم: اینکه چون مقصود ابوبکر ازین حرکت که پای بیرون غار کرد حاصل نشد و کافران اندرون غار آمده حضرت پیغمبر را گرفتار نه کردند آنگاه بطریق دیگر در ایذای وی صلی الله علیه وسلم کوشید که ذکر حضرت علی آغاز کرد و بر تنهائی وی علیه السلام رنج و غم خود ظاهر کردن گرفت در آن وقت پیغمبر او را فرمود که ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ ای ابوبکر حزن مکن بر تنهائی علی ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ هر آینه خداوند تعالی با من است و با علی. پنجم اینکه ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ دو معنی دارد. یکی آنکه خدا با من است و با علی، دیگری آنکه خدا با من است و با تو ای ابوبکر یعنی نیکی مرا ببیند و بدی ترا، و هر یکی را از ما و تو جزای عمل او خواهد داد. این شبهات و تقاریر شیعه را شنیده هر کس و ناکس محو حیرت خواهد شد که بارالها این همه اعتراضات است بر حضرت صدیق یا هدیانات مجنونان و زق زق و بق بق دیوانگان بلکه شاید بعض اهل عقل در باور کردن این که علما و مجتهدین شیعه این چنین هدیانات را بر زبان آورده باشند تردد کنند لهذا باید که کتاب احقاق الحق و مجالس المومنین و غیره را مطالعه کنند و عبرت گیرند که این همه تقاریر را شهید ثالث ایشان بچه آب و تاب نوشته و ملا خضر مشهدی برین هدیانات چنان فخر کرده. و مصنف تقلیب المکائد بر کتاب احقاق الحق و غیره چه قدر ناز دارد و بر مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی طعن می‌کند که در تحفه اثنا عشریه اصل عبارت احقاق الحق و غیره چرا نقل نمود عبارت تقلیب المکائد این است: «ناصری را می‌بایست که این عبارت جناب قاضی را نقل می‌کرد و بران آنچه می‌توانست وارد می‌کرد. تراشیدن تقریری از طرف خود و نسبت دادن به طرف شیعیان و بعد ازان بجواب آن مشغول شدن از اعظم مکائد این ناصبی است.» اکنون بخدمت حضرات شیعه عرض می‌کنم که خلاصه شبهات شیعه را که

نوشتیم و اصل عبارت قاضی را که بر حاشیه درج کردیم به نظر انصاف دیده به فرمایند که این سخن‌ها موجب ناز و افتخار است یا باعث شرم و خجالت. نزد ما این سخن‌های واهیه چنان است که اگر بجانب کسی منسوب کرده شود آن کس این نسبت را عار و ننگ خود خواهد دانست و شرمنده خواهد شد. معلوم نیست که قاضی شوستری و ملای مشهدی درین تقاریر چه مضامین حکیمانه درج کرده‌اند و چه جواهر بیش بها دران نهاده‌اند که بران مقلدان ایشان چنین ناز می‌کنند به نظر ما در کتب مذکوره سخنی نیست که از بیهودگی خالی باشد و لفظی نیست که از سفاهت و رکاکت پاک بود.

زیای تا بسرش هر کجا که می‌نگرم کرشمه دامن دل می‌کشد که جا اینجاست حق این ست که حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی احسانی عظیم بر قاضی شوستری و ملای مشهدی نموده‌اند که در تحفه اثنا عشریه اصل عبارات ایشان را نقل نه کرد بر خلاصه‌ی مضمون ایشان اکتفا کردند و قاضی و ملا را از فضیحت و رسوائی محفوظ داشتند لیکن چونکه مصنف تقلیب المکائد و غیره را تشهیر مقصود بود لهذا ما اصل عبارت را بر حاشیه درج ساختیم. اگر چه جواب این چنین شبهات واهیه و تقریرات سخیفه نوشتن اضعاف وقت است، لیکن تنبیهاً چیزی نوشته می‌شود گوش مدهوش فرا باید نهاد. جواب از اعتراض اول آنکه در قرآن مجید در قصه حضرت موسی مذکور است که حق تعالی باو فرمود: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ [طه: 68]. و در قصه حضرت لوط فرموده که فرشتگان باو گفتند: ﴿لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ﴾ [العنکبوت: 33]. و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد باری است که ﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ﴾ [یونس: 65]. ازین آیات ظاهر است که حضرت موسی و حضرت لوط را خوف لاحق شده بود و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجه اقوال (خبیثه‌ی) کفار رنج طاری می‌شد الله تعالی برای تسلی ایشان صلوات الله علیهم ﴿لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ﴾، ﴿وَلَا يَحْزُنْكَ﴾ ارشاد فرمود، پس از شیعه باید پرسید که این پیغمبران علیهم

السلام را خوفی و حزنی که لاحق شده بود طاعت بود یا معصیت؟ اگر طاعت بود منع کردن خدا از طاعت ثابت می‌شود، و اگر معصیت بود پس عاصی بودن انبیا علیهم السلام ثابت می‌گردد. آنچه شیعه درینجا جواب دهند همان جواب از جانب ما برای حضرت صدیق تصور باید نمود. سخنی ظریف تر بشنو، قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین به ضمن حکایات مفیده شیخ مفید بجواب ابوالحسن خیاط رئیس المعتزله (که از آیات مذکوره استدلال کرده معصیت نبودن خوف و حزن در چنین مقامات ثابت کرده بود) می‌نویسد که «مضمون آن آیات نهی است لیکن انبیا را از ارتکاب قبیحی که فاعل آن مستحق ذم می‌شود بواسطه دلیل عقلی که بر عصمت انبیا و اجتناب ایشان از گناهان قائم گشته موجب عدول از ظاهر شده لهذا از ظواهر آن آیات عدول می‌کنیم و هرگاه اتفاق حاصل باشد در آنکه ابوبکر معصوم نه بود واجب است که اجرای نهی که درشان آن واقع شده بر ظاهر آن که قبح حال ابوبکر است قائم بماند». بجوابش می‌گویم که خوف را در معاصی شمار کردن قطعاً باطل است و قطعاً حاجتی نیست که خوفی که لاحق شدن آن بحضرات انبیا علیهم السلام وارد شده و حق تعالی ایشان را نهی فرموده از معنی ظاهری آن عدول نموده شود در حقیقت کسی که خوف را معصیت می‌گوید تنقیص انبیا علیهم السلام می‌کند و فرقه‌ی را که به عصمت انبیا قائل نیست قوت میرساند. و چگونه خوف را در معاصی شمار کردن جائز تواند شد در حالیکه خوف ازان امور است که به مقتضای بشریت هر انسان را لاحق می‌شود اگر چه او نبی باشد یا امام یا ولی. و خداوند کریم بر چنین امور بشریه مواخذه هم نمی‌کند در قرآن کریم آمده که چون حضرت موسی و هارون را امر فرموده شد که بسوی فرعون بروید و او را فهمایش کنید و دعوت ایمان نمائید ایشان اظهار خوف خود کردند که ﴿رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّعِنَا﴾ [طه: 45]. یعنی: خداوندا، ما خوف داریم که فرعون بر ما ظلم کند و سرکشی نماید حق تعالی ایشان را مطمئن کرد و فرمود که ﴿لَا تَخَافُوا إِنِّي مَعَكُمْ﴾ [طه: 46]. یعنی خوف مکنید من با شما هستم. نیک تدبر باید کرد که حضرت موسی و

هارون با آنکه نبی بودند خائف شدند و از جناب الهی برین عتابی و مواخذه واقع نشد. پس آنچه شهید ثالث شیعه یعنی قاضی شوستری نوشته باطل شد. جای عبرت است که محض برای این غرض فاسد که حضرت صدیق را به سبب حزن عاصی ثابت کرده شود خوف را معصیت قرارداده بر انبیا علیهم السلام الزام ارتکاب معاصی نهادند و بوقت داروگیر اهل سنت خوف را از معنی حقیقی ظاهری آن صرف نمودند حالانکه صرف لفظی از معنی حقیقی آن بلاضروت جائز نیست. در قرآن مجید نسبت خوف بانبیا علیهم السلام در آیات عدیده وارد شده و مفسرین شیعه هم درانجا از لفظ خوف معنی حقیقی ظاهری آن مراد داشته‌اند و کسی خوف را در معاصی شمار نکرده، لهذا قول شهید ثالث و آن هم بی دلیل بمقابله جماعت مفسرین هیچ رفعت ندارد علامه طبرسی مفسر شیعه در تفسیر مجمع البیان تحت آیه کریمه: ﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً﴾ [الذاریات: 28] که در قصه حضرت ابراهیم - علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام - واقع است می‌نویسد که «فلما امتنعوا عن الأكل خاف منهم وظن أنهم يريدون سوء، فقالوا أي قالت: الملائكة لا تخف يا إبراهيم». ترجمه: هرگاه فرشتگان (که برای عذاب قوم لوط علیه السلام آمده بودند و اولاً بخدمت حضرت ابراهیم حاضر شدند و حضرت ابراهیم ایشان را انسان و مهمان خود خیال کرده پیش ایشان سفره نهاد که بران گوشت گوساله بود و فرستگان) از خوردن طعام حضرت ابراهیم دست باز کشیدند حضرت ابراهیم خوف کرد که شاید ایشان با من اراده بدی کردن دارند فرشتگان گفتند که ای ابراهیم خوف مکن ما انسان نیستیم که طعام خوریم (فرشتگانیم برای تعذیب قوم لوط آمده ایم) خلاصه این که برای دور کردن خوف (که به مقبولان لاحق شود) کلمات تسکین و تسلی مثل ﴿لَا تَخَفْ﴾ یا ﴿وَلَا تَحْزَنْ﴾ هر جا که در قرآن مجید یا احادیث واردست آنجا آن نهی را از قسم آن نهی قرار دادن که بر ارتکاب معاصی می‌آید جهل سخت و عناد بحت است. و این هم یاد باید داشت که ورود نهی بر امری مستلزم وقوع آن امر منهی عنه نیست، ورنه هزارها اعتراضات بر ائمه کرام وارد خواهد شد و شیعه را بجز عصمت ائمه جوابی میسر نخواهد

شد، مثلاً در علل الشرائع (که از کتب معتبره‌ی شیعه است) می‌آرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به حضرت علی مرتضی فرمود که «یا علی، لا تتکلم عند الجماع ولا تنظر إلي فرج امرأتک ولا تجامع امرأتک بشهوة امرأة غیرک». یعنی ای علی، بوقت جماع کلام مکن و مبین شرمگاه زن خود را، و صحبت مکن با زن خود بشهوت زن دیگری. درینجا از شیعه باید پرسید که حضرت علی این کارها که نهی بران وارد شده می‌کرد یا نه؟ اگر گویند نمی‌کرد پس آن قاعده‌ی مخترعه ایشان باطل خواهد شد که در دو نهی مستلزم وقوع منهی عنه هست. و اگر گویند که می‌کرد، پس باید پرسید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از طاعت چرا منع فرمود؟ و اگر گویند که معصیت بود پس باید گفت که عاصی بودن حضرت علی مرتضی ثابت شد. و اگر شیعه در پرده‌ی عصمت پناه گیرند یعنی گویند که حضرت علی و سائر ائمه چونکه معصوم‌اند لهذا نهی که در حق شان وارد شده آن را محمول بر معنی حقیقی ظاهری نتوانیم نمود بلکه از ظاهر آن عدول خواهیم کرد. درین صورت میدان جواب برای ما هم تنگ نیست بلکه خواهیم گفت که ابوبکر صدیق صاحب فضیلت بود و در تقوای فوقیت تمام داشت لهذا نهی ﴿وَلَا تَحْزَنْ﴾ که در حق او وارد شده بر معنی حقیقی هرگز محمول نخواهد شد و جواب ما از جواب شیعه قوی تر خواهد بود زیرا که صاحب فضیلت و اتقی بودن حضرت صدیق به نص قرآنی ثابت است و برای معصوم بودن حضرت علی و سائر ائمه دلیلی مانند تار عنکبوت هم نزد شیعه نیست.

ای یاران (شیعه)! چرا (آیت غار را که) چنان صریح و واضح است بسبب دشمنی (حضرت صدیق) معما و چیستان می‌سازید؟ قدری انصاف را بکار برید اگر کسی بر دوست خود اندشیه‌ی مصائب کرده غمگین گردد و آن دوست او را مطمئن کند و گوید که غمگین مشو الله مددگار ماست، پس این گفتن او برای تسکین و تسلی خواهید دانست یا برای زجر و توبیخ؟ اگر برای تسلی و تسکین خواهید دانست پس باید که ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ را هم بدین گونه خیال کنید. ای یاران! چرا آیات الهی را تحریف

می‌کنید؟ باید که آینده این لفظ سخیف بر زبان نیارید که همه جا و همه وقت نهی برای زجر و توبیخ می‌باشد و بر دل‌های خود نقش نمائید که نهی از راه ترحم و شفقت هم می‌باشد، اگر قرآن مجید را تتبع کنید در اکثر و بیشتر مقامات خواهید دید که خداوند کریم از راه محبت و شفقت هم استعمال حرف نهی فرموده، آیا نمی‌بینید که به آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القیامة: ۱۶] و در جایی دیگر ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ﴾ [فاطر: ۸]. آیا قاضی شوستری (شهید ثالث شما) درین آیات هم کلمات نهی را برای زجر و توبیخ خواهد گرفت و حرکت دادن زبان را و رفتن جان را معصیت و موجب مذمت قرار داده خواهد گفت که به سبب معصوم بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین کلمات نهی را از ظاهر مصروف خواهیم کرد یا اینجا کلمات نهی را از راه رحمت و شفقت قرار داده اقرار به سفاهت خود خواهد کرد. جواب از اعتراض دوم: به آواز بلند گریستن حضرت ابوبکر صدیق هرگز صحیح نیست در قرآن مجید صرف کلمه ﴿لَا تَحْزَنُ﴾ وارد شده، و حزن بمعنی گریستن هم نیست چه جائیکه با آواز بلند گریستن. آری، اگر کتابی مخصوص در لغت متعلق الفاظی که در باب صحابه کرام است تصنیف کرده باشند و در آن کتاب معنی حزن با آواز بلند گریستن نگاشته باشند امری دیگرست، و لیکن بجز شیعه کسی از آن کتاب لغت خبری ندارد. شاید نورالله شوستری آنچه در احقاق الحق نوشته که «حتی غلبه بکاء و تزیاید قلقله و انزعاجه». در همان کتاب لغت مخصوص دیده باشد. خود مفسرین امامیه هم در تفاسیر خود معنی حزن با آواز بلند گریستن بلکه مطلق گریستن هم ننوشته‌اند. علامه کاشانی در تفسیر خلاصه المنهج می‌طرازد: (معنی ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾ اینست که) چون گفت پیغمبر یار خود را اندوه مخور. و علامه طبرسی (در تفسیر مجمع البیان) می‌فرماید: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ ای لا تخف. و این امر که خوف بمقتضای بشریت انبیا و ائمه را هم لا حق می‌شود و معصیت نیست در صفحات سابقه ثابت نموده‌ایم و اکنون باز



می‌گوئیم که از قرآن مجید ظاهر می‌شود که حضرت موسی علیه السلام را بارها خوف لاحق شده بود، مثلاً در وقت آغاز نبوت عصای خود را بصورت اژدهای دمان دیده ترسیدند و حق تعالی فرمود: ﴿وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ ﴿۳۱﴾ [القصص: 31]. و مثلاً در وقتیکه مامور شدند که به پیشگاه فرعون روند و حجت خداوندی بروی تمام کنند حضرت موسی عرض نمودند: ﴿فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۱۴﴾ [الشعراء: 14] یعنی: ای پروردگار، می‌ترسم که فرعون و آل فرعون مرا قتل سازند. اینک من ثبوتی دیگر نفیس تر پیش می‌کنم، و آن اینکه علمای امامیه خود اقرار می‌دارند که بر موسی علیه السلام خوف طاری شده بود و در چنان موقع اقرار این امر کرده‌اند که عدول از آن در وسعت ایشان نیست نه تاویل آن در استطاعت شان. باید دانست که اعتقاد شیعه این است که دوازده امام از جمیع انبیا علیهم السلام افضل‌اند بجز سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم که ائمه از آنجناب افضل نیستند لیکن رتبه‌ی مساوات باوی دارند. بسلسله‌ی این اعتقاد افضلیت حضرت علی بر حضرت موسی -علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام- بیان می‌کنند و می‌گویند که حضرت موسی چون از مصر به مدین رفت در وقت خروج از مصر خائف بود، قوله تعالی: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾ [القصص: 21]. (و این خوف مستمر ماند تا آنکه به مدین رسید و با حضرت شعیب ملاقی شد و وی گفت: ﴿لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵﴾ [القصص: 25]. یعنی: ای موسی خوف مکن از ظالمان نجات یافتی، این مقام از دسترس آن ظالمان بالاترست.) و حضرت علی در شب هجرت بی‌خوف بر بستر پیغمبر می‌خوابید اگر ذره‌ی از خوف و هراس بر حضرت علی مرتضی طاری بودی هرگز خواب به مژگانش راه نیافتی. برین هم اگر شیعه خاطر جمع نه شوند و ازین الزام ناحق باز نیابند که حضرت صدیق خائف و هراسان شده بود پس ما باقرار علمای ایشان خائف شدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت می‌کنیم، مصنف تقلیب المکائد بجواب کید هشتاد و هفتم می‌نویسد که «اگر خوف قتل و قتال نبود پیغمبر خدا

چرا مخفی بیرون رفت و حالانکه سبب هجرت فرمودن رسول خدا محض خوف قتل بود». بار خدایا به فهم نمی‌آید که علمای شیعه چرا این جسارت می‌کنند که حزن و خوف حضرت صدیق را نتیجه عدم ایمان و یقین می‌گویند در حالیکه خود اعتراف می‌کنند که انبیا و مرسلین هم در حزن و خوف مبتلا شده بودند و هجرت سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم محض بسبب خوف قتل بود. در اعتقاد اهل سنت حضرت صدیق از حضرت موسی افضل (بلکه مساوی او هم) نبود که خائف نه شدی و نیز از سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم در اطمینان و سکینه فوقیت نداشت که از قتل و قتال نه ترسیدی این اعتقاد (پر فساد که غیر نبی را بر نبی فضیلت می‌دهند). به شیعه مبارک باد ایشان حضرت موسی را بخوف مبتلا گویند و سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم را مبتلای خوف قتل و قتال بیان کنند لیکن نسبت خوف به جناب علی مرتضی در خیال هم نیارند و تقیه او را به سبب خوف هتک آبرو گویند (نه بسبب خوف جان) مصنف تقلیب المکائد می‌گوید: «تقیه بجهت خوف هلاکت جان خود نبود بلکه به جهت خوف هتک عرض و ناموسش بوده. الی قوله: دانستی که خوف حضرت امیرالمومنین نه از هلاکت جان بود بلکه خوف هتک عرض و ناموس». ازین همه روایات ثابت شد که الزام خوف (که معصیت باشد) به جناب صدیق هیچگونه عائد نمی‌شود زیرا که اگر گویند که خوف صدیق به سبب ترس از قتل و قتال بود گوئیم که این چنین خوف باقرار علمای شیعه انبیا را علیهم السلام نیز لاحق شده بود و اگر گویند که خوف حضرت صدیق بخیال هتک ناموس خود بود گوئیم که این چنین خوف حضرت علی مرتضی را هم لاحق می‌شد حالانکه او باعتقاد شیعه از انبیا افضل بود. الحاصل آیات قرآنی و احادیث ائمه (که بطریق امامیه مروی است) و اقوال علمای امامیه شهادت می‌دهند که پیغمبری همچو حضرت ابراهیم که خلیل خدا بود و همچو موسی که کلیم الله بود و همچو سیدالانبیا علیه التحیه والتنا که حبیب الله بود و امامی همچو علی مرتضی که (باعتقاد شیعه) وصی رسول و شیرخدا و افضل از جمیع پیغمبران (ماسبق) بود از خوف قتل و قتال و از خوف عزت و آبرو

محفوظ ماندند لهذا اگر ابوبکر صدیق در همچین خوف مبتلا شد چه عجب، عجب بالای عجب این است که علمای شیعه بر خوف حضرت صدیق که صرف در یک شب خطور کرده بود این قدر زبان درازیها می‌کنند و خوف او را نتیجه کفر و نفاق قرار دهند و ائمه خود را نمی‌بینند که باعتقادشان همه عمر از زمان ولادت تا وفات هر لحظه و هر ساعت مبتلای خوف بودند و از امام اول تا امام آخر الزمان یعنی امام غائب همه همواره تقیه می‌کردند، از دوازده امام یکی هم نبود که تمام عمر او در خوف و هراس بسر نه شده باشد، و یک لحظه هم از خوف فرصت یافته باشد و به همین سبب تقیه که بنای آن تمام تر بر خوف است، رکن اعظم مذهب شیعه قرار یافت. و ائمه ارشاد فرمودند که «التقیة دینی و دین آبائی». (و فرمودند: «لا ایمان لمن لا تقیة له»). و فرمودند: «لا دین لمن لا تقیة له»). پس هرگاه ائمه کرام که موت و حیات باختیارشان بود که تا وقتیکه خواهند زنده مانند بی‌اجازت شان موت قریب شان نتواند آمد و فرشتگان تابع حکم شان بودند که هر چه فرمایند امثال آن کنند، و در نظرشان چنان تاثیری قوی بود که اگر بسوی کوه بنگرند بشگافد و در بازوی شان چندان قوت بود که اگر یک دست برافرازند هشتاد هزار جن قتل شوند و علم شان چنان وسعت داشت که آنچه در عالم به زمانه گذشته بظهور آمده یا آینده آید همه را علم شان احاطه کرده و معجزات شان باین مرتبه علیا بود که معجزات تمام انبیا بدست شان بود حتی که معجزه‌ی عصای موسی و انگشتری سلیمان و غیره و غیره همه ایشان را حاصل بود) اگر عصا از دست خود انداختندی فی الفور ازدهای دمان گردیدی و باشاره‌ی شان کافران و منافقان را لقمه‌ی خود ساختی. ائمه کرام با وجود این چنین قدرت و قوت و اعجاز تمام عمر خود در خوف و هراس گذارند و اعلان امامت خود نه کنند و بخوف جان یا بخوف آبرو، کلمه‌ی حق بر زبان نیارند، و اگر با کسی از شیعیان خود که اخص الخواص شان باشد خواهند که کلمه حق گویند، دروازه‌ی خانه بند نمایند و ترسان و هراسان زبان خود کشانید و مذهب اصلی خود ظاهر سازند و اگر کسی از ناصبیان پیش ایشان بیاید از مذهب اصلی خود حتی که از

امامت خود هم منکر شوند و (برای مصلحت و همیه خود) بر خلص احباب خود لعنت کنند و ازیشان تبری نمایند. لیکن حضرات شیعه گاهی بر خوف و ترس شان زبان طعن نه کشایند، و در امامت و فضیلت شکی و ریبی نیارند بلکه خوف شان را بهترین عبادات گویند و تقیه را اصل دین دانند و بر خوف حضرت صدیق که صرف در یک شب بود این قدر زبان درازیاها کنند و خوف او را دلیل کفر و نفاق قرار دهند حالانکه حضرت صدیق مالک موت و حیات نبود و نه ملائکه تابع فرمان او بودند نه او را علم ماکان و ما یکون حاصل بود نه قوت قتل هشتاد هزار جن داشت. بار خدایا، در خوف ائمه کرام و خوف حضرت صدیق چه مابه الامتیاز قرار داده‌اند که همان خوف در حق ائمه فضیلت می‌شود و در حق حضرت صدیق نقص و عیب.

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

بعد این همه می‌گوئیم که اگر ما حسب اعتقاد شیعه، خوف انبیا و ائمه را بسبب معصوم بودن شان از معنی حقیقی مصروف سازیم و در باب آیاتی که مثبت خوف این حضرات اند بگوئیم که «از ظواهر آن عدول می‌کنیم» کاری نمی‌کشاید چه از کلام الهی ثابت می‌شود که مومنین صالحین غیر معصومین هم مبتلا می‌شوند. قال الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۱۳۹﴾ [فصلت: 30] ترجمه: کسانی که می‌گویند پروردگار ما الله است باز استقامت می‌کنند، نازل می‌شود بریشان فرشتگان و می‌گویند که خوف و رنج مکنید و بشارت حاصل کنید به آن جنت که وعده کرده شده به شما. ازین آیت معلوم شد که اهل ایمان که باستقامت موصوف‌اند هم خائف و محزون می‌شوند (زیرا که نزد شیعه و رود نهی مستلزم وقوع منهی عنه می‌باشد) و در آیتی دیگر خود خداوند کریم باهل ایمان خطاب کرده می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾ [آل عمران: 139]. یعنی: غم نکنید شما بر همه غالب خواهید ماند. پس می‌پرسم که درین آیات کلمه‌ی ﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾ که در حق مومنین غیر معصومین وارد شده، آیا

برای زجر و توبیخ است یا برای تسکین و تسلی؟ ظاهرست که قاضی شوستری هم درین آیات برای زجر و توبیخ نخواهد گفت، بلکه برای تسلی و تسکین. پس این کلمه در حق صدیق چرا برای زجر و توبیخ قرار داده شد؟ عقل حیران است که لفظ ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ در صدها آیات برای تسکین و تسلی آمده و درین یک آیت برای زجر و توبیخ، این چه معنی دارد؟ آری، اگر قرینه‌ی که دلالت بر ناخوشی و عتاب می‌کرد در آیت غار موجود بودی ما هم تسلیم می‌کردیم که کلمه‌ی ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ برای زجر و توبیخ است، و چنین قرینه اینجا موجود نیست. بلکه قرینه‌ی عتاب چه معنی در آیت چیزی مذکورست که دلالت بر عدم عتاب دارد. به بینید چنانکه در حق مومنین بعد کلمه‌ی ﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾ کلمه ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ مذکور است که دلالت بر عدم عتاب دارد هم چنان برای حضرت صدیق بعد کلمه‌ی: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ کلمه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ موجود است که دلالت صریح بر عدم عتاب بلکه بر غایت خوشنودی دارد. الغرض درین ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ و دیگرها فرقی نیست، اگر در آنجا برای تسلی است اینجا هم برای تسلی است، و اگر آنجا برای زجر و توبیخ است اینجا هم برای زجر و توبیخ. اصل این است که شیعیان بیچارگان معذوراند اگر کلمات قرآنی را بر معانی حقیقی آن محمول می‌کنند اقرار به فضیلت حضرت صدیق امری ضروری و لابدی می‌شود. و در صورت این اقرار، مذهب از دست میرود، لهذا بجز این که در قرآن تحریف معنوی کنند و برای کلمات قرآنی معانی نوبنو تراشند چاره‌ی بدست ندارند.

دست بیچاره چون بجان نه رسد چاره جز پیرهن دریدن نیست

اگر بعد این تفضیل هم، وسوسه در خاطر حضرات شیعه جاگزیند و گویند که تسلیم کردیم که خوف گناه نیست و تسلیم کردیم که کلمه ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ برای تسلی است. باز هم این قدر ضرور ثابت شد که حضرت صدیق را یقین کامل بر وعده‌ی نبوی و حفاظت خداوندی نبود ورنه بروی خوف طاری نشدی. جواب گوئیم که علمای شیعه

نوشته‌اند که (در غار) پیغمبر صلی الله علیه وسلم بار بار بر ابوبکر صدیق غضبناک شده می‌فرمود که خاموش باش و راز را فاش مکن. لیکن او خاموش نمی‌شد. پس ملحدی مانند شیعه تواند گفت که پیغمبر را بر وعده‌ی خداوندی و حفاظت او یقین نبود ورنه از افشای راز پریشان نه شدی و بار بار بسبب افشای راز بر ابوبکر غضبناک نه شدی. (و برین یقین قائم ماندی که هر چند راز فاش گردد و ضرری بمن نخواهد رسید.) پس حضرات شیعه جوایبکه باین ملحد دهند همان جواب از جانب ماقبول نمایند.

(اکنون سخن را به قانون دیگر می‌سرایم و می‌گوییم که) اگر شیعه درین مبحث اقوال علمای خود پیش نظر داشته تامل صادق را بکار برند برایشان واضح خواهد شد که اطلاق حزن یا خوف بر حال حضرت صدیق حسب اصول شیعه هرگز به هیچ گونه راست نمی‌آید بلکه مصداق مثل مشهور: «فر من المطر واستقر تحت المیزاب» می‌شود زیرا که اگر شیعه برین قول علمای خود قائم شوند که حضرت صدیق در حقیقت محزون یا خائف شده بود ازیشان خواهیم پرسید که آیا خوف حضرت صدیق باندیشه‌ی جان خود بود یا باندیشه‌ی جان پیغمبر صلی الله علیه وسلم؟ اگر گویند که باندیشه‌ی جان خود بود خواهیم گفت که درین صورت آن قول علمای شما باطل گشت که حضرت صدیق با کافران سازش داشت و ثابت شد که او را هیچ سازشی با کفار نبود، بلکه او خود از کفار اندیشه‌ی جان خود می‌داشت و درین صورت حضرات شیعه را از تسلیم این امر چاره‌ی نخواهد بود که کفار را با حضرت صدیق عداوت بود و عداوت هم باین مرتبه که اراده‌ی قتل او داشتند. و ظاهرست و بدیهی که سبب این عداوت بجز رفاقت و صداقت او با پیغمبر امری دیگر نمی‌تواند شد. پس چون روز روشن هویدا شد که حضرت صدیق صدیق مخلص آن سرور و رفیق خاص وی صلی الله علیه وسلم بود، و همین است مذهب اهل سنت. و نیز حضرات شیعه را از تسلیم این امر هم مضر نخواهد بود که حضرت صدیق هرگز در افشای راز گاهی سعی ننموده چه این امر خلاف عقل است که خردمندی همچو حضرت صدیق بر دشمن خود راز را ظاهر کند یا سعی در افشای راز

نماید و خود را به هلاکت افکند و اگر گویند که حزن یا خوف حضرت صدیق برای پیغمبر بود پس این حزن و خوف را از اعظم فضائل حضرت صدیق باید شمرد نه که در معائب و مطاعن چه خوش گفته‌اند که:

چشم بد اندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر  
 اگر حضرات شیعه این چنین حزن یا خوف را گناه کبیره بلکه کفر می‌دانند این دید و دانش بایشان مبارک باد، ولیکن ما اهل سنت و جماعت این کفر را از هزاران هزار ایمان بهتر می‌دانیم، بلکه دلیلی روشن بر صدیقیت حضرت صدیق اعتقاد می‌کنیم. زیرا که هر چند ابوبکر صدیق بر سلامت ماندن جان پیغمبر یقین کامل داشت لیکن چون دید که آن سرور دین و دنیا و سید هر دو سرا در غاری تیره و تاریک دارد و مانند قمر که در ابر پوشیده شود در غار مخفی است و کسی که مقام او از عرش و کرسی بالاتر است در چنین غار قیام فرماست بمشاهده این حال دل او پاره پاره شد و روح او بی‌آرام گشت کارهای که حضرت صدیق در آنوقت کرد شاهد عدل است بر آنچه گفتیم، مثلاً اول خود در آن غار داخل شد و قبای خود پاره پاره کرده سوراخ‌های آن را از پاره‌های قبا بند کرد و بعد آن حبیب خود را صلی الله علیه وسلم اندورن غار طلبید و زانوی خود را تکیه آن تکیه گاه هر دو جهان گردانید خوابانید. درین حال پر ملال چون کفار را بر لب غار دید بخیال اذیت حبیب خود صدمه‌ی که بر دل او رسید اندازه‌اش (بجز خداوند علیم و خبیر) و بجز حضرت صدیق یا عاشقی که معشوقش روبرویش مبتلای مصائب شود و در نرغی دشمنان محصور گردد و دیگری چه داند. درین وقت کسی آن عاشق مسکین را بیند که در اضطراب و ارتعاد می‌افتد یا باطمینان تمام بر جای خود نشسته می‌ماند. آری، کسی که از عشق و محبت خبری ندارد و جذبات عاشق صادق چه فهمد، بلکه اگر بر اضطراب آن طعنه زند معذور است.

ای برادران شیعه! اولاً در دل خود حب پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیدا کنید بعد ازان بر جان نثاران پیغمبر زبان طعن دراز ننمائید، شما را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

محبتی نیست پس شما حال محبان وی چه دانید.

تو نازنین جهانی و ناز پرورده      ترا زسوز درون و نیاز ما چه خبر  
چو دل به مهر نگاری نه بسته ای مه      ترا زحالت عشاق بی‌نوا چه خبر

ای شیعیان پاک! براه مهربانی موشگافی‌های شهید ثالث خود را اندکی به نظر آرید که بر حزن یا خوف حضرت صدیق چه زبان درازی‌ها نموده و درین فقره ناشائسته که «قد ظهر من جزعه و بیکائه مایکون من مثله فساد الحال» چه قدر استخاف شان حضرت صدیق کرده. والحمدلله که همه نوشته‌هایش خاک سیاه گردید و همه هفواتش ﴿هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾<sup>(۱۳)</sup> شد. و این هم به نظر عبرت بینید که بالآخر علمای شما بر فساد این گفته‌های ناشایسته‌ی و نتیجه‌هایش که مذهب شیعه را ﴿كِرْمَادٍ أَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ می‌گرداند، منتبه گشته رنگ دیگر اختیار کردند. یعنی از اصلیت و حقیقت حزن حضرت صدیق انکار نموده بر تصنع و تکلف محمول کردند امید از اهل انصاف آن است که بگوش دل آن را هم بشنوند و بر جادو بیانیه‌ی حضرت امامیه صدای احسن بلند سازند و ازین درگذر کنند که چرا این‌ها دعوای خود را از رنگی به رنگی تبدیل می‌کنند؟ و چرا امری که اقرار آن کرده بودند بزودی تمام انکار آن می‌نمایند؟ چه این امر نه از مختصات این مبحث است و بس بلکه در تمام مسائل مذهبی اعتقادی باشند یا عملی، جزئی باشند یا کلی، همین وطیره‌ی این حضرات است چنانچه در مبحث امامت ان شاءالله نمودجی از نیرنگی‌های ایشان بر صفحات قرطاس هدیه‌ی قارئین کرام خواهد شد.

شاد دلربای من می‌کند از برای من      نقش و نگار و رنگ و بو تازه بتازه نوبنو  
چون حضرات امامیه دیدند که از اثبات حزن یا خوف، محبت حضرت صدیق اکبر با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت می‌شود فی الفور دعوای حزن و خوف را گذاشته دعوای دیگر تراشیدند و آن اینکه ابوبکر صدیق را در حقیقت نه خوف بود (نه حزن)



بلکه برای افشای راز پیغمبر جزع و فزع می‌کرد. در رساله حسنیه می‌نویسد که «غوغایش از جزع و فزع و فریاد برای آن بود که مشرکان را اطلاع گرداند و آن‌ها بدانند که درین غار است». و ملا خضر مشهدی می‌طرازد که «وَأَيْضاً مَّا اشْتَهَرَ مِنْ لَدَغِ الْحَيَةِ إِيَّاهُ إِنَّمَا كَانَ يَمِدُّ رِجْلَهُ يَرِيدُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ». یعنی: چون مقصد ابوبکر از گریستن حاصل نه شد آنگاه پای خود را دراز کرد که آن را دیده، کفار اندرون غار در آیند. پس خدا ماری را امر فرمود و آن مار پای او را گزید باین سبب ابوبکر مجبور گشت و راز از افشا محفوظ ماند. در جواب این، ما را چه یارا که حرفی بر زبان آریم، ردّ این چنین تقریر حکیمانه از طاقت ما بالاتر است!! بلکه اگر از شرق تا غرب همه جن و انس جمع شوند حلّ این عقده نتوانند کرد!! مصنف تقلیب المکائد بر حضرت مولانا شاه عبدالعزیز مصنف تحفه اثنا عشریه اظهار غیظ کرده که چرا در تحفه اینجا اصل عبارات علمای شیعه نقل نه فرموده درین غیظ و غضب حق بجانب اوست، چه اگر اصل عبارات منقول شدی (چنان که ما کردیم) در حقیقت مذهب شیعه کسی گنجایش کلام نیافتی و بیچاره سنیان فضیلت حضرت صدیق نتوانستند باثبات رسانید. ای یاران! انصاف کنید و غزارت علم مجتهدین شیعه را بنظر عبرت بینید.

### شبهه نهم بر فضیلت نهم

سابقاً نوشته ام که چون حضرت صدیق در غار غمگین شد و قدری اضطراب لاحق حال وی گشت آنگاه حق جل شانہ سکینه خود بروی نازل کرد و بیان این انعام در قرآن مجید باین عبارت فرمود: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰]. این جا علمای شیعه به چند وجه اعتراض می‌کنند:

اعتراض اول: اینکه ضمیر علیه راجع به سوی پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم نه بسوی ابوبکر صدیق، پس معنی آیت این است که نازل کرد خدا سکینه‌ی خود بر پیغمبر. جوابش این که حزن و خوف بر ابوبکر صدیق طاری بود نه بر پیغمبر پس نزول

سکینه بر پیغمبر معنی ندارد گویا معنی آیت این شد که چون ابوبکر صدیق خائف و مضطرب شد خدا سکینه خود بر پیغمبر نازل کرد. برین عبارت بی ربط هر کس را خنده آید که خوف طاری شود بر ابوبکر و سکینه نازل شود بر پیغمبر، اگر شیعه گویند که پیغمبر هم خائف بود خواهیم گفت که بسبب خوف و حزن بر ابوبکر صدیق الزام جبن قائم می‌کنید پس همان عیب را در حق پیغمبر چرا تجویز می‌نمائید. و اگر بالفرض طاری بودن خوف بر پیغمبر تسلیم کنیم عبارت آیت لائق اصلاح می‌شود، یعنی بجای ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰]. عبارت این چنین می‌بایست: (فأنزل الله سكينة عليه فقال لصاحبه). یعنی انزال سکینه را بر قول پیغمبر مقدم می‌باید بود، چه پر ظاهرست که هر که خود خائف بود دیگری را چگونه تسلی دهد. آری بعد نزول سکینه این امر می‌تواند. مفهوم آیت صاف و صریح است که پیغمبر خدا ابوبکر صدیق را غمگین دیده تسلی داد که ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ و خدا نیز سکینه خود بروی نازل کرد تا حزن وی بالکلیه مرتفع شود.

اعتراض دوم: اینکه اگر مراد خداوندی انزال سکینه بر ابوبکر صدیق بودی لامحاله شرکت پیغمبر در نزول سکینه بیان فرمودی زیرا که نزول سکینه بی شرکت پیغمبر هیچ جا وارد نه شده. قاضی نورالله شوستری این اعتراض را در ضمن حکایات مفیده شیخ مفید باب و تاب تمام ذکر نموده و این اعتراض را لاجواب قرار داده نوشته که «چون این سخن را گوش ناصبیان شنید باعث حیرت ایشان گردید و در حيله خلاصی ازان جان ایشان بلب رسیده». مصنف تقلیب المکائد هم این اعتراض را در کتاب خود نقل کرده بسیار نازش بران نموده گفته که «آنچه کاشف صحت بیان مذکور تواند شد آن است که مقدمان مشائخ ما رضوان الله عليهم افاده فرموده‌اند که خدای تعالی هرگز در هیچ جای که یکی از اهل ایمان با حضرت پیغمبر بوده‌اند انزال سکینه ننمود الا آنکه نزول آن را شامل جمیع ایشان داشته چنانچه در بعض آیات فرموده: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وُلِّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾<sup>(۱۵)</sup>

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿[التوبة: ۲۵ - ۲۶]﴾. و چون با آنحضرت غیر از ابوبکر در غار نبود لاجرم خدای تعالی آنحضرت را در نزول سکینه منفرد ساخت و او را بآن مخصوص گردانید و ابوبکر را با او شرکت نداد و گفت: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾ [التوبة: ۴۰] پس اگر ابوبکر مومن می‌بود بایستی که خدای تعالی درین آیت او را جاری مجرای مومنان می‌نمود و در عموم سکینه داخل می‌فرمود، (الی قوله): بنابراین نزول سکینه مخصوص او شده باشد و ابوبکر بواسطه عدم ایمان از فضیلت سکینه محروم مانده باشد و ایضاً نص قرآنی ایا دارد از آنکه در آیه غار سکینه بر غیر رسول باشد». خلاصه این عبارت آنکه، در قرآن مجید هر جا که نزول سکینه بر مومنان بیان فرموده آنجا بر رسول هم نزول سکینه ذکر یافته و هیچ جا بر مومنان بغیر رسول نزول سکینه وارد نه شده، لهذا در آیه غار چگونه ممکن است که بغیر رسول بر ابوبکر تنها نزول سکینه مذکور شود بلکه از آیت غار عدم ایمان ابوبکر ثابت می‌شود چه اگر او مومن بودی شمول رسول بروی نیز سکینه نازل شدی.

جواب ازین تقریر بر تزویر آنکه آنچه قاضی نورالله و مشائخ مذهب او ادعا کرده‌اند که بغیر شمول پیغمبر بر کسی نزول سکینه خلاف نصوص قرآنی باشد باطل محض است، چه در هیچ آیت قرآنی صراحةً بلکه کنایهً هم این مضمون نیست که نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر نمی‌شود و اگر داد دچار آیت نزول سکینه بر مومنین بشمول پیغمبر مذکور شده ازین لازم نمی‌آید که نزول سکینه را همین یک صورت مخصوص است بلکه بالفرض اگر در تمام قرآن هیچ جا نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر مذکور نبودی تا هم صحت این ادعای باطل لازم نمی‌آمد چه جائیکه بفضل تعالی در متعدد آیات قرآنی نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر مذکور و موجود است، مگر بیچاره شیعیان از دولت حفظ قرآن محروم‌اند و شاید که قاضی نورالله و مشائخ مذهب او در عمر خود یک بار هم مطالعه قرآن مجید من اوله الی آخره نه کرده باشند ورنه جرات این ادعای باطل نه کردند. اکنون ما آیات عدیده پیش می‌کنیم. در

سوره‌ی ﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾ دو جا نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر مذکور است. اولاً: در رکوع اول قوله تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: 4] و ثانیاً در رکوع سوم قوله تعالی: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: 18]. ای برادران شیعه! این آیات را در قرآن مجید بخوانید و در مصاحف متعدده چندانکه خواهید تفحص نمائید اگر از عرب تا عجم و از هند تا ایران در هر مصحف این آیات را به همین صورت یابید، پس شما خود انصاف بکنید که شما و قاضی شما و متقدمین و مشائخ شما در دروغ بافی چه قدر جرات دارند. ای یاران! مقام افسوس است که از سال‌های دراز این مباحثه میان سنیان و شیعه قائم است و تا امروز کسی از شما سوره الفتح را هم ندید و ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ﴾ را مطالعه نمود، ورنه بر اقوال کاذبه‌ی قاضی نورالله این همه ناز بیجا نمی‌کردید. بالاتر ازین این است که در فرقه شیعه شاید از این هم کم باشند کسانی که بجز ﴿نَا أَنْزَلْنَاهُ﴾ و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ دوچار رکوع از کلام الهی حفظ داشته باشند. المختصر، این فرقه کلهم از قرآن مجید بی‌تعلق و بی‌خبر است و با این همه، چنین شوخیها می‌نماید.

اعتراض سوم: این که در آیت غار اگر ضمیر علیه راجع به سوی ابوبکر کرده شود تخلل ضمائر لازم می‌آید زیرا که قبل ازین و بعد ازین همه ضمائر راجع به سوی رسول است. جوابش این که تخلل ضمائر وقتی قبیح است که بی‌قرینه باشد و این جا حزن ابوبکر صدیق قرینه ایست روشن که تقاضا می‌کند رجوع ضمیر را بسوی وی، نیز قرینه دیگر این که رجوع ضمیر بسوی او قرب می‌باشد و اقرب اینجا حضرت صدیق است، و حقیقت این است که اینجا تخلل ضمائر اصلاً نیست زیرا که عطف ﴿وَأَيَّدَهُ﴾ بر ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ﴾ نیست بلکه بر ﴿فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ هست، لهذا تخلل ضمائر کجا. و بالفرض اگر تخلل ضمائر هم بودی این چنین تخلل ضمائر در قرآن مجید بسیار است مثلاً در آیه

کریمه ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾﴾ الحمد لله اعتراضاتی که شیعه بر نزول سکینه برای ابوبکر صدیق کرده بودند همه ﴿هَبَاءٌ مَّنْثُورًا ﴿٣٣﴾﴾ گشت و قاضی و مشائخ او آنچه دروغ بافی کرده بودند حالش ظاهر شد. لطف این است که رکاکت این اعتراضات چنان واضح است که بعضی علمای ایشان هم اقرار آن کرده‌اند. مصنف تفسیر مجمع البیان در تفسیر خود می‌نویسد: «وقد ذكرت الشيعة في تخصيص النبي في هذه الآية بالسكينة كلاماً رأينا الاضراب عن ذكره أولي لثلا ينسبنا ناسب إلي شيء». یعنی شیعه درین آیت نزول سکینه را برای پیغمبر مخصوص داشته‌اند و چنین سخن‌ها گفته‌اند که ما از ذکر آن روگردانی کردن مناسب می‌بینیم تا کسی ما را (به حماقت یا جهالت) منسوب نه کند. فالحمد لله که بوضاحت تمام ظاهر گردید که ازین آیات فضائل حضرت صدیق قطعاً ثابت می‌شود. و اعتراضات شیعه هم لغو و بیهوده است و سیاق آیت هم شهادت آن می‌دهد چه درین آیات ذکر ابوبکر بجز بیان رفاقت و نصرت او وجهی ندارد این جا هرگز مقام اظهار نفاق او نیست. شیعه هم این امر را خوب می‌دانند مگر محض به سبب تعصب مذهبی از قبول آن سرباز می‌زنند خود را مستحق جهنم می‌سازند. نعوذ بالله من شرور أنفسهم ومن سيئات أعمالهم.

### شهادتهای ائمه کرام بر فضائل صحابه عظام

(حدیث اول)

در کتب شیعه بروایت ائمه کرام منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم». یعنی اصحاب من مانند ستارگانند بهر که از ایشان اقتدا کنید هدایت خواهید یافت. نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «دعوا لي أصحابي». یعنی بگذارید اصحاب مرا برای من. مقصود اینکه حقوق صحبت مرا در حق ایشان ملحوظ دارید و عیب جوئی و بدگوئی ایشان مکنید. این دو حدیث آخرالذکر را علمای شیعه لفظاً و معنأً صحیح می‌گویند حتی که مصنف استقصاء الأفهام

هم اقرار آن کرده، البته در صحت حدیث اول الذکر علمای شیعه گفتگوهای پراکنده کرده‌اند. لهذا در باب حدیث آخر الذکر بر همین قدر اکتفا می‌کنم که هر گاه علمای شیعه بصحت آن اقرار دارند پس سبب چیست که بران عمل نمی‌کنند و در حق صحابه کرام حقوق صحبت پیغمبر را چرا ملحوظ نمی‌دارند و چرا از عیب جوئی و بدگوئی ایشان باز نمی‌آیند؟ و چرا با وجود سفارش پیغمبر عداوت ایشان ترک نمی‌کنند؟ شیعه من اولهم الی آخر هم جواب این سوال نتوانند داد. باقی مانده حدیث اول الذکر، پس از کتب شیعه اقوال ائمه نقل کرده صحت آن ثابت می‌کنیم و علمای شیعه آنچه در تاویل و تحریف این حدیث گفته‌اند بطلان آن ظاهر می‌سازیم پس مخفی مباد که در کتاب عیون اخبار الرضا که از کتب معتمده‌ی مذهب شیعه است روایت کرده: «حدثنا الحاكم ابو علي الحسن بن احمد البیهقی، قال: حدثنا محمد بن یحیی الصولی، قال: حدثنا محمد بن موسی بن نصر- الرازی، قال: حدثني أبي قال: سئل الرضا عليه السلام عن قول النبي صلى الله عليه وسلم: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم وعن قوله: دعوا لي أصحابي فقال: هذا صحيح». یعنی کسی از امام موسی رضا علیه السلام پرسید که این حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم که اصحاب من مانند ستارگان‌اند بهر که از ایشان اقتدا کنید هدایت خواهید یافت و این حدیث که بگذارید برای من یاران مرا (آیا در حقیقت این هر دو حدیث صحیح است؟) امام فرمود: آری صحیح است. ازین روایت ثابت شد که حدیث «أصحابي كالنجوم» به همان الفاظ که در کتب اهل سنت منقول است در کتب شیعه هم مروی است، و مزید برای علمای شیعه از زبان مبارک امام معصوم خود تصریح صحت آن نقل کرده‌اند. حدیث نجوم علاوه کتاب مذکور در کتب متعدده‌ی شیعه موجود است، شیعه را مجال آن نیست که از صحت این حدیث انکار کنند یا آن را اخبار احاد گفته گلو خلاصی خود نمایند. شیخ صدوق در معانی الاخبار و علامه طبرسی در احتجاج<sup>۱</sup> و ملا

<sup>۱</sup> - مصنف کتاب احتجاج در دیباچه‌ی کتاب تصریح کرده که همه روایات که درین کتاب آورده ام بجز روایاتی که از امام حسن عسکری منقول است همه با اجماع صحیح است و مطابق عقل است.

باقر مجلسی در بحارالانوار و ملا حیدر آملی در جامع الاسرار این حدیث را روایت کرده‌اند و به صحت آن معترف‌اند. طرفه تماشا اینکه تا وقتیکه اهل سنت این حدیث را بحواله کتب شیعه نقل نه کرده بودند و صحت آن را از قول امام به ثبوت نه رسانیده بودند علمای شیعه بر بطلان این حدیث تقاریر عجیب و غریب می‌کردند و در اثبات موضوعیت این حدیث دفترها سیاه می‌نمودند حتی که قاضی نورالله شوستری در احقاق الحق می‌نویسد: «اما ما رواه من حدیث أصحابی کالنجوم، ففیه آثار من الوضع والبطلان مما لا یخفی». یعنی بر موضوع بودن این حدیث علامتهاست که پوشیده نیست. قاضی موصوف این هم خیال نه کرد که باین شد و مدعی دعوی موضوعیت حدیثی که می‌کند خود در کتب حدیث شیعه موجود است و روایتی که آن را باطل قرار داده اهل سنت را به سبب تخریب آن مطعون می‌کند خود در کتب شیعه بروایت ائمه کرام ثابت است. فرق این است که بیچاره اهل سنت از ضعف و مجاهیل این روایت را نقل می‌کنند و در کتب شیعه خاص ائمه هدی روایت آن می‌نمایند. پس اگر روایت کرده‌ی اهل سنت را باطل گفتند یا خود اهل سنت راویان این حدیث را ضعیف گویند باکی نیست لیکن قاضی موصوف یا کسی از شیعیان اگر این حدیث را موضوع گوید و با وصف تصدیق امام رضا علیه السلام تکذیب آن نماید او دین خود را غارت می‌کند و بسبب تکذیب امام از دائره ایمان خارج می‌شود. اکنون که صحت این حدیث از کتب شیعه ثابت شد تاویلات و تحریفات علمای شیعه را ذکر کرده بطلان آن واضح می‌نمایم باید دانست که در کتاب عیون بعد نقل این روایت این عبارت افزوده است: «یرید من لم یغیر بعده ولم یبدل». یعنی مراد اصحاب، در این حدیث، کسانی‌اند که تغییر و تبدیل در دین خود نکردند. سائل باز از امام رضا پرسید که ما چگونه دانیم که اصحاب تغییر و تبدیل در دین خود کردند؟ امام فرمود: در حدیث نبوی وارد است که رسول فرمود: بعد از من چندی از اصحاب بروز قیامت از حوض من دور کرده خواهند شد، من خواهم گفت که خداوند ایشانشان اصحاب من‌اند. خدا خواهد فرمود که تو نمی‌دانی که ایشان بعد تو چه کارها

کردند پس ایشان بسوی دوزخ کشیده خواهند شد و من خواهم گفت که دور و دفع شوید از نزد من. مقصود از الحاق این ضمیمه آن که بعضی اصحاب بسبب ارتداد از مصداق حدیث نجوم خارج شوند لیکن ما را ازین چه ضرر زیرا که اصحاب مقبولین ما نه در دین خود تغییر و تبدیل کردند نه از مصداق حدیث نجوم خارج شدند خود شیعه اعتراف می‌کنند که اصحاب مقبولین مصداق حدیث حوض نیستند چنانچه استقصاء الافحام می‌نویسد که «هرگز حدیث حوض در حق مقبولین اصحاب کرام جناب خیر الانام صلی الله علیه وسلم نیست و هرگز این حدیث بر آنها منطبق نمی‌تواند شد». باقی ماند این امر که خلفای راشدین و انصار و مهاجرین از اصحاب مقبولین اند ان شاء الله عنقریب در همین مبحث در فصل ارتداد صحابه ثابت خواهم کرد، و بفرض محال اگر بعضی از اصحاب مقبولین تغییر و تبدیل کرده باشند تا هم حدیث نجوم بر تعداد کثیر از صحابه کرام صادق خواهد آمد زیرا که آنحضرت علیه السلام که افصح الفصحا و ابلغ البلغاء بود در حدیث نجوم در تشبیه صحابه چنین چیز ذکر فرموده که آن چیز چنانکه بر فضیلت صحابه دلالت می‌کند همچنان بر کثرت ایشان نیز دلالت می‌دارد یعنی لفظ نجوم. پس ارشاد آن سرور که اصحاب من مانند ستارگان اند، صاف ظاهر می‌کند که صحابه‌ی کرام مانند ستارگان بکثرت تعداد موصوف اند بجز جاهلی بی‌خرد کسی تشبیه ستارگان را بر معدودی چند استعمال نکند. ولو فرضنا برای ساعتی این هم تسلیم کنیم که مصداق حدیث نجوم اقل قلیل بلکه صرف دو سه کس بودند تا هم این حدیث برای ابطال مذهب شیعه کافی است زیرا که بنیاد مذهب شیعه برین عقیده است که اقتدای کسی بجز اهل بیت جائز نیست و مقتدای غیر اهل بیت هرگز هدایت نمی‌یابد و حدیث نجوم ظاهر می‌کند که اقتدای صحابه اگرچه دو سه کس باشند جائز و موجب هدایت است پس چون علمای شیعه دیدند که این ضمیمه هم فائده‌ی نبخشید ترک کرده به تاویلی دیگر آویختند و آن این که مراد از اصحاب در حدیث نجوم اهل بیت اند، چنانچه مصنف استقصاء الافحام می‌نویسد که «مراد از اصحاب در حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم



اهندیتیم اهل بیت علیهم السلام اند». لیکن این تاویل بدتر از تاویل اول است و بطلان آن بدلائل کثیره ظاهر و باهر. دلیل اول: اینکه از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد گرفتن تحریف صریح است. لفظ اصحاب در لغت عرب برای آنانکه در صحبت باشند مخصوص است و لفظ اهل بیت برای اهل خانه. و در جاهای بسیار در احادیث نبویه و اقوال ائمه کرام این هر دو لفظ به همین معنی لغوی وارد شده، هیچ جا لفظ اصحاب بمعنی اهل بیت نیست، مثلاً امام زین العابدین در دعای خود که در کتاب صحیفه سجادیه منقول است می فرماید: «اللَّهُمَّ وَأَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ». مثل این بی شمار احادیث و آثار است لیکن کسی آنجا از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد نگرفته صرف همین حدیث نجوم است که در آن خلاف لغت و خلاف محاوره‌ی احادیث و آثار لفظ اصحاب را بمعنی اهل بیت گرفته‌اند. طرفه ماجرا این است که اگر اهل سنت می گویند که از لفظ اهل بیت ازواج مطهرات مراداند بلکه تنزل نموده می گویند که ازواج مطهرات هم داخل اهل بیت‌اند و در حدیث مثل «أهل بیتی کسفینه نوح» ازواج مطهرات هم مصداق سفینه نوح‌اند و در آیه‌ی تطهیر ازواج مطهرات هم داخل اهل بیت‌اند. شیعه بمجرد شنیدن این کلمه از جامه بیرون می شوند و شور و غوغا برپا می کنند و قائل را گاهی ناصبی می گویند و گاهی خارجی حالانکه از لفظ اهل بیت ازواج را مراد داشتن نه خلاف لغت عرب است و نه خلاف محاورات قرآن و حدیث، بلکه در آیت تطهیر سیاق و سباق مقتضی آنست که صرف ازواج مطهرات مصداق اهل بیت باشند. بر اهل سنت این گرفت بیجا و برای خود این تحریف را روا دارند بلکه برین تحریف افتخارها می کنند و می نازند.

این سبزه‌ی و این چشمه و این لاله و این گل آن شرح ندارد که بگفتار درآید شاید شیعه گویند که در حدیث نجوم پیغمبر از راه تقیه برای خوش کردن صحابه کرام لفظ اصحاب استعمال فرموده و چون اهل بیت را ازین امر ناخوش دید برای خوش کردن شان فرمود که مراد از اصحاب شما را گرفته‌ام. این سخن البته لاجواب خواهد بود.

دلیل دوم: بر بطلان این تاویل آنکه اگر از لفظ اصحاب اهل بیت مراد باشند لامحاله همان اهل بیت مراد خواهند بود که شرف صحبت آن سرور صلی الله علیه وسلم یافته، پس دوازده امام که نزد شیعه مصداق اهل بیت اند کلهم مراد نخواهند بود زیرا که از ایشان صرف سه نفوس شرف صحبت یافته اند حضرت علی مرتضی و حضرات حسنین، لهذا لازم خواهد آمد که سوای این سه نفوس بقیه ائمه اهل بیت نباشند یا اقتدای شان موجب هدایت نباشد پس قطعاً از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد گرفتن جائز نخواهد بود. شاید شیعه در جواب این دلیل گویند که بقیه ائمه اگر چه باعتبار عالم اجسام شرف صحبت نیافته اند لیکن باعتبار عالم ارواح کلهم به شرف صحبت مشرف بودند. دلیل سوم: بر بطلان این تاویل آنکه در کتاب عیون ضمیمه که در حدیث نجوم موجود است یعنی من لم یغیر بعده چنانکه سابقاً منقول شد ازین تاویل منع می کند ورنه لازم خواهد آمد که در اهل بیت یعنی دوازده امام کسانی باشند که تغییر دین نمودند و مرتد شدند. مصنف این ضمیمه اگر چه تصنیف این ضمیمه برای خلفای راشدین کرده بود لیکن کسانی که از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد گرفتند این ضمیمه را بر اهل بیت منطبق ساختند. عجیب قدرت خداوند است که چاهی که برای ما کنده بودند خود در آن افتادند.

عدو شود سبب خیرگر خدا خواهد خمیر مایه دکان شیشته گر سنگ است چون علمای شیعه دیدند که همه تاویل های شان بر باد رفت. بالاخر بحالت اضطراب از صحت حدیث نجوم منکر شدند. باری شکر خدا که از وجود این حدیث در کتب خود انکار نمودند. مصنف استقصاء می نویسد که سائل از امام رضا درباره ی دو حدیث پرسیده بود لیکن امام فرمود: هذا صحیح. این جواب تعلق به حدیث اخیر یعنی «دعوا لی أصحابی» دارد، نه بحدیث اول، یعنی حدیث نجوم آن را هیچ تعلق نیست. اصل عبارت استقصاء این است: «از ملاحظه این حدیث شریف ظاهرست که آنچه مخاطب در ترجمه آن گفته که امام رضا علیه السلام حکم به صحت این هر دو حدیث نمود غیر صحیح است زیرا که هرگز تصریح به صحت هر دو حدیث درین روایت صراحه که مدلول کلام

اوست مذکور نیست بلکه لفظ هذا صحیح مذکور است و جائز است که آن متعلق بهر دو حدیث نباشد بلکه محتمل است که گو سائل در سوال از دو حدیث استفسار کرده بود مگر آنجناب در جواب یکی از آن که حدیث اخیرست بیان فرموده». درین جواب باصواب لطیفهای بسیار است. اول: آنکه خود مجیب را بر جواب خود وثوق نیست می گوید که جائز است و محتمل و نمی گوید که ضروری است و یقینی است و ظاهر است که در منقولات مجرد احتمال کفایت نمی کند. دوم: آنکه این احتمال که شاید امام حکم خود فقط در صحت حدیث دوم داده باشد خلاف عقل است، زیرا که سائل از دو حدیث سوال کرده بودی «هذان صحیحان» ارشاد فرمودی بغایت رکیک است، اشاره ی هذا بسوی اشیای متعدده بتاویل مذکور در کلام عرب شائع و ذائع است. سوم: آنکه اگر فرض کنیم که جواب امام صرف به حدیث دوم تعلق دارد پس از شیعه می پرسیم که امام از حدیث اول چرا جواب نداد؟ و چرا به تصریح نگفت که الحدیث الاخیر صحیح؟ و چرا سائل را در اشتباه انداخت یقیناً سائل از کلام امام صحت هر دو حدیث اخذ نموده ورنه بار دگر پرسیدی که یا امام درباره حدیث اول چرا هیچ ارشاد نفرمودی. غالباً حضرات شیعه در جواب فرمایند که شان ائمه کرام همین است که در مساله جواب صاف ندهند و تقیه را کار فرموده همین سان جوابهای مجمل و مهمل بر زبان آرند. چهارم: آنکه قطع نظر ازین روایت تصدیق حدیث نجوم از احادیث دیگر هم می شود چنانچه ملاحیدر آملی در کتاب جامع الاسرار می آرد که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که «أنا كالشمس وعلي كالقمر وأصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم». یعنی: من مانند آفتابم و علی مانند ماهتاب و اصحاب من مانند ستارگان که بهر ستاره که اقتدا کنید هدایت یابید. معلوم نیست که بمطالعه این حدیث چه قدر شعله جانسوز از سینه های علمای شیعه جوش خواهد زد و شراره های با خرمن عقل ایشان چه خواهد کرد؟ اگر شیعه گویند که درین حدیث هم مراد از اصحاب اهل بیت اند پس جوابش سابقاً نوشته ایم، و اینجا هم می نویسیم: لیکن قبل از جواب گزارش است که هرگاه صحت این

حدیث ثابت شد پس حدیثی را که در عیون الرضا از امام رضا تصریح صحتش منقول است چگونه انکار خواهند کرد؟ چه مضمون هر دو یکی است؟ و نیز عبارت «من لم یغیر بعده» را که در حدیث سابق مذکور است چنان بر اهل بیت فرود خواهند آورد. اکنون بر تاویلات این حدیث توجه باید کرد، تقریری که علامه اثنا عشری نموده صراحتاً دلالت می‌کند بر آنکه مراد از اصحاب اهل بیت نیستند زیرا که در صدر این حدیث وارد شده که نبوت مثل نور آفتاب است و امامت مثل روشنی ماهتاب، و علم علما مانند درخشندگی ستارهاست، و هذه عبارته: «ورد في اصطلاح القوم تسمية الولاية بالشمس والقمر، والمراد بها ولاية النبي وولاية الولي ونسبة العلماء إليها كنسبة النجوم إلى القمر والشمس (أي قوله) فكذلك لا يكون للعلماء قدرة ولا ظهور مع وجود الأوصياء وأنوارهم من حيث الولاية ويؤيد ذلك كله ما أشار إليه النبي صلى الله عليه وسلم بقوله: أنا كالشمس وعلي كالقمر وأصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم». پس ظاهر شد که اهل بیت یعنی دوازده امام در اولیا داخل‌اند و به شمس و قمر تشبیه شان مذکور است و تشبیه نجوم به علما صادق است نه بر اولیا، ازین تقریر علامه واضح شد که در حدیث اصحابی کالنجوم از لفظ اصحاب اهل بیت مراد نیستند بلکه مراد از اصحاب علما و این هم ثابت شد که حدیث نجوم حدیث صحیح است. اگر حضرات شیعه را ازین روایت هم سیری نشود روایتی دیگر پیش می‌کنیم شیخ صدوق در معانی الاخبار می‌آورد: «حدثنا محمد بن الحسن احمد الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفاء عن الحسن بن موسى الخشاب عن غياث بن كلوب عن ابن عمار عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ما وجدتم في كتاب الله عزوجل فالعمل لكم به لا عذر بكم في تركه، وما لم يكن في كتاب الله عزوجل وكانت فيه السنة مني فلا عذر لكم في ترك سنتي، وما لم يكن فيه سنة مني، فما قال أصحابي، فقولوا به إنما مثل أصحابي فيكم كالنجوم بأيها أخذ اهتدي، بأي أقاويل أصحابي أخذتم اهتديتم واختلاف أصحابي لكم رحمة». یعنی امام جعفر صادق گفت که فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم که هر چه یابید در کتاب خدا بران عمل کنید و شما را هیچ عذر در ترک عمل بان نمی‌تواند بود و هر چه در کتاب خدا نیابید و لیکن سنت من دران باشد پس شما را هیچ عذر در ترک سنت من نمی‌تواند بود و در امری که سنت من هم نباشد پس آنچه اصحاب من گفته باشند بران عمل کنید زیرا که مثال اصحاب من در میان شما مانند ستارگان است که اقتدای هر ستاره‌ی که کنید هدایت یابید همچنین بر هر قول اصحاب من که عمل کنید هدایت خواهید یافت و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است. در صحت این حدیث کسی را مجال گفتگو نیست زیرا که این حدیث را علامه طبرسی در کتاب احتجاج و ملا باقر مجلسی در بحار الانوار تصدیق نموده‌اند، و چونکه این حدیث معنی مطابق حدیث سابق است بلکه درین حدیث جمله: (واختلاف أصحابي لكم رحمة) زائد است که تائید مزید آن روایت می‌کند پس تکذیب حدیث سابق که از عیون نقل کرده بودیم در حقیقت تکذیب امام موسی رضا است، وبالفرض اگر ما حدیث عیون را کان لم یکن گردانیم همین حدیث برای اثبات مدعای ما کافی است. و شیعه آنچه در تاویل این حدیث گفته‌اند بغایت سخیف است. شیخ صدوق بعد روایت این حدیث افزوده است: «فقیل: یا رسول الله! من أصحابک؟ قال: أهل بیتی». یعنی هر گاه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که اصحاب من مانند ستارگانند و اختلاف ایشان برای شما رحمت است. کسی پرسید که یا حضرت اصحاب تو کیستند؟ فرمود که اهل بیت من. بر همین الفاظ افزوده‌ی شیخ صدوق مصنف استقصاء الافحام تاویل خود را بنا کرده در جواب حدیث سابق گفته «پس اگر در حدیث عیون جواب آنحضرت متعلق بهر دو حدیث باشد و معنایش آن باشد که ازین حدیث نجوم مراد اصحاب‌اند مخالفت و مناقضت با حدیث معانی الاخبار و امثال آن لازم می‌آید لهذا قطعاً ثابت شد که جواب امام رضا علیه السلام متعلق بهر دو حدیث نیست بلکه آنحضرت فقط حال حدیث دعوا لی أصحابی بیان فرموده و تفسیر آن باصحابی که متغیر و متبدل نه شدند نموده زنگ شبه از خواطر اهل ایمان زدوده». درین جواب مصنف استقصا چند در چند سخافت‌هاست.

اول: اینکه این جمله زائده که یا رسول الله اصحاب تو کیستند؟ طبع زاد حضرت شیخ صدوق است چه او درین فن استاد کامل بود و در روایات برای تائید مذهب خود تصرفها می نمود. ملا باقر مجلسی در بحارالانوار حدیثی که از ابوبصیردر معنی الفاظ شاء ماشاء منقول است تصریح کرده که شیخ صدوق درین حدیث تحریف کرده الفاظ حدیث را کم و بیش نموده، و هذه عبارتته: «هذا الخبر مأخوذ من الكافي وفيه تغيرات عجيبه تورث سوء الظن بالصدوق وإنه إنما فعل ذلك ليوافق مذهب أهل العدل». پس باقرار ملاباقر مجلسی ثابت شد که جناب صدوق برای تائید مذهب خود تبدیل الفاظ احادیث می کرد در روایات تصرفهای ناروا می نمود لهذا این حدیث که از آن فضائل صحابه ثابت می شود و مذهب شیعه از اول تا آخر باطل می گردد چگونه ممکن است که از دست تصرف جناب ممدوح محفوظ ماند لهذا الفاظ مذکوره دران افزود تا چنین ضرب کاری به مذهب شیعه نرسد. و اگر شیعه بر بیان ملاباقر مجلسی مطمئن نشوند، ما دلائل دیگر بر الحاق بودن الفاظ مذکوره یعنی: «فقیل یا رسول الله! من أصحابك؟» پیش می کنیم. دلیل اول: مولانا علی بخش خان صاحب در رساله خود می نویسند که لفظ اصحاب معما و چیستان نبود که حاجت پرسیدن معنی آن پیش آید، پس این پرسیدن خود دلیلی است ظاهر برینکه این سوال الحاقی است. دلیل دوم: اینکه درین حدیث اختلاف اصحاب مذکور است، پس اگر از اصحاب مراد اهل بیت باشند لازم آید که اهل بیت در مسائل دینیه با هم مختلف باشند حالانکه از روی مذهب شیعه مختلف بودن اهل بیت قطعاً ممکن نیست. خود شیخ صدوق بر این قباحت عظیمه متنبه گشته، بعد نقل این حدیث می گوید: «قال محمد بن علي مولف هذا الكتاب: إن أهل البيت عليهم السلام لا يختلفون ولكن يفتون الشيعة بالحق وإنما أفتوهم بالتقية فما يختلف من قولهم فهو للتقية والتقية رحمة للشيعة». یعنی محمد بن علی که مولف این کتاب است می گوید که اهل بیت با هم مختلف نمی باشند بلکه شیعیان خود را فتوی درست و راست می دهند البته گاهی بطور تقیه فتوی می دهند ازین سبب با هم اختلاف پیدا می شود پس مراد از اختلاف اهل بیت

همین اختلاف است که به سبب تقیه پیدا گشته و تقیه در حق شیعه رحمت است. شیخ صدوق و پیروان او برین جواب چندانکه خواهند ناز کنند لیکن بجز شیعه کیست که دروغگوئی را موجب رحمت گوید و معنی تقیه بجز دروغگوئی امری دیگر نیست. لیکن ازین قطع نظر کرده می‌گوئیم که هرگاه بموجب این حدیث اختلاف ائمه رحمت قرار یافت و بر هر قول ایشان اگر چه از راه تقیه باشد عمل کردن موجب هدایت ثابت شد پس ظاهر شد که اهل سنت که بر اقوال ائمه عمل می‌کنند بر هدایت‌اند، اگر چه شیعه آن اقوال را بر تقیه محمول کنند. و این هم مخفی نماند که احکامی که ائمه براه تقیه داده‌اند بغایت واضح و صریح‌اند و بوقت ارشاد نمودن آن احکام هرگز این خیال نفرموده‌اند که کسی برین احکام کاذبه یقین کرده گمراه نشود. میر باقر داماد در نبراس الضیاء می‌نویسد که فتاوی ائمه کرام که براه تقیه داده‌اند مقصود ازان تعلیم است که بوقت ضرورت عمل بران جائز است و بامید اینکه مومنین را سابقاً از امر حق آگاهی داده شده اندیشه گمراهی نیست و از این فتاوی بعضی آن است که بجواب سائل به مذهب داده شده ائمه کرام این چنین سائلان را موافق مذهب باطل ایشان فتوی می‌دادند زیرا که امید هدایت این چنین کسان نبود. المختصر هرگاه که ائمه دیده و دانسته فتاوی مختلف و احکام متضاد می‌دادند پس موافق این حدیث بهر قولی که ازین اقوال مختلفه عمل کرده شود موجب هدایت خواهد بود. دلیل سوم مصنف استقصا برای تکذیب حدیث عیون گفته که اگر آن حدیث صحیح باشد مخالفت دیگر احادیث که در معانی الاخبار و غیره منقول است لازم می‌آید. این قول مصنف استقصا مردود است زیرا که عبارت زائده در حدیث معانی الاخبار قطعاً الحاقی است، شیخ صدوق از نفس خود تراشیده چون این عبارت زائده را دور کنیم الفاظ حدیث عیون این است: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم». و الفاظ حدیث معانی الاخبار این است: «إن مثل أصحابي فيكم كمثل النجوم بأيها أخذ اهتدي» پس درین هر دو حدیث هیچ مخالفتی نیست بلکه بالبداهه هر دو حدیث به لحاظ معنی متفق و موید یکدیگراند. آری، عبارت افزوده‌ی شیخ صدوق مخالفت پیدا

می‌کند. درینجا اندکی تامل را کار باید فرمود، حدیث: «دعوا لی أصحابی» که مصنف استقصاء هم صحت آن تسلیم می‌کند و می‌گوید که امام رضا علیه السلام تصدیق آن نموده در آن حدیث هم لفظ اصحاب موجود است پس سائل آنجا چرا سوال نه کرد یا رسول الله، اصحاب تو کیستند؟ و هم چنین در جاهای بسیار لفظ اصحاب وارد شده آنجا کسی نه پرسید که یا رسول الله اصحاب تو کیستند؟ در حدیث نجوم چه بلا پیش آمد که معنی و مراد لفظ اصحاب پرسیده شد. دلیل چهارم که اگر ما این عبارت افزوده‌ی شیخ صدوق را صحیح تسلیم کنیم و این هم تسلیم کنیم که میان حدیث عیون و حدیث معانی الاخبار مخالفت است تا هم این عقده‌ی لاینحل باقی ماند که به سبب مخالفت حدیثی را موضوع قرار دادن خلاف اصول حدیث است، چه کسی از محدثین تعارض را علت وضع نگفته و بالفرض اگر تعارض علت وضع باشد چه ضرور است که حدیث عیون را موضوع قرار داده شود چرا حدیث معانی الاخبار را موضوع نگوئیم؟! عجب است از مصنف استقصا که تخالف این دو حدیث را چندان اهمیت می‌دهد گویا او را خبری نیست که در احادیث ائمه که شیعه روایت کرده‌اند حدیثی نیست که از تعارض و تخالف محفوظ باشد و این اختلاف احادیث را بجای خود از عجائب مذهب شیعه توان شمرد علما و محدثین شیعه چه متقدمین و چه متاخرین<sup>۱</sup> همه از اختلاف احادیث خود که نهایی ندارد مضطرب و سراسیمه‌اند و هیچ تدبیری در رفع این اختلاف کارگر نمی‌شود. گویا مصنف استقصا از این اختلاف اصلاً آگاهی ندارد؟ آیا ندیده است قول امام اعظم خود یعنی شیخ طوسی که در کتاب تهذیب الاحکام (که یکی از اصول اربعه شیعه است) اقرار نموده که صرف در همین یک کتاب زائد از پنج هزار احادیث است که با هم متعارض و متناقض است و این تعارض و تناقض به هیچ تاویل و تحریف دفع نمی‌شود.

۱- چنانچه مجتهد اعظم ایشان مولوی دلداری علی در اساس الاصول ص ۵۱ می‌نگارد. إن الأحادیث

المأثورة عن الأئمة مختلفة جدا لا یکاد یوجد حدیث إلا وفي مقابله ما ینافیة. إلی آخره.



مصنف کتاب فوائد مدنیہ تقریر امام اعظم خود را باین عبارت نقل کرده «وقد ذكرت فيما روي عنهم عليهم السلام من الأحاديث المختلفة التي يختص الفقه في كتابي المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب الأحكام ما يزيد علي خمسة آلاف حديث وقد ذكرت في أكثرها اختلاف الطائفة في العمل بها وذلك أشهر من أن يخفي». و نیز علمای شیعه اعتراف کرده‌اند باینکه این اختلاف احادیث از جهت راویان احادیث نیست بلکه این اختلاف ائمه کرام خود به نفس نفیس انداخته‌اند. چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار الانوار می‌نویسد که شخصی از امام جعفر صادق گفت که بر ما هیچ چیز گران تر ازین نیست که در میان ما اختلافات عظیمه واقع شده. امام موصوف فرمود که این اختلافات من خود انداخته‌ام. نیز در بحار الانوار بروایت ژراره آورده که شخصی از امام باقر مساله پرسید، امام او را جواب داد بعد ازان شخصی دیگر آمد و از همان مساله سوال کرد امام او را جوابی داد که خلاف جواب اول بود باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید، امام او را بر خلاف هر دو جواب اول جواب داد. ژراره می‌گوید که چون این هر دو کس بیرون رفتند گفتم که ای فرزند رسول الله، این هر دو کس از اهل عراق بودند از شیعیان شما، این هر دو را جوابهای مختلف دادی و میان ایشان اختلاف انداختی؟! امام فرمود که در حق ما همین بهترست و در همین است خیریت ما و شما، اگر شما همه بر یک سخن متفق گردید مردمان نه شما را زنده گزارند نه ما را. ژراره می‌گوید که باز این امر را از امام جعفر صادق پرسیدم او هم مانند پدر خود جواب داد و این هم مخفی نه ماند که ائمه کرام در یک مساله صرف بر دو سه احکام مختلفه اکتفا نمی‌فرمودند بلکه نوبت این اختلافات گاهی به هفتاد میرسید. چنانچه در بحار الانوار از امام جعفر صادق نقل کرده که امام موصوف فرمود که من در یک مساله هفتاد وجوه می‌نهم به هر وجهی که خواهم از گرفت مردمان بیرون‌ایم. واقعات این اختلافات تا کجا بیان کرده شود هر که شوق سیر بهار این باغ داشته باید که در بحار الانوار باب کتمان الدین عن غیر أهله مطالعه کند پس چون حال اختلافات احادیث شیعه برین سؤال است مصنف استقصا اختلاف این دو

حدیث را چرا چنین اهمیت می‌دهد. در حقیقت این اختلاف روایات شیعه ساخته و پرداخته منافقان و دروغگویان است که ائمه ایشان را نزد خود جای نمی‌دادند و ایشان برای بدنام کردن ائمه روایتها تصنیف نموده، بجانب ائمه منسوب می‌کردند، و ائمه کرام از ایشان اظهار بیزاری می‌نمودند و بریشان لعنت می‌فرستادند. این امر را در صفحات آینده ان شاء الله تعالی از کتب شیعه ثابت خواهیم نمود.

### حدیث دوم

در کتاب صحیفه کامله که در صحت و اعتبار نزد شیعه هر لفظ آن کم از الفاظ قرآنی نیست مردی است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در حق اصحاب پیغمبر خدا علیه التحیه والتنا و در حق تابعین با این الفاظ دعا می‌کرد:

«اللَّهُمَّ وَأَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَكَانَفُوهُ، وَأَسْرَعُوا إِلَيَّ وَقَادَتِهِ، وَسَابَقُوا إِلَيَّ دَعْوَتِهِ، وَاسْتَجَابُوا لِي حَيْثُ أَسْمَعُهُمْ حُجَّةَ رَسُولَاتِهِ. وَقَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَقَاتَلُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوتِهِ، وَانْتَصَرُوا بِهِ. وَمَنْ كَانُوا مُنْظُومِينَ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةَ لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ. وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَانْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ. فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ، وَأَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَبِمَا حَاشُوا الْخُلُقَ عَلَيْكَ، وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ. وَاشْكُرْهُمْ عَلَيَّ هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ، وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ. اللَّهُمَّ وَوَصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَمَضَوْا عَلَيَّ شَاكِلَتِهِمْ. لَمْ يَثْنِبْهُمْ رَبُّ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَالْإِثْمَامَ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ. مُكَانِفِينَ وَمُؤَارِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَفَقُونَ عَلَيْهِمْ، وَلَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ. اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَيَّ التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ». یعنی: خداوند ارحمت نازل کن بر اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصتا بر کسانی که حق صحبت را

بخوبی ادا نمودند و انواع و اقسام مصائب و ایذاها در نصرت پیغمبر برداشتند و لحظه ای در نصرت او فرو نگذاشتند و در قبول رسالت او سرعت کردند و در اجابت دعوت او سبقت ورزیدند هرگاه که پیغمبر دلائل نبوت خود بایشان بیان فرمود ایشان بلا توقف پذیرفتند و در اعلائی کلمه او با پدران و پسران خود قتال کردند و ازواج و اولاد خود را گذاشتند و چون ایشان با پیغمبر تعلق پیدا کردند قرابت داران ایشان از ایشان قطع قرابت نمودند. پس خداوندا فراموش مکن کارهای را که اصحاب پیغمبر برای تو کردند و کارهای را که ترک کردند و راضی کن ایشان را برضامندی خود زیرا که ایشان مخلوق تو را بسوی تو جمع کردند و همراه پیغمبر تو دعوت دین نمودند و قدردانی ایشان کن که قوم و قبیله و وطن خود را برای تو گذاشتند و عیش و راحت خود را ترک کرده در تنگی معیشت خود را مبتلا نمودند و خداوندا تابعین ایشان را نیز جزای خیر بده یعنی آنانکه دعا می کنند که خداوندا ببخش ما را و برادران ما را که سبقت نمودند در ایمان از ما، آنانکه قدم بقدم صحابه کرام می روند و آثار ایشان را پیروی می کنند و ایشانرا شکی در بصیرت ایشان نمی شود و شکی در پیروی آثار صحابه لاحق نمی گردد و مددگار صحابه کرام اند و دین خود موافق دین صحابه می دارند و به رهنمائی ایشان هدایت می یابند و بر عظمت صحابه متفق اند و تهمت بر ایشان نمی نهند. و خداوندا رحمت نازل کن بر ایشان از امروز تا قیامت و بر ازواج ایشان و ذریات ایشان نیز».

پس ای مسلمانان! برین کلمات غور کنید و در معنی آن تدبر کنید و به بینید که امام زین العابدین در همین دعا صحابه کرام را به چه کلمات یاد نموده و محامد و اوصاف شان به چه خوبی بیان فرموده و در راه خدا کوشش های ایشان را و مصائب ایشان را، چنان ظاهر کرده و در حق شان به چه سوز دل دعای خیر نموده، کیست که بعد دعوی ایمان و اسلام بعد شنیدن این دعا در فضائل صحابه ی کرام شک کند؟ چگونه ممکن است که کسی که امامت را از اصول دین اعتقاد کند و دعوی عمل بر اقوال و افعال ائمه کند و بعد از آن از زبان امام این همه مناقب صحابه شنیده معتقد صحابه کرام نشود.

پوشیده نه ماند که چون اهل سنت احادیث فضائل صحابه از کتب خود نقل می‌کنند شیعه آن احادیث را موضوع می‌گویند و چون از کتب شیعه اقوال ائمه نقل می‌کنند شیعه محمول بر تقیه می‌نمایند لیکن این دعای صحیفه کامله هرگز محمول بر تقیه نمی‌تواند شد چه این دعای امام زین العابدین دعای است که در خلوت خاص از خدای خود می‌کرد و اوصاف صحابه کرام بیان نموده بر ایشان درود می‌فرستاد در آن خلوت خاص خوف کسی نبود که احتمال تقیه را گنجایش باشد لهذا ازین دعا از زبان امام، اعلی‌ترین فضائل صحابه کرام ثابت شد. حضرات شیعه را باید که اندکی انصاف کنند که با وصف دعوی اطاعت و اتباع ائمه کرام بر خلاف ائمه مذمت اصحاب کرام بیان کردن و شب و روز در عیب جوئی و بدگوئی آن‌ها مشغول ماندن چه معنی دارد؟ عجب است که ائمه کرام در حق کسانی که دعای رحمت کنند شما در حق ایشان دعای بد می‌کنید. و هر کدام اتباع ممدوحین ائمه کند او را خارج از اسلام می‌گوئید و کسی که برین ممدوحین تهمت‌ها نهد و از ایشان بغض دارد او را مومن پاک می‌دانید. معلوم نمی‌شود که در اصطلاح شما محبت و ایمان چه معنی دارد و عداوت و کفر چه چیز را می‌نامید؟

باید دانست که ازین دعای امام زین العابدین فوائد چند حاصل می‌شود:

اول: آنکه امام در حق صحابه کرام دعای خیر کرد و بریشان درود فرستاد.

دوم: آنکه در جماعت صحابه کسانی که بسوی ایمان سبقت کرده بودند از همه افضل بودند و اینکه صحابه کرام در راه خدا اذیت‌ها کشیدند و ترک وطن نمودند و بسبب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرابت داران ایشان ازیشان قطع تعلق کردند و اینکه صحابه کرام بسوی اسلام مردمان را دعوت دادند.

سوم: آنکه تابعین صحابه کرام صاحب فضائل بودند. اکنون ما این هر سه امور را جدا جدا به تفصیل ضروری بیان می‌کنیم.

### امر اول یعنی دعائی خیر نمودن امام

امام زین العابدین آنچه دعای خیر در حق صحابه کرام کرد و محاسن ایشان بیان

نمود در حقیقت این کار از وی بامثال حکم پیغمبر بظهور آمد. سابقاً از کتاب عیون حدیث نبوی نقل کرده‌ایم که (دعوا لی أصحابی) یعنی بگذارید اصحاب مرا برای من و در حق ایشان رعایت حقوق صحبت من کنید در تائید این حدیث احادیث و اقوال دیگر بسیار است. از آنجمله آنکه قبله‌ی شیعه میرن صاحب در حدیقه سلطانیه جلد سوم بحث نبوت ص ۳۲۸ می‌نویسد که چون وقت وفات پیغمبر قریب رسید حضرت بر بالای منبر آمد و از صحابه پرسید که من حق پیغمبری چگونه ادا کردم؟ صحابه گفتند که آنچه اذیت‌ها در راه خدا کشیدی و صبر فرمودی حق تعالی تو را جزای خیر دهد. حضرت در جواب آن فرمود: خدا شما را نیز جزای خیر دهد. معلوم نیست که این قول پیغمبر که در مجمع هزاران صحابه کرام که برای وداع نمودن پیغمبر جمع شده بودند بر چه معنی محمول خواهد شد؟ و از آنجمله در تفسیر امام حسن عسکری نوشته «أن رجلاً ممن یبغض آل محمد وأصحابه أو واحداً منهم یعذبه الله عذاباً لو قسم علی مثل ما خلق الله لأهلکهم أجمعین». یعنی کسی که دشمنی دارد بآل محمد و اصحاب محمد یا شخصی واحد از ایشان عذاب کند او را خدا عذابی که اگر تقسیم کرده شود بر جمیع خلق همه را هلاک کند. ازین حدیث معلوم شد که چنانکه دشمنی آل محمد حرام است هم چنان دشمنی اصحاب محمد نیز حرام است. و از آنجمله در کتاب جامع الاخبار که از کتب معتبره شیعه است روایت کرده که قال النبی صلی الله علیه وسلم: «من سبني فاقتلوه ومن سب أصحابي فاجلدوه». یعنی کسی که بدگوئی من کند او را قتل کنید و کسی که بدگوئی اصحاب من کند او را تازیانه زنید. و از آنجمله در کتاب مفتاح الشریعت و مفتاح الحقیقت که آن را ملا باقر مجلسی در بحار الانوار و قاضی نورالله شوستری و غیره بامام جعفر صادق منسوب می‌کنند نوشته «که غیبت عیبی است قبیح و بهتان و افترا ازان هم بدتر است. در حق عامه الناس غیبت و بهتان گناه کبیره است چه جائیکه در حق اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم، پس در حق صحابه اعتقاد نیک داشتن ضروری است و در بیان فضائل ایشان رطب اللسان باید بود و از صحبت دشمنان ایشان نفرت باید کرد که از

آن نفاق خفی در دل پیدا می‌شود». با وجود این همه احادیث که در کتب شیعه موجود است شیعه عداوت صحابه کرام را بهترین عبادت می‌دانند و برین برگزیدگان لعنت کردن که آن لعنت خود بریشان می‌افتد عمده طاعت می‌شمرند و شب و روز چه ایستاده و چه نشسته همین لعنت را وظیفه خود قرار داده‌اند و باز خود را بجای لعنتیه، امامیه می‌نامند.

### امر دوم یعنی برداشت کردن صحابه مصائب را به سبب ایمان و افضل بودن سابقین الی الاسلام

از دعای امام زین العابدین فضائل صحابه باین تفصیل ثابت شد که شیعه را مجال گفتگو باقی نه ماند نه تکذیب این حدیث توانند کرد زیرا که صحیفه سجاده کتابی است بغایت معتبر، شیعه این کتاب را زبور آل محمد می‌گویند و نه تاویل این حدیث توانند نمود زیرا که تاویل منحصر است در سه صورت: اول: اینکه مصداق این فضائل سوای صحابه کرام کسی دیگر را تجویز کنند چنانکه در حدیث نجوم کردند. صورت دوم: این حدیث را بر تقیه محمول کنند چنانکه در احادیث بسیار کرده‌اند. صورت سوم این که این فضائل را در حق اصحاب مقبولین خود که بیش از سه چهار نیستند فرود آرند و اکثر مهاجرین و انصار خصوصاً خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین را ازین فضائل خارج کنند لیکن اینجا دروازه‌ی این هر سه تاویلات مسدود است و چاره‌ی نیست جز اینکه مانند اهل سنت این فضائل را در حق جمیع مهاجرین و انصار و خلفای راشدین تسلیم نمایند. صورت اول ازین جهت ممکن نیست که تا امروز کسی از شیعیان دعوی آن نکرده بلکه اقرار آن کرده‌اند که مصداق این فضائل صحابه کرام‌اند مصنف نزهه اثنا عشریه می‌گوید که «امامیه جمیع اصحاب را مقدوح و مجروح نمی‌دانند بلکه بسیاری از صحابه عظام را جلیل القدر و ممدوح بلکه از اولیاء کرام می‌دانند و مستحق رحمت و رضوان ملک منان می‌پندارند در صحیفه کامله که فرقه‌ی حقه آن را زبور آل محمد گویند دعائیکه از حضرت سید الساجدین علیه السلام ماثور است شاهد عدل این دعوی است». و صورت دوم ازین جهت ممکن نیست که تا حال کسی از علمای شیعه بآن لب نه

گشاده و بر تقیه محمول نکرده و چگونه بر تقیه محمول تواند کرد زیرا که امام زین العابدین این همه فضائل صحابه کرام را نه به خطاب خوارج و نواصب یا اهل سنت بیان کرده بود نه کسی از ایشان در آنجا موجود بود که این احتمال پیدا کرده شود که امام بحالت خوف خلاف مافی الضمیر گفت، آنچه گفت بلکه آنجا سوای خدا کس نبود، امام در خلوت خاص از خدای خود دعا می‌کرد و فضائل صحابه کرام و سوابق ایشان بیان کرده در حق شان دعای رحمت می‌نمود و برایشان درود می‌فرستاد درین حالت چه امکان تقیه. آفرین بر شیعه که کسانی که امام بایشان چنین محبت داشته که از هر لفظ این دعا هویداست بایشان عداوت می‌دارند و باز خود را امامیه می‌گویند و دعوی اتباع ائمه می‌نمایند. اگر گاهی از زبان اهل سنت به پیروی ائمه در درود و بعد ذکر آل ذکر اصحاب شنوند نعلی در آتش می‌شوند حق این است که برای ابطال دین اسلام در پرده محبت اهل بیت آنچه شیعه کردند دشمن هم نمی‌تواند نمود.

آنچه به فیضی نظر دوست کرد      مشکل اگر دشمن جانی کند

باقی ماند صورت سوم پس اگر چه شیعه ادعای آن کنند و این تاویل را در پنجاه راه دهند لیکن آن هم سمتی از جواز ندارد زیرا که بعد تسلیم این امر که مصداق این فضائل صحابه کرام اند میان ما و شیعه صرف همین نزاع باقی می‌ماند که آیا مصداق این فضائل تمام مهاجرین و انصار و خلفای راشدین اند یا بقول شیعه معدودی چند که به شکل تمام عدد آن‌ها به سه چهار می‌رسد؟ پس ما می‌گوئیم وبعونه تعالی همچو روز روشن ثابت می‌کنیم که مصداق این همه فضائل که امام بیان فرموده تمام مهاجرین و انصار خصوصاً خلفای راشدین بوده‌اند اعمال و افعال و احوال ایشان شهادت می‌دهد که مصداق ارشاد امام زین العابدین که «وَالَّذِينَ أَبْلَوْاُ الْبَلَاءَ الْحُسْنَ فِي نَصْرِهِ، وَكَانَتْوُهُ، وَأَسْرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ، وَسَابَقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ، وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ. وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ» یعنی آزموده شدند ایشان آزمودنی نیک در نصرت پیغمبر و حفاظت کردند ایشان پیغمبر را و شتافتند بسوی رفاقت او و جدا شدند از ازواج و اولاد خود

برای بلند کردن کلمه او. ایشان بودند چون پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مکه آغاز دعوت نمود و تبلیغ اسلام بامر خداوندی شروع فرمود بتدریج مردمان قبول دعوت نمودند و کفار قریش بر ایدای آن‌ها کمر بستند حتی که رشته‌های قرابت قطع کردند با ایشان خرید و فروخت هم ترک کردند لیکن با این همه کسانی که ایمان آورده بودند پای ایشان نلغزید و ظاهرست که تمام مهاجرین برین حال تا سیزده سال در مکه بسر بردند و خلفای راشدین هم درین جماعت بلکه پیشوای این جماعت بودند پس اگر این جماعت مصداق کلمات مذکوره‌ی امام زین العابدین نباشد دیگر که بود که مصداق آن قرار داده شود؟ خود شیعه بگویند که کسانی که ایمان آورده بودند و کفار مکه ایشان را ایذا می‌دادند کدامین اشخاص بودند و از کدام ملک آمده بودند و کجا سکونت داشتند؟ و نامهای ایشان چیست؟ ما هر قدر که کتب شیعه را مطالعه کرده‌ایم و از علمای ایشان شنیده‌ایم بجز همین مهاجرین و خلفای راشدین از کسی دیگر نشانی نمی‌دهند. فرق این است که ما می‌گوئیم که تمام مهاجرین بصدق دل ایمان آورده بودند و شیعه می‌گویند که ایمان ایشان منافقانه بود و بطمع دنیا از گفته کاهنان و نجومیان قبول اسلام کرده بودند. مصنف حمله حیدری می‌نویسد:

بدوگر وعظ وارشاد این نسق در ابطال اصنام و اثبات حق نمودی حبیب خدای جهان  
 نه کردی ولی کار در مشرکان بخواندی مدام از کلام مجید بران قوم آیات وعدو وعید  
 نمودی اثر گفته‌اش گاه گاه که بگذاشتی یکدوکس براه ولیکن نه جمله زراه یقین  
 یکی بهر دنیا یکی بهر دین بنادان رسد گر بگیرد خطا که دنیا کجا بود با مصطفی  
 چنین ست دنیا نبود آن زمان ولی بود آینده منظورشان خبر داده بودند چون کاهنان  
 که دین محمد بگیرد جهان همه پیروانش به عزت رسند تمام اهل انکار ذلت کشند  
 یکی کرد ازین راه ایمان قبول یکی شخص بهر خدا و رسول  
 این جا صرف اثبات این امر مقصود است که شیعه هم اقرار می‌کنند که این حضرات  
 ایمان قبول کردند و چونکه این امر باتفاق جمیع شیعه ثابت است لهذا بر عبارت حمله



حیدری اکتفا کردیم. باقی ماند اینکه ایمان این حضرات مخلصانه بود نه منافقانه، و اینکه باخبار کاهنان و نجومیان ایمان نیاورده بودند ان شاءالله تعالی آینده ثابت خواهیم کرد شیعه بلا اختلاف این امر هم تسلیم می کنند که همین جماعت مهاجرین بود که از دست کفار قریش اذیت های بی حد و بی نهایت بایشان رسید. مصنف حمله حیدری می نویسد:

ولی چون ابوطالب نامور نگهبان او بود ازین پیشتر بایدای او کس نمی یافت دست رسانیدی اصحاب او را شکست بهر کوی و برزن و برهر ممر که کردی ز اصحاب او کس گذر نمودندی اعدای او ز غلو بهر گونه آزار و ایدای او به ضرب و به شتم و به مشت و لگد به دیگر ستمهای بیرون زحد فگندی زهرسوسرخاکشان نمودی برهنه تن پاک شان پس انکه نشاندی چنا بی ثیاب دران ریگ تفتیده از آفتاب بریدی ازان قوم آب و طعام زدی تازیانه ز خلف و امام دگر ظلمهای هلاکت مال که آرد بیانش بدلها ملال نمودندی آن ناکسان شقی بآن زمره ی مومنین متقی

ای حضرات شیعه! به بینید و قدری انصاف کنید که مصداق ارشاد امام زین العابدین: «الَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَأَنْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ». بجز این جماعت کیست؟

اکنون بالتخصیص تفصیل ایمان و اسلام خلفای راشدین بحواله ی کتب شیعه زیب رقم می نمائیم.

### بیان ایمان آوردن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

شیعه اقرار می کنند که حضرت صدیق ازان جماعت بود که از همه پیشتر ایمان آوردند چنانچه سابقاً در بیان آیت غار نوشته ایم اینجا شبهات واهیه ایشان را رد می کنیم. از آنجمله این که حضرت صدیق بگفتار کاهنی ایمان آورده بود. در حمله حیدری می نویسد:

ابابکر ازان پس بره که گفتار کاهن بدل یادداشت باو کاهنی داده بود این خبر

پاگذاشت

که مبعوثگردیدکی نامور زبطحی زمین درهمین چندگاه بود خاتم انبیای اله  
تو با خاتم انبیا بگروی چو او بگذرد جانشینش شوی زکاهن چو بودش باو این نوید  
بیاورد ایمان نشان چون بدید

این شبهه بچند وجوه باطل است:

وجه اول: که اگر بالفرض بگفته‌ی کاهن ایمان آورده بود پس لابدست که قول آن  
کاهن را راست باور کرده باشد و در قول کاهن چنانچه نوید خلافت او بود همچنان خبر  
نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بود پس ضرورست که این خبر را هم راست  
دانسته باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نبی بر حق یقین کرده باشد لهذا درین  
صورت هم ایمان او ثابت گردید و تهمت نفاق باطل گشت. و آنچه مولوی دلداری علی  
مجتهد اعظم ایشان در ذوالفقار می فرمایند که «خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره‌ی  
نداشت باتفاق من علماء الامامیه». دروغ بی فروغ است. علامه حلی در شرح تجرید  
می نویسد که فرمود علی مرتضی: «آمنت قبل أن آمن أبوبکر». یعنی من ایمان آوردم قبل  
ایمان آوردن ابوبکر پس هرگاه که خود بقول علی مرتضی ایمان آوردن حضرت صدیق  
ثابت است قول مجتهد مذکور را بجز دروغ بی فروغ چه گفته شود.

وجه دوم: معلوم نیست که آن کاهن صرف به حضرت ابوبکر خبر نبوت آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم بیان کرده بود و صرف حضرت ابوبکر بگفته او ایمان آورده بودند یا  
دیگر صحابه کرام هم درین امر شریک بودند؟ از کتب شیعه چنان ظاهر می شود که در  
این امر اختلاف است بعض شیعه می گویند که اکثر صحابه‌ی کرام بگفته آن کاهن ایمان  
آورده بودند، چنانچه از اشعار حیدری که بالا منقول شد همین مترشح می شود و  
بعض شیعه می گویند که صرف یک دو کس بگفته آن کاهن ایمان آورده بودند چنانچه  
مولف نزهه می نویسد که «وهم آنکه قول او اگر بقول کهنه و منجمین الخ مدفوع است  
زیرا که امامیه این معنی را در حق اکثر صحابه روایت نکرده‌اند بلکه در حق یک دو

شخص». لهذا اگر قول اول صحیح است یعنی اکثر صحابه همچین بودند که بقول کاهن ایمان آوردند پس جای اعتراض بر حضرات شیخین نیست و چند نفوس صحابه که شیعه آن‌ها را مقبول می‌گویند ازین قباحت به هیچ دلیل مستثنی نمی‌توانند شد پس هرگاه که صدیق شیعه هم چنین بود اگر صدیق اهل سنت نیز چنین باشد باکی نیست. و اگر قول دوم صحیح است یعنی صرف یک دو کس بگفته کاهن ایمان آورده بودند پس ضرورست که ایشان آن کاهن را در جمیع اقوال او صادق دانسته باشند و منجمله اقوال او خبر نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم بود لهذا این خبر را هم باور کرده باشند و همین است ایمان، و نیز در اصحاب مقبولین شیعه بعضی حضرات در کتب سابقه پیشین گوئی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطالعه کرده و بعضی بر بنای خواب ایمان آورده بودند پس اگر حضرات شیخین بگفته کاهنی ایمان آوردند چه قباحت.

وجه سوم: اینکه بگفته‌ی کاهن ایمان آوردن خلاف اقوال شیعه است. قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین می‌نویسد که «ابوبکر به برکت خوابی که دیده بود مسلمان شده بود».

وجه چهارم: اینکه اگر مقصود شیعه ازین قول که حضرت صدیق بگفته کاهن ایمان آورده بود این است که او از صدق دل ایمان نیاورده بود (معاذالله) پس تغلیط این مقصود فاسد خود از حالات حضرت صدیق می‌شود زیرا که خود از کتب شیعه ثابت است که وی رضی الله عنه همواره در دعوت اسلام سعی بلیغ می‌کرد و دوستان و آشنایان خود را افهام و تفهیم نموده به سوی اسلام راغب می‌کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌رسانید و خود از آنجناب درخواست اعلان دعوت اسلام می‌نمود و غلامان عرب را که اسلام آورده بودند و در راه خدا بایشان ایذاها میرسید مانند حضرت بلال و غیره از مال خود خریده آزاد می‌فرمود و برای ترقی اسلام هرگونه نقصانات مالی و جانی برداشت می‌کرد و هرگز هیچ عاقلی این امر را تجویز نمی‌تواند کرد که کسیکه دینی را حق نداند برای آن دین این چنین کارها کند. و این هم از کتب شیعه ثابت است که

حضرات شیخین جناب رسالت مآب را بر اظهار دعوت دین آماده نمودند و باصرار ایشان آنحضرت اظهار دعوت آغاز کرد و مصائب و آزارها بحضرات شیخین از دست کفار رسید. مصنف استقصاء می گوید که مگر ناصبی پیغمبر خدا را که از خوف کفار در حصن غار اختفا فرموده و در بدو اسلام از اظهار دعوت علانیه احتراز داشته تا آنکه شیخین دل تنگ شده آنحضرت راحت و ترغیب باظهار دعوت کردند و آنحضرت بنا بر عدم مصلحت اظهار از جهت اصرار ایشان از اعلان مانع نیامده، حتی أصاب أولهما ما أصاب وقال ثانيهما: أيعبد العزي واللات علانية ويعبد الله سرا،

وجه پنجم: این که اگر فرض کرده شود کفر فرض المحالات که حضرت ابوبکر صدیق بصدق دل ایمان نیاورده بود چنانکه مولوی دلداری علی در ذوالفقار می گوید که «اول ایمان اصحاب ثلاثه باثبات باید رسانید بعد ازین باین افسانه بیهوده ترنم باید نمود زیرا که دانستی که مسلک امامیه درین باب این است که اصحاب ثلاثه از اول امر از ایمان بهره ی نداشتند». و مقلد مولوی دلداری علی یعنی مصنف استقصاء می گوید که «إن کفرهم وارتدادهم واضح لا ستره فیه». یعنی کفر و ارتداد حضرات خلفای ثلاثه ظاهر است هیچ پوشیدگی در آن نیست (معاذ الله من ذلک). پس درین صورت لازم می آید که جمیع مهاجرین و انصار بلکه جمیع صحابه کرام کافر باشند زیرا که همه ایشان حضرت صدیق را سردار خود تسلیم کرده بودند و بعد پیغمبر او را خلیفه ساخته بر دست او بیعت نمودند و این بیعت کنندگان یکصد و دو صد یا یک هزار و دو هزار نبودند بلکه تعداد شان به هزاران هزار میرسید چه صحابه کرام بعد وفات نبوی به روایتی زیاده از یکصد هزار، و بروایت ملاحقر مجلسی در تذکره الائمه چهار صد هزار بودند. این همه جم غفیر کافری را معاذ الله پیشوای خود نمودند پس در کفر این جم غفیر چه شک باقی می ماند. بیعت نمودن این جم غفیر بر دست حضرت ابوبکر صدیق از اقوال علمای شیعه ثابت است. چنانچه در بحار الانوار جلد سوم قول شریف مرتضی موجود است، و ترجمه اش را مجتهد باین عبارت نموده «جمیع مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند و اظهار رضا و

خوشنودی و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالف او بدعت کننده و خارج از اسلام است». سبحان الله مذهب شیعه چه خوب است که در عدوات حضرت صدیق دین اسلام را فنا می‌کنند و چهار صد هزار مسلمانان را که مهاجرین و انصار و مجاهدان اسلام بودند و بنی هاشم و اهل بیت نبوی هم درین جماعت داخل بودند همه را بی‌دریغ کافر قرار دادند. نعوذ بالله من ذلک.

وجه ششم: ما را برای اثبات ایمان حضرت صدیق بمزید دلائل حاجت نیست چه خود علمای شیعه از تکفیر او انکار نموده تکذیب قائلان تکفیر کرده‌اند. قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین می‌گوید که «نسبت تکفیر بجناب شیخین که اهل سنت و جماعت به شیعه نموده‌اند سخنی است بی‌اصل که در کتب اصول ایشان از ایشان اثری نیست و مذهب ایشان همین است که مخالفان علی فاسق‌اند و محاربان او کافر». مولوی دلداری علی بجواب این قول در ذوالفقار می‌گوید که «پوشیده نماند که این کلام بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل قادح مقصود ما و مفید مطلب او نمی‌شود زیرا که سابق گذشته که فاسق در مقابله‌ی مومن اطلاق شده پس فرق در میان کفر و فسق همین است که کافر نجس است در دنیا و مخلد است فی النار در عقبی و فاسق که به سبب انکار یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود. گویا در دنیا احکام مسلمین بسبب اقرار شهادتین بر او جاری شود». لیکن درین عبارت یا حضرت مجتهد دیده‌ی و دانسته ابله فریبی نموده یا در حقیقت خطای فاحش را مرتکب گشته چه این جمله که «بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل» هیچ معنی ندارد هرگز ازین عبارت ظاهر نمی‌گردد که جناب مجتهد این قول قاضی نورالله شوستری را تسلیم می‌کند یا ازان انکار می‌نماید می‌بایست که اگر این عبارت در مجالس المومنین موجود است اقرار کردی و اگر موجود نیست انکار نمودی و حسب عادت خود صفحات قرطاس به سب و شتم مصنف تحفه، سیاه ساختی. و جواب مجتهد نیز از مغالطه خالی نیست هیچ مفهوم نمی‌شود که مقصود چیست؟ اگر قاضی در انکار تکفیر شیخین خطا کرده است بایستی

که تصریح به خطای او کردی و دلایل خاطی بودن او حواله قلم کردی شاید مقصود مجتهد این باشد که در میان کفر و ایمان نیز یک درجه است که آن را اسلام گویند و همین درجه را نفاق نیز می‌گویند. و برای خلفای ثلاثه همین درجه ثابت است، لهذا انکار ایمان ایشان صحیح است، مگر این مقصود هم از عبارت مجتهد ظاهر نمی‌شود ملا باقر مجلسی نیز در رساله رجعت این چنین نوشته چنانچه می‌گوید که «ایشان از روی گفته‌ی یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند». جواب این هرزه سرای سابقاً نوشته‌ایم و خود اکثری از علمای شیعه این قول را رد کرده‌اند و قائل این قول را بی‌انصاف می‌گویند. ملا عبدالله که از علمای معتبرین شیعه است در اظهار حق می‌نویسد جواب گفتن این سخن بارتکاب اینکه در هجرت سبق ایمان شرط است و آن (یعنی ابوبکر معاذالله) هیچ وقت ایمان نداشته حتی قبل از اتفاق ناخوشی با امیرالمومنین از انصاف دور است. و ملا عبدالجلیل قزوینی در کتاب نقض الفضائح می‌نویسد «اما ثنای خلفا پس بر آن انکاری نیست بزرگانند از مهاجرین ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰] باز در مقامی دیگر ازین کتاب می‌نویسد: «اما آنچه سیرت ابوبکر و عمر و دیگر صحابه بیان کرده مجملی است نه مفصل، آن را خلاف نه کرده‌اند شیعه الا درجه خلافت و امامت را که شیعه انکار کنند در ایشان که درجه امامت نه داشتند و آن فقدان عصمت و نصوصیت و کثرت علمی است. اما صحابه رسول ایشان را دانند و از درجه شان نه گذرانند». و در احتجاج طبرسی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: «إني لست بمنكر فضل أبي بكر». و فرمود که «لست بمنكر فضل عمر ولكن أبا بكر أفضل من عمر». یعنی من از بزرگی ابوبکر و از بزرگی عمر منکر نیستم و لیکن ابوبکر از عمر بزرگتر است. این دو امثال این هزارها روایات است که چندی ازان نقل خواهیم کرد. بعد مطالعه این همه کیست که در ایمان و اسلام بلکه در فضیلت ابوبکر صدیق شک کند؟ اکنون یک روایت از تفاسیر شیعه هم نقل می‌کنم بنظر انصاف باید دید.

مفسرین شیعه تسلیم می‌کنند که حضرت ابوبکر صدیق غلامان را که بسبب اسلام ایذاها بایشان می‌رسید می‌خرید و آزاد می‌کرد علامه طبرسی در تفسیر مجمع البیان می‌آرد که «عن ابن الزبیر قال: إن الآية نزلت في أبي بكر لأنه اشترى المماليك الذين أسلموا مثل بلال وعامر بن فهيرة وغيرهما وأعتقهم». یعنی آیه کریمه ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾﴾ [الشمس: 17-18]. در شان ابوبکر نازل شده که وی آن غلامان را که اسلام آورده بودند می‌خرید و در راه خدا آزاد می‌نمود مانند بلال و عامر و غیرهما. پس چونکه ابوبکر صدیق مال خود را در راه خدا صرف می‌کرد خداوند کریم در حق او این آیت فرو فرستاد معنی آیت این است که از دوزخ محفوظ داشته خواهد شد آن متقی اعظم که مال خود را در راه خدا صرف می‌کند، عجب است که کسیکه در راه خدا بی‌دریغ صرف اموال خود نماید و خداوند کریم در حق او آیات نازل فرماید و او را به خطاب ﴿الْأَتْقَى﴾ که خطاب است بغایت بلند و برتر نوازد، در فضیلت این چنین کس بلکه در ایمان او کلام کرده شود و او را کافر و منافق گفته شود مقام عبرت است.

باقی ماند اینکه برای اطلاق ایمان شرط است که تمام اصول دین را تصدیق کند و امامت هم از اصول دین است که ابوبکر صدیق آن را منکر بوده، ازین جهت اطلاق ایمان بروی درست نیست. جوابش چنانکه باید و شاید در مبحث امامت ان شاء الله خواهیم نوشت، اینجا صرف بر یک سخن اکتفا می‌کنیم و آن اینکه در آغاز نبوت نشانی از مساله امامت نبود و بجز عقیده‌ی توحید و عقیده‌ی رسالت و عقیده‌ی قیامت چیزی دیگر در حقیقت ایمان داخل نبود هر که برین سه عقیده می‌گروید او مومن کامل بود. حضرت علی هم که دران ایام صغیر السن بود به همین سه عقیده مکلف شده بود. شیعه از کتب خود هرگز ثابت نمی‌توانند کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اول روز چنانکه مردمان را دعوت توحید و رسالت و قیامت می‌فرمود همچنان دعوت عقیده‌ی امامت هم می‌داد و می‌گفت که چنانکه بر رسالت من ایمان آوردن ضروری است بر امامت علی هم ایمان آوردن لازم است. شیعه می‌گویند که در آخر زمانه نبوت بمقام خم غدیر چون

رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطبه خواند در آن خطبه اقرار امامت هم اضافه فرمود، لیکن کسانی که قبل ازین خطبه ایمان آورده بودند وقتیکه ذکری از مسأله امامت نبود انکار ایمان ایشان نمودن چه معنی دارد؟ آری، اگر شیعه گویند که ابوبکر صدیق بعد غدیر خم چونکه انکار امامت علی کرده بود لهذا ایمان از او منتفی شد لیکن در این صورت اطلاق ارتداد معاذالله لازم می آید و این قول که از اول روز ایمان نداشت باطل می گردد. باقی ماند الزام ارتداد پس جواب آن در بحث امامت خواهد آمد ان شاءالله تعالی.

### بیان ایمان آوردن حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

پوشیده نیست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منصب نبوت تقرر یافت چگونه سعی بلیغ در تبلیغ دین می فرمود، شب و روز درین فکر می بود و هیچ کوششی و تدبیری فرو نمی گذاشت، لیکن کوشش بسیار نتیجه کم می داد در مدت شش سال معدودی چند نفوس داخل اسلام شدند که تعداد شان به چهل نمی رسد پس آنحضرت از خداوند ذوالجلال دعا کرد که یا عمر بن خطاب را توفیق اسلام عطا کن یا ابوجهل را تا که دین را قوت و عزت حاصل شود. این هر دو کس در مکه خیلی نامور و باقوت و با اثر بودند خداوند کریم دعای آن سرور را در حق حضرت عمر اجابت فرمود. مختصر، حال ایمان آوردن حضرت عمر این است که به قصد کشتن از خانه خارج شد و حکم خداوندی به کارپردازان قضا و قدر دستور داد که عمر بن خطاب را بسوی ما بکشید و سرش را بر قدمهای آن حبیب به نهید که از پی قتل او از خانه بیرون آمده. قدرت خداوندی دیدنی است که در چشم زدن چه انقلاب عظیم می شود شقاوت به سعادت و عداوت به محبت مبدل می گردد، و کفر شدید ایمان کامل می گردد. الحاصل، حضرت فاروق اعظم مطلوب خدا و رسول او بود نه طالب، مراد بود نه مرید، وشتان بین المرتبتین، چون حضرت عمر از خانه خود تیغ خون آشام بیرون از نیام کرده بسوی آن سرور صلی الله علیه وسلم روانه شد در اثنای راه معجزه های بسیار مشاهده نمود و همدرین حال این خبر بگوش او رسید که همشیره او و شوهرش مسلمان شده اند. لهذا



اولاً بخانه همشیره خود رفت و اراده کرد که شوهرش را قتل سازد همشیره اش گفت که ای عمر، از ما چه میخواهی؟ هشیار باش که ما در دین بر حق داخل شده ایم و هرگز ازان بر نگردیم. بشنیدن این کلمات حالتی بر وی طاری گشت بعد ازان از ایشان قرآن مجید استماع فرمود، بمجرد شنیدنش انقلاب عظیم در وی رو نماشد و با اراده ای ایمان آوردن بخدمت بابرکت بهترین انبیا صلی الله علیه وسلم شتافت. غلغله شادمانی در ملاء اعلی افتاد و ملائکه سماوات یکدیگر را بشارت و تهنیت دادند.

آمد آن یاری که من می خواستم      راست شد کاری که من می خواستم  
رفته رفته می رود او سوی دام      هم به هجاری که من خواستم

عجائب کتابی پراز نور هست      که هریست آن      به بزمی که خوانند فصلی ازان  
بیت معمور هست  
سرخن از حلاوت      مشام مجبان معطر شود      دل از نور ایمان منور شود  
شود لب گزان  
تعالی الله آن باذل بی بدل      که آورده هر نکته را برمحل      بوفوق روایت رقم میزند  
براه دیانت قدم میزند      به ترجیح اخبار دارد مناظ      برون نیست از جاده احتیاط  
به نهجی گرفت ست ایرادودق      که افتاده در جان اعدا قلق      عجب دفتر دلگشائی نوشت  
که پیچیده دروی هوای بهشت      معطر چومشک تثار است این      جگرخستگان را مسیحاست این  
زهر نکته سازد معطر دماغ      زهر نکته اش می شود تردماغ      بسست از نعوت وصفاتش همین  
که گردیده مقبول سلطان دین      فرازنده ای روایت اجتهاد      زحق حجت و آیتی برعبا  
طریق شریعت موید ازوست      که نام و نشان محمد ازوست      دل سنیان داغدارست ازو  
که هندوستان سبزوارست ازو

چون بدر دولت رسید، آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در آغوش خود تنگ گرفت چون بگذاشت کلمه طیبه بر زبانش جاری بود که أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن

محمد را رسول الله. و همدران ساعت به اصرار او بالا اعلان نماز در حرم الهی ادا نموده شد. کیفیت ایمان آوردن او از کتاب حمله حیدری نقل می‌کنیم در آنجا قدری تفصیل این اجمال باید دید لیکن قبل ازان جواب هفوات شیعه می‌نگاریم. باید دانست که در واقعه ایمان آوردن حضرت فاروق اعظم هیچ جا شیعه گنجایش اختلاف نیافتند بجز اینکه بعض مجتهدین ایشان انکار دعای رسول کرده‌اند، یکی از مجتهدان ایشان می‌نویسد که «فاروق عزتی در عرب نداشته پس این احادیث را علمای سنیان از پیش خود برتافته‌اند و حاشا که جناب پیغمبر این دعا که مخالف عقل و نقل است بر زبان مبارک آورده باشند». این انکار محض برای فریب دهی عوام است ورنه اقرار این دعا از فضل بن شاذان و شیخ طبرسی و شیخ طوسی و علم الهدی و شیخ مفید و غیرهم ثابت است. این جا بر عبارت بحار الانوار علامه مجلسی اکتفا می‌کنیم در کتاب مذکور جلد چهاردهم که ملقب است به کتاب السماء والعالم از مسعود عیاشی روایت آورده که «روي العياشي عن الباقر عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام». یعنی از امام باقر علیه السلام روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از خداوند کریم دعا کرد که الهی عزت ده اسلام را به عمر بن خطاب یا به ابوجهل بن هشام. اکنون انصاف بدست شیعه است که خود بگویند که کدام یکی از شما صادق است و کدام کاذب؟ بعد ازین اشعار حمله حیدری متعلق ایمان حضرت عمر نقل می‌کنیم و بخیال این که شاید کسی گوید که حمله حیدری کتاب معتبر نیست. اولاً: توثیق این کتاب مذکور در مطبع شاه او ده که موسوم بود به سلطان المطابع به تصحیح خاص سلطان العلما مجتهد اعظم مولوی سید محمد باهتنام مدد علی داروغه شاه او ده مطبوع گردید و در عنوان کتاب این همه حالات از قلم مبارک جناب مفتی میر عباس صاحب رقم یافته: اولاً چند اشعار مفتی صاحب موصوف نوشته می‌شود که بهتر ازان توثیق این کتاب نخواهد بود.

از همین کتاب حال ایمان آوردن حضرت فاروق اعظم نقل کرده می‌شود بنظر عبرت





زیــان	خــواهرش
بیاورد استاد خود را برش	بیامد به نزد عمر بی حجاب
	خــباب
برو خواند آیات پروردگار	چو آیات معجز بیان را
	شــینید
همش قول که انی بخاطر	که آن هم شود راست چون
رــسید	ایــن خــبر
وزان پس بگشتند باهم	به نزد رسول خدای جهان
روان	بدولت سرای پیمبر شدند
چو در بسته بدحلقه بر در	یکی آمد و دید از پشت در
زــد	که استاده با تیغ بر در عمر
به نزد نبی رفت و احوال	بماندند اصحاب اندر
گــفت	شــگفت خیرالبشــر
که غم نیست بروی	گر از راه صدق آمده
گــشائید در	مــرحبــا
به تیغی که داد حمائل عمر	تنش را سبکسار سازم ز سر
درآمد عمر بالب عذرگو	گرفتش به بر سرور انبیا
	نشاندش بجای که بودش
	ســزا
بگفتند اصحاب هم تهنیت	وزان بیشتر یافت دین
	پس اصحاب دین را شد این
	تــقویــت
که از خدمت سرور انبیا	بسوی حرم آشکارا روند
رسید این سخن چون بعرض	نماز جماعت بجا آورند
	زخیر البشر یافت عز قبول



چو دیدند آن صحبت اصحاب دین همه دست بردند بر تیغ کین ازان حال کفار پس یا شدند  
 دلیران دین مسجد آرا شدند به پیش اندر آمد رسول خدا نمودند یاران باو اقتدا  
 نبی گفت تکبیر چون درحرم فتانند اصنام بر روی هم ز تائید ایزد بمسجد نماز  
 ادا کرد و آمد سوی خانه باز

ای حضرات شیعه! شما را سوگند می‌دهم برب الکعبه که این روایت را که از کتاب  
 مصدقه مجتهد اعظم شما منقول است؟ ببینید و در دل خود انصاف کنید که آیا کسی باین  
 طمطراق و باین عظمت ایمان آورده باشد و باین شان و باین شوکت مسلمان شده باشد  
 به نسبت او این توهم گنجایش دارد که او بصدق دل ایمان نیاورده، بلکه منافق بوده یا  
 بعد چند روز مرتد گشته؟ و آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ازین کس گاهی رنجیده  
 شده باشند و او را دشمن اسلام دانسته باشند؟ و ببینید که دعای پیغمبر در حق او چه  
 قدر زود اثر کرد و نتیجه‌اش چنان بزودی ظاهر شد که اولین کاری که بعد اسلام وی به  
 ظهور آمد این بود که در کعبه مکرمه نماز جماعت ادا کرده شد و آخرین کاری که از  
 دست حق پرست او سرانجام شد این بود که در روم و شام و حلب و دمشق و فارس  
 کلمه کفر پست و کلمه خدا بلند شد. آغاز عزت اسلام هم ازو شد و اختتام آن نیز بر  
 ذات مبارکش قرار یافت. دعا این است و قبولیت دعا این. ای یاران! اگر تعصب و عناد را  
 دخل ندهید این امر مخفی نخواهد ماند که کسی که یک هزار و سه صد وسی بلاد کفر  
 را دارالسلام ساخت و در قصر کسری و قیصر غلغله الله اکبر را بلند نمود و از کوشش  
 بیشمار وی بت خانه‌ها و کلیساها مسمار شد و هزارها مساجد تعمیر گشت، از عالم  
 ظلمت کفر دور شد و روشنی اسلام از مشرق تا مغرب تابید. این چنین کس نزد شما  
 منافق است و او را دشمن خدا و دشمن رسول او می‌گوئید؟! معلوم نیست که بعد ازین  
 محب خدا و رسول کدام کس تواند بود.

در دهر چو او یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

حقیقت این که اگر وجود مبارک حضرت عمر نبودی قبله‌ی کعبه شما که در لکهنو علی علی می‌گویند در اجود هیاجی نشسته رام رام ورد زبان نمودندی. این همه طفیل نعلین شریفین اوست که تا این جا غلغله توحید و نبوت رسید و از نام ایمان و اسلام آگاهی دست داد.

گر نبودی کوشش آن ذوالکرم می پرستیدی چو اجدادت صنم اصل حقیقت اینست که ابلیس لعین چون دید که کار او ابتر شده و ازین هم مایوس شد که مسلمانان را از دین ایشان برگرداند لهذا بطریقی دیگر تخم کفر در دل مردمان و قومی از اهل کوفه که از اسلام و اهل اسلام در آزار بودند و میخواستند که از مسلمانان انتقام یهودیان و مجوسیان گیرند و دین اسلام را خراب کرده مسخ سازند درین کار با ابلیس موافقت و معاونت کردند و عقیده رفض را در ساده لوحان رواج دادند کسانی که مددگار و جان نثار پیغمبر بودند و اشاعت دین کردند عداوت ایشان در دل‌ها انداختند و این عداوت تا بحدی رسید که همه یاران پیغمبر را که شاهد عینی برای دلائل نبوت و تعلیمات بودند مرتد قرار دادند تا قرآن و جمله تعلیمات نبوی و معجزات رسالت قابل اعتبار نماند و هزار روایات تصنیف کرده بسوی ائمه منسوب کردند. ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمُ ابْلِيسُ ظَنَّهُ وَ قَاتَبَعُوهُ﴾ [سبأ: 20]. اینجا حکایتی لطیف تر بشنو از آن خوبی مذهب شیعه بیش از بیش ظاهر می‌شود. این امر همچو روز روشن آشکارا شد که از اسلام حضرت عمر تقویت دین اسلام به حد کمال حاصل شد حتی که دشمنان هم از اعتراف آن چاره‌ی نیافتند چنانچه مصنف حمله حیدری با آن همه تعصب اقرار کرد.

وزان بیشتر یافت دین تقویت

و ظاهر است که کسی باعث تقویت دین بوده بیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را باوی چه قدر الفت و محبت خواهد بود

لیکن حسب روایات شیعه پیغمبر را عداوتی که با او بود با هیچکس نبود و از خبر موت چندان مسرت و شادمانی که آنجناب را حاصل شد گاهی عشر عشیر آن بحصول نه



پیوسته چنانچه در کتاب زادالمعاد که از کتب معتبره شیعه است و ملا باقر مجلسی مؤلف آن است در باب هشتم فصل اول روایتی بسیار طولانی آورده و مانند اعمال نامه خود کاغذ را سیاه نموده مختصر مضمون او اینجا می‌نگاریم. از حذیفه بن یمان صحابی روایت است او گفت که من بتاریخ نهم ربیع الاول بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدم دیدم که بنزد آنجناب امیرالمومنین حضرت علی مرتضی و حضرات حسین نشسته‌اند و طعام تناول می‌نمایند و آنحضرت بغایت فرحت و شادمانی بحضرات حسین می‌فرماید که بخورید ای فرزندان، بخورید، و این طعام شما را مبارک باد، امروز آن روزست که خدا دشمن شما را و دشمن جد شما را هلاک خواهد کرد و دعای مادر مشفقه شما را قبول خواهد نمود، بخورید ای فرزندان بخورید که امروز آن روزست که خدا اعمال شیعیان و محبان شما را قبول خواهد کرد. بخورید ای فرزندان بخورید که امروز آن روزست که خدا فرعون اهل بیت مرا هلاک خواهد کرد بخورید ای فرزندان بخورید که درین روز خدا اعمال دشمنان شما را باطل خواهد کرد. بخورید ای فرزندان بخورید که درین روز تصدیق این آیه کریمه ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا﴾ [النمل: 52] ظاهر خواهد شد. ترجمه آیت این که امروز خانه‌های ایشان خالی شدند بسبب ظلم ایشان. حذیفه گفت که من عرض کردم که یا رسول الله! در امت تو نیز این چنین کس خواهد بود؟ حضرت فرمود که بلی بُتی از منافقان سردار مردمان خواهد گردید و ادعای ریاست خواهد نمود و تازیانه‌ی ظلم و ستم در دست خود خواهد گرفت و مردمان را از راه خدا منع خواهد کرد و کتاب خدا را تحریف خواهد نمود و سنت مرا تبدیل خواهد کرد و بر وصی من یعنی علی تعدی خواهد نمود و مال خدا را بناحق برای خود حلال خواهد ساخت و در غیر طاعت خدا صرف خواهد کرد و تکذیب من و برادر من علی خواهد نمود. حذیفه گفت: یا حضرت، برای چنین کس چرا بد دعا نمی‌کنی که در حیات تو هلاک شود؟ حضرت فرمود که من بر قضای الهی جرات نمی‌کنم و آنچه خدا در علم خود مقرر فرموده است تبدیل آن از خدا نمی‌خواهم لیکن از خدا سوال

می‌کنم که خدا آن روز را بر تمام روزها فضیلت و عزت عطا کند چنانچه خدا دعای آنحضرت را قبول فرمود و وحی فرستاد که ای پیغمبر من این روز را افضل می‌سازم و علی را رتبه مانند رتبه تو عطا خواهم کرد بسبب ظلم آن شخص و آن شخص بر من جرات خواهد کرد و کلام مرا تبدیل خواهد نمود و با من شرک خواهد کرد و از راه من مردمان را منع خواهد نمود و با من کفر خواهد کرد لهذا ملائکه هفت آسمان را حکم می‌دهم که روزی که آن شخص کشته شود برای شیعیان و محبان عید کنند و دران روز کرسی کرامت من برابر بیت المعمور بنهند و دعای مغفرت برای شیعیان کنند و تا سه روز گناهان مردم نه نویسند. ای محمد! این روز را من برای تو و شیعیان تو عید قرار دادم». انتهى ملخصاً. ای مسلمانان! این روایت را ببینید و بر ایمان و انصاف و عقل شیعیان افسوس کنید عجب که زمین شق نشود و ایشان را فرو نه برد یا صاعقه قهر و غضب ایشان را خاکستر نکند یا طوفان نیم آید که ایشان غرق شوند. ببینید که درین روایت چنان بکمال بی‌باکی بر رسول رب العلمین تهمت‌ها نهاده و افتراها بسته‌اند خدا از ایشان انتقام گیرد والله عزیز ذوانتقام کدام صاحب هوش این خرافات را تسلیم خواهد کرد که کسی که برای ایمان آوردن او رسول خدا صلی الله علیه وسلم دعا کرده باشد و بروایت امام باقر علیه السلام گفته باشد که «اللَّهُمَّ أعز الإسلام بعمر بن الخطاب...». و او به دعای آنجناب اسلام آورده باشد و بغور اسلام آوردن اعلان اسلام در کعبه مکرمه نموده باشد و آنحضرت را برای نماز در کعبه برده باشد و تمام عمر خود در محبت و اطاعت آن سرور گذرانیده و ایام حیات خود در اشاعت اسلام صرف کرده باشد و در زمانه خلافت خود هم از لذات دنیا قطره‌ی نچشیده، در راه خدا جان عزیز خود داده باشد از چنین کس رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنان رنجیده باشند که بر موت او این قدر شادمانی کنند و روز موت او را از عید الفطر و عیدالاضحی هم در فرحت و مسرت فوقیت دهند و خدا نیز دران روز چندان اهتمام کند که نظیر آن اهتمام در شریعتی از شرایع سابقه هم یافته نمی‌شود، هر سال سه روز نوشتن گناهان موقوف و شیعیان را اجازت مطلقه که

درین سه روز هر چه خواهند کنند شراب خورند زنا کنند لحم خنزیر نوش فرمایند مساجد را منهدم سازند قرآن مجید را اندر آتش کنند غرض هر چه خواهند به عمل آرند، پرسشی نیست، نه حاجت عبادت و مشقت، بتاریخ نهم ربیع الاول عید کنند و بنام باباشجاع خود حلواها خورند و طعامهای لعنتی نوش فرمایند و ثواب بیش از بیش یابند. سبحان الله همین است عدل خداوندی که عقیده‌ی عدل را از اصول خمسه دین (طبق عقیده شیعه) قرار داده‌اند. اگر ایمان اینست و محبت اهل بیت همین را گویند، پس وای برین ایمان و برین محبت.

#### گر دلی این است لعنت بر دلی

ازین روایت این هم ثابت می‌شود که پیغمبر نیز تقیه می‌کرد و از کافران بلکه از یاران خود می‌ترسید و بسبب خوف ایشان مافی الضمیر خود را ظاهر نمی‌کرد زیرا که اگر این خوف و هراس نبود چرا این چنین دشمن خدا و رسول را که از خبر مرگش این قدر شادمانی حاصل شد و روز موت او را افضل از جمعه و عیدین می‌دانست و او را فرعون اهل بیت می‌گفت در صحبت خود می‌داشت و چرا او را مصاحب خود ساخته در مهمات امور از وی مشورت می‌نمود؟ کدامین عقل تجویز این امر تواند کرد که پیغمبر که منجانب الله فریضه او هدایت خلق و اظهار حق باشد تقیه کند و بسبب خوف جان نام حضرت عمر بر زبان نمی‌توانست آورد؟! حتی که در خانه خود از حدیفه صحابی این همه قصه مسرت بیان کرد و باوجود پرسیدن حدیفه نامش بر زبان نیاورد. پیغمبری که قبل هجرت که از هر سو در نرغه کافران بود از کفار مکه نه ترسید و باوجود مظالم ایشان در اظهار امر حق و کلمه توحید و ابطال شرک گاهی پس و پیش نکرد بعد هجرت که فی الجمله قوت و شوکت حاصل گشت و سلسله جهاد هم شروع شد از عمر چنین خائف شد؟! نعوذ بالله من هذا الھذیان. شیعه هم اقرار می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاهی از کفار مکه ترسیده در اظهار حق دقیقه فرو نگذاشت. مصنف حمله حیدری می‌نویسد که با وجود فهمایش هم از تبلیغ باز نمی‌آمد و بالااعلان می‌فرمود:

بفرمود گر قوم از آسمان بیارند خورشید را ترجمان گذارند بر دست من هدیه وار  
 نه بندم لب از امر پروردگار بجز طعن اصنام و وصف اله بجز لعن آبای گم کرده راه  
 زمن قوم حرف دگر نشنوند اگر نیک دانند دگر بد برند

باز بیان تبلیغ و دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد که

بدعوت شد آماده تر از کمر بسته در کار خود سخت نیاسو در یک دم ز ارشاد  
 نخستت چستت خلقت  
 نه تنگ آمد از جو رو بیداد بصبح و بشام و بروز به شب نمودی بحق قوم خود را  
 خلقت طلب  
 نه از طعن اصنام بستی زیان نه از لعن بر زمره کافران نکردی ازان ناکسان احتراز  
 نمودی ادا آشکارا نماز چو در شان قوم شقاوت در احوال آبای آن گمراهان  
 نشان  
 نه نزد خدای جهان آفرین بسوی نبی جبرئیل امین رسانیدی آیات قهر و  
 عتاب  
 بخواندی بریشان نیب شدی خون ازین غم دل فتادی ازان غصه آتش  
 بسی حجیات مشرکان بجوان  
 تلافی نمودندی آن اشقیاء بدست و زبان باشه انبیا ولیکن بتائید یزدان پاک  
 نبی را ازیشان بند هیچ باک بدانسان که در کار خود بود خدای جهان را چنان  
 بستود میستود

اگر شیعه گویند که حکم خدا چنین بود که نفاق حضرت عمر ظاهر نکرده شود.  
 جواب گوئیم که خدا چرا حکم داد که بسبب آن اختلافی عظیم در امت افتاد سواد اعظم

اسلام در ضلالت افتاد شاید که خدا هم (نعوذ بالله) از حضرت عمر می ترسید... درین صورت ابطال الوهیت حق جل شانہ می شود، خدای که از حضرت عمر می ترسید. شیعه را مبارک باد. و اگر شیعه گویند که پیغمبر خدا ازین جهت اظهار نفاق حضرت عمر (معاذ الله منه) نه فرمود که مسلمانان هرگز درین باب قول نبی را باور نداشتندی و همه مرتد شدند. جوابش این که پیغمبر چرا پروای ارتدادشان کرد؟ کار پیغمبر این است که امر حق را اظهار نماید کسی که اطاعت نکند و بالش بر اوست، جابجا در قرآن مجید نصوص صریحه باین مضمون موجودست که بر پیغمبر تبلیغ فرض است و او ذمه دار نیست که مردمان را از انحراف و عدم اطاعت باز دارد. لهذا بر رسول خدا لازم بود که مردمان را جمع کرده در مجمع عام مانند غدیر خم خطبه می خواند و از حالات حضرت عمر همه را آگاهی می داد. بر عقل و فهم شیعه باید گریست که چگونه سخن های لاطائل بسوی خدا و رسول منسوب می کنند نه اصول شان درست نه فروع شان.

نی فروعت محکم آمد نی اصول شرم بادت از خدا و از رسول

### امر سوم یعنی فضیلت تابعین و علامتهای ایشان

امام زین العابدین درین دعای خود چنانکه بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم درود فرستاده همچنان در حق تابعین شان نیز طلب رحمت نموده الفاظ امام درین دعا این است: «اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ هُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ. الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَمَضَوْا عَلَى سَاكِلَتِهِمْ. لَمْ يَثْنِبْهُمْ رَبُّ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَالْإِثْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ. مُكَانِفِينَ وَ مُوَازِرِينَ هُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّقُونَ عَلَيْهِمْ، وَلَا يَتَّهِمُوهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ». یعنی: خداوندا برسان بهترین جزاهای خویش کسانی که در نیکی پیروی ایشان کردند یعنی آنانکه دعا می کنند که پروردگارا مغفرت کن ما را و

برادران ما را که سبقت بردند از ما در ایمان، یعنی آنانکه روش صحابه اختیار کردند و بجانب ایشان قصد نمودند و بر موافقت ایشان رفتند شکی در بصیرت ایشان پیش نمی‌آید و در پیروی آثار صحابه و اقتدای هدایات صحابه ترددی ایشان را لاحق نمی‌گردد مدد و نصرت صحابه می‌کنند و دین و مذهب صحابه را دین و مذهب خود ساخته‌اند و بر روش ایشان میروند و بر عظمت صحابه متفقدانند و احکام دینیه که صحابه بایشان رسانیدند در آن شک نمی‌آرند. ازین الفاظ دعا ظاهر می‌شود که درین امت بعد صحابه مرتبه تابعین است و تابعین از باقی امت افضل‌اند و علامات تابعین آنست که امام ذکر فرمود یعنی باصحابه کرام اعتقاد نیک داشتن و در عقائد و اعمال پیروی صحابه کردن پس باید دید که این علامات مذکوره‌ی امام در اهل سنت یافته می‌شود یا در شیعه؟ بدیهی است که در شیعه ضد این علامات موجودست لهذا بقول امام زین العابدین ثابت شد که اهل سنت بر هدایت‌اند و مسلک ایشان حق و شیعه بر ضلالت‌اند و مذهب ایشان باطل.

#### حدیث سوم

در تفسیر امام حسن عسکری که از معتبرترین کتب شیعه است و چرا نباشد که امام معصوم مصنف آن است این روایت آورده که «إِنَّ اللَّهَ أُوحِيَ إِلَيَّ إِلَى آدَمَ أَنْ اللَّهُ لِيَفِيضَ عَلَيَّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ مَحَبِّي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ مَا لَوْ قَسَمْتُ عَلَيَّ كُلِّ عَدَدٍ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ طَوْلِ الدَّهْرِ إِلَيَّ آخِرَهُ وَكَانُوا كَفَّارًا لِأَدَاهُمْ إِلَيَّ عَاقِبَةُ مَحْمُودَةٍ وَإِيْمَانٌ بِاللَّهِ حَتَّى يَسْتَحِقُّوا بِهِ الْجَنَّةَ وَإِنْ رَجَلًا مِنْ بِيْعِضِ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمْ لَعَذِبَهُ اللَّهُ عَذَابًا لَوْ قَسَمَ عَلَيَّ مِثْلَ خَلْقِ اللَّهِ لِأَهْلِكُهُمْ أَجْمَعِينَ».

ترجمه: خدای عزوجل وحی فرستاد بسوی آدم که بر کسانی که محبت می‌دارند با محمد و آل وی و اصحاب وی چنین رحمت می‌فرستد که اگر آن رحمت تقسیم کرده شود بر جمیع مخلوق از اول تا آخر و ایشان کافر باشند یقیناً آن رحمت همه را به حسن خاتمه و ایمان بالله برساند تا که ایشان مستحق جنت شوند و کسی که بغض دارد از آل

محمد و اصحاب محمد یا با یکی از ایشان برانکس خدا عذابی نازل کند که اگر آن عذاب تقسیم کرده شود بر جمیع مخلوق یقیناً همه را هلاک گرداند.

### حدیث چهارم

در همین تفسیر امام حسن عسکری مروی است که «لما بعث الله موسی بن عمران واصطفاه نجیاً و فلق له البحر و اعطاه التوراة و الألواح رأی مكانه من ربه عزوجل فقال: یا رب لقد أكرمتني بكرامة لم تكرم بها أحدا من قبلي، فهل في أنبيائك عندك من هو أكرم مني؟ فقال الله تعالی: یا موسی! أما علمت أن محمداً أفضل عندي من جميع خلقي. فقال موسی: فهل في آل الأنبياء أكرم من آلي؟ فقال عزوجل: یا موسی! أما علمت أن فضل آل محمد علي آل جميع النبيين كفضل محمد علي جميع المرسلين. فقال: یا رب! إن كان فضل آل محمد عندك كذلك فهل في صحابة الأنبياء عندك أكرم من أصحابي؟ فقال: یا موسی! أما علمت أن فضل صحابة محمد علي جميع صحابة المرسلين كفضل آل محمد علي آل جميع النبيين. فقال موسی: إن كان فضل محمد وآل محمد وأصحاب محمد كما وصفت فهل في أمم الأنبياء أفضل عندك من أممي ظللت عليهم الغمام وأنزلت عليهم المن والسلوي و فلقتم لهم البحر؟ فقال الله: یا موسی! إن فضل أمة محمد علي أمم جميع الأنبياء كفضلي علي خلقي».

ترجمه: چون حق تعالی حضرت موسی (علیه السلام) را مبعوث گردانید و او را برای مناجات برگزید و دریا را برای او شکافت یعنی اندر آن راهها پیدا کرد و او را تورات و الواح عطا فرمود حضرت موسی رتبه خود نزد پروردگار خود مشاهده کرد پس گفت که ای پروردگار مرا چنین عزت دادی که پیش از من کسی را این چنین عزت نداده ای پس آیا در انبیای تو نزد تو کسی از من هم بزرگ تر هست؟ حق تعالی فرمود که ای موسی نمیدانی که محمد (صلی الله علیه وسلم) نزد من از جمیع خلق من افضل است. حضرت موسی گفت: آیا در آل انبیا کسی از آل من بزرگ تر هست؟ حق تعالی فرمود که نمیدانی که فضیلت آل محمد بر آل جمیع انبیا مانند فضیلت محمد است بر جمیع انبیا. حضرت

موسی گفت که الهی در اصحاب انبیا نزد تو از اصحاب منم بزرگ تر هست؟ حق تعالی فرمود که فضیلت اصحاب محمد بر اصحاب جمیع انبیا مانند فضیلت آل محمد است بر آل جمیع انبیا. حضرت موسی عرض کرد که الهی چون فضیلت محمد و آل محمد و اصحاب محمد نزد تو این چنین است که فرمودی پس آیا در امت پیغمبران امتی از امت من افضل است، ابر را بر امت من سائبان کردی، و من و سلوی برای ایشان نازل فرمودی و دریا را برای ایشان شگافتی؟ حق تعالی فرمود که فضیلت امت محمد بر امت جمیع انبیا مانند فضیلت من است بر مخلوق خود.

ازین هر دو حدیث یعنی حدیث سوم و چهارم دو چیز بکمال وضاحت به ثبوت پیوست. یکی آنکه هر که با اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم عداوت دارد او مستحق عذاب است و عذاب هم چنان شدید که برای هلاک کردن جمیع مخلوق کافی است. و هر که با صحابه کرام محبت کند او مستحق رحمت خداوندی است و رحمت هم چنان عظیم الشان که اگر ذره ازان به کفار رسد عاقبت ایشان بخیر شود. دوم آنکه فضیلت اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اصحاب جمیع انبیا مانند فضیلتی است که آل آنجناب را بر آل جمیع انبیا حاصل است. ازین هر دو چیز مثل روز روشن ظاهر گردید که مذهب شیعه قطعاً باطل است. زیرا که مدار مذهب ایشان بر عداوت صحابه کرام است. و از اول روز تا این وقت از عبدالله بن سبا تا مجتهد همگی مساعی ایشان درین صرف شد که جستجوی معائب صحابه کرام نمایند و تهمت‌های ناروا و افتراهای ناسزا بر ایشان بندند هزارها روایات و قصص در مطاعن صحابه تصنیف کردند. قبله‌ی ایشان مولوی دلدار علی در کتاب ذوالفقار می‌گوید: «اما احادیث فضائل صحابه از طریق امامیه با وجود کثرت احادیث مختلفه در هر امر جزئی از جزئیات اصلیه و فرعیه اگر تمام کتب احادیث امامیه ورقاً و ورقاً به نیت تفحص بمطالعه در آرند مظنون آنست که زیاده از سه چهار حدیث که سرو پا درست نداشته باشد دست ندهد اما احادیث مثالب آن‌ها پس بلا اغراق این است که متجاوز از هزار حدیث باشد». اهل انصاف را باید که



بچشم عبرت این حالات را مطالعه کنند این چه حالت است که خود شیعه از ائمه معصومین خود در کتب خود روایت کنند که رتبه‌ی اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رتبه‌ی اصحاب جمیع انبیا فوقیت دارد و کسی که از ایشان محبت کند مستحق رحمت است و کسی که به ایشان بغض دارد مستحق عذاب؟! باز خود فرمایند که در کتب ما حدیثی و روایتی در فضیلت صحابه نیست و اگر حدیثی هست بی‌سرو و پاست و در مذمت صحابه هزارها احادیث موجود است. بارخدایا این چه جواب است. بی‌سرو و پا گفتن حدیثی را و وجه و سبب بی‌سرو و پا بودن در معرض بیان نیاوردن هرگز نزد احدی قابل پذیرائی نیست مجتهد مذکور را لازم بود که بیان کردی که درین حدیث فلان راوی مجروح است با فلان علت موجود است ازین سبب این حدیث بی‌سرو و پاست. باقی ماند این که احادیث فضائل صحابه در کتب شیعه صرف سه یا چهار است این هم کذب خالص است. هزارها احادیث و اقوال فضائل صحابه در کتب شیعه موجود است و صدها ازان در همین کتاب پیش خواهیم کرد. و اگر شیعه تعجب کنند که هرگاه که بنیاد مذهب شیعه بر مذمت صحابه کرام است پس چنان ممکن است که علمای ما احادیث فضائل صحابه روایت کنند و این چنین احادیث را تصدیق نمایند. جواب این استبعاد بالفاظ مولوی دلدار علی مجتهد می‌دهیم در عبارت مجتهد مذکور دو سه جا تبدیل یک دو لفظ و باین تبدیل آن عبارت کذب بود مبدل بصدق شد و آن این که بلا شبه از اهل مذهبی که مطاعن صحابه را جزو ایمان خود قرار داده باشند توقع روایات فضائل صحابه داشتن بیجاست، لیکن جناب حق سبحانه و تعالی اتماما للحجه، قلوب مخالفین صحابه کرام را چنان مسخر گردانیده که باوجود این که بضرورت ترویج عقائد عبدالله بن سبا و شیعیانش اخبار مثالب صحابه را بسیار وضع نمودند چون دروغگو را حافظه نباشد همان مخالفین از غایت نافهمی بکرامت صحابه کرام باز فضائل صحابه و اتباع ایشان را هم مذکور ساخته‌اند و علمای محدثین ایشان چنین احادیث و اخبار را در کتب و مصنفات خود مندرج فرموده‌اند.

## حدیث پنجم

ابن بابویه قمی در کتاب معانی الاخبار از امام موسی رضا علیه السلام روایت کرده عن الحسن بن علی قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إن أبابكر مني بمنزلة السمع وإن عمر مني بمنزلة البصر وإن عثمان مني بمنزلة الفواد». ترجمه: از حضرت امام حسن -رضی الله عنه- روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که ابوبکر بمنزله سمع من است و عمر بمنزله بصر من و عثمان بمنزله ی دل من.

چون ازین حدیث بروایت حضرت امام حسن این بی نظیر تعلق حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شد پس ظاهر شد که با ایشان محبت نداشتن با رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبت نداشتن است و از ایشان بغض داشتن بآنجناب بغض داشتن است. بینندگان این حدیث تعجب خواهند کرد که چنان علمای شیعه این حدیث را بروایت حضرت امام حسن در کتب خود آوردند و منتظر خواهند بود که چه جواب ازین حدیث داده‌اند. پس واضح باد که بعد الفاظ مذکوره حدیث حسب ذیل الفاظ همدرین روایت اضافه نموده‌اند و این اضافه را جواب تصور کرده‌اند، و آن اضافه این است: «فلما كان من الغد دخلت عليه وعنده أمير المؤمنين وأبوبكر وعمر وعثمان. فقلت له: يا أبت سمعتك تقول في أصحابك هؤلاء قولاً فما هو؟ فقال: نعم، ثم أشار إليهم هم السمع والبصر والفواد وسيسألون عن ولاية وصي هذا وأشار إلي علي بن أبي طالب، ثم قال: إن الله عزوجل يقول: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: 36]. ثم قال: وعزة ربي إن جميع أممي لموقوفون ومسئولون عن ولاية علي وذلك قول الله عزوجل: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصافات: 24]. ترجمه: امام حسن می‌فرماید که چون روز دیگر شد رفتیم من نزد آنحضرت و در آن وقت امیرالمومنین و ابوبکر و عمر و عثمان نزد او موجود بودند پس من عرض کردم که ای پدر، من شنیدم تو را که در حق این اصحاب خود سخنی فرمودی

مقصود آن چیست؟ آنحضرت فرمود که من در حق ایشان و اشاره کرد بسوی ابوبکر و عمر و عثمان گفته بودم که ایشان سمع و بصر و دل من اند از ایشان پرسیده خواهد شد درباره این وصی و اشاره کرد بسوی علی و فرمود که الله عزوجل می فرماید که از سمع و بصر و دل پرسیده خواهد شد. بعد ازان فرمود که سوگند می خورم به عزت و پروردگار خود که جمیع امت من بروز قیامت ایستاده کرده شوند و از ایشان پرسیده شود درباره‌ی علی، و همین است مطلب این آیه ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ یعنی ایستاده کنید تا که ایشان را پرسیده شود.

مگر هر که ذره‌ی از عقل سلیم دارد هرگز این اضافه را صحیح نمی‌داند به چند وجه. وجه اول: این که حضرت امام حسن چون روز اول از رسول خدا صلی الله علیه وسلم این حدیث شنید چرا مطلب این ارشاد نه پرسید و چرا روز دیگر دریافت نمود؟ ازین صاف ظاهرست که این اضافه جعلی است اگر گویند که روز اول به خوف حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان نه پرسید. جواب گوئیم که این خوف روز دیگر چرا زائل شد زیرا که روز دیگر هم این هر سه حضرات موجود بودند و روبروی ایشان پرسید آنچه پرسید؟

وجه دوم این که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز اول چرا بر بیان تشبیه که این سه حضرات مثل سمع و بصر و دل اند قناعت فرمود و چیزی که روز دیگر بجواب امام حسن گفت روز اول چرا نه گفت؟ ازین ظاهرست که این فقره روز دیگر جعلی است از سه حال بیرون نیست، روز اول آنچه فرمود یا مطابق ضمیر مبارک خود فرمود یا بسبب تقیه بر سخن ناتمام که دلیل صریح بر فضیلت حضرات خلفای ثلاثه دارد اکتفا کرد یا بطریق استهزاء و تمسخر این چنین گفتگو کرد. اگر صورت اول را اختیار کنند پس عین مدعای ماست و اگر صورت دوم یعنی تقیه را اختیار کنند پس قطع نظر ازینکه نزد شیعه هم تقیه برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم جائز نبود اینجا سبب تقیه مفقود است، زیرا که روز اول بخوف کسانی که تقیه کرده بود روز دیگر هم آن کسان موجود بودند. و اگر

صورت سوم را اختیار کنند نسبت تمسخر و استهزاء بسوی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم لازم می آید معاذالله منه.

وجه سوم: آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم همیشه سخن واضح می گفت سخن های مبهم که هر کس از آن موافق خود مطلب اخذ نماید عادت کریمه نبود و شان پیغمبری همین است در قرآن مجید نصوص کثیره باین مضمون ناطق است که بر پیغمبران بلاغ مبین فرض است. لهذا ممکن نیست که روز اول آنحضرت چنین سخن مبهم گوید که سامعین در گمراهی افتند در روز دوم بسبب پرسیدن امام حسن مطلب کلام خود بیان فرماید و روز اول آنچه از کلام او فهمیده می شد ابطال آن کنند. آیا ممکن است که مومنی این چنین تلبیس و تدلیس را بسوی پیغمبر نسبت کند. حضرات شیعه دین الهی را سخریه و بازیچه ساخته اند و چونکه بیناد مذهب شان بر نفاق و کذب و فریب است باین سبب (نعوذ بالله) خدا و رسول را هم مثل خود انگاشته، این همه خبائث در کلام خدا و رسول هم ثابت می کنند. أستغفر الله منه.

وجه چهارم: اینکه امام حسن را بر مدح حضرات خلفای ثلاثه این قدر استعجاب چرا لاحق گردید که روز دیگر ضرورت استفسار پیش آمد پیش ازین همیشه این حضرات را در خدمت آنحضرت می دید و بکرات و مرات مدح ایشان از زبان وحی ترجمان شنیده بود؟ اگر گاهی این حضرات را در خدمت با برکت ندیده بودی و گاهی مدح ایشان نه شنیده بودی البته محل استعجاب بودی ازین معلوم می شود که این فقره ی روز دیگر ساخته و بافته ی ذریت این سبا است.

وجه پنجم: اینکه قطع نظر از دیگر محامد و مدائح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرات خلفای ثلاثه فرموده، خاص همین تشبیه سمع و بصر در اکثر احادیث واردست موقوف بر همین یک حدیث نیست، چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری مروی است که در شب هجرت آنجناب صلی الله علیه وسلم به ابوبکر صدیق فرمود: «جعلك الله مني منزلة السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن». یعنی: خدا تو

را بمنزله سمع و بصر من گرداند و بمنزله سر از جسم و بمنزله‌ی روح از بدن. درین حدیث تشبیه سمع و بصر و روح همه در حق حضرت صدیق تنها وارد شده، پس اگر در حدیث سابق صرف تشبیه سمع در حق او و تشبیه بصر و دل در حق حضرت عمر و عثمان وارد شد چرا باعث تعجب گردید؟ لهذا بالیقین اضافه مذکوره‌ی روز دیگر طبع زاد تصنیف کنندگان مذهب شیعه است. شیعه در احادیث خود این چنین جوابها و تحریف‌های لفظیه و معنویه بسیار کرده‌اند، بطور مثال: یکی از آن، اینجا می‌نگارم: قبله‌ی شیعه میرن صاحب در باب سوم از حدیقه سلطانیه می‌نویسند که «حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که بعض مخالفین از سرکشان شان بمجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آمدند و بمردی از شیعیان آنحضرت گفت: «ما تقول فی العشرة من الصحابة؟» چه می‌گوئی در حق عشره‌ی مبشره از صحابه پیغمبر؟ شیعه گفت: می‌گویم در حق این‌ها کلمه خیری که خداوند عالم به سبب آن گناهان مرا فرو میریزد و درجات مرا بلند می‌فرماید. پس آن ناصبی گفت: حمد و شکر برای خداست که مرا از دشمنی تو نجات داد من گمان داشتم که تو رفض و بغض به صحابه کبار داری، آن مرد مومن بار دیگر گفت: آگاه باش که هر کسی که از صحابه یکی را دشمن دارد پس بر اوست لعنت خدا. ناصبی گفت: شاید تاویلی کرده، لکن بگو که در حق کسی که عشره‌ی مبشره را دشمن دارد در حق او چه می‌گوئی؟ مرد مومن گفت که هر کسی که عشره‌ی صحابه را دشمن دارد بر اوست لعنت خدا و ملائکه و تمام خلق. پس آن ناصبی بر جست و سرش را بوسه داد و گفت: ببخش مرا که من تو را برفض متهم ساخته بودم. مرد مومن گفت: بر تو چیزی نیست من باین افترا از تو مواخذه ندارم، تو برادر منی. آن ناصبی از آنجا رفت. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که کلام محکمی گفتمی بر خدا است جزای تو هرآینه فرشتگان از حسن توریه تو خوشنود شدند که دین خود را از اختلال نگهداشتی و خود را از دست او برهانیدی، زاد الله فی مخالفینا عمی الی عمی. خداوند عالم در دشمنان ما بر ناهمی ایشان ناهمی‌های دیگر بیفزاید. کسانیکه بمعاریض

کلام اطلاع نداشتند عرض کردند که این مرد چه کرد در ظاهر آنچه ناصبی می‌گفت این هم با او موافقت می‌نمود. حضرت فرمودند که اگر شما نه فهمیدید مراد او پس بدرستی که ما فهمیده‌ایم و حق تعالی قول او را قبول فرموده، هرگاه یکی از دوستان ما در دست دشمنان ما می‌افتد خداوند عالم او را بجوابی موفق می‌سازد که دین و آبرویش از دست آن بدبختان محفوظ می‌ماند، مراد آن مرد مومن از قول او: «من أبغض واحداً من الصحابة» آن بود که هر که دشمن دارد یکی از عشره را که آن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است بر آن دشمنی کننده لعنت خدا باد. و آنچه بار دگر گفت که «من أبغض العشرة فعليه لعنة الله» راست گفته، چرا که هر کس که همه ده کس را عیب می‌کند پس علی علیه السلام را هم عیب کرده است. پس باین جهت به لعنت خدا گرفتار می‌شود. انتهی. از امثال این روایات واضح می‌شود که بنیاد مذهب شیعه سراسر بر حيله سازی و مکاری و دغلبازی است. حضرات شیعه بر حيله سازی‌های بزرگان خود چندانکه خواهند ناز کنند لیکن کسی که شمه از انسانیت در او هست این حرکات را قابل صد هزار نفرین می‌داند. درین روایت این امر از همه لطیف تر است که امام جعفر صادق را درین فنون شریفه چنان دستگاه کامل بود که کسی را از ناصبیان بجانب وی شبهه‌ی رفض پیش نمی‌آمد ورنه آن ناصبی بآن شیعه روبروی چنین نه گفتی که مرا معاف کن من تو را رافضی می‌پنداشتم. امری دیگر این است که امام همه اقوال آن شیعه را تاویل فرمود لیکن یک قول باقی ماند و آن اینکه آن شیعه گمان رفض را بسوی خود بلفظ افترا تعبیر کرد معلوم نیست که تاویل آن چیست و اطلاق افترا به این گمان صحیح چگونه درست خواهد شد. اکنون حدیثی دیگر ازین هم لطیف تر و تاویل هایش ازین هم عجیب تر پیش می‌کنیم.

#### حدیث ششم

(در کشف الغمه و غیره کتب معتبره شیعه مروی است که) امام جعفر صادق علیه السلام در حق حضرت ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما فرمود: «هما إمامان

عادلان قاسطان كانا علي الحق وماتا عليه فعليهما رحمة الله يوم القيامة». ترجمه: هر دو امام بودند عدل کنندگان انصاف کنندگان هر دو بر حق بودند و بر حق مردند پس بر هر دو رحمت خدا باد بروز قیامت.

چه قدر واضح و چه قدر روشن حدیث است که در مطلب آن خفائی نیست ازین حدیث چند فضائل حضرات شیخین بالبداهه معلوم شد.

اول: اینکه حضرات شیخین امام و خلیفه بر حق بودند زیرا که اگر خلافت ایشان حق بودی و ایشان معاذالله غاصب بودندی امام جعفر صادق هرگز ایشان را امام نه گفتی. دوم: اینکه هر دو عادل و منصف بودند لهذا شیعه آنچه مطاعن ایشان بیان می کنند همه باطل گشت.

سوم: اینکه هر دو برحق بودند و تا وقت موت بر حق قائم ماندند.

چهارم: اینکه هر دو بروز قیامت مستحق رحمت الهی هستند. و ظاهر است که تا وقتیکه کسی که در ایمان و پرهیزگاری کامل نبود مستحق رحمت الهی نمی تواند شد. اهل انصاف ببینند که فضائل و مناقب کسی زیاده ازین چه باشد، لیکن حضرات شیعه به هیچ چیز قائل نمی شوند هرگاه که روایات محدثین اهل سنت پیش ایشان بیان کرده می شود می گویند که این همه موضوعات است و چون روایات محدثین ایشان پیش کرده می شود گویند که ائمه این احادیث از راه تقیه فرموده اند و در معانی آن احادیث انواع و اقسام تحریفات می نمایند چنانچه در این حدیث هم همین کرده اند و همین گفته اند درین حدیث فقرات چند افزوده داد تحریف داده اند. در رساله اوله نقیه در ثبوت تقیه که مزین بدستخط سلطان العلماء مجتهد اعظم ایشان است و در سنه ۱۲۸۲ هـ در شهر لودهیانه مطبوع شده می نویسد که «علمای سنت در نقل این حدیث خیانت کرده اند والفاظی که بنظر سرسری موهم مدح شیخین منتخب نموده اند حالانکه آن الفاظ هم باطناً از طعن و تشنیع مملو و مشحون است، چنانچه خود امام جعفر صادق علیه السلام همدرین حدیث تفضیل و توضیح معانی آن الفاظ فرمود». بعد ازین تقریری که سرا پا لغو و هذیان است

زیب رقم کرده می‌گوید که «واضح باد که اصل حدیث این است که بعضی مخالفین از آنحضرت در باره‌ی شیخین سوال کردند امام از راه توریه در جواب ایشان فرمود که «هما امامان.. الخ. فلما انصرف الناس قال له رجل من خاصته: يا ابن رسول الله! لقد تعجبت مما قلت في حق أبي بكر و عمر. فقال: نعم هما إماما أهل النار كما قال الله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ [القصص: 41]. وأما العادلان فلعدو لهم عن الحق، كقوله تعالى: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [الجن: 15]. والمراد من الحق الذي كانا مستولين عليه هو أميرالمؤمنين حيث أذياه وغصبا حقه والمراد من موتهما علي الحق أنهما ماتا علي عداوته من غير ندامة عن ذلك والمراد من رحمة الله رسول الله فإنه كان رحمة للعالمين وسيكون خصما لهما ساخطاً عليهما منتقما عنهما يوم الدين. انتهى».

خلاصه‌ی این کلمات اینست که چون مجلس از مخالفین خالی شد شخصی از خواص اصحاب امام معصوم عرض کرد که من ازین کلمات که در حق شیخین فرمودی بسیار متعجب شدم حضرت فرمود که من آن هر دو را امام باین معنی گفته‌ام که ایشان امام اهل نار بودند چنانچه حق تعالی در قرآن کافران را امام اهل نار می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ یعنی ما کافران را امام اهل نار گردانیده‌ایم. و عادل باین معنی گفتم که ایشان از حق عدول کرده بودند چنانچه خداوند عالم به همین معنی کافران را عادل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: 1] مترجم گوید که در کتب احادیث اهل سنت واردست که پیغمبر بر حق انوشیروان را عادل فرمود حتی که سعدی شیرازی این حدیث را در گلستان نظم کرده که:

در آوان عدلش بنیازم چنان که سید بدوران نوشیروان  
 پس هرگاه که مدح عدل در حق نوشیروان کافر مفید نیست در حق شیخین هم مفید  
 نباشد و این وجه هم از همان هفتاد وجوه است (که امام صادق در کلام خود می‌داشت)  
 و قاسط باین معنی گفتم که قاسط بمعنی ظالم است در قرآن مجید آمده ﴿وَأَمَّا



أَلْقَسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾ [الجن: 15]. یعنی: ظالمان هیزم آتش دوزخ‌اند و این که گفتیم: (کانا علی الحق) مراد ازین اینست که آن هر دو بر حق غالب بودند و حق مغلوب شده بود و مراد از حق که ایشان بران غالب بودند امیرالمومنین است که ایشان او را اذیت دادند و حق او را غصب کردند. مترجم گوید که درین جمله امام معصوم جارو مجرور بلفظ مستولیین که خبر خاص است و محذوف است بقرینه مقام متعلق گردانیده و مذهب جمهور نحاء مانند سیبویه و غیره آن است که اگر قرینه‌ی بر خبر خاص دلالت کند حذف آن خبر جائز است و امام جعفر صادق باتفاق جمهور افصح الفصحا و از عرب العربا بود لهذا کلام او بجای خود سند است خواه موافق نحاء باشد یا مخالف چه جائیکه به سبب موجود بودن قرینه که مخالف نحاء هم نیست و آن قرینه این است که علی بمعنی استعلا در کلام عرب می‌آید و استعلا در محاوره‌ی عرب بمعنی غلبه و استیلا نیز می‌آید عرب می‌گویند: علوت الرجل أى غلبته. پس معنی (کانا علی الحق) این بود که (کانا غالبین علی الحق والحق مغلوبا عنهما) و این که امام معصوم فرمود که مراد از حق امیرالمومنین است درست است زیرا که اطلاق لفظ حق بر خدا و رسول و امام بلکه بر موت و قیامت و قرآن و کلمه و کلام هم می‌شود کما لا یخفی پس اگر از لفظ مولای بر حق (یعنی حضرت علی) مراد باشند خلاف حق نیست. و مخفی نماند که درین مقام دو وجه دیگر نیز هست که حمل کلام بران هم صحیح است وجه اول اینکه علی بمعنی استعلا باشد پس معنی این بود که آن هر دو باطل محض بودند بر حق غلبه کردند و حق را پست ساختند چنانکه امام معصوم در دعای صنمی قریش ارشاد فرموده پس بنابر طریقه جمع بین الحدیثین اراده‌ی این معنی از کلام معصوم صحیح باشد و این نوع استعلا مستلزم استیلا نیز هست لهذا مقدر بودن مستولیین هم صحیح باشد کما فعله المعصوم قتامل. وجه دوم اینکه در کلام عرب علی را در مقام مخالفت و مضرت و عدوات نیز اطلاق کرده می‌شود و این اطلاق در کلام عرب شایع و است. در مقام جواب یا اعتراض می‌گویند: (هذا لنا لا علینا) یعنی این امر نافع است برای ما نه مخالف و مضر

و مشهورست که در اثنای راه کربلا چون حر با سیدالشهدا ملاقی شد حضرت ازو پرسید: أعلینا أم لنا؟ یعنی تو برای مدد ما آمده‌ی یا بر عداوت ما کمر بسته‌ی؟ و ایضاً قال الله تعالی: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶] قال صاحب الكشاف: «ينفعها ما كسبت من الخير ويضرها ما اكتسبت من الشر». پس بنا برین وجه معنی (كانا علي الحق) آن بود که هر دو مخالف حق و دشمن حق بودند. و همین معنی را امام معصوم در قول آینده بیان فرموده، پس اراده‌ی این معنی در کلام امام درین مقام هم صحیح باشد. بعد ازان امام جعفر صادق علیه السلام ارشاد فرمود که اینکه من گفتم: «ماتا علي الحق» مراد ازین اینست که هر دو بر عداوت حق مردند یعنی عداوت جناب امیر تا دم مرگ در دل‌های ایشان ماند و تا دم مرگ نادم نه شدند. درین مقام خود حضرت معصوم علی را بمعنی عداوت اطلاق فرموده باز حضرت امام فرمود که آنچه من گفتم که «فعلیهما رحمة الله يوم القيامة» مراد از رحمة الله رسول خداست که آنجناب دشمن این هر دو خواهد بود بروز قیامت و بریشان غضبناک خواهد بود و ازیشان روز قیامت انتقام خواهد گرفت. مترجم گوید: درین مقام هم امام لفظ علی را بمعنی عداوت استعمال فرمود. باز امام فرمود که رحمة الله بودن حضرت رسالت مآب محل شک و ارتیاب نیست حق تعالی خود فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷] (عبارت رساله اوله نقیه تمام شد).

ای صاحبان عقل! این تاویلات را بنظر عبرت مطالعه کنید شاید در دنیا هیچ قومی بجز شیعه ارتکاب این چنین تاویلات نکرده باشد و شاید که این چنین خرافات را کسی دیگر پسند هم نکند. حکایتی مشهور بیاد آمد هندوی با مسلمانی گفت که در قرآن شما ذکر رام و لجهمن ما موجودست پس بر مسلمانان لازم است که به حقانیت مذهب ما اعتراف کنند مسلمان بسیار متعجب شد و پرسید که در قرآن مجید کدام جا این چیز مذکور است؟ هندو گفت: در آغاز سوره یوسف آمده: ﴿الرَّحْمٰنُ﴾ [یوسف: ۱] این حروف را

شما مقطعات می‌گوئید، از الف مراد الله است، واز لام لجهمن و از را رام. بلکه حق اینست که این قول هندو از تاویلات شیعه بدرجها بهتر است زیرا که در قول هندو قدری مناسبت لفظیه اگرچه جاهلانه باشد موجود است و در تاویلات شیعه این هم مفقود. اگر این چنین تاویلات جائز باشد هیچ کلامی بر هیچ معنی قائم نخواهد ماند. شیعه آنچه در مناقب حضرت علی و دیگر ائمه روایت می‌کنند همه مبدل بمثالب خواهد شد بهر حال مطالعه این تاویلات هم برای آگاهی از حقیقت مذهب شیعه مفید است. اکنون سخافت این تاویلات ملاحظه باید کرد:

اولاً: آنچه گفته که این ارشاد امام جعفر صادق بطور توریه یعنی تقیه از مخالفین است باطل محض و خلاف مذهب شیعه است چه در مذهب شیعه ثابت است که برای امام موصوف تقیه ممنوع بود. شیعه می‌گویند که برای هر امام صحیفه جداگانه منجانب الله نازل شده بود و احکام مخصوصه هر امام در صحیفه او مندرج بود. محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی و ملا باقر مجلسی در بحار الانوار آورده که در صحیفه امام جعفر صادق این عبارت نوشته بود: «حدث الناس وأفتهم ولا تخافن إلا الله وانشر- علوم أهل بيتك وصدق آباءك الصالحين، فإنك في حرز وأمان». یعنی حدیث بیان کن به مردمان و فتوای ده ایشان را و بجز خدا از کسی مترس و اشاعت کن علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن آباء صالحین خود را زیرا که تو در حفظ و امان خدا هستی. پس باوجود این حکم ممکن نیست که امام جعفر صادق از کسی ترسیده در راه توریه و تقیه گام زند و مدح صحابه بیان کرده مردمان را فریب دهد لهذا قطعاً این همه تهمت‌هاست که شیعه بر امام موصوف بسته‌اند. اگر شیعه گویند که در این روایت چنانکه حدیث مذکورست تاویل آن هم مذکور است پس چگونه صحیح باشد که یک جزو روایت یعنی حدیث را قبول کرده شود و دیگر جزو روایت یعنی تاویل را قبول نه کرده شود. جواب گوئیم که درین روایت آن مقدار که متعلق فضائل شیخین است بمنزله اقرارست وإقرار العقلاء حجة علي أنفسهم و این تاویل بمنزله دعوی بی‌دلیل است لهذا مفید ایشان نخواهد شد

قطع نظر ازین چونکه عادت محدثین شیعه این است که موافق مطلب خود در روایت قطع و برید می‌کنند چنانچه درباره شیخ صدوق خود علمای شیعه اقرار این عادت کرده و سابقاً منقول شده لهذا غالب ظن این است که این تاویل ساخته و پرداخته محدثین شیعه است خصوصاً درین حال که رکاکت آن تاویل خلاف شان ائمه است. و خود ائمه درین امر شکایت شیعیان کرده‌اند و فرموده‌اند که بر ما افتراهای بسیار بسته‌اند. ابوعمر و کشی از امام جعفر صادق روایت می‌کند: «إِنَّ النَّاسَ أَوْلَعُوا بِالْكَذِبِ عَلَيْنَا وَكَأَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ لَا يَرِيدُ مِنْهُمْ غَيْرَهُ، وَإِنِّي أَحَدُ أَحَدِهِمْ بِالْحَدِيثِ فَلَا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي حَتَّى يَتَاوَلَهُ عَلِيٌّ غَيْرَ تَاوِيلِهِ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ لَا يَطْلُبُونَ بِحَدِيثِنَا وَبِحَبْنَا مَا عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا». ترجمه: مردمان بر ما بسیار دروغگوئی کرده‌اند گویا که خدا بریشان فرض کرده است که بر ما دروغگوئی کنند و خدا ازیشان غیر این عملی دیگر نمی‌خواهد من به یکی ازیشان حدیثی بیان می‌کنم پس از نزد من نمی‌رود تا آنکه تاویل آن حدیث خلاف مقصد آن شروع می‌کند و این به سبب آن است که ایشان از حدیث ما و از محبت ما چیزی که نزد خداست نمی‌خواهند بلکه دنیا می‌طلبند. پس چون عادت اصحاب ائمه چنین بود بروایت ایشان خاصاً و قتیکه آن روایت خلاف عقل و نقل باشد چگونه اعتماد کرده شود. ثانیاً: بر مضمون این تاویل نظر باید کرد که این تاویل بدتر از تحریف چه قدر نامعقول است. تاویل لفظ امامان نموده که (إماما أهل النار) یعنی مضاف الیه را اینجا مقدر فرض نموده. درینجا هیچ قرینه برای تقدیر مضاف الیه نیست. و لفظ امام هرگاه که مطلق می‌آید معنی ممدوح مراد می‌باشد در هیچ جا هرگز خلاف این مستعمل نه شده. آیا شیعه لفظ امام را که در شان ائمه ایشان وارد شده باشد امام اهل النار مراد خواهند گرفت؟ و از آیت قرآنی که استدلال نموده قطعاً استدلال شان صحیح نیست. در آیت قرآنی لفظ امام مطلق نیست بلکه مقید است بقید ﴿يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ [القصص: 41]. و تاویل لفظ عادلان بمعنی عدول کننده از حق قطعاً خلاف لغت عرب است. تا وقتیکه صله عدل بلفظ عن نیاید هرگز هرگز بمعنی عدول کردن نمی‌آید. استعمال این لفظ در قرآن مجید بسیار

است، مثلاً: قوله تعالى: ﴿أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۸]. وقوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ [النحل: ۹۰]. هیچ جا به معنی عدول کردن نیست و استدلالی که از آیه کریمه ﴿يُرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱] کرده جهل محض است. در این آیت هم بمعنی عدول کردن نیست و نه معنی عدول کردن آنجا چنان می‌شود. معنی آیت این است که کفار با پروردگار خویش دیگران را مساوی می‌کنند. امام جعفر صادق از اهل عرب بود این چنین خطای فاحش در لغت عرب از وی بسیار بعید است. ازین هم معلوم می‌شود که این تاویل از عنایت و مهربانی حضرات شیعه است که عجمی بودند. تاویل قاسطان که بمعنی ظالمان نموده نیز همچین است مزید بر آن منافی عادلان خواهد شد و در آیه کریمه: لفظ «قاسطون» بسبب تقابل مومنون باین معنی آمده، بغیر این چنین قرینه صارفه هرگز لفظ قاسط بمعنی ظالم در کلام عرب مستعمل نیست. تاویل لفظ (حق) عجیب و غریب است که مراد از حق علی مرتضی را گرفته این چنین تاویلات مصداق معنی الشعر فی بطن الشاعر است می‌گویند که زید علی الحق کیست که آنجا این معنی مراد گیرد که زید بر علی مرتضی غالب است. و لفظ علی را بمعنی استیلا گرفتن و استیلا را مرادف استعلا گفتن صریح مکابره است. تاویل (علیهما رحمة الله) از همه عجیب و غریب است ازین تاویل معلوم شد که کلمه (رحمة الله علیه) کلمه دعائیه نیست بلکه بدترین بد دعاست برین تاویل کسی لطیفه خوب گفته که شیعه برای علما و پیشوایان خود که رحمة الله علیه می‌گویند در آنجا همین معنی مراد باید گرفت، رسول خدا مخالف و دشمن ایشان است. این است حال تاویلات شیعه که اقوال ائمه را مضحکه اطفال ساخته‌اند.

### حدیث هفتم

در کتاب نهج البلاغه که جامع خطب و کتب علی مرتضی است خطبه در شان حضرت ابوبکر صدیق آورده عبارتش این است: «اللَّهُ بِلَادِ فُلَانٍ، فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ، وَدَاوَى

الْعَمَدَ، وَأَقَامَ السُّنَّةَ، وَخَلَّفَ الْفِتْنَةَ! ذَهَبَ نَقِيَّ الْقَوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ، أَصَابَ خَيْرَهَا، وَسَبَقَ شَرَّهَا، أَدَّى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ، وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ، رَحَلَ وَتَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مَتَشَعِّبَةٍ، لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ، وَلَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِيَّ». ترجمه: خدا جزای خیر دهد فلان یعنی ابوبکر را، راست نمود کجی را و دوا کرد امراض روحانیه را، قائم کرد سنت پیغمبر را، و پس پشت انداخت بدعت را، رفت از دنیا پاک دامن کم عیب، یافت محاسن خلافت را و رحلت کرد قبل از فساد آن ادا کرد اطاعت خدا را و از وی تقوی گزید چنانکه حق تقوی است رفت از دنیا و گذاشت مردمان را در راههای شاخ در شاخ که دران هدایت نمی یابد گمراه و یقین حاصل نمی کند به هدایت خود هدایت یافته.

خاتم المحدثین مصنف تحفه اثنا عشریه بعد نقل این عبارت فرموده که جامع نهج البلاغه که شریف رضی ست نام مبارک حضرت صدیق را حذف کرده بجای آن لفظ فلان انداخته تا که اهل سنت را گنجایش استدلال باقی نه ماند و کار بر شیعیان تنگ نشود. لیکن این کرامت حضرت امیر است که اوصافی که درین خطبه مذکور است خود موصوف خود را معین می کند. شارحین نهج البلاغه درین باب قدری اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که مراد ابوبکر است و بعضی گفته اند که عمر مراد است. لیکن اکثر شراح قول اول را ترجیح داده اند. علمای شیعه در جواب این خطبه نهج البلاغه سخت عاجز و سراسیمه اند و اجوبه متعدده داده اند لیکن حل این مشکل میسر نشده. جواب اول این که عادت جناب امیر بود که برای تالیف قلب کسانی که معتقد شیخین بودند مدح شیخین بیان می فرمود پس این خطبه نهج البلاغه هم ازان قبیل است. این جواب چنانکه هست ظاهر است. کسی که از عقل سلیم بهره ی داشته باشد هرگز باور نخواهد کرد که معصومی چنین عظیم الشان برای غرض دنیاوی و آن هم چنین یسر و حقیر یعنی برای تالیف چند اشخاص و آن هم یقینی الحصول نیست مرتکب کذب شود نه یک کذب بلکه ده کذب و مدح کسانی کند که صریح نافرمانی خدا و رسول کردند و دین اسلام را ترک نموده مرتد شدند و کتاب خدا را و دین محمدی را تبدیل ساختند. در حدیث صحیح آمده: «إِذَا

مدح الفاسق غضب الرب». یعنی چون مدح فاسقی کرده شود خدا غضبناک می‌گردد. پس چون بر مدح فاسقی چنین وعید است بر مدح کسانی که سوءاعمال شان از هزارها فساق فائق بود چه قدر موجب غضب پروردگار خواهد بود. شیعه را می‌زیبد که ارتکاب چنین گناه کبیره بجناب علی مرتضی منسوب می‌کنند. و این هم معلوم نمی‌شود که کدامین ضرورت پیش آمده بود کدامین فوج باغی شده بود که بغیر ارتکاب این همه دروغهای بی‌فروغ بر راه راست نمی‌آمد. علامه کنتوری بجواب تحفه اثنا عشریه این جواب را رد کرده و تکذیب مصنف تحفه نموده می‌گوید: «این ادعا کذب محض است احتیاج این توجیهاات شیعه را وقتی می‌افتاد که در کتب شیعه بجای لفظ فلان لفظ ابوبکر موجود می‌بود و چون لفظ ابوبکر در کتب شیعه موجود نیست ایشان را احتیاج هیچ یک از توجیهاات نیست پس آنچه ناصبی بعد تقریر این توجیهاات از هذیانات خود سر کرده از جهت ابتدای آن بر فاسد از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد باشد». این جواب علامه کنتوری یکی از عجائب مذهب شیعه است در کتب شیعه تصریحات کثیره موجودست که مراد از لفظ فلان ابوبکر است. ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه بعد ذکر اینکه بعضی علما از لفظ فلان ابوبکر را مراد داشته‌اند و بعضی عمر را می‌گویند: «أقول: إن إرادته لأبي بكر أشبه من إرادته لعمر». با وجود این تصریح ابن میثم که بر علم و تقدس او ملا باقر مجلسی نازها دارد انکار نمودن کنتوری و تکذیب مصنف تحفه چه قدر عجیب است. کنتوری این هم اندیشه نکرد که چون علمای اهل سنت تصریح نام ابوبکر از کتب ما برآورده پیش خواهند کرد آنگاه نتیجه چه خواهد بود بجز این که همه کس گویند که «ألا لعنة الله على الكاذبين». و آنچه کنتوری گفته که کسی از شیعیان این جواب نداده که برای تالیف معتقدین شیخین جناب امیر مدح شیخین می‌کرد و گفته که مصنف تحفه این جواب از جانب خود تراشیده بشیعیان منسوب کرده. اینک شرح ابن میثم موجود است ببینید که این جواب ذکر کرده‌ی اوست یا تراشیده‌ی مصنف تحفه؟ ابن میثم می‌گوید: «جاز أن يكون ذلك المدح منه علي وجه استصلاح من يعتقد صحة خلافة الشيخين

واستجلاب قلوبهم بمثل هذا الكلام). افسوس که علامه کنتوری مرد ورنه این عبارت ابن میثم را پیش او نهاده می‌پرسیدم که مصنف تحفه دروغ نوشته که تو دروغگوئی می‌کنی؟ شنیده‌ام که فرزند کنتوری زنده است و بر تالیف کتاب استقصاء الافحام ناز می‌کند، خدا را کسی این عبارت پیش او نهاده حالت پدر بزرگوار او روبروی او راستگو را از دروغگو جدا سازد.

جواب دوم ازین خطبه نهج البلاغه اینکه مراد از لفظ فلان نه ابوبکر است نه عمر، بلکه مراد صحابی دیگر است که روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافته و پیش از وقوع رفتن از دنیا رحلت کرده. علامه راوندی که از علمای شیعه است همین جواب را پسندیده، لیکن با تامل رکاکت این جواب از مضمون همین خطبه ظاهر می‌شود زیرا که حضرت علی در مدح آنکس فرموده که از موت او چنین خرابی پیدا شد که مردمان در راههای شاخ در شاخ افتادند در حیات پیغمبر از موت کسی این چنین خرابی هرگز متصور نیست پس لامحاله این ممدوح کسی است که بعد پیغمبر در دنیا مانده و این چنین کس سواى حضرت ابوبکر و حضرت عمر دیگری نمی‌تواند شد. و ازین هر دو شیعه هر که را مراد گیرند مقصود ما حاصل است. در رد این جواب هم علامه کنتوری دست و پا گم کرده عجب کلامی کرده که دران صراحتاً نه اقرار این جواب است نه انکار، آن بیچاره در عجب مصیبت گرفتار است از گرفت مصنف تحفه هیچگونه نجات نمی‌یابد می‌گوید که «دانستی که بنابر تصریح ابن ابی الحدید این قول قطب راوندی است و هیچیک از امامیه و غیر امامیه پیش از ابن ابی الحدید سواى قطب الدین راوندی شرح کتاب نهج البلاغه ننوشته». ازین عبارت تسلیم قول حضرت مصنف تحفه مفهوم می‌شود زیرا که مثل جوابهای سابق تکذیب ننموده و آنچه نوشته که پیش از راوندی کسی شرح نهج البلاغه نوشته سخنی است فضول خارج از مبحث. حضرات شیعه هنرهای علمای خود بینند که چون راه بریشان مسدود می‌گردد چگونه از اصل مبحث سکوت ورزیده سخن‌های خارج از مبحث می‌سرایند. ما درینجا قول قطب راوندی را نقل می‌کنیم که



گنجایش افکار باقی نه مانده در شرح خود می نویسد: إنه علیه السلام یمدح بعض أصحابه محسن السیره وأنه مات قبل الفتنه التي وقعت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم.

جواب سوم ازین خطبه نهج البلاغه این است که مقصود جناب امیر ازین خطبه توبیخ حضرت عثمان است که او سیرت شیخین را ترک کرده و در زمان او فتنه و فساد بکثرت رونما شد. لیکن این جواب از جوابهای سابقه هم سخیف ترست زیرا که اگر محض توبیخ حضرت عثمان مد نظر بود و مدح احد الشیخین مقصود نبود آن را طریقه‌های بسیار بود مثلاً بر همین قدر کفایت می‌کرد که عثمان سیرت شیخین را ترک نموده حاجتی به بیان این همه اوصاف دروغ که تعدادش بده میرسد هرگز نبود. علاوه برین ازین جواب ظاهر می‌شود که جناب امیر سیرت شیخین را پسند می‌فرمود اگر پسند نه فرمودی بر ترک ناپسندیده توبیخ چرا کردی؟ و درین جواب این هم قابل لحاظ است که این خطبه را بر توبیخ حضرت عثمان محمول کردن دعوی بلا دلیل است زیرا که درین خطبه هیچ تذکری از حضرت عثمان یا ترک کردن او سیرت شیخین را نیست و نیز این خطبه‌ها در ایام خلافت خود بمقام کوفه ارشاد فرموده، در آن وقت حضرت عثمان کجا بود که توبیخ او نمودی؟ بالفرض اگر توبیخ حضرت عثمان مقصود بودی از تصریح اسم او چه مانع بود؟ جماعتی از اهل شام برای قصاص حضرت عثمان در مقاتله و مجادله جناب امیر مشغول بود مخالفت حضرت عثمان زیاده ازین چه نتیجه می‌داد که بخوف آن از تصریح احتراز کرد؟ مثل مشهور است: أنا الغریق فما خوفی من البلبل. یعنی من در غرق مبتلا شده ام پس مرا چه خوف از تر شدن. علامه کنتوری در رد این هم، راه تکذیب حضرت مصنف تحفه پیموده و گفته که «هیچک از امامیه این توجیه نه کرده مگر ابن ابی الحدید در شرح این کلام این مقاله را بطرف جارودیه که از فرق زیدیه است نسبت داده (الی قوله) بعض مقاله زیدیه را بامامیه نسبت دادن کذب صریح است». پس ما این جا این جواب از کتب شیعه امامیه نقل می‌کنیم تا ظاهر شود که انکار کنتوری چه حقیقت دارد و در کذب و تکذیب این شخص چه قدر جری است. ابن میثم در شرح

نهج البلاغه می نویسد عبارتش بلفظه این است: «واعلم أن الشيعة قد أوردوا ههنا سؤالاً فقالوا: إن هذه المادح التي ذكرها عليه السلام في أحد هذين الرجلين ينافي ما أجمعنا عليه من تخطيتهما وأخذهما منصب الخلافة، فإما أن لا يكون هذا الكلام من كلامه عليه السلام أو أن يكون إجماعنا خطأ. ثم أجابوا من وجهين: أحدهما لا نسلم التنافي المذكور فإنه جاز أن يكون ذلك المدح منه عليه السلام علي وجه استصلاح من يعتقد صحة خلافة الشيخين واستجلاب قلوبهم بمثل هذا الكلام. الثاني: أنه جاز أن يكون مدحه ذلك لأحدهما في معرض توبيخ عثمان لوقوع الفتنة في خلافته واضطراب الأمر عليه وإساءة بيت مال المسلمين هو وبنو أبيه، حتي كان ذلك سبباً لثوران المسلمين من الأمصار وقتلهم له، وبنبه علي ذلك قوله: وخلف الفتنة وذهب نقي الشوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرها وقوله: وتركهم في طرق متشعبة إلي آخره، فإن مفهوم ذلك يستلزم أن الوالي بعد هذا الموصوف قد اتصف بأضداد هذه الصفات. والله أعلم». ترجمه: شیعه درینجا سوالی آورده اند که این همه مناقب و مدائح که جناب امیر علیه السلام در حق ابوبکر با عمر بیان فرموده یا کلام جناب امیر علیه السلام نیست یا اجماع ما بر خاطی بودن شیخین باطل است. باز ازین سوال بدو طریق جواب داده اند. اول این که ما مخالف بودن این خطبه با اجماع خود تسلیم نمی کنیم زیرا که جائزست که بیان این همه اوصاف برای تالیف معتقدین حقیقت خلافت شیخین و استمالت قلوب ایشان باشد. دوم این که بیان این اوصاف برای تویخ عثمان باشد زیرا که در خلافت او فتنه ها رو نمود و انتظام او مختل شد و بیت المال مسلمین را او و ابنای جد او غارت کردند تا آنکه مسلمانان برهم شدند و نوبت به قتل او رسید، و تائید این جواب می کند بعض مضامین این خطبه زیرا که مفهوم آن اینست که بعد این ممدوح هر که خلیفه شد باضداد این اوصاف موصوف بود. ازین عبارت علامه بحرانی فوائد چند حاصل شد. اول اینکه کتوری انکار کرده و گفته که «هیچک از امامیه این توجیه نه کرده» معلوم شد که او در انکار خود کاذب است. دوم معلوم شد که تا زمان بحرانی همه شیعه متفق بودند بر اینکه درین خطبه مدح

حضرت ابوبکرست یا مدح حضرت عمر لاغیر. سوم اینکه قول راوندی هم باطل شد که مراد از فلان شخصی است که در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحلت کرد الحمدلله که همه تاویلات شیعه باطل شد و ثابت گشت که جناب امیر مدح شیخین بأبلغ وجوه فرموده، مذهب ابن سبا را از بیخ و بن برکنده.

اکنون مزید توضیح این مبحث می‌نمائیم، مصنف تحفه رحمه الله علیه بعد نقل این خطبه می‌فرماید: «و لهذا شارحین نهج البلاغه از امامیه در تعیین فلان اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که مراد ابوبکر است و بعضی گفته‌اند عمر است». کتوری تکذیب نمود و گفت: «إن هذا إلا إفاک مبین، ازین ناصبی باید پرسید که کدام شارح امامیه گفته که مراد ابوبکر یا عمرست». خاتم المتکلمین حضرت مولانا حیدر علی که باستماع نام نامی او رعشه و لرزه در بدن امامیه می‌افتد بجواب کتوری می‌فرماید: «سبحانک هذا بهتان عظیم زیراکه مراد ازین شارح امامیه مثل بحرانی هستند و لیکن چون این بی‌نصیب کتب مذکوره را ندیده می‌گوید که کدام شارح امامیه گفته که مراد ابوبکر یا عمرست. اینک عبارت رئیس الحکماء و المتبحرین کمال الدین مذکور بگوش خود بشنو و خاک مذلت بر سر خود بریز و از مسند تکلم و تصنیف برخیز حیث قال إلی آخره». بعد ازین عبارت بحرانی را که سابقاً نقل نمودیم نقل فرموده، دروغگو را فضیحت کرده.

باید دانست که جناب امیر درین خطبه ده صفات حضرت ابوبکر صدیق ذکر فرموده. اول: آنکه مخلوق خدا در کجی گرفتار شده بود آن کجی دور کرد و مخلوق را بر راه راست آورد اشاره است بفتنه ارتداد که حضرت صدیق آن را فرو نشاند.

دوم: امراض روحانیه را دوا فرمود یعنی بوعظ و نصیحت و تأثیر صحبت مردمان را بر اسلام مستقیم نمود.

سوم: سنت نبوی را قائم کرد و بدعت را رواج نداد.

چهارم: بحسن انتظام خود در ایام خلافت خود فتنه و فساد را بکشت.

پنجم: از لوٹ دنیا پاک دامن رفت غالباً اشاره تست بآن که وظیفه که از بیت المال

برای خود بقدر و قوت لایموت مقرر کرده بود آن را هم بوقت وفات در خزانه بیت المال رد کرد.

ششم: خوبیهای خلافت را حاصل کرد و از بدی‌های آن محفوظ ماند یعنی فرائض خلافت را با حسن وجوه ادا کرد و در آن هیچ کوتاهی نکرد.

هفتم: طاعت خدا چنانکه می‌بایست بجا آورد.

هشتم: تقوی را چنانکه حق تقوی است اختیار کرد.

نهم: خلق خدا بعد از وی در تشویش و حیرت افتاد.

دهم: بعد از وی در مردمان اختلافی عظیم پیدا شد. اشاره است که در زمان حضرت صدیق اختلاف در جزئیات فروعی هم در امت نبود. مصنف تحفه رحمه الله همین اوصاف را ذکر کرده می‌فرماید: «پس درین عبارت سراسر بشارت ابوبکر را بده وصف عالی موصوف نموده». کتوری در جواب این حسب عادت موروثی خود گفته: «ثبت الجدار ثم انقش، اول این معنی باثبات باید رسانید که مراد از لفظ ابوبکر باید نمود». ازین عبارت کتوری هویدا است که اگر این امر ثابت شود که مراد از فلان ابوبکر صدیق است باز در ثبوت فضائل او گنجایش شک نیست. فالله الحمد که این امر باحسن وجوه ثابت شد. مولانا حیدرعلی صاحب در کتاب ازاله العین بجواب این قول کتوری می‌فرماید: «بحمدالله هم بنای دیوار محکم شد و هم نقش و نگار صورت بست، و خود شراح نهج البلاغه آن اوصاف را که تلک عشره کامله عبارت از آن است به همین عدد یاد کرده‌اند عبارت بحرانی بعد از ترجیح صدیق باید شنید وصفه بامور احدها الخ». ای معاشر مسلمین، اکنون کجا ماند دعاوی کاذبه روافض که در مطاعن تقریر کرده هزاران کتب و رسائل را مثل نامه‌های اعمال خود در سیاهی و تباهی گرفتند و انصاف باید داد که حالا از عمده طعنه‌های رافضه که در اسفار کلامیه ایشان مبسوط است چیزی باقی است که بعد شهادت جناب مرتضوی حاجت به رد آن افتد پس بر سوء عاقبت این قوم بناله ای جانکاه باید گریست و ریگ بیابان مذلت بر سرایشان باید ریخت.

## حدیث هشتم

علی بن عیسی اردبیلی در کتاب کشف الغمه می‌آرد: «سئل الإمام أبوجعفر علیه السلام عن حلیة السیف هل یجوز؟ قال: نعم، قد حلی أبوبکر الصدیق سیفه بالفضة. فقال الراوی: أتقول هكذا؟ فوثب الإمام عن مكانه فقال: نعم الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق، فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنيا والاخرة». ترجمه: کسی از امام باقر علیه السلام پرسید که بر قبضه شمشیر سیم یا زر اندودن جائزست یا نه؟ امام فرمود: جائزست، ابوبکر صدیق بر قبضه شمشیر خود سیم اندوده بود. راوی گوید: من گفتم که یا امام تو نیز او را این چنین می‌گوئی؟ پس امام از جای خود برجست و گفت که بلی او صدیق بود بلی او صدیق بود بلی او صدیق بود. کسی که او را صدیق نگوید خدا قول او را صادق نگرداند نه در دنیا و نه در آخرت.

ازین روایت پر فضیلت فوائد چند حاصل شد:

اول: اینکه از زبان امام باقر علیه السلام صدیق بودن حضرت ابوبکر ثابت شد و این دلیل است برینکه او از تمام امت افضل بود زیرا که صدیق بعد از انبیا از همه افضل می‌باشد. چنانکه از آیه کریمه: ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ [النساء: 69] مفهوم می‌شود.

دوم: اینکه اینجا سائلی از امام یک مساله پرسیده بود که جائزست یا نه، هرگز درینجا برای تذکره حضرت ابوبکر و باز برای توصیف وی به صدیقیت شائبه از ضرورت نبود امام از خود ذکر فرمود ازین معلوم می‌شود که مقصود امام رد کسانی بود که منکر فضائل حضرت صدیق بودند.

سوم: اینکه امام فعل حضرت صدیق را سند شرعی قرار داد، معلوم شد که مقصود امام، اظهار این مساله بود که فعل خلفای راشدین سند شرعی است و همین است مذهب اهل سنت. لهذا حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب شیعه چنانکه باید واضح گردید.

چهارم: این که سائل چون بر لقب صدیق اظهار تعجب کرد امام غضبناک شد معلوم شد که امام از مذهب شیعه سخت بیزار و نهایت متنفر بود.

پنجم: اینکه برای شیعه بد دعا کرد که خدا قول ایشان را صادق نگرداند نه در دنیا نه در آخرت. اثر این بد دعا در شیعه بچشم دیده می‌شود، اثر همین بد دعاست که مصنفین مذهب شیعه کذب و دروغ را در مذهب خود بهترین عبادت و ترک آن را بدترین معصیت قرار داده‌اند.

ششم: اینکه درینجا شیعه بودن سائل از تعجب کردن او بر لقب صدیق ظاهرست، و این هم ظاهرست که دران مجلس کسی غیر شیعه نبود ورنه سائل اظهار تعجب کرده تشیع خود آشکارا نمی‌کرد، لهذا اینجا گنجایش تقیه قطعاً نیست. حضرات شیعه در جواب این روایت هم همان روش اختیار کرده‌اند که از اسلاف خود بمیراث یافته‌اند. چنانچه جوابات ایشان زیب رقم نموده می‌شود.

جواب اول: قاضی نورالله شوستری در احقاق الحق بکمال بی‌باکی انکار این روایت می‌کند و می‌گوید که در کشف الغمه هرگز این روایت نیست بلکه مزید بر آن می‌فرماید که بودن این روایت در کشف الغمه خلاف عقل است عبارت‌ه‌ذا: «وکذا الحال فیما نقله عن رأس التعصب والحیف من حدیث حلیة السیف لیس ذلك فی الكتاب عنه خبر ولا عین ولا أثر، وأيضاً لا مناسبة لذكر ذلك فی هذا الكتاب المقصود علی ذکر النبی صلی الله علیه وسلم والأئمة الإثني عشر و ذکر أسمائهم وکناهم وأسماء آبائهم وأمہاتهم وموالیدهم ووفیاتهم ومعجزاتهم كما لا یخفی علی من طالع هذا الكتاب». بمطالعه این عبارت قاضی کدام شیعه است که یقین نه کرده باشد که قاضی آنچه می‌گوید راست است، و این حدیث در کتاب کشف الغمه نیست، و اینکه علمای اهل سنت حوالجات کتب شیعه غلط می‌دهند. خصوصاً در حالیکه عبارت قاضی ظاهر می‌کند که این کتاب در مطالعه او رسیده لیکن واضح باد که قاضی کاری غیر متوقع نه کرده، زیرا که کذب در مذهب او عبادت عظمی است. اینک کتاب کشف الغمه موجود است سال‌هاست که این کتاب در

ایران طبع شده در هندوستان کثیرالوجود گشته، در آن کتاب این حدیث را مشاهده نموده بر دروغگوئی قاضی آفرین باید کرد، و ما برای مزید اطمینان شیعه از کتاب طعن الرماح تصنیف مجتهد اعظم ایشان مولوی سید محمد اقرار واقع بودن این روایت در کشف الغمه نقل می‌کنیم مجتهد مذکور می‌گوید: «روایت نعم الصدیق را اسناد به کتب شیعیان نموده از کتاب کشف الغمه نقل کرده چون اتفاق مراجعت بآن کتاب شده، مصنف آن کتاب که مولانا الوزیر علی بن عیسی اردبیلی است از ابن جوزی که از مشاهیر علمای اهل سنت است روایت مذکوره را نقل کرده». ازین عبارت مجتهد، کاذب بودن قاضی نورالله همچو مهر نیم روز آشکار گردید، باقی ماند آنچه مجتهد گفته که این روایت از ابن جوزی منقول است، یعنی این روایت اگر چه در کتب شیعه موجود است لیکن چونکه از علمای اهل سنت منقول است لهذا مقبول نیست. جوابش اینکه شاید مجتهد کتاب کشف الغمه را بالاستیعاب مطالعه نکرده. مصنف کتاب مذکور التزام نموده که آنچه درین کتاب آورده مقبوله علمای شیعه است و دیگر علمای شیعه هم این التزام مصنف کشف الغمه را مسلم داشته‌اند. علامه معزالدین در صدر کتاب امامت می‌نویسد که «کتاب کشف الغمه از تصنیفات وزیر سعید اردبیلی است و آنچه در کتاب مستطاب مذکورست مقبول طبائع موافق و مخالف است». پس می‌گوئیم که گو این روایت از ابن جوزی منقول باشد مگر آوردنش در کتاب کشف الغمه دلیل است برین که شیعه این روایت را قبول کرده‌اند. آخر مصنف کشف الغمه این روایت را برای کدام مقصد در کتاب خود جا داده و این هم تصریح نکرده که این روایت مقبوله‌ی ما نیست. مصنف استقصاء الأفحام هم اعتراف این امر کرده که روایت کشف الغمه مقبوله‌ی علمای شیعه است، لیکن معنی قبول کردن از طرف خود عجیب در عجیب تراشیده می‌گوید: «اول آنکه ازین کلام زردستانی نهایت آنچه مستفاد می‌شود این است که آنچه در کشف الغمه مذکورست آن را اهل حق هم قبول می‌سازند و برد و انکار آن نمی‌پردازند و این امر آخرست و بودن روایات کشف الغمه از اجماعیات و اتفاقیات اهل حق و اهل خلاف که مخاطب مدعی

آن است امر آخر. زیرا که مفهوم ثانی آن است که اهل حق در روایت این روایات شریک‌اند و از قبول کردن آن روایات این معنی مستفاد نمی‌شود چه قبول روایت باین وجه هم متصور است که اهل خلاف روایت آن کرده باشند و اهل حق قبول آن نموده باشند و قبول گاهی باین معنی است که این روایت را صحیح می‌دانیم و آنچه در آن مذکورست آن را حجت می‌گیریم و گاهی باین معنی که چون بآن بر بعض مطالب خود احتجاج می‌کنیم پس برای این امر قبولش کرده‌ایم. باین معنی که خصم بآن بر ما احتجاج نماید. دوم آنکه کلام زردستانی محمول بر اصول و مقاصد آن کتاب است یعنی آنچه در آن کتاب برای احتجاج و استدلال از اهل خلاف نقل فرموده و مقصود بالذات است مقبول اهل حق هم هست نه اینکه آنچه مقصود بالذات نیست و محض استطراداً و تبعاً نقل شد آن هم مقبول است و لیاقت حجیت نزد اهل حق دارد، حاشا و کلاً». از مطالعه این عبارت هر کس خواهد فهمید که بیچاره در گرداب بلا به سختی گرفتارست هر سو دست و پا می‌زند لیکن راه نجات نمی‌بیند. می‌خواهد که ازان ذلت خود را دور دارد که قاضی نورالله شوستری به سبب انکار وجود این روایت در آن غرق شده و نیز می‌خواهد که از آن مذلت هم خود را محفوظ دارد که مجتهد را به سبب انکار اعتبار این روایت گلوگیر شده و با این همه هوس جواب این روایت هم در سر دارد. لهذا حیران است که چه کند درین سراسیمگی و حیرانی چنان سخن‌های لاطائل بر زبان آورده که مصداق مثل مشهور: (فر من المطر واستقر تحت المیزاب) گشته. بهر کیف این هر دو اقرار بصراحت و وضاحت در عبارت مذکوره‌ی بالا موجودست. اقرار اول: این که این روایت در کشف الغمه موجود است. اقرار دوم: اینکه روایات مذکوره‌ی کشف الغمه را شیعه قبول می‌کنند و بر رد و انکار آن نمی‌پردازند. باقی ماند آنچه گفته که لفظ قبول گاهی باین معنی می‌آید و گاهی بآن معنی، و گاهی به فلان معنی، این همه از اختراعات اوست. و از چنین اختراعات بی‌اصل لغت متبدل نمی‌شود. لیکن ما ازین همه چشم پوشی کرده می‌گوئیم که حاصل کلام بی‌حاصلش اینست که شیعه روایت (نعم الصدیق) را برای بعض مطالب و



فوائد خود قبول کرده‌اند نه برای این که اهل سنت برین روایت بر شیعه حجت الزامی قائم کنند، لهذا اهل سنت را نباید که این روایت را برای ابطال مذهب شیعه استعمال کنند. صلاح است اهل عقل و فهم را که این سخن عجیب و غریب را بنویسند و در عجائب خانه روزگار بنهند. آیا این امر عجیب نیست که کسی دستاویزی یا قباله‌ی را قبول کند و گوید که من انکار این دستاویز و قباله نمی‌کنم لیکن چون از بغض عبارات آن دستاویز او را الزام داده شود جواب گوید که من آن دستاویز را برای اثبات چیزی قبول کرده‌ام نه برای اینکه خلاف من آن دستاویز را استعمال کرده شود؟! آیا این جواب او نزد کسی مقبول خواهد شد یا دلیل اختلال حواس او قرار خواهد یافت؟ و آنچه سخن دیگر گفته که قبول روایات کشف الغمه مخصوص بآن روایات است که باصول و مقاصد کتاب تعلق دارد، جوابش اولاً اینکه این تخصیص طبع زاد مصنف استقصاست، در کلام زردستانی و غیره هرگز این تخصیص مذکور نیست. ثانیاً: اینکه روایت (نعم الصدیق) قطعاً و یقیناً بمقاصد کتاب تعلق دارد، چه اصل مقصد کتاب حالات ائمه است، و درین روایت بلاشبهه حال امام باقر مذکور است.

جواب دوم: بعضی علمای شیعه در جواب این روایت گفته‌اند که اگر صحت این روایت تسلیم کنیم تا هم استدلال به لقب صدیق درست نیست، زیرا که این لقب را امام برای ابوبکر محض باین سبب استعمال کرده که سامعین را اشتباه باقی نماند و همه بدانند که مراد کدام ابوبکرست. قاضی نورالله شوستری می‌گوید که «أقول: ذکر الصدیق لأجل التخصیص والتمیز للمخاطب من غیر تصدیق بمضمونه». لیکن این جواب را خود همین روایت باطل می‌کند چه اگر مقصود امام از ذکر لقب صدیق محض امتیاز ابوبکر بودی هرگز این نه فرمودی که «نعم الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق، من لم یقل له الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنيا والآخرة».

جواب سوم: ازین روایت اینکه امام این لقب را برای ابوبکر بطور استهزا استعمال فرموده، چنانچه قاضی در احقاق الحق می‌نویسد: أو الاستهزاء كما فی قوله: ﴿ذُقْ إِنَّكَ

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿١٩﴾ [غافر: 82]. برای ابطال این جواب هم همین حدیث کافی است، چه اگر مقصود امام استهزاء بودی هرگز نه فرمودی که هر که او را صدیق نه گوید خدا قول او را نه در دنیا صادق گرداند نه در آخرت.

جواب چهارم: اینکه بطور تقیه این قول از امام صادر شده، قاضی در احقاق الحق می‌نویسد: «لِقَائِلِ أَنْ يَحْمِلَ ذَلِكَ الْكَلَامَ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيَّ التَّقِيَّةِ عَنْ بَعْضِ الْمُخَالَفِينَ الْحَاضِرِينَ فِي مَجْلَسِهِ الشَّرِيفِ». یعنی این قول امام محمول است بر تقیه از بعضی مخالفین که در مجلس شریف آنجناب موجود بودند و مجتهد نیز در طعن الرماح می‌گوید: «ولو نزلنا عن ذلك پس محمول بر تقیه خواهد بود». حاصل این جواب آنکه امام از بعضی مخالفین ترسیده چنین کلام دروغ بر زبان آورده. این جواب هم باطل محض است، اولاً: باین وجه که سیاق این روایت خود شهادت می‌دهد که کسی از مخالفین در مجلس شریف امام موجود نبود ورنه سائل بر لقب صدیق اظهار تعجب کرده رفض خود را آشکارا نمی‌نمود و خود را در هلاکت نمی‌افگند. ثانیاً: باین وجه که سائل از مساله حلیه السیف پرسیده بود، امام را در جواب همین قدر کافی بوده فرمودی جائزست، ذکر حضرت ابوبکر چه ضرور بودی؟ ضرورت اسباب تقیه را فراهم کردن چگونه جائز خواهد بود؟ ثالثاً: باین وجه که امام باقر نیز مثل فرزند خود یعنی جعفر صادق از تقیه ممنوع بود و مامور بود که در اظهار حق از کسی خوف نه کند. و قطع نظر ازین از شان امام بس بعید است که از مخلوق ترسیده در امر دین کلمات خلاف حق بر زبان آرد هرگز عقل سلیم این را باور نمی‌کند خواه شیعه آن را تقیه نام نهند یا هر چه خواهند گویند. علاوه برین این هم باید دید که ائمه همیشه از سنیان ترسیده بدروغ مدح صحابه بیان می‌کردند یا گاهی موافق جلالت شان خود از کسی خوف و هراس نکرده اظهار امر حق هم می‌کردند اگر از کتب شیعه امر دوم ثابت شود پس باید فهمید که عذر تقیه عذر بدتر از گناه و بر ائمه افترا و بهتان است. ببینید ملاباقر مجلسی در کتاب حق الیقین می‌نویسد که «در زمان حضرت امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که اواخر زمان

بنی امیه و اوائل دولت بنی عباس بود ازان دو بزرگوار آنقدر از مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرائب علوم منتشر گردید که عالم را فرا گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیده و پیوسته در مناظرات و مباحثات علما بر جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده‌اند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده بودند (الی قوله) و بطریق معتبر منقول است که قتاده‌ی بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود: «توئی فقیه اهل بصره؟ گفت: بلی. حضرت فرمود: وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلق آفریده است که ایشان را حجت‌های خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین‌اند و خازنان علم الهی‌اند. پس فتاده مدتی ساکت شد که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت: بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته‌ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشده چنانچه نزد تو مضطرب شده است. حضرت فرمود: می‌دانی که کجائی در پیش خانه‌ی نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ﴾ [النور: 36]. قتاده گفت: راست گفتمی». ازین روایت ظاهرست که اکابر مفسرین و مشاهیر فقها از امام باقر مرعوب بودند و امام ایشان را بکلمات سخت و درشت مخاطب می‌گرداند، شاگردان امام در محافل کبیره برملا با سنیان مباحثه می‌کردند و ایشان را هزیمت می‌دادند و صدها علما و فقها پیش امام زانوی تلمذته می‌کردند اندرین حالات چگونه باور کنیم که همین امام باقر از یک دو سنی ترسیده تقیه کند و مدح خلفای جور بر زبان آرد. از روایات شیعه این هم ثابت است که امام از پادشاهان وقت هم نمی‌ترسید و از اظهار حق سکوت نمی‌فرمود، ملاباقر مجلسی در حق الیقین می‌آرد که «در روایت دیگر معتبر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبدالملک به حج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر هجوم آورده‌اند

و از امور دین خود سوال می‌کنند. عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست این که نور علم از جبین او ساطع است؟ میروم که او را خجل کنم چون نزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت: یا ابن رسول الله! من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام این حالت مرا عارض نشده. حضرت همان جواب را فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت هم آن است که حق تعالی محبت ایشان در دل دوستان و مهابت ایشان در دل‌های دشمنان می‌افزاید. از این روایت معلوم شد که همچو هشام بن عبدالملک که پادشاه ظالم موجود بود روبروی او رعب امام بر مخالف طاری شد و لرزه بر اندام او افتاد و این امر از شواهد امامت است پس درین حالات چگونه عقل کسی باور کند که امام از کسی ترسیده خلاف حق بر زبان آرد؟! حیرتم می‌رباید که گاهی شیعه ائمه کرام را چنان شجاع و با هیبت می‌گویند که پادشاهان وقت را نیز در پیش ایشان منزلتی باقی نمی‌ماند و گاهی چنان جبان و بزدل قرار می‌دهند که از کمترین‌ها و اراذل هم می‌ترسیدند و سخن حق بر زبان نمی‌آوردند. در حقیقت این همه افتراءات شیعه است. برای هر موقع سخنی می‌تراشیدند و بئمه منسوب می‌کردند. اگر شیعه بر حالات راویان خود غور کنند و انصاف را از دست ندهند بریشان همچو روز روشن آشکارا گردد که راویان ایشان همه کذاب و مفتری بودند و ائمه از کذب و افترای ایشان سخت عاجز آمده بودند و بر ایشان لعنت می‌فرستادند ائمه باربار ارشاد می‌فرمودند که ظاهر و باطن ما یکسان است بر ما چنین ظلم نکنید که باطن ما را خلاف ظاهر ما بیان کنید. از امام جعفر صادق در کتب شیعه مروی است که فرمود: «لا تذکروا سرنا بخلاف علانیتنا ولا علانیتنا بخلاف سرنا، حسبکم أن تقولوا ما نقول وتصمتوا عما نصمت». یعنی باطن ما را خلاف ظاهر ما و ظاهر ما را خلاف باطن ما مگوئید، کافی است برای شما که آنچه ما می‌گوئیم شما نیز بگوئید و از چیزی که ما سکوت می‌کنیم شما نیز سکوت کنید». این ارشادات ائمه کرام خود در کتب شیعه مروی است لیکن اگر شیعه برین ارشادات عمل کنند مذهب ابن سبا از دست شان برود.

جواب پنجم: ازین روایت این که جناب امیر علیه السلام فرموده است که «أنا الصديق الأكبر لا يقوله بعدي إلا كذاب». یعنی: منم صدیق اکبر و کسی که بعد از من این منصب را برای خود استعمال کند او کذاب است. پس چگونه ممکن است که امام باقر علیه السلام بر خلاف ارشاد امیرالمومنین ابوبکر صدیق را گوید. این جواب هم مردود است به چند وجه. وجه اول: اینکه خود جناب امیر درین ارشاد قید بعدی اضافه فرموده و ظاهرست که برای حضرت ابوبکر لقب صدیق بعد جناب امیر نبوده بلکه قبل از وی. اگر شیعه گویند که قبل جناب امیر هم کسی باین لقب ملقب نشده جوابش اینکه خود از کتب شیعه تکذیب این قول می‌شود، در عیون اخبار الرضا و غیره کتب حدیث شیعه مروی است که «ابوذر صدیق هذه الأمة» پس هرگاه که برای حضرت ابوذر لقب صدیق وارد شده تخصیص مرتضوی باطل گشت. وجه دوم اینکه از کتب شیعه ظاهر می‌شود که عامه صحابه کرام برای حضرت ابوبکر لقب صدیق روبروی حضرت امیر بلکه در حیات نبوی استعمال می‌نمودند، چنانچه در منهج المقال که از کتب معتبره شیعه است از فضیل مروی است که «قال: سمعت أبا ذر يقول: حدثني بريدة الأسلمي قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إن الجنة مشتاق إلي ثلاثة: فجااء أبو بكر فقيل له: يا أبا بكر! أنت الصديق وأنت ثاني اثنين إذ هما في الغار فلو سألت رسول الله من هؤلاء الثلاثة». یعنی بریده اسلمی می‌گوید که من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: جنت مشتاق است به سوی سه کس. درین اثنا حضرت ابوبکر پیامد پس از وی گفته شد: که ای ابوبکر، تو صدیق هستی و تو ثانی اثنين إذ هما فی الغار هستی. کاش از رسول خدا می‌پرسیدی که این سه کس کدام‌اند. ازین روایت ظاهرست که در عهد نبوی لقب صدیق و لقب ثانی اثنين برای حضرت ابوبکر رواج عام داشت پس چگونه ممکن است که بعد تقریر نبوی جناب امیر این لقب را برای خود مخصوص گرداند. وجه سوم: اینکه دیگر ائمه هم حضرت ابوبکر را بلقب صدیق یاد فرموده‌اند چنانچه در کتاب کشف الغمه از امام جعفر صادق منقول است که فرمود: «ولدني أبو بكر

الصدیق مرتین» بعد این همه اگر تشنگی حضرات شیهه باقی باشد خود از زبان جناب امیر صدیقیت حضرت ابوبکر نقل می‌کنم. در کتاب احتجاج طبرسی مروی است که جناب امیر فرمود: «کنا معه (أی مع النبی) صلی الله علیه وسلم علی جبل حراء إذ تحرك الجبل فقال له: قر فإنه لیس علیک إلا نبی وصدیق وشهید». یعنی ما همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کوه حرا بودیم که یکایک کوه مذکور در حرکت آمد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم باو فرمود: ای کوه، ساکن باش زیرا که نیست بر تو مگر یک نبی و یک صدیق و یک شهید. و از کتب شیعه ثابت است که در آن وقت همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت ابوبکر بود و حضرت علی، لهذا ظاهرست که لقب صدیق برای حضرت ابوبکر بود و لقب شهید برای حضرت علی. ازین هم بالاتر چیزی دیگر باید شنید صدیقیت حضرت ابوبکر از کتاب الله ثابت است در تفسیر مجمع البیان تحت آیه کریمه: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: 33]. می‌نویسد: «قیل: الذي جاء بالصدق رسول الله وصدق به أبو بكر». یعنی: مراد از ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ رسول خداست و مراد از صدیق به ابوبکرست. بهر کیف از کتب شیعه آن همه فضائل صحابه، خصوصاً فضائل شیخین که اهل سنت بآن قائل‌اند ثابت است لیکن شیعه بر کتب خود هم قائم نمی‌مانند لهذا در دست ما غیر ازین علاجی نیست که بد دعائی حضرت امام باقر را که درین مبحث منقول شده بار دیگر بگوش ایشان رسانیم: «من لم يقل له الصدیق فلا صدق الله قوله في الدنيا والآخرة». یعنی: کسی که حضرت ابوبکر را صدیق نگوید خدا قول او را صادق نگرداند در دنیا و آخرت.

### حدیث نهم نکاح ام کلثوم با حضرت فاروق اعظم

از کتب معتبره شیعه و نیز کتب اهل سنت ثابت است که ام کلثوم بنت حضرت علی مرتضی که خاص از بطن مبارک حضرت فاطمه زهرا بود در حباله‌ی نکاح حضرت فاروق اعظم درآمد بود. ازین نکاح دو نتیجه عظیم الشان بالبداهه حاصل می‌شود. اول:

اینکه در میان حضرت علی و حضرت فاروق قصه رنجش و عداوت همه افترا و بهتان است بلکه با هم کمال محبت و اخلاص بود و گاهی هیچ آزاری و هیچ ایذائی از حضرت فاروق به علی مرتضی یا به حضرت فاطمه نه رسیده بود. دوم: اینکه علی مرتضی حضرت فاروق را مومن کامل صالح الاعمال اعتقاد می کرد و هرگز گمان نفاق و ارتداد بجانب او نمی داشت این همه سخن های دور از کار ساخته و بافته ذریت ابن سبا است. جزاهم الله تعالی. این نکاح برای مذهب شیعه بلای بی درمان است از زمانه ابن سبا تا این وقت رنگارنگ توجیهات می کنند و هیچ پیش نمی رود کسی می گوید که این نکاح بجبر و اکراه بوقوع آمد در حقیقت نکاح نه بود بلکه غضب بود کسی می گوید که بعد نکاح مقاربت و هم بستری واقع نه شده، کسی می گوید که چون حضرت عمر برای این نکاح تشدد بسیار کرد حضرت علی بزور اعجاز جنیهی را مشکل به شکل ام کلثوم نموده پیش او فرستاد و همان جنیه در خانه حضرت عمر بود و زندگی می کرد و هم باوی مقاربت بوقوع می آمد. الغرض، هر کسی از علمای شیعه افسانهی نوی تراشد و نغمهی نو می سراید که آن را شنیده همه عالم محو حیرت می شود و شور احسنت و آفرین از هر سو بلند می گردد.

اک هم هی تیری چال سی پستی نهین صنم پامال کبک بهی تو هوی کوهسار مین  
 اکنون ما این همه اقوال مختلفهی علمای شیعه را بحوالهی کتب ایشان بیان می کنیم.

### قول اول

بعض متعصبان شیعه ازین نکاح قطعاً انکار می کنند و می گویند که روایت این نکاح بی اصل محض است. چنانچه مجتهد اعظم ایشان یعنی سلطان العلماء مولوی سید محمد در رساله خود می فرمایند: «و انتساب تزوج حضرت ام کلثوم باین الخطاب به ثبوت نه رسیده و مثل سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه معصومین بود و غیر ایشان انکار بلیغ ازان نموده اند». جوابش اینکه این ارشاد جناب مجتهد دروغ خالص است و آن هم محض بی فروغ، هرگز سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه بوده انکار این نکاح

نموده بلکه اقرار این نکاح کرده. سید مرتضی نام دو کس در علمای شیعه بوده، یکی ابوالقاسم ثمانینی برادر رضی و این کس از قدمای شیعه بود. قاضی شوستری در مجالس المومنین ولادت او در سنه ۳۵۵ هـ بیان کرده. دوم سید مرتضی رازی مصنف تبصره العوام و این کس از متاخیرین است. اول الذکر که قریب العهد از زمان ائمه بوده در دو کتب مصنفه خود اقرار این نکاح کرده در کتاب شافی مفصلاً و در کتاب تنزیه الانبیاء والائمه مجملاً میرزا محمد کشمیری در نزهه بجواب تحفه اثنا عشریه می نویسد که «سید مرتضی علم الهدی در کتاب تنزیه الانبیا می فرماید: «فأما إنکاحه فقد ذکرنا فی کتاب الشافی الجواب عن هذا الباب مشروحا وینا أنه علیه السلام ما أجاب عمر إلی نکاح ابنته إلا بعد تواعد وتهديد ومراجعة ومنازعة وكلام طويل مآثور أشفق معه من سوء الحال وظهور ما لا يزال یخفیة». یعنی اما نکاح ام کلثوم با عمر پس در کتاب شافی جواب آن بتفصیل بیان کرده ایم و بیان کرده ایم که جناب امیر عقد دختر خود با عمر به طیب خاطر نکرده بود بلکه بعد تخویف و تهدید و اصرار و نزاع و کلام شدید جناب امیر ترسید که حالات خراب رو نما شود و چیزی که همیشه اخفای آن می کرد ظاهر شود. حاصل اینکه این نکاح بوقوع آمد لیکن بحالت تقیه. و پدر بزرگوار جناب مجتهد یعنی مولوی دلدار علی در رساله حسنیه علی ما نقله فی ازالة العین می گوید که «سید مرتضی گفته است که تزویج ام کلثوم باختیار حضرت امیر واقع نشده و احادیث بسیار مؤید قول خود ذکر کرده و هرگاه باختیار حضرت امیر واقع نه شده محل اشکال نیست». پس ظاهر شد که سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه بوده انکار این نکاح نمی کند بلکه اعتراف آن می نماید و آن را بجبر و اکراه می گوید و این امر آخرست. لهذا دروغ بی فروغ بودن قول مجتهد کالشمس فی نصف النهار ظاهر گردید. البته قول مجتهد که دیگر علمای شیعه انکار این نکاح می کنند صحیح است، قطب راوندی مولف خرائج و جرائح هم ازان منکرین هستی، چنانچه مولوی دلدار علی از قطب راوندی در رساله حسنیه علی ما نقله فی ازالة العین می آرد که «گفت: عرض نمودم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که



مخالفین بر ما حجت می‌آرند و می‌گویند که چرا علی دختر خود را بخلیفه ثانی داد. پس حضرت صلوات الله علیه که تکیه کرده نشسته بودند درست نشسته فرمودند که آیا چنین حرفها می‌گویند بدرستیکه قومی که چنین زعم می‌کنند لایهتدون سواء السبیل». لیکن انکار این نکاح خواه منکر قطب الدین راوندی باشد یا کسی دیگر از کتب شیعه تکذیب آن هویدا می‌شود چنانچه ما بعونه تعالی ثبوت این نکاح از کتب حدیث و فقه و کلام ایشان زیب رقم می‌کنیم.

### ثبوت نکاح ام کلثوم

ثبوت اول: قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین می‌گوید: «اگر نبی دختر به عثمان داد ولی دختر به عمر فرستاد. (منظور ازدواج ام کلثوم بنت فاطمه با عمر است) ثبوت دوم: ابوالقاسم در مسالک الافهام شرح شرائع الاسلام که از کتب معتبره فقه شیعه است می‌نویسد: «یجوز نکاح العربیة بالعجمی والهاشمیة بغير الهاشمی وبالعکس کما زوج علی بنته أم کلثوم من عمر». یعنی: جائز است نکاح زن عربیه با مرد عجمی و نکاح زن هاشمیه با مرد غیر هاشمی چنانکه نکاح کرد علی دختر خود ام کلثوم را با عمر. ثبوت سوم: ابوالحسن علی بن اسماعیل که در خلاصه الاقوال به نسبت او قول امام اعظم شیعه نقل کرده است که او اول کسی است که موافق قواعد علم کلام مذهب شیعه را باثبات رسانید نیز معترف این نکاح است. قاضی در مجالس المومنین علی ما نقله فی ازالة العین می‌نویسد: «او را از چند امر پرسیدند که از آنجمله مقدمه نکاح خلیفه ثانی است. جواب داد که دادن دختر به عمر که جناب امیرالمومنین را اتفاق افتاد باین جهت بود که اظهار شهادتین می‌نمود و زبان اقرار به فضیلت رسول می‌کشود و در آن باب اصلاح غلظت و فظاظت او نیز منظور بود.

ثبوت چهارم: در مجالس المومنین نوشته که «محمد بن جعفر الطیار بعد از فوت عمر بن خطاب به شرف مصاهرت امیرالمومنین مشرف گشته ام کلثوم را که از روی اکراه در

حباله عمر بود تزویج نموده».

ثبوت پنجم: در کتاب تهذیب الاحکام که در اصول اربعه شیعه معدود دست می‌آرد: «عن محمد بن احمد بن یحیی عن جعفر بن محمد القمی عن القداح جعفر عن أبیه علیهم السلام قال: ماتت أم کلثوم بنت علی علیه السلام وابنها زید بن عمر بن الخطاب فی ساعة واحدة ولا یدری ایهما هلك قبل. فلم یورث أحدهما من الآخر وصلي علیهما جمیعاً». یعنی مُرد ام کلثوم بنت علی علیه السلام و پسر او زید بن عمر بن خطاب در یک وقت و تحقیق نشد که کدام ازین هر دو پیشتر مُرد. لهذا این هر دو از یک دیگر میراث نیافتند و بر هر دو ایشان و جمیعاً نماز جنازه خوانده شد.

ثبوت ششم: قول سید مرتضی که سابقاً درین مبحث منقول شد.

ثبوت هفتم: در کتاب کافی که از اصول اربعه شیعه است بابی مستقل باین عنوان باب تزویج ام کلثوم منعقد کرده، همدرین باب آورده که کسی از امام جعفر صادق پرسیده درباره‌ی نکاح ام کلثوم، امام فرمود: «ذاك فرج غضبناه». یعنی این شرمگاهی است که از ما غضب کرده شد.

ثبوت هشتم: در مصائب النواصب هم اقرار این نکاح مذکور است. المختصر روایات این نکاح در کتب شیعه بسیار از بسیار است. و آنچه ذکر کردیم اقل قلیل است به نسبت آنچه ذکر نکرده‌ایم. لیکن آفرین و صد آفرین بر جرات شیعه که با وجود چنین کثرت روایات که بحد شهرت و تواتر رسیده و مجتهدین ایشان از آن مسائل فقیه استخراج کرده از اصل واقعه انکار کردند که این نکاح هرگز بوقوع نیامده. حضرت ام کلثوم سال‌ها سال زینت فزای خانه حضرت فاروق بود و از وی فرزندی هم بیاورد که نامش زید بن عمر بود با این همه از واقعه‌ی نکاح اصلاً انکار کردن بجز شیعه از کسی ممکن نیست.

### قول دوم

اینکه درین نکاح فضیلتی برای حضرت عمر نیست، زیرا که این نکاح به نهایت جبر و تشدد بوقوع آمد، اگر جناب امیر برضا و رغبت با اختیار خود نکاح کردی البته فضیلتی

بود. روایات شیعه و اقوال علمای ایشان سابقاً به ضمن قول اول نقل کرده‌ایم، اینجا یک روایت دیگر هم نقل می‌کنیم. قاضی نورالله شوستری در مصائب النواصب از مصنف استغاثه نقل می‌کند که «عبدالله بن سنان گفت: من از امام جعفر صادق درباره‌ی نکاح ام کلثوم پرسیدم امام فرمود: «هو اول فرج غصبت منا». یعنی: این اول شرمگاهی است که از ما غصب کرده شد. و این حدیث مطابق آن حدیث است که مشائخ ما در باب این نکاح روایت کرده‌اند که عمر عباس را نزد علی فرستاد و درخواست کرد که نکاح ام کلثوم با من بکن. حضرت امیر انکار فرمود، چون عباس این خبر به عمر رسانید عمر گفت: اگر علی نکاح دختر خود با من نکند من علی را قتل خواهم نمود. باز عباس نزد علی رفت و او باز انکار نمود، بالاخره عباس به علی گفت که اگر تو نمی‌کنی من می‌کنم و تو را قسم می‌دهم که خلاف قول و فعل من نکنی بعد ازین عباس نزد عمر رفت و گفت که نکاح ام کلثوم با تو منعقد خواهد شد. پس عمر مردمان را جمع کرد و گفت: این عباس عم علی است و علی او را بر نکاح دختر خود اختیار داده است و اجازت داده که نکاحش با من بکند بعد ازین عباس ام کلثوم را با عمر تزویج نمود و بعد اندکی مدتی او را بخانه عمر فرستاد». بعد نقل این روایت قاضی نورالله شوستری<sup>۱</sup> می‌گوید که

۱- این شخص سخت کذاب است، به همین سبب علمای اسلام او را مفتری شوستری می‌گویند. این روایت در کتاب کافی که اقدم اصول اربعه شیعه است موجودست لهذا مجال کیست که از قبول آن سرباز زند. در فروع کافی جلد دوم مطبوعه لکهنو ص ۱۴۱ می‌آرد: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما خطب إليه قال له أميرالمؤمنين: أنها صبيّة. قال: فلقني عمر العباس فقال: مالي ابي باس؟ قال: وما ذلك؟ قال: خطبت إلي ابن أخيك فردني أما والله لأعودن زمزم ولا أدع لكم مكرمة إلا هدمتها ولأقيمن عليه شاهدين بانه سرق ولأقطعن يمينه فأتاه العباس فأخبره وسأله أن يجعل الأمر إليه فجعله إليه». ترجمه: از امام جعفر صادق علیه السلام مروی ست که چون عمر درخواست نکاح ام کلثوم کرد امیرالمؤمنین علیه السلام باو گفت که ام کلثوم صغیر السن هست پس به عمر با عباس ملاقات کردو گفت که آیا در من عیبی هست؟ عباس گفت که این چرا می‌گوئی عمر گفت: من از برادرزاده‌ی تو علی درخواست نکاح ام کلثوم کردم او درخواست مرا رد کرد. آگاه باش ای عباس

اصحاب حدیث این روایت را قبول نکرده‌اند لیکن همه برین امر متفق‌اند که عباس تزویج ام کلثوم با عمر بعد نزاعات بسیار کرده بود پس کسی که انکار این حکایت نموده مقصدش اینست که حضرت عباس نکاح ام کلثوم با عمر نکرده مگر به سبب آنکه مشائخ ما آن را روایت کرده‌اند و این مطابق آن حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمود: «هو أول فرج غصبت منا». حاصل این روایات و روایات کثیره‌ی دیگر آن است که واقعه‌ی این نکاح یقیناً صحیح است و حضرت عباس که عم علی و عم رسول صلی الله علیه وسلم بود باجازه حضرت علی متولی عقد نکاح بود. باقی ماند اینکه حضرت علی باین نکاح راضی نبود و بحالت مجبوری بخوف حضرت عمر مضطر شده حضرت عباس را اجازت داده بود این سخن هرگز لائق قبول نیست و هرگز عقل سلیم آن را به هیچ گونه باور نمی‌کند زیرا که اندرین صورت، شناعت قبیحه شدیده بر حضرت علی مرتضی وارد می‌شود که در طبقه اراذل و ادانی هم موجب صد عار و ننگ است (معاذالله منه). کدام شناعتی و قباحتی ازین خبیث تر خواهد بود که دختر او را که از نسل پاک پیغمبر بود و صغیرالسن بود شخصی کبیرالسن غصب کند و بجبر و ظلم در نکاح خود در آرد و در خانه‌ی خود برد و آن شخص اولاً منافق بی‌دین دشمن اسلام بوده و ثانیاً مرتد گشته

قسم بخدا من از تو زمزم واپس خواهم گرفت. (سقاییت زمزم تعلق به حضرت عباس داشت) و هیچ چیز که موجب عزت شماست باقی نخواهم گذاشت همه را منهدم خواهم کرد و یقیناً بر علی دو گواه خواهم ساخت که گواهی دهند که علی دزدی کرده است و دست راست او خواهم برید. پس عباس نزد علی رفت و این همه ماجرا باو گفت و از وی خواهش کرد که اختیار این کار بدست من تفویض کن لهذا امیرالمومنین اختیار تزویج ام کلثوم باو تفویض کرد. ترجمه تمام شد. مخفی ماند که این ام کلثوم بنت علی از بطن مبارک حضرت فاطمه زهرا بود چنانچه در تاریخ طراز مذهب مظفری که مصنفش خاف رشید مصنف ناسخ التواریخ و رکن سلطنت ایران بوده بابی منعقد کرده که عنوانش اینست حکایت تزویج ام کلثوم با عمر بن خطاب. این باب از ص ۳۶ شروع گشته و بر ص ۶۴ ختم شده یک فقره ازین باب این است: «ام کلثوم کبری دختر فاطمه زهرا در سرای عمر بن خطاب بود و از وی فرزند بیاورد».

باشد و انواع مظالم بر دین و اهل دین از دست وی رسیده باشد برای سوختن خانه حضرت زهرا آماده شده بود و آن معصومه را زد و کوب کرد و چنان ضرب شدید رسانید که حمل ساقط شد و به همین واقعه سبب موت آن معصومه مظلومه شد. الغرض، ظلمی نبود که ازان شخص باقی ماند و با این همه مظالم ولدالزنا<sup>۱</sup> هم بود. یقیناً این چنین بی‌آبرویی و تباهی دین و دنیا را ارذل الناس هم برداشت نخواهد کرد اگر طاقت مدافعت نداشته باشد جان خود را خواهد باخت و اگر کسی درین وقت خیال جان و مال خود کند او را تمام خلق بدترین دیوث و بی‌غیرت و سخت بی‌دین خواهد گفت، لیکن علی مرتضی باوجودیکه مالک اعلی‌ترین قوتها بود و آن ظالم هرگز تاب مقابله او نداشت خاموشی اختیار کرد و برای محافظت دین و آبروی خود نه از دست و زبان مدافعت نمود نه از تیغ و سنان. منافق و مرتد بودن آن شخص و این همه مظالم او در کتب شیعه مذکور است و از اجتماعات ایشان است و نبذی ازان در صفحات سابقه از کتب شیعه منقول<sup>۲</sup> شده است. باقی ماند اینکه حضرت علی مرتضی قوت مدافعت علی وجه الکمال

۱- شیخ صدوق در معانی الاخبار می‌آرد: عن ابي بصير قال: «سألته عما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: إن ولد الزنا شر من الثلاثة. قال عليه السلام: عني به الأوسط أنه شر من تقدمه وممن تلاه». ترجمه: ابوبصیر گفت که پرسیدم از امام معنی قول نبی صلی الله علیه وسلم که فرموده به تحقیق ولدالزنا بدترین سه کس هست. امام علیه السلام فرمود که مراد از او ولدالزنا خلیفه در میانی است که او بدترست از کسی که پیش از وی بود و از کسی که بعد وی آمد.

۲- در صفحات سابقه آنچه منقول شده برای ثبوت منافق و مرتد بودن کافی و وافی است. و برای ثبوت بقیه مظالم مذکوره اینجا نقل کرده می‌شود در جلاءالعیون فصل هفتم که برای بیان حالات حضرت فاطمه است می‌آرد که «عمر پا بر در زد و فریاد کرد که ای پسر ابوطالب، در را بگشا و شیر بیشه شجاعت بامر خدا صبر می‌نمود و متعرض ایشان نمی‌شد تا آنکه حضرت فاطمه علیها السلام بیتاب گردیده به عقب درآمد و از درد و الم عصا به بر سر بسته بود و جسم شریف بسیار نحیف گردیده بود بسبب مصیبت حضرت رسالت و فرمود که ای عمر، چه از ما می‌خواهی و ما را به مصیبت ما نمی‌گذاری؟ عمر گفت: در را بگشا والا آتش در خانه شما می‌اندازم و شما را می‌سوزانم. حضرت

داشت بیانش اینکه حسب روایات و معتقدات شیعه عصای موسی و انگشتری سلیمان و جمیع معجزات انبیای سابقین علیهم السلام نزد حضرت علی موجود بود و اسم اعظم هم می دانست و بودن این همه معجزات و دانستن اسم اعظم از لوازم امام است. در کتاب اصول کافی که اقدم و اوثق کتب ایشان است مطبوعه لکهنو ص ۱۴۰ بابی است باین عنوان باب «ما أعطی الأئمة من اسم الله الأعظم» درین باب روایات متعدده آورده خلاصه آن روایات این است که در اسم اعظم هفتاد و سه حرف اند، آصف وزیر حضرت سلیمان را یک حرف ازان معلوم بود که بذریعه آن در چشم زدن تحت بلقیس را حاضر کرد و حضرت عیسی را دو حرف معلوم بود و حضرت موسی را چهار حرف و حضرت ابراهیم را هشت حرف و حضرت نوح را پانزده حرف و حضرت آدم را بیست و پنج حرف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را هفتاد و دو حرف و آن هفتاد و دو حرف را

فاطمه گفت: ای عمر، از خدا بترس می خواهی بخانه‌ی من بی رخصت درآئی این خانه اهل بیت رسالت و بیت الحرام عزت و جلالت است، ازین حرم محترم شرم دارد و این جور و ستم روا مدار. پس آن (اینجا نام مبارک حضرت عمر با کمال گستاخی و بی ادبی نوشته جزاه الله تعالی) از آن سخنان هیچ پروا نکرد و هیزم طلبید و در خانه اهل بیت رسالت را بسوخت». باز بفاصله یسیره در همین فصل می آرد که «پس آن کافران ریسمانی در گردن امیرمومنان انداختند و بسوی مسجد کشیدند چون بدرخانه رسیدند حضرت مانع شد و بروایت دیگر: عمر تازیانه بر بازوی حضرت فاطمه زد که بشکست و ورم کرد و باز آنحضرت دست از امیرالمومنین بر نمی داشت تا آنکه در را بر شکم آنحضرت فشردند و دندانهای پهلوی آنحضرت را شکستند و فرزندی که در شکم داشت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را محسن نام کرده بود شهید کردند و دمان ساعت سقط شد و حضرت فاطمه بهمان ضربت از دنیا رفت». علاوه این مظالم قرآن را محرف کردن و آیات و سور بسیار ازان حذف کردن و کلام انسانی دران افزودن و همچو متعه عبادت عظمی را حرام کردن که از یک بار متعه کردن مرثیه امام حسین حاصل می شود و از دوبار درجه امام حسن و از سه بار مرتبه حضرت علی و از چهار بار مرتبه حضرت رسول و همچو نماز تراویح معصیت کبری را رواج دادن و غیره و غیره مظالم بی حد و بی حساب است.

حضرت علی و تمام ائمه می‌دانند. نیز در همین کتاب اصول کافی ص ۱۴۱ بابی است باین عنوان «باب ما عند الأئمة من آیات الانبیاء» درین باب احادیث متعدده آورده الفاظ یک حدیث این است عن ابي جعفر قال: «خرج أميرالمؤمنين ذات ليلة بعد عتمة وهو يقول همهمة همهمة وليلة مظلمة خرج عليكم الامام عليه قميص آدم وفي يده خاتم سليمان وعصا موسى». ترجمه: حضرت علی مرتضی در شبی بعد نماز عشا بیرون آمد و فرمود که آوازاها پست شده است و شب تاریک است امام شما یعنی من نزد شما آمده ام باین حال که قمیص آدم بر جسم من است و خاتم سلیمان در انگشت من، و عصای موسی در دست من. پس از حضرات شیعه باید پرسید که چرا درین وقت نازک این معجزات را بکار نیاورد چرا اسم اعظم خوانده تخته زمین را زیر و زبر نگردانید؟ چرا عصای موسی را نگذاشت که ازدهای دمان شده همه دشمنان را لقمه خود می‌ساخت؟ چرا بذریعه انگشتی سلیمان قوم جن را طلب ننمود؟ و چرا ایشان را امر نه فرمود که همه ظالمان را در چشم زدن بقعر عدم می‌فرستادند؟ شیعه می‌گویند که این معجزات و اسم اعظم بلا شک نزد حضرت علی و جمیع ائمه موجود بود لیکن حکم خدا نبود که این اشیاء را بکار آرد. جوابش اینست که چون این اشیاء را بکار آوردن ممنوع بود پس خدا این اشیا را چرا عطا فرموده بود؟ در تمام عالم یک نظیر هم نیست که خدا کسی را نعمتی عطا فرماید و ازان نعمت استفاده را ممنوع قرار دهد، اعتراض به فعل عبث بر خداوند ذوالجلال لازم می‌آید. تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا. قطع نظر ازین همه معجزات شجاعت و زور بازو در علی مرتضی مافوق الفطره موجود بود چنانچه در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول خود از زبان آنجناب منقول است: «والله لو لقيتهم واحدا وهم طلاع الأرض كلها ما باليت ولا استوحشت». یعنی سوگند بخدا اگر من تنها بایشان مقابله کنم و ایشان باین کثرت باشند که تمام روی زمین ازیشان پر شود هرگز روا نخواهم کرد و نه وحشتی بمن لاحق خواهد شد. و علامه باذل در حمله حیدری می‌طرازد:

وصی نبی جفت پاک بتول      فروزنده شمع دین رسول      فشاننده‌ی جان براه خدا

نماینده‌ی کفر از دین جدا	درآرنده‌ی عمر و مرحب ز پای	برآرنده‌ی باب خیبر ز جای
رهاننده موسی از رود نیل	ومانده‌ی گل زنار خلیل	بساحل رساننده‌ی فلک نوح
کشاینده‌ی بابهای فتوح	هواخواه او جبرئیل امین	بفرمان او آسمان و زمین
نه کس جز نبی همترزوی او	قوی دست قدرت ز بازوی او	

از حضرات شیعه که برای خدا خود ارشاد فرمایند که کسی که چنین شجاعت و چنین قوت قویمه داشته باشد و چنان معجزات قاهره هم نزد او باشد چنین آبروریزی و بی‌دینی و چنین ظلمهای جگرخراش را بچشم خود ببند و مدافعت ننماید بلکه خاموش بی‌حس و حرکت بر جای خود نشسته ماند این چنین کس را چه باید گفت؟ و در حق او چه خیال باید کرد؟ آیا او را دیوث و بی‌غیرت و بی‌دین باید دانست یا حیوانی عجیب الخلقه باید شمرد؟

بهترین جوابها که حضرات شیعه در چنین مواقع بآن پناه می‌گیرند وصیت رسول است می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرت علی را وصیت کرده بود و از وی عهد گرفته بود که تمام عمر صبر کند و خواه مظالم چندان شوند که دین و آبرو هر دو از دست رود مگر او پابند صبر باشد عبارت این وصیت و عهد در حدیث اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۱۷۳ این است: «فکان فیما اشترط علیه النبی بامر جبریل علیه السلام فیما أمر الله عزوجل أن قال له: یا علی! نفی بما فیها من موالاة من والی الله ورسوله والبراءة والعداوة لمن عادی الله ورسوله والبراءة منهم علی الصبر منك علی کظم الغیظ وعلی ذهاب حقلک و غصب خمسک وانتهاک حرمتک. فقال: نعم» باز بفصل چند سطور است: «قلت: نعم، قبلت ورضیت وإن انتهکت الحرمة وعطلت السنن ومزق الكتاب وهدمت الکعبة وخضبت لحتی من رأسی بدم عبیط صابرا محتسبا أبدا حتی أقدم علیک». ترجمه: پس بود در آنچه شرط کرد نبی بر علی بحکم جبریل علیه السلام و بارشاد خداوند عزوجل اینکه ای علی، آنچه درین وصیت نامه است بران عمل کن یعنی با دوستان خدا و رسول دوستی کن و با دشمنان خدا و رسول دشمنی و بیزاری کن، مگر این دشمنی و بیزاری



با صبر و فرو بردن خشم باید بر ضایع شدن حق خود و غضب شدن خمس و تلف گردیدن آبرو. حضرت علی گفت: من قبول کردم و راضی شدم اگرچه بی آبرویی من شود و احکام دین معطل شوند و کتاب الله دریده شود و کعبه منهدم ساخته شود و ریش من از خون تازه‌ی سر من رنگین نموده شود همیشه صبر خواهم کرد تا آنکه نزد تو رسم یعنی بمیرم. جوابش اینکه اگر این وصیت را صحیح تسلیم کنیم مشکلات لاینحل بر شیعه پیش خواهند آمد که امام غائب شان هم حل آن نتوانند نمود. اول: اینکه اگر حضرت رسول این چنین وصیت فرمودند پس سوال این است که جناب سیده فاطمه زهرا ازین وصیت ضروری ما واقف و جاهل بود یا با وجود<sup>۱</sup> واقفیت میخواست که حضرت علی خلاف وصیت رسول کند زیرا که در احادیث شیعه وارد است که چون بر حضرت فاطمه از خلفا مظالم بسیار واقع شد حضرت فاطمه در نهایت غیظ و غضب آمد و ادب شوهری را بر طاق بلند گذاشته با نهایت زجر و توبیخ چنان کلمات ناملائم برای حضرت علی بر زبان آورد که در خانه‌ی شرفا هرگز این قسم الفاظ مسموع نشده در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۵۹ می‌آرد که «قالت لأمیرالمومنین علیه السلام: یا ابن ابي طالب اشتملت شملة الجنین وقعدت حجرة الظنین» علامه مجلسی ترجمه همین روایت در حق الیقین مطبوعه ایران ص ۲۳۳ می‌نویسد که «خطاب‌های درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته‌ی بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افگندی مغلوب اینان گردیده‌ی. مشکل دوم اینکه در عبارت وصیت که در سطور بالا منقول شد حکم صبر مطلق است در آن نه قید

۱- از حدیث وصیت که از اصول کافی ص ۱۴۳ منقول شده ظاهرست که حضرت فاطمه واقف بود چنانچه بعد عبارت منقوله بالا این عبارت است: «ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وأعلمهم مثل ما أعلم أميرالمومنين عليه السلام. فقالوا له: مثل قوله». پس معلوم شد که حضرت فاطمه هم مامور باین وصیت بود و او خلاف وصیت کرده که با حضرت عمر جنگ نمود و در گردن او آویخت که آن هم در اصول کافی مذکورست.

زمان است نه قید اشخاص، بلکه در عهد حضرت علی تصریح صریح است باینکه تا دم مرگ صبر خواهم کرد. پس با حضرت طلحه و زبیر و ام المومنین در واقعه جمل و با حضرت معاویه در واقعه صفین جنگ کردن قطعاً خلاف وصیت و یقیناً معصیت بود که از حضرت علی صادر شد. مشکل سوم این که اگر قصه‌ی وصیت صحیح باشد بر حضرت رسول الزامی سخت قائم می‌شود که چرا بی‌ضرورت این چنین وصیت لغو و بیهوده نمود که معاذالله دین خراب کرده شود کتاب الله محرف گردد و کعبه مکرمه منهدم نموده شود مگر ای علی هیچ تدبیری مکن و خاموش بنشین. این چنین وصیت بیهوده خلاف شان رسالت است نظیرش درین شریعت بلکه شرائع سابقه هم نتوان یافت. مشکل چهارم اینکه حضرت علی در زمانه خلفای ثلاثه رضی الله عنهم نیز بار بار خلاف این وصیت کرده. روایتی چند از کتب شیعه درینجا می‌نگاریم. مجتهد اعظم شیعه مولوی دلداری علی در عماد الاسلام می‌نویسد که در کتب امامیه مروی است که حق تعالی به پیغمبر خود امر فرمود که در مسجد نبوی دروازه‌های خانه‌های صحابه هر قدر که هستند همه بند نموده شوند بجز دروازه خانه علی. بعد چند روز حضرت عباس عم نبی صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که دروازه خانه من در مسجد گشاده شود. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این امر ممکن نیست. حضرت عباس عرض کرد که برای میزاب من دعا کن. این درخواست حضرت عباس باجابت رسید و آنحضرت بدست مبارک خود میزاب حضرت عباس بر سقف خانه نصب کرد آن میزاب تا سه سال در زمانه‌ی خلافت حضرت عمر قائم بود روزی آب ازان میزاب میریخت برجامه‌های حضرت عمر افتاد پس او امر کرد که این میزاب از جای خود برکنده شود و به نهایت غیظ و غضب گفت که اگر کسی این میزاب را باز اینجا قائم کند گردنش بزنم. حضرت عباس دران وقت بیمار بود لیکن در همان حالت بر فرزندان خود تکیه کرده بخدمت حضرت امیر آمد و فریاد کرد که مرا دو چشم بود یک رسول خدا و دیگری ذات تو. یک چشم من بحکم الهی رفت و یک باقی است. من نمی‌دانستم که در حیات

تو بر من این چنین ظلم کسی خواهد کرد؟ حضرت امیر فرمود که ای عم بزرگوار! بخانه خود آرام بنشین و ببین که من چها می‌کنم. «ثم نادي يا قنبر! علي بذی الفقار فتقلده ثم خرج إلي المسجد والناس حوله وقال: يا قنبر! اصعد ورد الميزاب إلي مكانه فصعد قنبر فرده إلي موضعه وقال علي: وحق صاحب هذا القبر والمنبر لئن قلعه قالع لأضربن عنقه وعنق الأمر له بذلك ولأصلبنيهما في الشمس حتي ينفذ. فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فنهض ودخل المسجد ونظر إلي الميزاب وهو في موضعه، فقال: لا يغضب أحد أبا الحسن فيما فعله وتكفر عنه عن اليمين فلما كان من الغداة مضي علي بن ابي طالب إلي عمه العباس فقال له: كيف أصبحت يا عم؟ قال: بأفضل النعم ما دمت لي يا ابن اخي. فقال له: يا عم! طب نفسك وقر عينا فوالله لو خاصمني أهل الارض في الميزاب لخصمتهم ثم لقتلتهم بحول الله وقوته ولا ينالك ضيم ولا غيم. فقام العباس فقبل بين عينيه وقال: يا ابن اخي! ما خاب من أنت ناصره. فكان هذا فعل عمر بالعباس عم رسول الله وقد قال في غير موطن وصية منه في عمه إن عمي العباس بقية الآباء والأجداد فاحفظوني فيه، كل في كفي وأنا في كنف عمي العباس، فمن آذاه فقد آذاني ومن عاداه فقد عاداني، فسلمه سلمي وحره حرري، وقد آذاه عمر في ثلث مواطن ظاهرة غير خفية منها قصة الميزاب ولولا خوفه من علي عليه السلام لم يتركه علي حاله». ترجمه: پس حضرت امیر ندا داد قنبر را و فرمود که ذوالفقار را نزد من ببار. پس حضرت امیر ذوالفقار را حمائل ساخت و به مسجد رفت و مردمان گرداگرد او بودند و فرمود که ای قنبر، بالای سقف برو و میزاب را بر جای او قائم کن چنانچه قنبر بالا رفت و میزاب را بر جای او نصب کرد و حضرت امیر فرمود: سوگند بحق صاحب این قبر و منبر (یعنی حضرت رسول) که اگر این میزاب را کسی برکند ضرور بالضرور گردنش خواهم زد و در آفتاب خواهم انداخت تا اینکه معدوم گردد. این خبر به عمر بن خطاب رسید پس برخاست و در مسجد درآمد و میزاب را دید که در جای خود است گفت که خیر در نیست که ابوالحسن را کسی در غضب نیارد. پس چون صبح شد علی بن ابي طالب بسوی عم خود عباس رفت و با او گفت چگونه صبح کردی

ای عم؟ حضرت عباس گفت: در بزرگترین نعمت‌ها صبح کردم ای برادرزاده‌ی من. حضرت امیر فرمود: ای عم خوش دل و خنک چشم باش. قسم بخدا اگر درباره‌ی این میزاب جمیع مردمان روی زمین با من جنگ می‌نمودند من بریشان غلبه می‌کردم و همه را بحول الله و قوته می‌کشتم و تو را هیچ رنج و غم نمی‌رسید. پس حضرت عباس برخاست و در میان دو چشم حضرت امیر بوسه داد و گفت: ای برادرزاده‌ی من، کسی که مددگارش تو باشی او ناکام و نامراد نمی‌تواند شد. پس این بود فعل عمر با عباس عم رسول الله حالانکه حضرت رسول در مواقع متعدده بطور وصیت در حق عم خود فرموده بود که عم من عباس از بقیه آبا و اجداد من است لهذا در حق او خاطر مرا ملحوظ دارید. همه کسان در ظل من اند و من در ظل عم خود عباس هستم، کسی که او را ایذا داد مرا ایذا داد و کسی که با او عداوت کرد با من عداوت کرد، صلح با او صلح با من است و جنگ با او جنگ با من، و به تحقیق عمر او را در سه مواقع ایذا داد که آن هر سه مواقع ظاهراً پوشیده نیستند از آن جمله قصه میزاب است. و اگر عمر از حضرت علی خائف نبود هرگز میزاب را بر حال خود نگذاشتی.

پس خیال باید کرد که هرگاه در چنین معاملات خفیه حضرت علی چنان اظهار غیظ و غضب کند و صبر نکند بلکه شمشیر بدست بجنگ خلق آماده شود غضب دختر خود چنان برداشت خواهد نمود؟ و آنچه در عبارت مذکوره‌ی بالا مجتهد قمقام فرموده که حضرت عمر از حضرت علی می‌ترسید تأییدش از روایات کثیره که در کتب شیعه منقول است می‌شود. من جمله آن روایتی است که علامه مجلسی در حیات القلوب مطبوعه لکهنو ص ۳۴۷ آورده که «علی بن ابراهیم از ابو واثله روایت می‌کند که گفت روزی با عمر بن خطاب براهی میرفتم ناگاه اضطرابی در او یافتم و صدای از سینه او شنیدم مانند کسی که از ترس مدهوش شود گفتم: چه شد تو را ای عمر؟ گفت: مگر نمی‌بینی شیر بیشه شجاعت را و معدن کرم و فتوت را، کشنده‌ی طاغیان و باغیان را، زنده شمشیر و علمدار صاحب تدبیر را، چون نظر کردم علی بن ابی طالب را دیدم گفتم: ای عمر، این علی بن

ابی طالب است. گفت نزدیک من بیا تا شمه‌ی از شجاعت و دلیری و بسالت او برای تو بیان کنم. بدانکه حضرت رسول در روز احد از ما بیعت گرفت که نگریزیم و هر که از ما گریزد گمراه باشد و هر که کشته شود شهید باشد پیغمبر ضامن بهشت باشد برای او چون به جنگ ایستادیم ناگاه دیدیم که صد نفر از شجاعان و صنادید قریش روبما آوردند که هر یک صد نفر یا بیشتر از دلیران با خود داشتند پس ما را از جای خود کردند و همه گریختیم در آنجا علی را دیدیم که مانند شیر ژیان که بر گله موران حمله کند بر مشرکان حمله می‌کرد و ازیشان پروا نمی‌کرد چون ما را دید که می‌گریزیم گفت: قبیح و پاره پاره و بریده و خاک آلود باد روهای شما به کجا می‌گریزید بسوی جهنم می‌شتابید چون دید که ما بر نمی‌گردیم بر ما حمله کرد و شمشیر پهنی در دست داشت که مرگ ازان می‌چکید و گفت که بیعت کردید و بیعت را شکستید والله که شما سزاوارترید بکشته شدن از آن‌ها که من می‌کشم. چون به دیده هایش نظر کردیم مانند دو کاسه روغن زیت که آتش دران افروخته باشند می‌درخشید و مانند دو قدح پر خون از شدت غضب سرخ شده بود من جزم کردم که همه ما را بیک حمله هلاک خواهد کرد. پس من از سائر گریختگان نزدیک او رفتم و گفتم که ای ابوالحسن بخدا سوگند می‌دهم که دست از ما برداری زیرا که عرب کارشان اینست که گاه می‌گریزند و گاه حمله می‌کنند ننگ گریختن را بر طرف می‌کنند گویا از روی من شرم کرد و دست از ما برداشت و برکافران حمله کرد. و تا این ساعت ترس او از دل من نرفته است و هرگاه که او را می‌بینم چنین هراسان می‌شوم». پس خدا را اندکی باید اندیشید که کسی که از حضرت علی چنان می‌ترسید که به مجرد دیدنش حواس او باخته می‌شد آیا همت او تواند بود که دختر آنجناب را غضب کند و تخویف و تهدید نماید حاشا و کلا. داستانی عجیب تر بشنو از کتب شیعه، ثابت است که جناب امیر علیه السلام روزی بمقابله حضرت عمر معجزه‌ی عصای موسوی ظاهر فرموده او را سراسیمه و مضطرب ساخته بود. در کتاب الخرائج مطبوعه ایران ص ۱۰ می‌آرد: «عن سلمان الفارسی قال: إن علیا بلغه عن عمر ذکره

شیعته فاستقبله في بساتين المدينة وفي يد علي قوس فقال: يا عمرا بلغني عنك ذكرك شيعتي. فقال عمر اربع علي ظلعك فقال علي إنك لها هنا ثم رمي بالقوس علي الأرض فإذا ثعبان كالبعير فاغرفاه وقد أقبل نحو عمر لينلعه فصاح عمر: الله الله يا ابالحسن لا عدت بعدها في شيء وجعل يتضرع إليه فضرب بيده؛ لي الثعبان فعادت القوس كما كان». ترجمه: روایت است از سلمان فارسی که علی را خبر رسید که عمر ذکر شیعه او نموده است پس در باغهای مدینه علی با او ملاقی شد و در آنوقت در دست علی کمانی بود پس گفت: علی که ای عمر، مرا خبر رسیده که تو ذکر شیعیان من کرده ای؟ عمر گفت: ای علی، برخود رحم کن. علی فرمود: اینجا باش بعد ازان کمان را بر زمین افگند پس یکایک او اژدهای کلان گردید مانند شتر و دهن خود باز کرده بجانب عمر متوجه شد تا او را لقمه خود سازد پس عمر فریاد برآورد که ای ابوالحسن برای خدا مرا ازین نجات ده و گریه و زاری آغاز کرد. پس حضرت علی دست خود را بران اژدها زد باز آن اژدها کمان گردید. حکایتی دیگر لطیف تر بشنو که آن را علامه مجلسی بآب و تاب تمام در حق یقین نقل کرده و ما آن را از کتاب الخرائج ص ۱۲۳ نقل می‌کنیم: «إن أبا بكر أمر خالد بن الوليد أن يقتل عليا إذا سلم من صلوة الفجر بالناس فأتي خالد جلس إلي جنب علي ومعه سيفه فتفكر أبو بكر في صلوته في عاقبة ذلك فخطر بباله أن بني هاشم يقتلونني إن قتل علي، فلما فرغ من التشهد التفت إلي خالد قبل أن يسلم وقال: لا تفعل ما أمرتك به، ثم قال: السلام عليكم. فقال علي لخالد: أكنت تريد أن تفعل ذلك؟ قال: نعم. فمد يده إلي عنقه وخنقه بأصبعيه حتى كادت عيناه يسقطان من رأسه وناشده بالله أن يتركه وشفع إليه الناس فخلاه ثم كان خالد بعد ذلك يرصد الفرصة والفرصة يقتل عليا غرة فبعث بعد ذلك عسكر مع خالد إلي موضع فلما خرجوا من المدينة وكان خالد مدحجا وحوله شجعان قد أمرو أن يفعلوا كلما يأمرهم خالد فرأى عليا يجيء من ضيعته منفرداً بلا سلاح، فلما دني منه وكان في يد خالد عمودا من حديد فرفعه يضرب به علي رأس علي فانتزعه علي من يده وجعله في عنقه وقتله كالقلادة فرجع خالد إلى أبي بكر فاحتال القوم في كسره فلم يتهياً

لهم ذلك فلما علموا حاله قالوا: علي هو الذي يخلصه من ذلك كما جعله في جيده وقد ألان الله له الحديد كما ألانه لداود فشفع أبوبكر إلي علي فأخذ القلادة وفكه بعضه من بعض بأصبعه فبهتوا». ترجمه: امر کرد ابوبکر خالد بن ولید را که چون علی در جماعت نماز فجر سلام گزارد او را قتل کند چنانچه خالد آمد و در پهلوی علی بنشست و باوی تیغ وی بود مگر ابوبکر در نماز از انجام این کار بیندیشید و در دل او خوف پیدا شد که اگر علی مقتول شود بنی هاشم مرا خواهند کشت. پس بعد فراغت از تشهد قبل گزاردن سلام به سوی خالد متوجه گشت و گفت: ای خالد، آنچه من تو را امر کرده بودم مکن. بعد ازان ابوبکر سلام گزارد. علی به خالد فرمود که آیا تو چنین می کردی؟ خالد گفت که آری. پس علی دست بسوی گردن او دراز کرد و از دو انگشت گلوی او را چنان فشار داد که قریب بود که هر دو چشم او بیرون افتند. آنگاه خالد سوگند داد که برای خدا مرا بگذارد و مردمان سفارش ها کردند پس علی او را گذاشت. لیکن خالد بعد ازین منتظر موقع می بود که ناگهانی علی را به قتل رساند. قضا را خالد با لشکری بجانبی فرستاده شد چون از مدینه بیرون آمد و خالد سلاح پوشیده بود و گرد او بهادران چند بودند و همه ایشان مامور بودند که آنچه خالد حکم دهد بران عمل کنند همدرین حال دید که علی از کشت خویش تنها بغیر سلاح می آید دران وقت در دست خالد عمودی از آهن بود او را برافراخت که بر سر علی بزند. علی فی الفور آن عمود را اثر دست وی بر بود و مانند گلوبند او را پیچیده در گردن او انداخت خالد مضطر گشته نزد ابوبکر آمد. مردمان تدابیر بسیار کردند مگر آن عمود به هیچ تدبیر نه شکست بعد ازان چون تمام ماجرا معلوم کردند گفتند که علی چنانچه این عمود را در گردن او انداخته خلاصی هم او تواند. خدا در دست او آهن را نرم گردانیده چنانچه در دست حضرت داود نرم گردانیده بود. پس ابوبکر نزد علی سفارش کرد آنگاه علی آن گلوبند را گرفته به یک انگش خود پاره پاره کرد. همه مردمان بر این قوت خدا داد حیران شدند. درین روایت بسیار عجائب هاست یکی ازان اینکه حکم قتل بعد گزاردن سلام غیر معقول است بهترین موقع قتل در نماز

بحالت سجده می‌باشد. دیگری آنکه حضرت ابوبکر انجام کار را بوقت امر کردن نیندیشید در عین نماز چرا این اندیشه پیدا شد. ازین روایت این هم ظاهرست که حضرت ابوبکر در ایام خلافت خود هم از بنی هاشم می‌ترسید حالانکه تجربه شاهد بود که بوقت غصب خلافت و غصب فدک بنی هاشم او را هیچ ضرری نتواند رسانید. ازین روایات لطیفه که قدر قلیلی ازان بطور مثال نقل کریم چنانکه قصه غصب ام کلثوم و تخویف و تهدید حضرت عمر بر حضرت علی را (هباء منثورا) می‌شود. هم چنین این هم باطل می‌گردد که استفاده از معجزات ممنوع بود و قصه‌ی وصیت نیز خاکستر می‌گردد. و اکنون آخرین حلیه‌ی که شیعه بآن می‌آویزند باقی ماند و آن این است که می‌فرمایند: احادیث ائمه بسیار مشکل می‌باشد فهم هرکس آنجا نمیرسد چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۲۵۴ بابی باین عنوان منعقد نموده باب فیما جاء إن حدیثهم صعب مستصعب درین باب احادیث متعدده به همین مضمون آورده. حدیث اول: این است: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «إن حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به إلا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان، فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت منه قلوبکم و أنکرتموه فردوه إلی الله و إلی الرسول و إلی العالم من آل محمد و إنما الهالك أن یحدث أحدکم بشیء منه لا یحتمله فیقول: والله ما کان هذا والله ما کان هذا. و الانکار هو الکفر». ترجمه: فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که حدیث آل محمد بسیار دشوار می‌باشد یقین نمی‌کند بآن مگر فرشته‌ی مقرب یا نبی مرسل یا بنده که الله دل او را برای ایمان آزموده باشد. پس حدیث آل محمد چون پیش شما آید و قلب شما بآن مائل شود و مقصد آن بفهم شما درآید آن را قبول کنید و هر حدیثی که قلوب شما ازان پریشان شود و مطلب آن به فهم شما نیاید آن را حواله بخدا و رسول و امام کنید و هلاک خواهد شد آن کس که این چنین حدیث پیش او آید که مطلب آن بفهم نمی‌آید و گوید که والله این چیز نشده والله این چیز نشده زیرا که انکار حدیث آل



محمد کفرست. این آخری حیلہ‌ی شیعه است چون از هر طرف عاجز شوند و جواب احادیث خود نتوانند داد و بینند که راه تاویل و تسویل مسدودست ساده لوحان خود را به همین تدبیر بر مذهب خود قائم می‌دارند که این احادیث از اسرار امامت است و اسرار امامت به فهم هر کسی نمی‌آید هر فرشته و هر نبی هم آن را نمی‌فهمد بلکه فهم آن به فرشته که مقرب باشد و نبی که مرسل بود و مومنی که بکمال ایمان موصوف بود مخصوص است. علامه مجلسی در آخر چنگ به همین حیلہ زده در حق الیقین می‌فرماید: «غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان را خلق نمی‌داند و تاب شنیدن آن‌ها نمی‌دارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسل یا مومن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد». حق این است که این چنین حیلہ‌ها از خصائص مذهب شیعه است. جمیع اهل مذاهب ازین قسم سخن‌های بیهوده شرم و عار دارند. و در آخر این مبحث قدری از حالات شریفه حضرت عباس هم در معرض بیان آوردن ضروری است تا ظاهر شود که در باب عقد ام کلثوم جناب امیر بر مشوره‌ی حضرت عباس عمل کرده مرتکب خطای فاحش شده در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت علی مرتضی نقل کرده که آنجناب ارشاد فرمود: «ذهب من کنت أعتضد بهم علی دین الله من أهل بيتي وبقیت بین حفرین قریبتي العهد بجاهلیة: عقیل وعباس». ترجمه: رفتند از اهل بیت من کسانی که قوت حاصل می‌کردم بایشان در دین الهی و باقی ماندم در میان دو ذلیل و خوار که قریب العهداند بجاهلیت، یکی عقیل و دیگری عباس. پس چون جناب امیر می‌دانست که عباس مردی ذلیل و خوار است پس چرا از او درین باب مشورت نمود و ندانست که او مشوره ذلیل خواهد داد؟ و برای حضرت عباس عم رسول صرف بر همین الفاظ اکتفا نرفته بلکه معاذالله او را ولد الزنا هم قرار داده‌اند هر که خواهد کافی کتاب الروضه و حیات القلوب را مطالعه کند. عبارت حیاة القلوب این است: «ابوجعفر طوسی به سند معتبر روایت کرده از امام صادق که فضیله مادر عباس کنیز مادر زبیر و ابوطالب و عبدالله ابنای عبدالمطلب بود عبدالمطلب با او مقاربت کرد که عباس

ازان بهم رسید. زبیر با عبدالمطلب دعوی کرد و به پرخاش برآمد که این کنیز از مادر ما بما میراث رسیده است تو بی رخصت با او مقاربت کردی و این فرزندی که بهم رسیده یعنی عباس بنده‌ی ماست. پس عبدالمطلب اکابر قریش را به شفاعت نزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که دست از عباس بردارد. بشرطیکه نامه نوشته شود که عباس و فرزندان در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشند نه نشیند و در هیچ امری با ما شریک نه شود و حصه نبرد پس باین مضمون نامه نوشته شد و اکابر قریش مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بود». اندرین حالات چگونه ممکن است که حضرت عباس را اخلاصی با جناب امیر باشد نزد شیعه محال است که ولدالزنا مخلص حضرت امیر تواند شد چنانچه گفته‌اند:

محبت شه مردان مجوز بی‌پدری که دست غیر گرفت است پای مادر او و همچنین است حال پسر او عبدالله بن عباس در کتاب کافی مذمت او نیز از ائمه کرام منقول است تا آنکه امام باقر علیه السلام او را جهنمی گفت. نعوذ بالله من هذه الکفریات.

### قول سوم

قول سوم در باب نکاح ام کلثوم این است که این همه قصه‌های دور و دراز اصلی ندارد، واقعه همین قدرست که حضرت عمر درخواست ام کلثوم نمود و درین باب اصرار بسیار کرد پس حضرت امیر زن جنیه را از مقام نجران طلب نموده او را مشکل به شکل ام کلثوم کرد و نزد حضرت عمر فرستاد و ام کلثوم اصلی را تا حیات حضرت عمر از نظر مردمان غائب ساخت مردمان بی‌بصیرت فهمیدند که ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم اصلی واقع شد حالانکه چنین نبود. مجتهد اعظم شیعه مولوی دلداری علی در مواعظ حسنیه از کتاب الخرائج می‌آرد: «گفت عرض نمودم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که مخالفین بر ما حجت می‌آرند و می‌گویند که چرا علی دختر خود را بخلیفه ثانی داد پس حضرت صلوات الله علیه که تکیه کرده نشسته بودند درست نشسته فرمودند که آیا

چنین حرفها می گویند بدرستیکه قومی که چنین زعم می کنند لا یهدون سواء السبیل، سبحان الله حضرت امیر را این قدر قدرت نبود که حائل شود میان خلیفه و دختر خود. دروغ می گویند که هرگز چنین نبود بدرستیکه چون خلیفه ثانی پیغام عقد را بحضرت امیر داد حضرت انکار نمودند پس خلیفه ثانی به عباس گفت که اگر دختر علی را بمن عقد نمی کنی سقایتم زمزم از دست تو می گیرم. پس عباس بخدمت حضرت امیر آمده حقیقت حال را گفت، حضرت انکار نمودند. چون عباس باز الحاح نمود حضرت امیر باعجاز خود جنیه را از اهل نجران طلبیدند و او یهودیه بود پس او بموجب امر بصورت ام کلثوم ممثل گردید و حضرت امیر ام کلثوم را باعجاز خود از نظرها مستور گردانید پس تا مدت دراز جنیه پیش او ماند تا اینکه یک روز ببعضی از قرائن دریافت نمود که زن او ام کلثوم نیست بلکه از بنی آدم هم نیست گفت: ندیده ام ساحرتر از بنی هاشم کسی را، و چون خواست که این امر را اظهار نماید خود کشته شد، پس جنیه بخانه خود رفت و ام کلثوم ظاهر گردید». ازین روایت که در لطافت و نفاست غایتی ندارد همه اشکالها مندفع شد اکنون نه بر عفت آن معصومه حرفی می آید نه عجز و مغلوبیت جناب امیر متوهم می شود نه فضیلت حضرت عمر به ثبوت می رسد، لیکن یک دو سوال باقی است. اول: اینکه آیا مناکحت جن و انس جائز است یا نه؟ دوم: اینکه آیا از مواصلت جن و انس اولاد هم پیدا می شود یا نه؟ و زید بن عمر که از ام کلثوم پیدا شده بود آیا او از بطن ام کلثوم اصلی بود یا از بطن همان جنیه؟ باقی ماند تناقض این قول باقوال دیگر و موید هر قول ارشادات ائمه معصومین است ما را ازان تناقض کاری نیست احادیث ائمه بسیار مشکل می باشند پس از اسرار امامت است فهم هر فرشته و هر نبی هم آنجا نمی رسد.

بحث عقد ام کلثوم را بر لطیفه شریفه ختم می کنیم: قاضی نورالله شوستری در مصائب النواصب علی ما نقله فی إزالة العین می نویسد و جوهر شرافت خود را چنان آشکار می نماید: «آنچه دعوای از برای خود از امامت از روی ظلم و جور و تعدی

و خلاف بر خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بدفع امامی که نصب کرده او را و خدا و رسول خدا و استیلائی او بر امور مسلمانان، پس حکم به خلاف خدا و رسول اعظم است نزد حق تعالی از اغتصاب هزار فرج از زنان مومنه چه جای فرج واحد». خلاصه اینکه حضرت عمر حضرت علی را از امامت معزول کرد و این ظلم از غصب هزار فرج زائدست چه جائیکه او صرف بر غصب یک فرج اکتفا نموده. این است حیا و غیرت!! و این است حمیت و شرافت!! أستغفرالله ثم أستغفرالله.

### تَمَّتْ

الحمد لله که ترجمه جلد اول آیات بینات باختمام رسید و در آخر آن تکمله‌ی مفیده ان شاء الله تعالی ملحق خواهد شد که ازان انکشاف حقیقت مذهب شیعه چنانکه باید به ظهور خواهد آمد. والحمد لله تعالی اولاً و آخراً وصلي الله تعالی علي النبي وآله وصحبه وسلم.



## تکمله مُفیدَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، حامداً و مصلياً.

اما بعد، بر صاحبان عقل و فراست و طالبان رشد و هدایت مخفی مباد که مذهب شیعه مذهبی است که او را بر مذهبی دیگر از مذاهب عالم قیاس نتوان کرد، چه درین مذهب عجائهاست که در هیچ مذهب نتوان یافت. چنانچه ان شاءالله تعالی درین تکمله بطور مشتی نمونه از خروار و اندکی از بسیار بیان آن هدیه‌ی قارئین کرام خواهد شد. این تکمله را بر پنج فصل و یک خاتمه تقسیم نموده شد.

فصل اول در بیان عجائب مذهب شیعه. فصل دوم در بیان ایمان بالقرآن. فصل سوم در بیان مساله امامت. فصل چهارم در تفسیر آیات که در مبحث خلافت فریقین بآن استدلال کرده‌اند. فصل پنجم در استدلال باحدیث که شیعه آن را روایت کرده و معتبر قرار داده‌اند. خاتمه در بیان محبت اهل بیت.



## فصل اول: در بیان عجائب مذهب شیعه

(۱) در مذهب شیعه اخفای دین عبادت عظمی است. و بالفاظ دیگر: امر حق را پوشیده داشتن نهایت ضروری است، کسی که دین خود را پوشیده ندارد خدا او را در دنیا هم ذلیل می‌کند. به همین سبب علمای شیعه عوام خود را از حقیقت مذهب شیعه آگاه نمی‌کنند و عوام بی‌چاره بی‌خبر می‌مانند و مذهب شیعه را شاخی از شاخه‌های اسلام تصور می‌کنند. محمدبن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی بعد باب التقیة بابی مستقل بعنوان باب الکتمان منعقد ساخته. آغاز این باب در مطبوعه لکهنو از ص ۴۸۵ است همه احادیث این باب نهایت عجیب‌اند یک دو روایت از آن حسب ذیل است:

عن سلیمان بن خالد قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: «یا سلیمان! إنکم علی دین من کتمه أعزه الله ومن أذاعه أذله الله».	گفت سلیمان بن خالد که فرمود ابو عبدالله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام که ای سلیمان! شما بر چنین دین هستید که هر که آن را پوشیده دارد الله او را عزت دهد و هر که آن را ظاهر کند الله او را ذلیل کند.
عن أبي عبيدة الحذاء قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «والله إن أحب أصحابي إلي أروعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا».	گفت ابو عبیدة حذاء که شنیدم از ابو جعفر یعنی امام باقر علیه السلام که می‌فرمود: والله محبوب‌ترین اصحاب من نزد من کسی است که اروع و افقه باشد و حدیث ما را زیاده پوشیده دارد.

(۲) کذب و دروغ که نزد همه کس عیب است حتی که کسانی که مذهبی ندارند کذب و دروغ را قبیح بلکه اقبح القبائح می‌دانند لیکن در مذهب شیعه بهترین عبادات است و کسی که از دروغگوئی پرهیز کند بی‌ایمان و بی‌دین است، دین را ده جزوست نه جزو از آن در دروغگوئی است و یک جزو در باقی عبادات یعنی نماز و روزه و حج و



زکوات و غیره. در اصول کافی مطبوعه لکهنو بابی است به عنوان باب التقیة آغاز این باب از ص ۴۸۲ و اختتام آن بر ص ۴۸۵ ست چند احادیث این باب درج ذیل ست.

عن ابن أبي عمير الأعجمي قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: «يا أبا عمير! إن تسعة أعشار الدين في التقية ولا دين لمن لا تقية له، والتقية في كل شيء إلا في النبذ والمسح علي الخفين».

گفت ابوعمیر اعجمی که فرمود بمن ابو عبدالله علیه السلام که ای ابوعمیر، نه جز از ده جزو دین در تقیه است، و کسی که تقیه نکند بی دین است و تقیه در هر چیزست سوای نبذ و مسح موزه‌ها.

فرمود امام باقر علیه السلام که تقیه دین من است و دین آباء من، و کسی که تقیه نکند بی ایمان است.

قال أبو جعفر عليه السلام: «التقية ديني ودين آبائي، ولا إيمان لمن لا تقية له».

اگر شیعه گویند که درین احادیث فضائل تقیه مذکور شده و تقیه بمعنی دروغگوئی نیست جوابش اینکه معنی تقیه خود از امام معصوم در کتب شیعه منقول است لهذا باب تاویل قطعاً مسدودست در همین کتاب اصول ص ۴۸۳ می‌آرد.

عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: التقيه من دين الله. قلت من دين الله؟ قال: أي والله من دين الله، ولقد قال يوسف: ﴿أَيَّتْهَا آعِيرٌ إِنَّكُمْ لَسَرْقُونَ ﴿٧﴾﴾ والله ما كانوا سرقوا شيئا. ولقد قال إبراهيم: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾﴾ والله ما كان سقيما.

گفت ابوبصیر که فرمود امام جعفر صادق علیه السلام که تقیه من دین الله. قلت من دین الله؟ قال: أي والله من دین الله، ولقد قال يوسف: ﴿أَيَّتْهَا آعِيرٌ إِنَّكُمْ لَسَرْقُونَ ﴿٧﴾﴾ والله ما كانوا سرقوا شيئا. ولقد قال إبراهيم: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾﴾ والله ما كان سقيما.

ازین حدیث بوضاحت تمام ظاهر شد که معنی تقیه بجز دروغگوئی چیزی نیست کسی که هیچ دزدی نکرده او را دزد گفتن دروغ نیست پس چیست؟ و همین را امام علیه السلام تقیه می فرماید و کسی که بیمار نیست او خود را بیمار گوید دروغ نیست پس چیست؟ و همین را امام تقیه قرار می دهد.

اگر شیعه گویند که این امر تسلیم کردیم که معنی تقیه دروغ گفتن است لیکن مشروط است بخوف جان، و در چنین حالت خوف دروغ گفتن اگر جائز شد چه قباحت است؟ جوابش اینکه حدیث شیعه که یک دو از آن ذکر کردیم و آینده هم ذکر خواهیم کرد بر محض جواز دلالت نمی کند بلکه بر وجوب و فرضیت دلالت می کند و بر ترک تقیه وعید شدید واردست و او را بی دین و بی ایمان فرموده اند. و این هم باطل است که تقیه مشروط است بخوف جان، در همین کتاب اصول کافی ص ۴۸۴ مروی است.

۱- در قرآن مجید لقد قال يوسف الخ. نیست بلکه ﴿أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ آيَاتِهَا الْآعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَرْقُونَ ﴿٧﴾﴾ [يوسف: 70]. لهذا از روی قرآن این مقوله حضرت يوسف صدیق هرگز نتواند شد بلکه کسی از خدام وی علیه السلام به سبب ناواقفیت از حقیقت حال این جمله بر زبان آورده.

عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: «التقية في كل ضرورة وصاحبها أعلم بها حين تنزل به».

گفت زرارہ کہ فرمود امام باقر علیہ السلام کہ تقیہ در ہر ضرورت است و کسی کہ او را ضرورت پیش آید او ضرورت را خوب می‌شناسد.

ازین حدیث معلوم شد کہ تقیہ در ہر ضرورت است و ہرگز خوف جان شرط نیست و تحدید ضرورت ہم از جانب شرع نیست بلکہ بر رای مبتلا بہ مفوض است. بلکہ حق این است کہ در تقیہ مطلق ضرورت نیز شرط نیست بی ضرورت ہم دروغ گفتن عبادت است، در اقوال و افعال ائمہ کہ علمای شیعہ آن را بر تقیہ حمل می‌کنند در اکثر بیشتر مواقع شائبہ ضرورت اصلاً<sup>۱</sup> نیست. در کتاب من لایحضرہ الفقیہ کہ آن ہم در اصول اربعہ شیعہ معدودست در بیان صوم یوم الشک آورده:

قال الصادق عليه السلام: «لو قلت إن تارك التقية كتارك الصلوة لكنت صادقا». وقال عليه السلام: «لا دين لمن لا تقية»

فرمود امام جعفر صادق علیہ السلام کہ اگر گویم ہر آئینہ تارک تقیہ مثل تارک نمازست یقیناً درین قول راست گوباشم. ونیز فرمود آنجناب علیہ السلام کہ کسی کہ تقیہ نکند اوبی دین است.

۱- مثلاً در فروع فقیہہ کہ خود ائمہ مجتہدین اہل سنت باہم مختلف بودند و ہر مجتہد اجتہاد خود را علانیہ ظاہر می‌کرد مگر ائمہ شیعہ درین مسائل ہم تقیہ می‌کردند ہر کہ خواہد کتاب استبصار کہ در اصول اربعہ شیعہ است مطالعہ کند صدہا امثلہی این خواہد یافت. مثلاً خروج خون از بدن مثل رعاف یا فصد و غیرہ ناقض وضو ہست یا نہ، از ائمہ ہر دو قول منقول است. صاحب استبصار می‌گوید کہ اصل مذهب ائمہ این است کہ ناقض وضو نیست و در حدیثی کہ ناقض وضو بودن منقول است آن بر تقیہ محمول است. درینجا طرفہ ماجرا این است کہ مجتہدین مدینہ ہم قائل بہ همان قول بودند کہ اصل مذهب امام بود لیکن امام از اہل مدینہ نہ ترسید و خلاف ایشان فتوی بہ ناقض وضو بودن داد بلکہ از اہل کوفہ خوف کرد کہ در مذهب شان خروج خون ناقض وضوست حالانکہ امام در مدینہ سکونت داشت نہ در کوفہ.

له».

و این دروغگوئی که شیعه آن را عبادت قرار داده‌اند محدود در امور دنیاوی نیست بلکه ائمه معصومین در امور دینیه هم در عقائد و هم در اعمال بکثرت آن را استعمال فرموده‌اند. اگر کسی بر تفصیل این مبحث آگاهی خواهد او را لازم ست که کتاب الثانی من المائتین<sup>۱</sup> را مطالعه کند.

۳) اختلاف روایت و اختلاف اقوال در مذهب شیعه چندان است که هرگز عشر عشیر آن در هیچ مذهبی یافته نمی‌شود. علمای شیعه ازین اختلاف بی حد سخت حیران و بغایت پریشان‌اند و پریشانی خود را مخفی نتوانند نمود و طرفه اینکه این هم اعتراف کرده‌اند که تشخیص و تعیین سبب این اختلاف که آیا این اختلاف به سبب تقیه است یا به سببی دیگر از طاقت انسانی بالاترست. مجتهد اعظم ایشان مولوی دلداری علی در اساس الاصول مطبوعه لکهنو زمانه شاهی ص ۵۱ می‌فرمایند:

---

۱- درین کتاب مبحث تقیه به تفصیل تمام مذکورست و تمام اطراف و جوانب را احاطه نموده شده و چهل مواقع تقیه کردن ائمه معصومین از کتب معتبره شیعه منقول شده که دران اصلاً شائبه ضرورت نیست.

احادیثی که از ائمه منقول است با هم سخت مختلف است یک حدیث هم یافته نمی‌شود که حدیثی دیگر مخالف آن نباشد و یک روایت همچنین نیست که روایتی دیگر ضد آن نباشد حتی که این اختلاف سبب برگشتن بعض ناقصان از مذهب شیعه گشت چنانکه شیخ الطائفه در آغاز کتاب تهذیب و استبصار تصریح باین نموده. و اسباب این اختلافات بسیارست مانند تقیه و مانند موضوع شدن روایات و مانند اینکه سامع را اشتباه واقع شد و مانند اینکه حدیثی منسوخ یا مقید گردید و ما سوی آن اسباب بسیارست. چنانچه ذکر اکثر این اسباب در احادیث منقوله از ائمه وارد شده و لیکن امتیاز اسباب از یکدیگر در هر دو حدیث مختلف که اینجا اختلاف به سبب تقیه است و اینجا به سبب نسخ و غیره باین طور که به تعیین سبب علم و یقین حاصل شود بسیار دشوار و بالاتر از طاقت است چنانچه پوشیده نیست.

الأحادیث الماثورة عن الأئمة مختلفة جدا لا يكاد يوجد حديث إلا وفي مقابله ما ينافيه ولا يتفق خبر إلا وبازائه ما يضاذه حتى صار ذلك سببا لرجوع بعض الناقصين عن اعتقاد الحق كما صرح به شيخ الطائفة في أوائل التهذيب والاستبصار ومنشي هذه الاختلافات كثيرة جدا، من التقية والوضع واشتباه السامع والنسخ والتخصيص والتقيد وغيرها من الأمور الكثيرة كما وقع التصريح علي أكثرها في الأخبار والماثورة عنهم وامتياز المناشي بعضها عن بعض في باب كل حديثين مختلفين بحيث يحصل العلم واليقين تبعين المنشأ عسير جداً وفوق الطاقة كما لا يخفي.

درین عبارت نسخ را هم یک سبب از اسباب اختلاف قرار داده معلوم شد که نزد شیعه بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز نسخ جاری است. این را یاد باید داشت که در مبحث ختم نبوت بکار خواهد آمد.

نیز همین مجتهد اعظم در همین کتاب اساس الاصول ص ۹۱ می‌طرازد:

وقد ذكرت ماورد عنهم من الأحاديث المختلفة التي يختص بالفقه في الكتاب المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب الأحكام ما يزيد علي خمسة الاف حديث و ذكرت في أكثرها اختلاف الطائفة في العمل بها وذلك أشهر من أن يخفي حتي أنك لو تأملت اختلافهم في هذه الأحكام وجدته يزيد علي اختلاف أبي حنيفة والشافعي ومالك ووجدتهم مع هذا الاختلاف العظيم لم يقطع أحد منهم موالات صاحبه فلم ينته إلي تضليله والبراءة من مخالفه.

احاديث مختلفه که از ائمه وارد شده مخصوص به فقه در کتاب مشهور استبصار و در کتاب تهذيب الاحكام زائد از پنج هزار مذکور است و در اکثر اين احاديث عمل شيعه برين احاديث مختلف بيان نموده شده يعنى كسى بريك حديث عمل مى كند و ديگرى بر حديث ديگر كه ضد آنست و اين امر مشهور است بر كسى پوشيده نيست حتى كه اگر تامل كنى اختلاف سلف ما را زائد يابى بر اختلاف ابوحنيفه و شافعى ومالك و با وجود اين اختلاف عظيم با هم ترك موالات يكديگر نمودند و يك ديگر راه گمراه و فاسق نمى گويند و براءت و بيزارى از مخالف خود نمى كنند.

شيعه بر اهل سنت به سبب اختلافات ائمه اربعه طعن مى كنند اين عبارت را بچشم عبرت بينند از اين عبارت اين هم واضح شد كه اين زائد از پنج هزار احاديث مختلفه آن است كه تعلق به فقه دارد ديگر احاديث مختلفه كه تعلق به عقائد دارد مزيد بر آن است. و آنچه گفته كه با وجود اين اختلاف عظيم با هم ترك موالات نمى كنند اين همان دروغ است كه در مذهب شيعه عبادت قرار يافته در همين كتاب اساس الاصول ص ۱۲۴ نوشته و خود را مصداق مثل مشهور دروغگو را حافظه نباشد ساخته عبارت مذکور اين است:

قال ثقة الاسلام في الكافي: علي بن ابراهيم عن الشريع بن الربيع قال: لم يكن ابن ابي عمير يعدل بهشام بن الحكم شيئاً، ولا يغيب ايتانه ثم انقطع عنه وخالفه، وكان سبب ذلك أن أبا مالك الحضرمي كان أحد رجال هشام وقع بينه وبين ابن ابي عمير ملاحاة في شيء من الإمامة، قال ابن ابي عمير: الدنيا كلها للإمام من جهة الملك وأنه أولي بها من الذين هي في أيديهم، وقال ابو مالك: كذلك أملاك الناس لهم إلا ما حكم الله به للإمام الفی والخمس والمغنم فذلك له وذلك ايضاً قد بين الله للإمام أين يضعه وكيف يصنع به فتراضيا بهشام ابن الحكم وصارا إليه فحكم هشام لأبي مالك علي ابن ابي عمير فغضب ابن ابي عمير وهجر هشاماً بعد ذلك، فانظروا يا أولي الأبواب واعتبروا يا أولي الأبصار، فإن هذه الأشخاص الثلاثة كلهم كانوا من ثقات أصحابنا وكانوا من أصحاب الصادق والكاظم والرضا

ثقة الاسلام يعنى كلینی در کتاب کافی آورده که علی بن ابراهیم از شریع بن ربیع روایت می کند که ابن ابی عمیر هم رتبه هشام حکم کسی را نمی دانست و روزانه نزد وی می رفت بعد چندی از وی قطع تعلق کرد و مخالف او شد و سبب این بود که ابومالک حضرمی که یکی از راویان هشام هست در میان او و در میان ابن ابی عمیر در مساله از مسائل امامت نزاعی واقع شد ابن ابی عمیر می گفت که تمام دنیا ملک امام است و او زیاده مستحق تصرف است از آنانکه آن دنیا در دست آنهاست. ابومالک می گفت که املاک مردمان ملک اوشان است امام را صرف همان قدر می رسد که خدا برای ایشان مقرر کرده یعنی فی و خمس و مال غنیمت و در اینها هم خدا برای امام بیان فرموده که کجا صرف کند و چگونه کند پس هر دو راضی شدند بر هشام بن حکم و رفتند نزد وی لیکن هشام موافق ابومالک و مخالف ابن ابی عمیر فیصله کرد. پس غضبناک شد ابن ابی عمیر را ترک کرد. هشام را بعد ازین پس ببینید ای صاحبان عقل و عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت که این هر سه اشخاص از ثقات اصحاب ما و

عليهم السلام، كيف وقع النزاع  
بينهم حتي وقعت المهاجرة فيما  
بينهم مع كونهم متمكنين من  
تحصيل العلم واليقين عن جناب  
الأئمة.

صحابيان صادق و كاظم ورضا عليهم السلام  
هستند چگونه در میان ایشان نزاع واقع شد  
حتی که یکدیگر را ترک کردند با وجودیکه  
بر تحصیل علم و یقین از جناب ائمه قادر  
بودند



۴) علمای شیعه معترف اند که اصحاب ائمه معصومین نه اصول دین را از جناب ائمه به یقین حاصل کرده بودند نه فروع دین را. و طرفه تر اینکه با وجود قدرت تحصیل یقین بریشان واجب هم نبود. مجتهد اعظم مولوی دلدار علی در آغاز عبارتی که در نمبر سوم از اساس الاصول ص ۱۲۴ منقول شده می فرماید:

لانسلم أنهم كانوا مكلفين بتحصيل القطع واليقين كما يظهر من سجية أصحاب الأئمة بل إنهم كانوا مأمورين بأخذ الأحكام من الثقات ومن غيرهم أيضا مع قيام قرينة تفيد الظن كما عرفت مرارا بأنحاء مختلفة كيف ولو لم يكن الأمر كذلك لزم أن يكون أصحاب أبي جعفر والصادق الذين أخذ يونس كتبهم وسمع أحاديثهم مثلا هالكين مستوجبين النار وهكذا حال جميع أصحاب الأئمة فإنهم كانوا مختلفين في كثير من المسائل الجزئية الفرعية.

این امر را ما تسلیم نمی کنیم که بر اصحاب ائمه حاصل کردن یقین لازم بود چنانچه از روش اصحاب ائمه ظاهر می شود بلکه ایشان مامور بودند که از هر کس خواه معتبر باشد یا غیر معتبر احکام دین اخذ نمایند بشرطیکه قرینه باشد که مفید ظن بود چنانکه باربار بطرق مختلفه دانستی و چگونه چنین نباشد که اگر این امر را تسلیم کنیم لازم آید که اصحاب امام باقر و صادق که یونس کتب ایشان را گرفته و احادیث ایشان شنیده بود همه هالک و مستحق دوزخ باشند و همین است حال تمام اصحاب ائمه زیرا که ایشان در اکثر مسائل جزئیة فرعیة مختلف بودند.

و علامه شیخ مرتضی در فرائد الاصول مطبوعه ایران ص ۸۶ می نویسد:

ثم إن ما ذكره من تمكن أصحاب الأئمة من أخذ الأصول والفروع بطريق اليقين دعوي ممنوعة واضحة المنع وأقل ما يشهد عليها ما علم بالعين والأثر من اختلاف أصحابهم صلوات الله عليهم في الأصول والفروع ولذا شكي غير واحد من أصحاب الأئمة إليهم اختلاف أصحابه فأجابوهم تارة بأنهم قد ألقوا الاختلاف حقناً لدمائهم كما في رواية حريز وزرارة وأبي أيوب الجزار وآخر، أي

باز آنچه این شخص ذکر کرده که اصحاب ائمه قادر بودند برینکه اصول و فروع دین را بطریق یقین حاصل کنند دعوی غیر مسلم است و مسلم نبودن آن واضح است، و کم از کم آنچه برین شهادت دهد آنچه بچشم دیده شد و از روایات معلوم شد که اصحاب ائمه صلوات الله علیهم در اصول و فروع دین با هم مختلف بودند و به همین سبب بسیاری از اصحاب شکایت پیش ائمه بردند که در اصحاب شما اختلاف بسیارست وائمه گاهی جواب دادند که این اختلاف ما خود انداخته‌ایم برای حفاظت خونهای شما. این جواب در روایت حریز و زرار و ابویوب جزار منقول است و گاهی

أجابوهم بأن ذلك من جهة الكذابين كما في رواية الفيض بن المختار قال: قلت لأبي عبدالله: جعلني الله فداك ما هذا الاختلاف الذي بين شيعتكم قال: وأي اختلاف يافيز؟ فقلت له: إني لأجلس في حقلهم بالكوفة وأكاد أشك في اختلافهم في حديثهم حتى أرجع إلي الفضل بن عمر فيوقفني من ذلك علي ما تستريح به نفسي. فقال عليه السلام: أجل كما ذكرت يا فيض إن الناس قد أولعوا بالكذب علينا، كأن الله افترض عليهم لا يريد منهم غيره، إني أحدث أحدهم بحديث فلا يخرج من عندي حتى يتأوله علي غير تاويله، وذلك لأنهم لا يطلبون بحديثنا وبجنا ما عند الله تعالى وكل يجب أن يدعي رأساً. وقريب منها رواية داود بن سرحان واستثناء القميين كثيراً من رجال نوادر الحكمة معروف وقصة ابن

جواب دادند که این اختلاف به سبب کذابین سنت. این جواب در روایت فیض بن مختار منقول است او گفت که از امام جعفر صادق گفتم که خدا مرا فدای تو سازد این اختلاف که در میان شیعیان شماس است؟ امام پرسید که ای فیض کدام اختلاف؟ گفتم که من در مجالس شیعیان کوفه می‌نشینم به سبب اختلاف ایشان در شک می‌افتم تا آنکه بسوی فضل بن عمر رجوع می‌کنم او مرا بر چیزی اطلاع می‌دهد که دل من سکون می‌یابد پس آنجناب علیه السلام فرمود که ای فیض آنچه گفتمی راست است هر آئینه مردمان بر ما افتراهای بسیار کرده‌اند گویا که خدا بریشان افترا کردن فرض کرده است و ازیشان کاری دیگر نمی‌خواهد من بیکی ازیشان حدیثی بیان می‌کنم پس از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه مطلب حدیث را تبدیل نه سازد این بسبب آنست که مردمان از حدیث ما و از محبت ما ثوابی که عندالله است نمی‌خواهند هرکس می‌خواهد که سرداری حاصل کند. و قریب این روایت است روایت داودبن سرحان و مستثنی کردن اهل قم بسیاری از رجال نوادر الحکمة مشهورست. و قصه ابن ابی العوجاء که بوقت کشته شدن گفت که من در

أبي العوجاء أنه قال عند قتله: قد  
 دستت في كتبكم أربعة آلاف  
 حديث، مذكرة في الرجال وكذا ما  
 ذكره يونس بن عبدالرحمن من أنه  
 أخذ أحاديث كثيرة من أصحاب  
 الصادقين ثم عرضها علي ابن الحسن  
 الرضا عليه السلام فأنكر منها  
 أحاديث كثيرة، إلي غير ذلك مما  
 يشهد بخلاف ما ذكره.

کتب شما چهار هزار احادیث جعلی آمیخته ام،  
 در کتب رجال مذکورست و هم چنین است  
 آنچه یونس ابن عبدالرحمن ذکر کرده که من  
 احادیث کثیره از اصحاب ائمه گرفتم باز آن  
 احادیث را بر امام ابوالحسن رضا علیه السلام  
 پیش کردم امام بسیاری را از آن احادیث انکار  
 فرمود و علاوه ازین روایات روایات دیگرهم  
 هست که برخلاف آنچه این شخص گفته  
 شهادت می دهد.

ازین عبارات و روایات فوائد چند حاصل می‌شود:

(۱) حقیقت این ادعای شیعه که «مذهب ما از ائمه اهل بیت ماخوذ است». منکشف می‌گردد که نه اصول دین را به یقین از ائمه حاصل کرده‌اند نه فروع را، بلکه در عهد ائمه اصحاب ائمه از هر فاسق و فاجر احکام دین اخذ می‌کردند و از ائمه تصدیق آن هم نمی‌کردند. همین است سرمایه‌ی مذهب شیعه.

نی فروع محکم آمد نی اصول شرم بادت از خدا و از رسول (۲) این امر از عجائب روزگارست که امام معصوم زنده موجود و آمد و رفت شیعیان هم نزد او جاری، لیکن اصحاب ائمه بآن جانب رخ نمی‌کنند و از هر فاسق و فاجر که بایشان ملاقی شد احکام دین اخذ می‌نمایند و آن را مذهب خود می‌سازند. در اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تعدادشان متجاوز از یک لک بود یک مثال هم یافته نمی‌شود که کسی از ایشان باوجود قدرت رسول را گذاشته از غیر او علم دین حاصل کرده باشد اگرچه آن غیر صادق و ثقه باشد. و اینکه اصحاب ائمه مکلف به تحصیل یقین نبودند و مامور بودند که از هر کس و ناکس ثقه باشد یا غیر ثقه احکام دینیه اخذ کنند از آن هم عجیب ترست. حق اینست که هر قدر که بعید از عقل مذهب شیعه است مذهبی دیگر نخواهد بود.

(۳) اصحاب ائمه به سبب اختلاف خود نزاع می‌کردند و نوبت به ترک سلام و کلام می‌رسید مگر شیعه هر دو فریق را معظم و محترم می‌دارند و پیشوای خود می‌دانند و از هر دو فریق کسی را بد نمی‌گویند. بخلاف این اگر در اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم این چنین امور واقع شده آنجا چیزهای خرد را کلان می‌سازند و یک فریق را بد گفتن و دشنام دادن از ضروریات دین می‌شمارند. ازینجا ظاهرست که در نظر شیعه صحبت ائمه خانه ساز ایشان چه قدر عزت دارد مگر صحبت رسول نزد ایشان عزتی ندارد. اگر ایمان همین است کفر ازین ایمان بهتر.

(۴) نزد شیعه جهنمی بودن اصحاب ائمه چنان محال است که بخیال این محال چنین

امر خلاف عقل را بر خود لازم کردند که بر اصحاب ائمه حاصل کردن یقین فرض نبود لیکن جهنمی بودن اصحاب رسول نزد ایشان محال چه معنی مستبعد هم نیست بلکه ضروری است. مقام عبرت است.

۵) ائمه معصومین که بقول شیعه مانند رسول مفترض الطاعه بودند در مسائل دینی هم غلط بیانی می کردند و در اصحاب خود از غلط بیانیهای خویش اختلافها می انداختند حتی که از امامت خود نیز منکر می شدند. در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۳۷ می آرد:

عن زرارة بن أعین عن أبي جعفر قال: سألته عن مسألة فأجابني ثم جاءه رجل آخر فسأله عن تلك المسألة فأجابه بخلاف ما أجابني ثم جاء آخر فأجابه بخلاف ما أجابني وأجاب صاحبي فلما خرج الرجلان قلت: يا ابن رسول الله! رجلان من أهل العراق من شيعتكم قد ما يسألان فأجبت كل واحد منهما بغير ما أجبت صاحبه؟ فقال: يا زرارة! إن هذا أخير لنا وأبقي لنا ولكم ولو اجتمع علي أمر واحد لصدقكم الناس علينا ولكان أقل لبقاءنا وبقائكم ثم قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: شيعتكم لو حملتموهم علي الأسننة والنار لمضوا وهم يخرجون من عندك مختلفين قال: فأجابني بمثل جواب أبيه.

از زراره بن اعین مروی است که من از امام باقر یک مساله پرسیدم داد مرا جواب داد باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را بخلاف جواب من جواب داد باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را بخلاف جواب من و جواب صاحب من جواب داد چون آن هر دو کس بیرون رفتند گفتم: ای فرزند رسول این هر دو کس از اهل عراق از شیعیان شما بودند، برای پرسیدن مسائل آمده بودند شما هر یکی را ازیشان جوابی دادید که خلاف جواب دیگرست پس امام فرمود که ای زراره همین بهترست از برای ما و در همین است بقای ما و شما و اگر شما بر یک امر متفق شوید مردمان شما را در روایت کردن از ما صادق دانند و درین صورت بقای ما و شما کم خواهد بود زراره گوید که بعد ازین از امام جعفر صادق گفتم که شیعیان شما چنان جان نثار که اگر ایشان را در نيزه‌ها و در آتش فرستید بروند از نزد شما مختلف شده بیرون می‌روند (چرا این اختلاف می‌اندازید) پس امام جعفر صادق هم همان جواب داد که پدر او داده بود.

درین روایت این چیز هم دیدنی است که زراره را از جواب امام باقر تشفی نشد و باز همان سوال از امام جعفر صادق نمود. معلوم نیست که از جواب آنجناب هم تشفی شد یا نه.

نیز در همین کتاب و در همین صفحه می‌آرد:

عن منصور بن حازم قال: قلت لابي عبدالله: ما بال أسألك عن المسألة فتجيبني فيها بالجواب آخر فقال: إنا نجيب الناس علي الزيادة والنقصان. قال: قلت: فأخبرني عن أصحاب محمد صدقوا علي محمد أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا.

روایت است از منصور بن حازم که گفت: پرسیدم از امام جعفر صادق که سبب چیست که من یک مساله می‌پرسم مرا جواب می‌دهی باز کسی دیگر می‌آید او را در همان مساله جواب دیگری می‌دهی امام گفت که ما مردمان را کم و بیش کرده جواب می‌دهیم منصور گفت: پس گفتم که خبر ده مرا از اصحاب محمد (صلی الله علیه وسلم) که راست گفتند بر محمد (صلی الله علیه وسلم) یا دروغ گفتند؟ امام گفت: راست گفتند.

ازین معلوم می‌شود که منصور از اختلاف بیانی امام بسیار دل تنگ شد و خواست که ازین اختلاف بیانی و دروغگوئی‌ها خود را رهانیده راهی دیگر برای خود تجویز کند لهذا حال صحابه‌ی کرام دریافت نمود، الحمدلله که باعتراف امام جعفر صادق بودن ایشان ظاهر شد و عقل سلیم هدایت می‌کند که اتباع صادقین موجب نجات است نه که پیروی کاذبین که در مسائل دینیه قطع و برید کرده کسی را به کمی جواب دهند و کی را به بیشی. قال الله تعالی: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

و در فروع کافی جلد دوم ص ۸۰ می‌آرد:

عن أبان بن تغلب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: كان أبي عبد الله عليه السلام يفتي في زمن بني أمية أن ما قتل البازي والصقر فهو حلال وكان يتقيهم وأنا لا أتقيهم وهو

روایت است از ابان بن تغلب گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌گفت: پدر من یعنی امام باقر علیه السلام در عهد بنی امیه فتوای می‌داد که شکار باز و شاهین اگر قبل ذبح بمیرد حلال است، پدرم از بنی امیه ترسیده تقیه می‌کرد و من ازیشان نمی‌ترسم و می‌گویم که شکار



حرام ما قتل.

مذکور حرام است.

و لطف این است که این هر دو پدر و پسر مامور بودند که از کسی نه ترسند و سخن راست گویند این حکم بالصراحه در لفافه‌هایی که بنام ایشان از آسمان نازل شده بود مذکورست در اصول کافی ص ۱۷۲ می‌آرد:

ثم دفعه إلي ابنه محمد بن علي ففك خاتماً فوجد فيه: حدث الناس وأفتهم ولا تخافن إلا الله عزوجل فإنه لا سبيل لأحد عليك. ثم دفعه إلي ابنه جعفر عليه السلام ففك خاتماً فوجد فيه حدث الناس وأفتهم وانشر- علوم أهل بيتك وصدق آبائك الصالحين ولا تخافن إلا الله عزوجل وأنت في حرز وأمان.

پس امام زین العابدین آن لفافه را به پسر خود امام باقر داد او مهر لفافه را به شکست پس یافت دران این مضمون که حدیث بیان کن بمردمان و فتوای ده ایشان را و مترس از کسی سوای الله عزوجل کسی را بر تو دسترس نخواهد بود. باز امام باقر لفافه را به پسر خود جعفر علیه السلام داد او مهر را به شکست پس دران این مضمون یافت که حدیث بیان کن بمردمان و فتوی ده ایشان را و اشاعت کن علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن آباء صالحین خود را و هرگز مترس از کسی سوای الله عزوجل و تو در حفاظت و امان (خداوندی) هستی.

فتاوی کاذبه ائمه کرام در کتب شیعه بسیار از بسیارست گاهی یک امام کذب دیگری را و گاهی اصحاب امام کذب امام را گرفت کرده‌اند. لیکن بطور نمونه روایاتی چند که نقل نمودیم کافی است. اکنون یک روایت متعلق انکار امامت نقل کرده این مبحث را ختم می‌کنم. قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین مطبوعه ایران مجلس پنجم ص ۱۴۴ در ذکر سعیدی می‌نویسد:

در کتاب مختار از سعید منقول است که گفت: روزی در خدمت امام جعفر علیه السلام بودم که دو کس در مجلس اذن دخول طلبیدند و آنحضرت ایشان را اذن کرد چون بنشستند یکی از ایشان از اهل مجلس پرسید که آیا در شما امام مفترض الطاعة

هست؟ آن حضرت فرمودند که چنین کسی را در میان خود نمی‌شناسیم. او گفت: در کوفه قومی هستند که زعم ایشان آنست که در میان شما امام مفترض الطاعه موجودست و ایشان دروغ نمی‌گویند زیرا که صاحب ورع و اجتهاداند و از جمله ایشان عبدالله بن یعفر و فلان و فلان‌اند. پس آنحضرت فرمود که من ایشان را باین اعتقاد امر نکرده‌ام گناه من در آن چیست؟ و مقارن این گفتار بر رخسار مبارک او آثار احمرار و غضب بسیار ظاهر شد و چون آن دو کس او را در غضب دیدند از مجلس برخاستند و چون از مجلس بدر شدند آنحضرت باصحاب خود فرمود که آیا می‌شناسید این هر دو مرد را؟ گفتند: بلی ایشان از زیدیه‌اند و گمان آن دارند که شمشیر حضرت رسول نزد عبدالله الحسن است پس آنحضرت فرمود که دروغ گفته‌اند و سه بار بر ایشان لعنت فرستاد.

این روایت در اصول کافی ص ۱۴۲ هم مذکورست و آغازش این است «عن سعید السمان قال: كنت عند أبي عبدالله إذ دخل عليه رجلان من الزيدية.

روایات انکار امامت در کتب شیعه بسیار است اینجا برای مثال همین قدر کافی است، و به سبب همین انکارات ائمه از امامت خود و به سبب اختلاف بیانیه‌های ایشان در مساله امامت که بقول شیعه بنیاد مذهب ایشان است اختلافات بسیار در شیعه واقع شده در عدد ائمه اختلاف است بعضی دوازده می‌گویند بعضی کم و زیاده. باز در تعیین آن‌ها اختلاف است نوبت باینجا رسید که در عصمت ائمه که جان امامت است هم اختلاف رو نما شده. علامه مجلسی در حق الیقین مطبوعه ایران ص ۶۹۶ می‌فرماید:

از احادیث ظاهر می‌شود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده‌اند از شیعیان اعتقاد به عصمت ایشان نداشته‌اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار می‌دانسته‌اند چنانکه از رجال کشی ظاهر می‌شود و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه عدالت ایشان می‌کرده‌اند.

و ظاهرست که کسانی که اعتقاد به عصمت نداشتند اعتقاد به مفترض الطاعه بودن ایشان و منصوص من الله بودن ایشان هم نداشته باشند.

۶) دغل و فریب در مذهب شیعه عبادت و سنت ائمه معصومین و سنت انبیا و مرسلین است. معاذالله من ذلک. در فروع کافی جلد اول کتاب الجنائز ص ۹۹ می‌آرد:

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما مات عبدالله بن أبي بن سلول حضر النبي صلي الله عليه وآله جنازته فقال عمر لرسول الله صلي الله عليه وآله: يا رسول الله! ألم ينهك الله أن تقوم علي قبره؟ فقال له: ويلك ما يدريك ما قلت: إني قلت: اللهم أملأ جوفه ناراً واملأ قبره ناراً وأوصله ناراً. قال أبو عبدالله عليه السلام: فأبدى من رسول الله صلي الله عليه وآله ما كان يكره.

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: چون مُرد عبدالله بن اُبی بن سلول (منافق) تشریف برد نبی صلی الله علیه و آله بر جنازه‌ی وی پس گفت عمر به رسول خدا صلی الله علیه و آله که یا رسول الله آیا منع نه فرموده تو را خدا ازینکه ایستاده شوی بر قبر وی؟ پس فرمود رسول ازوی که تو چه دانی که من در نماز او چه گفتم من گفتم که ای خدا پر کن جوف او از آتش و پر کن قبر او از آتش و برسان او را در آتش. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ظاهر گردانید عمر راز رسول خدا صلی الله علیه و آله که ظاهر شدن آن ناپسند می‌داشت رسول.

ازین روایت شیعه ظاهر می‌شود براءت حضرت فاروق اعظم از شائبه نفاق. باقی ماند فریب و دغل که از حضرت رسول نقل کرده شاید خدا را معلوم نبود که نماز جنازه این طور هم می‌شود که بجای دعا بد دعا کرده می‌شود ورنه مطلقاً از نماز جنازه منع نه فرمودی که ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۸۴]. و این مشکل باز هم باقی ماند که دیگر مسلمانان که به سبب شرکت رسول شریک جنازه‌ی او شدند ازین راز ناواقف بودند ایشان بطریق معمول در نماز جنازه دعای مغفرت خوانده باشند. در فروع کافی بعد ازین حدیثی دیگر آورده و هم چنین قصه بیجناب امام حسین منسوب کرده.

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی از منافقین مرد پس بیرون آمد حسین بن علی صلوات الله علیه تا که همراه جنازه رود در اثنای راه یک غلام امام حسین ملاقی شد حسین علیه السلام باو گفت که کجا می‌روی؟ غلام گفت: من از نماز جنازه‌ی این منافق می‌گریزم حسین علیه السلام باو فرمود که چنان کن که در نماز بجانب راست من ایستاده شوی و آنچه مرا بشنوی که می‌گویم تو هم مثل آن بگو. پس چون ولی جنازه تکبیر خواند حسین علیه السلام نیز تکبیر خواند و گفت: ای خدا لعنت کن بنده‌ی خویش فلان را هزار لعنت که مسلسل باشند نه جداجدا، ای خدا رسوا کن این بنده‌ی خود را میان بندگان خود و شهرهای خود و درانداز او را در گرمی آتش خود و بده او را اشد عذاب خود زیرا که او دوست می‌داشت دشمنان تو را و دشمنی می‌کرد با دوستان تو و بغض می‌داشت از اهل بیت نبی تو.

عن أبي عبدالله عليه السلام أن رجلا من المنافقين مات فخرج الحسين بن علي صلوات الله عليه يمشي معه فلقية مولي له فقال له الحسين عليه السلام: أين تذهب يا فلان؟ قال: فقال له مولاه أفر من جنازة هذا المنافق أن أصلي عليها. فقال لها الحسين عليه السلام: انظر أن تقوم علي يميني فما سمعتني أقول فقل مثله فلما أن كبر عليه وليه قال الحسين عليه السلام: الله اكبر، اللهم ألعن فلاناً ألف لعنة مرتلفة غير مختلفة اللهم أخز عبدك في عبادك وبلادك وأصله حر نارك وارزقه أشد عذابك، فإنه كان يتولي أعدائك ويعادي أوليائك ويبغض أهل بيت نبيك.

درین روایت تامل باید کرد که امام حسین بی‌ضرورت در نماز جنازه شریک شد و غلام خود را نیز خواه مخواه شریک کرد و در نماز جنازه بجای دعای مغفرت اینچنین سخت‌ترین بد دعا کرد اولیای میت در فریب افتاد که امام حسین در نماز جنازه دعای مغفرت نموده زیرا که نماز جنازه برای دعای مغفرت موضوع است و کسی که برای او دعای مغفرت جائز نیست برای او نماز جنازه هم روا نیست نیز دیگر مسلمانان در فریب

و مغالطه افتادند که به سبب شرکت امام حسین آن منافق را مومن دانستند و دین او را دین بر حق انگاشتند.

همدرین کتاب کافی همدرین باب بعد این روایت روایات دیگر آورده که امام زین العابدین بر زنی ناصبیه همین طور نماز جنازه گزارد، و امام جعفر صادق بر زنی که از خاندان بنی امیه بود همین سان نماز جنازه خواند پس معلوم شد که بندگان خدا را فریب دادن کار ثواب و سنت ائمه کرام است.

(۷) در عهد نبوی و نیز در زمانه‌ی ائمه صدق و امانت و وفا در اهل سنت بود و شیعه ازین صفات معرا بودند شیعه باین امر اعتراف دارند. اعتراف صداقت صحابه کرام از اصول کافی ص ۳۷ در نمبر پنجم منقول شد اکنون اعتراف زمانه‌ی ما بعد آن. در اصول کافی ص ۲۳۷ می‌آرد:

<p>روایت ست از عبدالله بن ابی یعفر که گفت گفتم به امام جعفر صادق علیه السلام که من ملاقات می‌کنم با مردمان پس بسیار، تعجب می‌آید مرا برینکه کسانی که با شما تولا نمی‌کنند و با فلان و فلان (یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تولا می‌دارند دریشان امانت است و راست گفتاری و وفاء کسانی که با تولا می‌کنند</p>	<p>عن عبدالله بن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إني أخالط الناس فيكثر عجيبي من أقوام لا يتولونكم ويتولون فلاناً وفلاناً لهم أمانة وصدق وفاء وأقوام يتولونكم ليس لهم تلك الأمانة ولا الوفاء ولا الصدق!؟</p>
--	--

<p>دریشان نه امانت است نه راست گفتاری نه وفا. پس امام جعفر صادق علیه السلام بنشست و بسوی من مانند غضبناک متوجه شد باز فرمود که کسی که چنین امام را پیشوای خود سازد که او را از جانب خدا نیست او بی دین است و کسی که امام منصوص من الله را پیشوای خود داند برو هیچ عتاب نیست.</p>	<p>قال: فاستوي أبو عبد الله عليه السلام جالساً فأقبل علي كالغضبان ثم قال: لا دين لمن دان الله بولاية إمام ليس من الله ولا عتب علي من دان بولاية إمام من الله.</p>
--	---

این روایت که در اصح الکتب شیعه مروی است چه قدر لطیف و نفیس است، برای شیعیان وسعت است هر چه خواهند کنند عتابی نیست. فالحمد لله کلام درین است که کسی که خائن و کذاب و بد عهد باشد بر روایت او چگونه اعتماد کرده شود و راویان مذهب شیعه همین کسانند. ائمه اهل سنت بکذب راویان مذهب شیعه حکم کرده بودند مثلاً امام شافعی فرمود: «إنهم أكذب الناس». اینک باعتراف شیعه تصدیق این قول ظاهر شد.

از کی انصاف باید کرد یک جانب راویان مذهب شیعه اند که از ائمه روایت مذهب شیعه می کنند لیکن خیانت و کذب و بدعهدی ایشان ناقابل انکار و مسلم الكل، و جانب دیگر راویان اهل سنت اند که از ائمه روایت مذهب اهل سنت می کنند و ایشان امانت دارند و راست گفتار درین صورت عقل سلیم چه می گوید و بر روایت کدام فریق هدایت اعتماد می نماید.

۸) راویان مذهب شیعه که از ائمه روایت مذهب شیعه می کنند می گویند که ما را ائمه در خلوت خاص تعلیم این مذهب فرموده بودند و ما پیش کسی تصدیق خود از ائمه حاصل نتوانیم نمود. در اصول کافی تمام باب التقیه و تمام باب الکتمان از تصدیق این

مضمون پرست و در نمر پنجم روایتی که از مجالس المومنین منقول شده و آن روایت در اصول کافی ص ۱۳۲ هم موجودست برای تصدیق این مضمون کافی است که پیش دو کس از زیدیه، امام جعفر صادق انکار از امامت نمود و شیعیان کوفه را که از جمله ایشان عبدالله بن ابی یعفور است تکذیب کرد و گفت که من ایشان را هرگز تعلیم این اعتقادات نکرده‌ام. لیکن مزید بران یک روایت اینجا هم نوشته می‌شود. در فروع کافی جلد سوم ص ۵۲ از زراره روایت می‌کند که

فأتیته من الغد بعد الظهر وکانت  
ساعتي التي كنت أخلو به فيها بین  
الظهر والعصر وکنت أکره أن أسأله إلا  
خالياً خشية أن یفتیني من أجل من  
یحضره بالتقية.

پس رفتم نزد امام باقر روز دیگر بعدظهر و  
بود آن وقت که خلوت می‌کردم باوی در  
میان ظهر و عصر و ناپسند می‌کردم که بغیر  
خلوت از وی مساله پرسم بخوف اینکه  
بسبب بعض حاضرین مجلس مرا به تقیه  
فتوای خواهد داد.

یک جانب این راویان و این بیانات ایشان و جانب دیگر راویان اهل سنت که می‌گویند ائمه ما را در خلوت هم تعلیم مذهب اهل سنت داده‌اند و در جلوت هم، و هر که خواهد همراه ما رود ما از ائمه تصدیق قول خود کنانیم و بارها نوبت باین جا رسید و ائمه تصدیق قول راویان اهل سنت کردند. درین حالات قطع نظر از اینکه راویان شیعه خائن و کذاب و بد عهد بودند کسی که شمه از عقل داشته باشد هرگز قول راویان شیعه را باور نخواهد داشت و به یقین کامل حکم خواهد کرد که ائمه مذهب اهل سنت داشتند و انتساب مذهب تشیع بسوی ایشان کذب و افترا است، چنانچه انتساب عقیده تثلیث بسوی حضرت مسیح علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام.

اینجا یک دو روایت اهل سنت که از ائمه نقل کرده‌اند بطور مثال می‌نگاریم:

۱- از حضرت علی مرتضی نقل می‌کنند که فرمود: «خیر الأمة بعد نبیها أبوبکر ثم عمر». یعنی بهترین امت بعد پیغمبر ابوبکرست و بعد از وی عمر. این روایت در صحیح

بخاری باسانید متعدده مروی است و در دیگر کتب احادیث نیز باسانید کثره منقول است. از تتبع اسانید این روایت معلوم شد که هشتاد کس از راویان صادق و ثقه آن را از حضرت علی مرتضی روایت کرده‌اند. چنانچه تصریح کرده‌اند بآن شیخ الاسلام ابن تیمیه و شیخ الاسلام ذهبی و شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمه الله علیهم اجمعین. و این ارشاد حضرت علی مرتضی از غایت اشتهار بآن مرتبه رسید که شیعه هم با وجود کمال مهارت در حق پوشی و باطل فروشی اخفا آن نتوانستند نمود علامه ابن میسم بحرانی در شرح نهج البلاغه مطبوعه ایران ح ۳۱ می‌نویسد که حضرت علی مرتضی نامه بحضرت معاویه فرستاد که عبارتش بلفظه این است:

<p>بود افضل تمام صحابه در اسلام چنانکه گفتمی و مخلص تر از همه برای خدا و برای رسول او خلیفه صدیق و خلیفه خلیفه فاروق و قسم بمالک جان خویش که هر آئینه مرتبه این هر دو در اسلام عظیم است و هر آئینه بسبب وفات ایشان در اسلام زخم شدید رسید. رحمت نازل کند خدا بر هر دو و جزا دهد</p>	<p>كان أفضلهم في الإسلام كما زعمت<sup>۱</sup> وأنصحهم لله ولرسوله الخليفة الصديق و خليفة الخليفة الفاروق، ولعمري إن مكانهما في الإسلام عظيم وإن المصاب بهما لجرح في الإسلام شديد يرحمهما الله وجزاهما بأحسن</p>
---	---

۱- شیعه درینجا باب قیل و قال مسدود یافته سخنی ساخته‌اند می‌گویند که زعم در زبان عرب بمعنی خیال باطل می‌آید حضرت علی اشاره ببطلان این قول نموده. مگر سخن سازی در لغت پیش نمی‌رود علامه زرقانی در شرح مواهب جلد ۴ ص ۴۷ بعد نقل قول قرطبی که الزعم القول الذی لا یوثق به. قاله ابن الکسیت و غیره می‌نویسد: «وفیه نظر، لأنه یطلق علی القول المحقق أيضاً كما نقله ابن عمر والزاهد فی شرح فصیح شیخه ثعلب و اکثر سیبویه من قوله زعم الخلیل فی مقام الاحتجاج انتهى». و امام لغت و ادب ابن درید در فقه اللغة جلد ۳ ص ۷ می‌نویسد: «وقد یأتی الزعم فی کلامهم بمعنی التحقیق، قال النابغة الجعدي:

نودی قیل ارکبن باهلاک ان      الله موف للناس ما زعما



ما عملاً.

ایشان را به بهترین کارهای ایشان.

۲ - حافظ الحدیث علامه ابن عبدالبر در استیعاب و علامه ابوالقاسم در کتاب السنه آورده که حضرت علی مرتضی در ایام خلافت خود یک فرمان گشتی نوشته در تمام محرومیهی خود فرستاد که:

لا یفضلنی أحد علی بکر وعمر هر که فضیلت دهد مرا بر ابوبکر و عمر بزمن  
إلا جلدته حد المفتری. او را (هشتاد درّه که) سزای مفتری (است).

۳- در مستدرک حاکم آورده که حضرت علی مرتضی فرمود که

یا محمد بن حاطب! إذا قد مت المدینة  
وسئلت عن عثمان فقلت کان واللّه من  
الذین آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا  
وأحسنوا واللّه یحب المحسنین وعلی اللّه  
فلیتوکل المومنون  
ای محمد بن حاطب چون برس در مدینه  
طیبه و پرسیده شود از تو دربارهی عثمان  
بگوی که بود واللّه از آنان که ایمان آوردند  
و تقوی گزیدند و کارهای نیک کردند  
و خدا دوست می دارد نیکوکاران را و باید  
که بر خدا توکل کنند اهل ایمان

۴- در کتاب مستطاب ازاله الخفا آورده که پرسیده شد از امام باقر رضی الله عنه که در

باب ابوبکر و عمر چه اعتقاد داری فرمود که:

إني أتولاهما وأستغفر لهما فما رأيت      من دوست می‌دارم هر دو را و استغفار  
أحداً من أهل بيتي إلا وهويتولاهما.      می‌کنم برای هر دو و نیافتم از اهل بیت خود  
کسی را مگر اینکه دوست می‌داشتی هر دو  
را.

نیز در ازالة الخفاست که پرسیده شد از امام باقر که در حق کسانی که بد می‌گویند  
ابوبکر و عمر را چه فتوای می‌دهی. امام ممدوح فرمود: «أولئك هم المُرَّاق». یعنی ایشانند  
بیرون روندگان از دین اسلام. نیز در ازالة الخفا از امام باقر آورده که فرمود:

من شك فيهما كمن شك      هر که شک کند در بزرگی ابوبکر و عمر مثل آن کس  
في السنة. وبغض أبي بكر      باشد که در بزرگی سنت شک کند. بغض داشتن بابوبکر  
وعمر نفاق وبغض الأنصار      و عمر علامت نفاق است و همچنین بغض بانصار  
نفاق. علامت نفاق است.

این چنین روایات بسیار از حضرت علی مرتضی و از حضرات حسنین و حضرت  
زین العابدین و از حضرت باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین راویان اهل سنت که  
صداقت و امانت شان نزد شیعه هم مسلم است نقل می‌کنند.

۹) متعه که مشهورترین عبادت مذهب شیعه است ثوابش آن قدرست که در هیچ  
عبادتی عشر عشر آن نیست نه در نماز نه در روزه نه در حج و زکات نه در جهاد نه در  
غیر آن. هر که خواهد در تفسر نهج الصادقین مطبوعه ایران جلد اول ص ۱۳۵۶ سوره  
نساء مطالعه کند یک دو روایت از همین صفحه منقول می‌شود.

(قال النبي): «من تمتع مرة كان درجة الحسين ومن تمتع مرتين فدرجة  
كدرجة من الحسن تمتع ثلاث مرات كان درجة علي ابن ابي طالب ومن تمتع أربع  
مرات فدرجة كدرجتي»<sup>۱</sup>. یعنی: هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه حسین باشد

۱- این ترجمه فارسی از مصنف این تفسیر یعنی علامه فتح الله کاشانی است.

و هر که دو با متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه علی بن ابی طالب باشد و هر که چهار بار متعه کند درجه او مانند درجه من باشد. و أيضاً قال: «من خرج من الدنيا ولم يتمتع جاء يوم القيامة وهو أجدع». یعنی هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکرده باشد روز قیامت گوش و بینی بریده و بد خلقت محشور شود. (باز بفاصله چند سطور) و هرگاه متمتع و متعمته با هم نشینند فرشته بریشان نازل گردد و حراست ایشان کند تا آنکه ازان مجلس برخیزند و اگر با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بهر بوسه‌ی حج و عمره‌ی برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی حسنه‌ی برای ایشان بنویسند مانند کوههای برافراشته. بعد از آن فرمود که جبرئیل مرا گفت: یا رسول الله، حق تعالی می‌فرماید که چون متمتع و متعمته برخیزند و بغسل کردن مشغول شوند در حالتی که عالم باشند بآنکه من پروردگار ایشانم و این متعه سنت من است و بر پیغمبر من، و من با ملائکه خود گویم: ای فرشتگان من! نظر کنید باین دو بنده‌ی من که برخاسته‌اند و بغسل کردن مشغول‌اند می‌دانند که من پروردگار ایشانم گواه شوید بر آنکه من آمرزیدم ایشان را و آب بر هیچ موی از بدن ایشان نگزرد مگر حق تعالی بهر موی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید. پس امیرالمومنین برخاست و گفت: أنا مصدق من تصدیق کننده ام تو را یا رسول الله. چیست جزای کسی که درین باب سعی کند؟ فرمود: له أجرهما. مر او را باشد اجر متمتع و متعمته. گفت: یا رسول الله چه چیزست؟ فرمود: چون به غسل مشغول شوند بهر قطره‌ی آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی بیافریند فرشته که تسبیح و تقدیس او سبحانه کند و ثواب آن از برای غاسل ذخیره باشد تا روز قیامت. ای علی، هر که این سنت را سهل فراگیرد و احیای آن نکند از شیعه‌ی من نباشد و من از وی نباشم<sup>۱</sup>. این

۱- علامه کاشانی در آخر فضائل متعه می‌نویسد که «بدانکه در نکاح متعه عدد زوجات محصور نیست

است ثواب متعه، چه خُرْم مذهبی که در آن چنین عبادت‌های نفیسه باشند و بر آن عبادات چنین ثواب‌های بی حد و بی نهایت.

حضرت مولانا رشید الدین خان دهلوی در کتاب خود شوکت عمریه بر حدیثی که در آن درجه‌های ائمه و نبی برای متعه کنندگان تقسیم نموده شده مواخذه شدید کرده بودند. بجواب آن مجتهد اعظم ایشان مولوی سید محمد که از دربار شاه او را خطاب سلطان العلماء داشتند در ضربت حیدریه مطبوعه لکهنو جلد دوم ص ۳۳۱ می طرازند:

اگر باد ای سنت پیغمبر و ترک بدعت عمر درجه‌ی معصومین حاصل شود چه عجب سبحان الله، رتبه این حدیث دو بالا شد که چنین مجتهد مستند مهر تصدیق خود بران ثبت نمود. پس موافق این حدیث کسی از شیعیان نخواهد بود که هم‌رتبه امام حسین نباشد زیرا که یک بار متعه کردن بر هر شیعه لازم است. مراتب شیعیان والاشان ازین قیاس باید کرد.

هر برهمن پسر لچهمن و رام ست اینجا

۱۰) در مذهب شیعه زنا اگر بالجبر باشد البته ناجائزست و به تراضی طرفین اگر وقوع یابد جائزست و آن را زنا نمی‌گویند (استغفر الله)، در فروع کای مطبوعه لکهنو جلد دوم ص ۸۰ می‌آرد:

---

و نفقه از اکل و شرب و کسوه لازم نباشد بر شوهر و توارث نیز نباشد میان زوجین و در عقد دوام اینها لازم باشد». درین عبارت زوج و زوجه بر متمتع و متمتعه اطلاق کرده این اطلاق از روی قرآن مجید صحیح نیست.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بدت امرأة إلي عمر فقالت: إني زنيت فطهرني، فأمر بها أن ترحم فأخبر بذلك أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال: كيف زنيت؟ فقالت: مررت ببادية فأصابني عطش شديد فاستقيت أعرابيا فأبي أن يسقيني إلا أن أمكنه من نفسي، فلها أجهدي العطش وخفت علي نفسي سقاني فأمكنته من نفسي فقال أمير المؤمنين عليه السلام: تزويج ورب الكعبة.

از امام جعفر صادق عليه السلام مروی است که او فرمود: آمد زنی نزد عمر و گفت: هر آئینه من زنا کرده ام پس مرا پاک گردان عمر حکم داد که این زن سنگسار کرده شود پس خبر داده شد باین واقعه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را پس پرسید که چگونه زنا کردی؟ زن گفت که گذر من بر بادیه افتاد پس رسید مرا تشنگی سخت پس آب طلب کردم از اعرابی مگر او انکار نمود که مرا آب بنوشاند بجز این صورت که او را قابو دهم بر نفس خود و پس چون در مشقت انداخت مرا تشنگی و اندیشه کردم بر جان خود (راضی شدم) او مرا آب بنوشانید و من او را بر نفس خود قابو دادم پس فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام که این تزویج است قسم برب کعبه.

این مساله بیک معنی از متعه هم فوقیت می برد اینجا تعیین مدت هم نیست اگر آب را مهر قرار داده شود در زنا یا بازاری هم چیزی داده می شود آن مهر خواهد بود.

(۱۱) در مذهب شیعه عریان دیدن معشوقان کافر جائزست و جو از آن از ائمه معصومین مروی است، پس هر مرد که خواهد زن کافره را برهنه بیند و هر زن که خواهش کند مرد کافر را برهنه نظاره کند. در فروع کافی جلد دوم ص ۶۱ می آرد:

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: المنظر إلي عورة من ليس بمسلم مثل نظرك إلي عورة الحمار.

از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: دیدن به سوی ستر کسی که مسلم نیست مانند دیدن تست بسوی ستر خر.

(۱۲) در مذهب شیعه ستر صرف عضو تناسل و سوراخ دبر است و بس. اگر کسی بر

عضو تناسل خود دست بنهد و پیش کسان برهنه شود جائزست سوراخ دبر خود بخود در میان هر دو سرین پوشیده است حاجت دست نهادن هم نیست، در فروع کافی جلد دوم ص ۶۱ می‌آرد:

عن أبي الحسن الكاظم عليه السلام قال: العورة عورتان: القبل والدبر، أما الدبر فمستور بالإليتين وأما القبل فاستره بيدك. روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: ستر دو چیز هست قُبَل و دبر: لیکن دبر او بسبب سرینها پوشیده هست باقی ماند قبل او را از دست خود بپوش.

و این هم مخفی مباد که ستر صرف رنگ عضو تناسل است اگر چیزی بلیسند که رنگ او پوشیده شود کافی است و درین حالت پیش کسان برهنه شدن جائز بلکه سنت ائمه معصومین است. در فروع کافی جلد دوم ص ۶۱ می‌آرد:

إن أبا جعفر عليه السلام كان يقول: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام إلا بمئزر. قال: فدخل ذات يوم الحمام فتنور فلما أن أطبقت النورة علي بدنه ألقى المئزر فقال له مولي له: بأبي أنت وأمي إنك لتوصينا بالمئزر وقد ألقيته عن نفسك؟ فقال: أما علمت أن النورة قد أطبقت العورة. امام باقر علیه السلام می‌فرمود که کسی که ایمان داشته باشد بر خدا و روز قیامت او بغیر ازار در حمام نرود. راوی گوید: پس امام باقر داخل شد روزی در حمام پس نوره استعمال کرد چون نوره بر بدن او چسبیده شد ازار را از بدن خود بیرون افگند پس یک غلام او باو گفت که پدر و مادر من بر تو فدا باد، ما را حکم می‌دادی به ازار و خود از جسم خود برانداختی؟ امام فرمود که نمی‌دانی که نوره بر ستر چپان شده است.

در خیال باید آورد تقدس حضرت امام باقر را و باز این تصویر برهنه آنجناب را که راویان مذهب شیعه پیش کرده‌اند و در اصح الکتب ایشان منقول است، «إنا لله وإنا إليه

---

راجعون» بر همین راویان مدار مذهب شیعه است.  
عجائب مذهب شیعه هنوز بسیارست اگر اراده‌ی استیعاب کرده شود دفتری جدا باید  
نوشت لهذا اینجا بعد دوازده امام اکتفا نموده شد.

## فصل دوم: در بیان ایمان بالقرآن

باید دانست که از عجائب روزگار غرائب لیل و نهار این مساله هم هست که شیعه را بر قرآن مجید ایمان نیست، و نه بر قرآن مجید ایمان آوردن ایشان ممکن است. تا وقتیکه مذهب شیعه را ترک نه کنند ممکن نیست که این دولت حاصل شود. پیشتر این حقیر مثل دیگر حضرات می دانست که بنیاد مذهب شیعه بر عداوت صحابه است لیکن بعد تتبع و تفحص کتب ایشان مثل فلق صبح ظاهر شد که بنیاد مذهب شان بر دو چیز است: یکی عداوت قرآن. دوم: انکار ختم نبوت بهترین پیغمبران صلی الله علیه وسلم و صحبه وسلم. شیعه برین دو چیز لباس خوشنما انداخته اند تا مخلوق خدا در فریب افتد. نام یکی تبراً نهاده اند و نام دیگری تولاً. و می گویند که بنیاد مذهب ما بر تبرا و تولا است مقصد تبرا مشکوک کردن قرآن مجید است و مقصد تولا انکار ختم نبوت است. چنانچه عنقریب إن شاء الله واضح خواهد شد. بعد تحقیق این مساله حاجتی نماند که با شیعه در مساله دیگر گفتگو کرده شود.

دلایل این مساله که ایمان شیعه بر قرآن مجید نیست و نمی تواند شد بسیارست از آن جمله، اینجا سه دلیل بیان کرده می شود:

### دلیل اول

سبق اولین مذهب شیعه این است که تمام صحابه کرام کلهم أجمعون کاذب بودند. در مذهب شیعه صحابه کرام بر دو گروه منقسم بودند: یکی حضرات خلفای ثلاثه و رفقای ایشان و دوم حضرت علی و رفقای او که بقول ایشان صرف چار کس بودند: ابوذر، سلمان، مقداد، و عمار، گویند که این هر دو گروه کاذب بودند و در اصطلاح خود کذب گروه اول را نفاق می نامند و کذب گروه دوم را تقیه. یعنی گروه اول ارتکاب



کذب می‌کرد مگر کذب را عبادت نمی‌دانست و گروه دوم یعنی علی مرتضی و رفقای او کذب را بهترین عبادت دانسته مرتکب می‌شدند.

بوقت وفات نبوی تعداد صحابه کرام بقول امام ابو زرعه رازی یک لک و چهارده هزار بود و بقول علامه محمد طاهر گجراتی یک لک و بیست و چهار هزار. مذهب شیعه تعلیم می‌دهد که این همه کاذب بودند و ظاهرست که قرآن مجید بلکه هر چیز دینی ازوست و همین جماعت حاصل شد. و بدیهی است که نقل و روایت کاذبین هرگز قابل اعتبار نمی‌باشد چه جائیکه لائق ایمان و یقین. لهذا ایمان شیعه بر قرآن مجید هرگز هرگز ممکن نیست.

اینست نتیجه آنکه خلافت حضرات خلفای ثلاثه را انکار کرده بد گفتن ایشان را جزو ایمان ساختن و همین است حقیقت تبرا. این نتیجه به حضرات شیعه مبارک باد. ازینجاست که حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمه الله علیه در دیباچه ازاله الخفا می‌فرماید که «به علم الیقین دانسته شد که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی است از اصول دین تا وقتیکه این اصل را محکم نگیرند هیچ مساله از مسائل شریعت متاصل نشود». باز می‌فرماید که «هر که در شکستن این اصل سعی می‌کند بحقیقت هدم جمیع فنون دینیه می‌خواهد».

### دلیل دوم

درین دلیل سه امور یاد باید داشت:

(۱) اتفاق شیعه برانست و بعضی علمای اهل سنت نیز بآن قائل‌اند که این قرآن مجید که در دست مسلمانان است جمع کرده و ترتیب داده و شایع نموده‌ی حضرات خلفای ثلاثه است.

(۲) تصدیق این قرآن در کتب شیعه از ائمه معصومین منقول نیست.

(۳) حضرات خلفای ثلاثه باعتقاد شیعه نه صرف مخالف دین اسلام بلکه معاذالله دشمن این دین بودند و در سازش‌های خلاف فطرت چنان مشق و مهارت داشتند که

کارهای ناشدنی را باسانی تمام بوقوع می‌آوردند. هزاران افراد انسان را که مختلف المزاج و مختلف الاغراض بودند بر امری خلاف واقع متفق ساختن یا بر انکار امری که در مجامع عامه علی‌الاعلان بوقوع آمده باشد، مجتمع ساختن نزد ایشان کاری سهل بود حالانکه این هر دو چیز نزد عقل از محالات عادیه است مگر ایشان درین فن چنین مهارت داشتند که هم چنین بسیاری را از محالات عادیه بوجود آورده بودند مثلاً رسول خدا صلی الله علیه وسلم پی در پی اعلان خلافت حضرت علی نمود بالخصوص در مقام غدیر خم از وفات خود چند روز پیشتر باهتمام تمام در مجمع عام اعلان خلافت حضرت علی و ولی عهدی او کرد لیکن خلفای ثلاثه تمام مردمان را که بی‌تعداد و بی‌شمار بودند بر انکار این واقعه متفق اللفظ ساختند و از همه ایشان شهادت دهانیدند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعلان خلافت و ولایت عهد برای حضرت علی ننموده نه در غدیر خم و نه در غیر آن. امثال این واقعات بسیارست و با این همه مشق و مهارت هر سه خلیفه صاحب تاج و تخت هم بودند و سلطنتی عظیم الشان باقوت و شوکت و با ساز و سامان در دست ایشان بود.

بعد ذهن نشین کردن این هر سه امور باید اندیشید که قرآن مجید بچه حال رسید. کتابی که بنیاد دینی باشد از دست دشمن آن دین حاصل شود و دشمن هم چنین طاقتور و چنین صاحب تدبیر و از راهی دیگر تصدیق آن کتاب هم میسر نشود آیا درین صورت بران کتاب اعتبار کردن ممکن خواهد بود. آیا این اطمینان حاصل خواهد گشت که آن دشمن درین کتاب هیچ تصرف نکرده. امروز که دین اسلام متمکن شده و قرون کثیره بران گذشته اگر غیر مسلمی قرآن مجید را نوشته یا باهتمام خود طبع کنانیده بدست مسلمانان بفروشد هرگز احدی از مسلمانان بران اعتبار نخواهد کرد تا وقتیکه از حافظی مستند تصدیق آن حاصل نکند یا از نسخه صحیحه مصدقه مقابله آن ننماید. لهذا ممکن نیست که ایمان شیعه برین قرآن صورت بندد ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: 2].

دلیل سوم

درین دلیل چند امور یاد باید داشت. اول: اینکه در کتب معتبره شیعه از ائمه معصومین شان زائد از دو هزار روایات باین مضمون منقول است که در قرآن مجید پنج قسم تحریف کرده شده: ۱- بکثرت آیات و سوره از قرآن مجید بیرون کرده شده. ۲- کلام انسانی جابجا در قرآن افزوده شده. ۳- الفاظ قرآن مجید تبدیل کرده شده. ۴- حروف قرآن مجید تبدیل کرده شده. ۵- ترتیب قرآن مجید خراب کرده شده، ترتیب سوره هم و ترتیب آیات هم که در سورست و ترتیب کلمات هم که در آیات است و ترتیب حروف هم که در کلمات است.

دوم: علمای شیعه درباره‌ی این، زائد از دو هزار روایات اقرار سه امور کرده‌اند. ۱- اقرار اینکه این روایات زائد از دو هزار است و متواتر است و از روایات مساله امامت کم نیست. ۲- و اقرار اینکه این روایات بر تحریف قرآن صریح الدلالة است. ۳- و اقرار اینکه مطابق این روایات اعتقاد شیعه نیز هست یعنی این روایات غیر معمول بها نیست. سوم: اینکه در کتب شیعه از ائمه معصومین یک روایت هم خلاف این زائد از دو هزار روایات نیست که در آن تصریح این امر باشد که در قرآن هیچ تحریف نشده. باوجودیکه در مذهب شیعه اختلاف روایت بحدی است که از اول تا آخر یک روایت نیست که از اختلاف محفوظ باشد حتی که مساله امامت و عصمت ائمه هم از اختلاف محفوظ نیست. علمای ایشان ازین اختلاف سخت سراسیمگی دارند چنانکه در فصل اول نمبر دوم و نمبر سوم بیان آن مفصل گذشت باوجود این حال روایات تحریف از اختلاف محفوظ است. العجب کل العجب ازینجا صاف ظاهرست که بنیاد مذهب شان بر عداوت قرآن است.

چهارم: اینکه علمای متقدمین شیعه اصحاب ائمه، سفرای امام غائب، اصحاب این سفراء، همگی بر عقیده‌ی تحریف قرآن متفق‌اند درین اعتقاد اختلافی در میان شان نیست. اصحاب ائمه در عصمت ائمه اختلاف دارند چنانکه در فصل اول نمبر پنجم از حق الیقین منقول شده لیکن در اعتقاد تحریف قرآن کسی اختلاف نکرده موجب صد هزار

عبرت است.

پنجم: در قدمای شیعه چهارکس انکار تحریف قرآن کرده‌اند. ۱- شریف مرتضی ۲- شیخ صدوق ۳- ابوجعفر طوسی ۴- ابوعلی مصنف تفسیر مجمع البیان. علامه نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب مطبوعه ایران ص ۳۲ می‌فرماید: «ولم يعرف من القدماء خامس لهم». یعنی در قدمای ما کسی پنجم نیست که انکار عقیده تحریف کرده باشد نیز در همین کتاب ص ۳۴ می‌نویسد: «وإلی طبقته لم يعرف الخلاف صريحاً إلا من هذه المشائخ الأربعة». یعنی تا زمانه‌ی شریف مرتضی بجز این چهارکس از کسی دیگر خلاف این عقیده معلوم نیست.

لیکن چون در اقوال این چهار اشخاص تدبر کرده شد صاف ظاهر گشت که این انکار شان از راه تقیه است. اولاً: باین وجه که ایشان در سند انکار خود روایتی از ائمه معصومین پیش نمی‌کنند، پس یا این قول باطل است که مدار مذهب شیعه بر تعلیمات ائمه معصومین است یا این انکار از راه تقیه است. ثانیاً: باین وجه که این چهار اشخاص زائد از دو هزار روایات تحریف را که در کتب ایشان موجودست جوابی نمی‌دهند بجز اینکه این روایات ضعیف است. وجه ضعیف چیست؟ هیچ نمی‌گویند. ثالثاً: باین وجه که این چهار اشخاص در استدلال خود مساعی جمیله‌ی صحابه‌ی کرام را در حفاظت قرآن و تعلیم و تدریس آن پیش می‌کنند و این خلاف مذهب شیعه است. رابعاً: باین وجه که این چهار اشخاص معتقدین تحریف را پیشوای خود می‌گویند و تکفیر قائل تحریف چه، بلکه تضلیل و تفسیق او هم روا نمی‌دارند. باین وجوه دانسته شد که انکار این چهار اشخاص قطعاً و یقیناً از راه تقیه است.

اکنون روایات هرگونه تحریف را جدا جدا و هر سه اقرار علمای شیعه حواله قلم می‌کنیم. و از هر قسم تحریف سه سه روایت ذکر خواهیم کرد که برای مثال این قدر کافی است.

### روایات نقصان قرآن معاذ الله منه

(۱) در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۲۶۴ می‌آرد.

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: نزل جبريل عليه السلام علي محمد صلي الله عليه وآله بهذه الآية هكذا: يا أيها الذين اتوا الكتب آمنوا بما نزلنا في علي نوراً مبيناً.

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: جبریل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله این آیت را چنین نازل کرده بود که ای اهل کتاب ایمان آرید بر آنچه نازل کردیم درباره‌ی علی نورمبین.

ف: الحال این آیت در قرآن مجید این چنین است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ﴾ [النساء: 47]. یعنی: ای اهل کتاب ایمان آرید به قرآن که تصدیق می‌کند کتب سماویه شما را. مگر امام جعفر صادق ارشاد می‌فرمایند که در آیت الفاظ «فی علی نوراً مبیناً» هم بود. مطلب اینکه ای اهل کتاب ایمان آرید بر امامت علی و بر فضائل علی و این سخن عجیب است که اهل کتاب که منکر رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و منکر قرآن بودند ایشان را حکم داده می‌شود که بر امامت علی ایمان آرید. مساله امامت بر عقیده رسالت هم مقدم کرده شد و بر قرآن هم. راویان مذهب شیعه هر چه کنند همه رواست.

(۲) در اصول کافی ص ۶۴۱ می‌آرد:

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن القرآن الذي جاء به جبريل عليه السلام إلي محمد صلي الله عليه وآله سبعة عشر ألف آية.

از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود که هر آئینه قرآنی که جبریل علیه السلام بسوی محمد صلی الله علیه و آله آورده بود در آن هفده هزار آیت بود.

ف: الحال در قرآن مجید شش هزار و شش صد و شانزده آیت است. از ارشاد فیض

بنیاد حضرت امام جعفر صادق معلوم شد که ده هزار و سه صد و هشتاد و چهار آیات تحریف کنندگان خارج کردند تقریباً دو ثلث قرآن غائب شد. «إِنَّ اللَّهَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». آنچه مشهورست که شیعه به چهل پاره‌ی قرآن قائل‌اند غالباً بنیادش بر همین روایت است. در بطنه (نام مکانی است) بکتب خانه خدابخش خان مرحوم یک نسخه قرآن مجید قلمی نوشته‌ی حضرات شیعه موجودست که در آن چهل پاره است. أستغفر الله.

(۳) در کتاب احتجاج طبرسی یک روایت طولانی آورده که آغازش در نسخه مطبوعه ایران از صفحه ۱۱۹ است و اختتامش بر صفحه ۱۳۴. حاصل روایت آنکه زندیقی بخدمت مظهر العجائب و الغرائب یعنی حضرت علی مرتضی آمد و اعتراضاتی چند بر قرآن مجید کرد و جناب امیر جواب آن ارشاد فرمود، یک اعتراض آن زندیق این بود که جابجا آیات قرآنیه خط بی ربط است. مثلاً در آیه: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: 101]. میان شرط و جزا ربطی نیست. یعنی اگر در حق یتیمان اندیشه‌ی بی‌انصافی کنید پس نکاح کنید با زنان. در میان اندیشه بی‌انصافی و نکاح کردن چه ربط است؟ جناب امیر در جواب ارشاد فرمود که

وَأَمَّا ظَهْرُكَ عَلِي تَنَاطَرُ قَوْلُهُ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ الْيَتَامَىٰ﴾ وليس يشبه القسط في اليتامي نكاح النساء فهو مما قدمت ذكره من إسقاط المنافقين من القرآن وبين قوله في اليتامي وبين نكاح النساء من الخطاب والقصص أكثر من ثلث القرآن وهذا وما أشبهه مما ظهرت حوادث المنافقين فيه لأهل النظر والتامل ووجد المعطلون وأهل الملل المخالفين للإسلام مساعاً إلي القدح في القرآن.

ای زندیق، آنچه تو اطلاع یافتی بر بی ربط بودن آیه ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ الْيَتَامَىٰ﴾ زیرا که میان قسط فی الیتامی و نكاح نساء ربطی نیست پس آن هم ازان قبیل است که پیشتر ذکر آن کردم که منافقین از قرآن ساقط کرده اند در میان فی الیتامی و در میان فانكحوا از احکام و قصه ها زائد از ثلث قرآن بود و این و امثال این ازان قبیل است که کارهای منافقین در آن برای صاحبان نظر و تامل ظاهرست و اهل مذهب معطله و دیگر مخالفین اسلام بسبب این امور راهی بقدح کردن در قرآن یافته اند.

ف: تعجب است که جناب امیر شیعه از جواب چنین اعتراض بدیهی البطلان عاجز شده پناه در دامن تحریف گرفتند امروز او نی طالب علم اهل سنت می تواند که چنان جواب گردن شکن دهد که آن زندیق را مبهوت سازد. در آیه ی کریمه تذکره ی نکاح است که اگر در نکاح کردن با دختران یتیمه اندیشه ی این امر باشد که حقوق شان چنانچه باید ادا نخواهید کرد بسبب اینکه کسی از جانب شان مطالبه حقوق نخواهد کرد پس با زنان دیگر نکاح کنید. ربط میان شرط و جزا چنانکه باید موجودست. طرفه تر، ماجرا اینکه بی ضرورت و بی وجه جناب امیر بآن زندیق این هم فرمودند چنانکه در همین روایت است:

ولو شرحت لك كل ما أسقط  
 وحرف وبدل مما يجري هذا  
 البحرى لطلال وظهر ما تحظر  
 التقية إظهاره.

ای زندیق، اگر من برای تو بیان کنم تمام آن مضامین را  
 که از قرآن برافگنده شد و تحریف و تبدیل شد هر آئینه  
 سخن طولانی خواهد شد و چیزی که تقیه ازان منع  
 می کند ظاهر خواهد گردید.

ف: سبحان الله تقیه از محرف گفتن قرآن مجید مانع نشد و از منافق گفتن صحابه  
 جامعین قرآن مانع نشد از بیان و تعیین مواضع تحریف مانع گردید؟! شان مظهر العجائب  
 والغرائب همین است از تعیین مواضع تحریف باقی قرآن از مشکوک شدن محفوظ  
 می ماند و مقصود آن است که جمیع قرآن مشکوک شود لهذا تقیه مانع آمد.

### روایت زیادت فی القرآن نعوذ بالله منه

(۱) در همین کتاب احتجاج در همین روایت یک اعتراض آن زندیق این بود که در  
 قرآن توهین پیغمبر شما بسیار است، جناب مظهر العجائب بجواب آن ارشاد فرمودند که  
 والذي بدا في الكتاب من الإزراء  
 ای زندیق، آنچه ظاهر شد از توهین نبی صلی الله  
 علي النبي صلي الله عليه وآله من  
 علیه وآله در قرآن این همه افترا کرده والحاق  
 فرية الملحدین.  
 کرده ملحدین است.

ف: صلاهی عام است شیعیان جمیع عالم را که یک آیت توهین پیغمبر از قرآن مجید  
 پیش کرده صداقت قول جناب امیر خود ثابت کنند. در حقیقت شیعه بر تصنیف این  
 چنین روایات مجبور بودند زیرا که ایشان اعتراضاتی که بر صحابه کرام می کنند چنین  
 اعتراضات لغو و بیهوده بر انبیاء علیهم السلام از قرآن مجید وارد می شود لیکن در نظر  
 اهل ایمان عظمت و رفعت بی نظیر برای جمیع انبیاء عموماً و برای سید الانبیا خصوصاً  
 در قرآن مذکورست.

(۲) نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب فرمود:



إِنَّهُمْ أَثْبَتُوا فِي الْكِتَابِ مَا لَمْ يَقُلْهُ      هر آئینه جامعین قرآن در قرآن چیزها درج کردند  
 اللَّهُ لِيَلْبَسُوا عَلَيَّ الْخَلِيفَةَ.      که خدا نه فرموده بود تا که بر مخلوق دین حق را  
 پوشیده کنند.

نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب فرمود:

وليس يسوع مع عموم التقية      بسبب تقیه ممکن نیست تصریح نام‌های کسانی  
 التصريح بأسماء المبدلين ولا الزيادة      که در قرآن تبدیل کردند و از جانب خود در  
 في آياته علي ما أثبتوه من تلقائهم في      قرآن چنان عبارات افزودند که دران تائید دلائل  
 الكتاب لما في ذلك من تقوية حجج      مذهب معطله و تائید کفر و تائید مذاهب  
 أهل التعطيل والكفر والملل      منحرفین از قبله‌ی ماست و ابطال این علم  
 المحرفة عن قبلتنا وإبطال هذا العلم      ظاهرست که موافق و مخالف همه بآن قائل‌اند.  
 الظاهر الذي قد استكان له الموافق      و المخالف.

نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب قصه جمع قرآن بآن زندیق  
 بی دین بیان فرمودند که:

ثم دفعهم الاضطرار بورود المسائل  
 عما لا يعلمون تأويله إلي جمعه  
 وتأويله وتضمنه من تلقائهم ما  
 يقيمون به دعائم كفرهم فصرح  
 مناديهم من كان عنده شيء من  
 القرآن فليأتنا به ووكلوا تأليفه  
 ونظمه إلي بعض من وافقهم إلي  
 معاداة أولياء الله مخالفة علي  
 اختيارهم.

باز چون پرسیده شد ازین منافقان مسائلی که  
 جواب آن نمی دانستند مجبور شدند که قرآن را  
 جمع کنند و تفسیر آن تراشند و از جانب خود  
 دران چیزهای افزایند  
 که بمدد آن ستونهای کفر خود قائم کنند پس  
 منادی ایشان اعلان کرد که کسی که نزد او  
 چیزی از قرآن باشد نزد ما بیارد و سپرد کردند  
 جمع و ترتیب به بعض کسانی که موافق شان  
 بودند در دشمنی دوستان  
 خدا، پس او موافق پسند ایشان قرآن را جمع  
 کرد.

نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب فرمودند:  
 وزادوا فيه ما ظهر تناكره وتنافره.  
 و افزودند در قرآن آنچه ظاهر بود خلاف فصاحت و  
 لائق نفرت بودن آن.

ف: از ارشاد جناب مظهر العجائب معلوم شد که این قرآن که نزد اهل اسلام است،  
 معاذ الله کتاب دین نیست بلکه کتاب کفر و الحادست ستونهای کفر ازان قائم می شود و  
 تائید مذاهب باطله از وی حاصل می شود و عبارات آنها خلاف فصاحت و قابل نفرت  
 است. أستغفر الله ثم أستغفر الله.

(۳) در تفسیر صافی مطبوعه ایران ص ۱۰ از تفسیر عیاشی منقول است که امام باقر  
 علیه السلام فرمود که:

لولا أنه زيد في القرآن ونقص ماخفي  
 حقنا علي ذي حجة.  
 اگر نبودى که بیشى کرده شد در قرآن و کمى کرده  
 شد پوشیده نماندی حق ما بر هیچ صاحب خرد.

## روایات تبدیل الفاظ قرآن معاذ الله منه

(۱) در اصول کافی ص ۲۶۸ می‌آرد:

<p>تلاوت کرد شخصی پیش امام جعفر صادق علیه السلام این آیت ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵] امام فرمود: این چنین نازل نشده بود بلکه بجای والمؤمنون والمؤمنون بود. و مامون مائیم.</p>	<p>قرأ رجل عند أبي عبدالله عليه السلام ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵] فقال: ليس هكذا نزلت إنما هي والمؤمنون فنحن المؤمنون.</p>
--	--

(۲) در تفسیر قمی که مصنف آن شاگرد خاص امام حسن عسکری است می‌آرد:

و اما ما كان خلاف ما أنزل الله فهو قوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110] امام جعفر صادق عليه السلام به تلاوت کننده این آیت فرمود که (وه چه) بهترین امت‌اند که قتل کردند امیرالمؤمنین را و حسین بن علی را. پرسیده شد که یا امام پس این آیت چگونه نازل شده؟ فرمود که نازل شده بود: خیر أئمة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ.

ف: یعنی در اصل در این آیت بجای لفظ أمة لفظ أئمة بود، جامعین قرآن تحریف و تبدیل کردند مطلب آیت که در قرآن موجود است اینست که حق تعالی می‌فرماید که شما از همه امتها که برای هدایت مردمان ظاهر کرده شدند بهتر هستید. امام جعفر صادق این مطلب را غلط قرار دادند و بر آن اعتراض نمودند که این امت که قتل کرد امیرالمؤمنین را

و قتل کرد حسین بن علی را چگونه بهترین امت تواند شد. امام جعفر صادق را خبر نیست که این آیت بزبان عربی است، زبان عجمی که مسکین راویان مذهب شیعه است نیست. در لغت عرب درین آیت صیغه‌های که وارد شده‌اند از اول تا آخر همه صیغه‌های مخاطب‌اند کنتم و تامرون و تنهون و تؤمنون همه صیغه‌های مخاطب است. لهذا خطاب درین آیت نه بقاتلان امیرالمومنین است نه بقاتلان حسین بلکه بصحابه کرام است که در وقت نزول آیت موجود بودند. علاوه قاعده‌ی زبان در اصول فقه هم عند الفریقین ثابت و مقررست که صیغه مخاطب غیر حاضر را شامل نمی‌باشد در معالم الاصول که اصول فقه شیعه است و در لکهنو داخل درس است مطبوعه لکهنو می‌نویسد:

وما وضع لخطاب المشافهة نحو: يا  
أيها الناس ويا أيها الذين آمنوا لا  
يعم بصيغته من تأخر عن زمن  
الخطاب وإنما يثبت حكمه لهم  
بدليل آخر.

و لفظیکه برای خطاب مشافهه وضع کرده شده  
مثل: يا أيها الناس ويا أيها الذين آمنوا لا  
نمی‌شود بسبب لفظ خود کسانی را که از زمان  
خطاب متاخر باشند و جز این نیست که ثابت  
می‌شود حکم آن برای ایشان بدلیلی دیگر.

(۳) در احتجاج طبرسی در همان روایت است که جناب امیر فرمود:

إن الكناية عن أسماء ذوي الجرائم  
العظيمة ليست من فعله تعالي وإنها من  
فعل المغيرين والمبدلين الذين جعلوا القرآن  
عضين واعتاضوا الدنيا من الدين.

هر آئینه کنایه از نامهای ارتکاب کنندگان  
گناههای عظیمه از فعل حق تعالی نیست  
بلکه از فعل تغیر و تبدیل کنندگان است  
که قرآن را پاره پاره کردند و دنیا را  
بعوض دین حاصل کردند.

ف: آن زندیق اعتراض کرده بود که چه سبب است که در قرآن توهین پیغمبران نام  
بنام است و ذکر بدکاران نام بنام نیست بلکه در اشارات و کنایات است مثلاً: ﴿وَمِنْ

النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ﴿[البقرة: ۸]﴾ وَمِثْلًا ﴿يَوَدُّ لِيُنْفِقَ لِيَتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ ﴿[الفرقان: 29]﴾ جناب امیر بجواب همین اعتراض کلام مذکوره‌ی بالا ارشاد فرموده که حاصلش این است حق تعالی نامها را ذکر فرموده بود جامعین قرآن نامها را حذف کردند و بجای آن الفاظ کنایات نهادند.

### روایات تبدیل حروف قرآن معاذ الله منه

(۱) در تفسیر صافی مطبوعه ایران ص ۱۴ می‌آرد:

في المجمع في قراءة أهل البيت: جاهد الكفار بالمنافقين وفيه عن الصادق أنه قرأ جاهد الكفار بالمنافقين قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يقاتل منافقاً قط إنما كان يتألفهم. والقمي: أيضاً أن لها نزلت يا أيها النبي جاهد الكفار بالمنافقين.

در تفسیر مجمع البیان که در قراءت اهل بیت (جاهد الکفار بالمنافقین) است. و همدردین تفسیر از امام صادق مروی است که او (جاهد الکفار بالمنافقین) تلاوت کرد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله گاهی با منافقی قتال نکرده بلکه تالیف ایشان می‌نمود. و در تفسیر قمی است که جز این نیست که نازل شده بود: (یا ایها النبی جاهد الکفار بالمنافقین).

ف: در قرآن مجید این آیت: ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [التحریم: 9] است. و ترجمه‌اش اینست که ای نبی با کفار و منافقین جهاد کن. امام جعفر صادق برین آیت اعتراض نمود که نبی گاهی با منافقی قتال نه کرده و فرمود که در اصل بالمنافقین بود و معنی آن بود که بذریعه منافقین با کفار جهاد کن، جامعین قرآن بجای بای موحده واو نهادند. باقی ماند اعتراض امام صادق بر قرآن پس جوابش اینکه در آیت حکم جهادست نه حکم قتال، و جهاد و قتال بیک معنی نیست. و ثانیاً اینکه در سوره احزاب منافقان را مهلت چند روز داده شده اندر آن مهلت منافقی باقی نماند، یا مردند یا توبه کردند.

(۲) در تفسیر صافی ص ۱۲ می‌آرد:

قرء علي أبي عبدالله عليه السلام ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ ﴿٧٤﴾ [الفرقان: 74] فقال أبو عبدالله: سالوا الله عظيماً أن يجعلهم للمتقين إماماً. فقيل له يا ابن رسول الله! كيف نزلت؟ قال: واجعل لنا من المتقين إماماً.

تلاوت کرده شد پیش امام جعفر صادق آیه ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ ﴿٧٤﴾ [الفرقان: 74] امام فرمود که از خدا چیزی عظیم خواستند که ایشان را برای متقیان امام سازد پس پرسیده شد که ای فرزند رسول چگونه نازل شده بود؟ فرمود: که واجعل لنا من المتقين إماماً

ف: مرتبه‌ی امامت نزد شیعه مماثل مرتبه نبوت بلکه فائق تر از آن است. لهذا امام جعفر صادق بر آیت قرآنی اعتراض نمود که این دعا کردن که مرا امامت عطا کن مثل اینست که کسی دعا کند که خداوندا مرا نبوت عطا کن و امام فرمود که درین آیت تحریف کرده شده اصل آیت این چنین بود که (واجعل لنا من المتقين إماماً) در حقیقت این آیت مسأله امامت را خاکستر می‌کند زیرا که ازین آیت ظاهر می‌شود که هر شخص بر مرتبه‌ی امامت فائز می‌تواند شد لهذا برین آیت اعتراض کردن و محرف گفتن حق بجانب است. أستغفرالله.

(۳) در کافی کتاب الروضه ص ۱۷۴ می‌آرد:

عن الرضا عليه السلام فأنزل الله سكينته علي رسوله وعلي علي وأيده بجنود لم يهكذا؟ قال: هكذا نقرؤها وهكذا تنزيهاها.

روایت است از امام رضا علیه السلام که او تلاوت کرد فأنزل الله سكينته علي رسوله وعلي علي وأيده بجنود لم تروها. پرسیدم که آیت این چنین است؟ امام فرمود که این چنین تلاوت می‌کنیم و این چنین نازل شده بود.

ف: در قرآن مجید آیت این چنین است: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ وَعَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰] امام رضا این آیت را محرف و خلاف ما انزل الله قرار داد و فرمود که بجای ضمیر نام رسول و نام علی بود درین آیت واقعه سفر هجرت و رفاقت حضرت صدیق در آن سفر

پر خطر بیان فرموده. فضیلت بی نظیر برای حضرت صدیق ارشاد فرموده و نزول سکینه بروی در قرآن مجید ثبت کرده بجز حضرت صدیق در جماعت صحابه کسی نیست که بالتخصیص رفاقت و جان نثاری او در قرآن مجید مذکور شده باشد. اولین و آخرین شیعه از عهده جواب آن بر نمی‌توانند آمد لهذا فی الفور این آیت را محرف قرار داده گلوخلاصی خود نمودند و روایتی از امام رضا تصنیف کردند که این کار برای ایشان دشوار نبود.

### هر سه اقرار علمای شیعه

روایات خرابی ترتیب هم در ضمن این سه اقرار ان شاءالله مذکور خواهد شد.

(۱) علامه نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب<sup>۱</sup> مطبوعه ایران ص ۲۱۱ می‌نویسد:

الأخبار الكثيرة المعتبرة الصريحة في وقوع السقط ودخول النقصان في الموجود من القرآن زيادة علي ما مر في ضمن الأدلة السابقة وأنه أقل مما نزل إعجازاً علي قلب سيد الأنس والجان من غير اختصاصها بآية أو سورة وهي متفرقة في الكتب المعتبرة التي عليها المعول عند الأصحاب جمعت ما عثرت عليها في هذا الباب.

بسیار احادیث معتبره که صریح دلالت می‌کند بر واقع شدن سقوط و نقصان در قرآن موجود زیاده از آنچه در ضمن دلائل سابقه گذشت و اینکه قرآن موجود بسیار کم است از ان مقدار که بر قلب سید انس و جان بطریق معجزه نازل شده بود و این کمی مخصوص بآیتی یا سورتی نیست. و این احادیث متفرق است در کتب معتبره که بران اعتماد اصحاب ما است جمع کرده ام بر آنچه اطلاع یافتم درین باب.

۱- این کتاب مخصوص برای اثبات تحریف قرآن مجید است. شیعه بالخصوص این چنین کتب خویش را از اهل سنت مخفی می‌دارند و به هیچ قیمت بدست ایشان نمی‌فروشند اولاً قلمی نسخه این کتاب فراهم کرده شد و چند سال است که بکوشش بسیار بچهار چند قیمت نسخه مطبوعه هم دستیاب شده از دیدن این کتاب ظاهر می‌شود که شیعه چه قدر سعی بلیغ در معدوم کردن قرآن مجید نموده‌اند و چه قدر کتاب‌های مفرد در این باب تصنیف کرده‌اند.

بعد ازین نامهای کتب خویش که در بحث تحریف تصنیف شده بسیار ذکر کرده و انبارهای روایات تحریف مهیا ساخته.

(۲) نیز در هم این کتاب ص ۳۰ می‌فرماید:

<p>گفته سید محدث جزائری در کتاب انوار که معنایش بزبان عربی اینست که اصحاب ما اتفاق کرده‌اند بر صحیح بودن احادیث مستفیضه بلکه متواتره که دلالت صریحه دارند بر وقوع تحریف در قرآن در عبارت و در معنی و در اعراب و اتفاق کرده‌اند بر تصدیق این احادیث.</p>	<p>قال السيد المحدث الجزائري في الأنوار ما معناه: إن الأصحاب قد أطبقوا علي صحة الأخبار المستفیضة بل المتواترة الدالة بصريحها علي وقوع التحريف في القرآن كلاماً ومادة وإعراباً والتصدیق بها.</p>
---	---

(۳) نیز در همین کتاب ص ۳۷۷ می‌نویسد:

<p>احادیث تحریف قرآن یقیناً بسیاراند تا آنکه گفته سید نعمه‌الله جزائری در بعض تالیفات خود چنانکه از وی نقل کرده شده که احادیث تحریف زائدست از دو هزار حدیث و دعوی کرده زیاد بودن آنها را جماعتی مثل شیخ مفید<sup>۱</sup> و محقق و علامه مجلسی و غیرهم بلکه شیخ نیز در کتاب تبیان بکثرت این روایات تصریح کرده بلکه جماعتی ادعای تواتر آن کرده‌اند که ذکر ایشان خواهد آمد.</p>	<p>وهي كثيرة جداً حتي قال السيد نعمة الله الجزائري في بعض مولفاته كما حكي عنه أن الأخبار الدالة علي ذلك تزيد علي ألفي حدیث و ادعي استفادتها جماعة كالمفيد والمحقق الداماد والعلامة المجلسي وغيرهم، بل الشيخ أيضاً صرح في التبيان بكثرتها بل ادعي تواترها جماعة يأتي ذكرهم.</p>
--	--

۱- شیخ مفید ایشان بسیار عظیم است امام غائب بنام او امضاء فرستاده که در کتاب احتجاج مذکورست و او را باین القاب مخاطب کرده الی الإمام السدید الشیخ مفید.



باز بفاصله چند سطور می نویسد:

<p>بدان که این احادیث منقول است از کتابهای معتبره که بر آن است اعتماد و اصحاب ما در ثابت کردن احکام شرعی و احادیث نبویه.</p>	<p>واعلم أن ذلك الأخبار منقولة من الكتب المعتبرة التي عليها معول أصحابنا في إثبات الأحكام الشرعية والآثار النبوية.</p>
--	--

۴) در آخر این کتاب قول علامه مجلسی نقل می کند که او فرمود که

<p>نزد من احادیث تحریف قرآن متواتراند باعتبار معنی و ساقط کردن تمام این احادیث فن حدیث را کلاً ناقابل اعتماد می سازد بلکه ظن من آنست که روایات تحریف از روایات امامت کم نیست پس اگر روایات تحریف را اعتبار نکنند مساله امامت را چگونه از روایات ثابت خواهند کرد.</p>	<p>وعندي أن الاخبار في هذا الباب متواترة معني وطرح جميعها يوجب رفع الاعتماد عن الأخبار رأساً بل ظني أن الاخبار في هذا الباب لا يقصر عن أخبار الإمامة فكيف يثبتونها بالخبر.</p>
--	--

۵) نیز همدین کتاب فصل الخطاب ص ۹۷ می فرماید:

<p>بود برای امیرالمومنین قرآنی مخصوص که جمع<sup>۱</sup> کرده بود آن را بنفس نفیس خود بعد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیش کرده بود آن را بر صحابه مگر ایشان اعراض کردند از آن پس پوشیده نموده آن را از چشمهای ایشان و اولاد آنجناب علیه السلام بطور میراث می یافتند آن را هر امام از امامی دیگر مانند دیگر خصائص امامت و خزائن نبوت، و آن قرآن اکنون نزد امام غائب است زود کند خدا کشادگی او را ظاهر سازد آن را امام غائب برای مردمان بعد ظهور خود و حکم کند ایشان را بتلاوت آن و آن قرآن مخالف قرآن موجود است باعتبار جمع و ترتیب سور و آیات بلکه ترتیب کلمات نیز و باعتبار بیشی و کمی و چونکه حق همراه علی علیه السلام ست و علی همراه حق است پس در قرآن موجود تحریف از هر دو جهت (یعنی به جهت روایات و بجهت قرآن علی) ثابت شده. وهو المطلوب</p>	<p>كان لأميرالمومنين عليه السلام قرآناً مخصوصاً جمعه بنفسه بعد وفاة رسول الله صلي الله عليه وآله وعرضه على القوم فأعرضوا عنه فحجبه عن أعينهم وكان ولده عليه السلام يتوارثونه إماماً عن إمام كسائر خصائص الإمامة وخزائن النبوة وهو عند الحجة عجل الله فرجه يظهره للناس بعد ظهوره ويأمرهم بقراءته وهو مخالف لهذا القرآن الموجود من حيث التأليف وترتيب السور والآيات بل الكلمات أيضاً ومن جهة الزيادة والنقيصة وحيث أن الحق مع علي عليه السلام وعلي مع الحق ففي القرآن الموجود تغيير من جهتين. وهو المطلوب.</p>
--	--

از عبارات سابقه کثیر و مستفیض و متواتر و زائد از دو هزار بودن روایات تحریف و کم نه بودن از روایات امامت ثابت است و ازین عبارت خرابی ترتیب سور و آیات و کلمات هویدا است.

(۶) در دیباچه تفسیر صافی مطبوعه ایران ص ۱۳ می فرماید:

۱- در اهل سنت هم شهرت یافته که حضرت علی قرآنی موافق ترتیب نزول جمع کرده بود مگر محققان قطعاً انکار آن کرده اند و صحیح همین است.

<p>واعتقاد مشائخ ما رحمهم الله در باب تحریف قرآن پس ظاهر از ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی طاب ثراه این است که او معتقد تحریف و نقصان در قرآن بود زیرا که او روایات تحریف قرآن را در کتاب خود کافی روایت کرده و بران روایات هیچ فح نه کرده با آنکه در آغاز کتاب ذکر کرده که آنچه درین کتاب روایت کند بران اعتمادی دارد و هم چنین استاد او علی بن ابراهیم قمی زیرا که تفسیره او از روایات تحریف پرست و او را درین مساله غلو هست. و هم چنین شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی (مصنف احتجاج).</p>	<p>وأما اعتقاد مشائخنا رحمهم الله في ذلك فالظاهر من ثقة الاسلام محمدبن يعقوب الكليني طاب ثراه أنه كان يعتقد التحريف والنقصان في القرآن لأنه روي روايات في هذا المعنى في كتابه الكافي ولم يتعرض لفتح فيها مع أنه ذكر في أول الكتاب أنه كان يثق بما رواه فيه وكذلك أستاذة علي بن إبراهيم القمي فإن تفسيره مملوء منه وله غلو فيه وكذلك الشيخ أحمد بن أبي طالب الطبرسي.</p>
---	---

ازین عبارت معتقد بها بودن روایات تحریف کما ینبغی ظاهرست و علامه نوری طبرسی فهرست طویل الذیل پیش کرده که در آن اسمای علمای شیعه که در مبحث تحریف تصنیفها کرده اند درج نموده. هر که خواهد در تنبیه الحائرین مطالعه کند.

(۷) مجتهد اعظم مولوی دلدار علی در عمادالاسلام می فرماید علی ما نقله فی استقصاء الافحام مجلد اول:

<p>گفت آیه الله فی العالمین یعنی مولوی دلدار علی أحله الله دارالسلام در عماد الاسلام بعد ذکر چندی از احادیث تحریف که منقول اند از سرداران خلق علیهم آلاف التحیه والسلام که مقتضای این احادیث آن است که درین قرآن که پیش ماست فی الجملة تحریف واقع شده باعتبار زیادتی بعض حروف کمی آن بلکه باعتبار زیادتی و کمی بعض الفاظ نیز و باعتبار ترتیب نیز در بعض مقامات در وقوع این تحریف بعد تسلیم کردن صحت این احادیث شک نمی توان کرد.</p>	<p>قال آیه الله فی العالمین أحله الله دارالسلام فی عماد الاسلام بعد ذکر بند من أحادیث التحریف المأثورة عن سادات الأنام علیهم آلاف التحیه والسلام مقتضی تلك الأخبار أن التحریف فی الجملة فی هذا القرآن الذي بین أیدینا بحسب زیادة بعض الحروف ونقصانه بل بحسب بعض الأفاظ وبحسب الترتیب فی بعض المواضع قد وقع بحيث لا یشک فیہ مع تسلیم تلك الأخبار.</p>
---	--

درین عبارت روایات تحریف و عقیده‌ی تحریف را بسیار سبک کرده تا هم از اقرار مفر نیافته. و وجه سبک کردن اینست که کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه شایع گشته بود و در آن کتاب مواخذہ شدید بر مبحث تحریف نموده شده و مجتهد موصوف منجانب پادشاه اوده مکلف برای نوشتن جواب آن کتاب بود.

۸) امام الشیعه مولوی حامد حسین در استقصاء الافحام مجلد اول جابجا اقرار کثرت روایات تحریف و صریح الدلالة بودن آن و اقرار اعتقاد شیعه نموده، از آن جمله در ص ۹ می‌گوید:

ورود روایات تحریف قرآن بطریق اهل حق در ص ۱۰ می‌گوید که «اگر بیچاره شیعی بمقتضای احادیث کثیره‌ی اهل بیت طاهرین مصرحه بوقوع نقصان در قرآن حرف تحریف و نقصان بر زبان آرد هدف سهام طعن و ملام و مورد استهزا و تشنیع گردد». و در ص ۶۴ می‌گوید که «اگر هل حق از حافظان اسرار الهی و حاملان آثار جناب رسالت

پناهی که هداة اسلام و ائمه نام‌اند روایت کنند احادیثی که دال است بر آنکه در قرآن شریف مبطلین و اهل ضلال تحریف نمودند و تصحیفش به عمل آوردند و اصل قرآن کما انزل نزد حافظان شریعت موجود است که درین صورت اصلاً بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله نقصی و طعنی عائد نمی‌شود فریاد و فغان آغاز کنند».

تمام شد روایات تحریف مع هر سه اقرار علمای شیعه. اینجا لطیفه‌ی تازه بیاد آمد. مولوی دلدار علی صورت نو برای تحریف قرآن مجید تراشیده. معاذالله. تحریف کننده رسول خدا صلی الله علیه وسلم را قرار داده و آن هم بامر الهی و گفته که چونکه صحابه کرام باعث این تحریف بودند لهذا این تحریف هم بسوی ایشان منسوب کرده خواهد شد. این لطیفه تازه بذهن کسی نرسیده بود.

### مطرب خوشنوا بگو تازه بتازه نو بنو

در عماد الاسلام بعد عبارتی که از استقصاء الافحام نقل کردم (علی ما فی ازالة العین)

می‌فرماید:

<p>و از جمله صورتهای تحریف یکی این است که حال نبی معلوم است و بر کسی تفحص کرده باشد و ذهین و سریع الفهم باشد پوشیده نیست که با وجود کمال رغبت آنجناب بر خلیفه ساختن علی از قوم خود در غایت تقیه بود و برای این معنی نزد من دلائل و قرائن است که اینجا گنجایش ذکر آن نیست پس عقلاً این احتمال پیدا می‌شد که نبی بخيال حفاظت اسلام ظاهری قرآن اصلی را که در آن اسمای ائمه و اسمای منافقین بود مثلاً نزد محرمان اسرار خود مانند علی بحکم خدا ودیعت نهاد تا که قوم بالکل مرتد نه شوند زیرا که حال ایشان می‌دانست که برداشت این امر نه توانند کرد و قوم را بر همان مقدار قرآن اطلاع داد که اظهار آن مصلحت بود و چونکه ایشان نبی را بر اخفای قرآن اصلی باعث بودند لهذا تحریف قرآن را بجانب شان منسوب کردن بجاست.</p>	<p>ومنها: أنه معلوم من حال النبي كما لا يخفي علي المتفحص الذهين ذي الحدس الصائب أنه مع كمال رغبته علي تخليفه علياً كان في غاية التقية من قومه ولهذا عندي دلائل وأمارات لايسع المقام ذكرها فيحتمل عند العقل أن النبي حفظاً لبيضة الإسلام الظاهري أودع القرآن النازل المشتمل علي أسماء الأئمة وأسماء المنافقين مثلاً عند محارم أسراره كعلي بأمر الله لئلايرتد القوم بأسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلك وأظهرهم بقدر ما علم المصلحة في إظهاره ولما كانوا هم الباعثين للنبي علي ذلك كان الإسناد إليهم في محله.</p>
--	--

اگر کسی بر خیالات شیعه که درباره قرآن مجید دارند و در جای خود اظهار آن می‌نماید مطلع شود بسیار تعجب کند. مثلاً ادیطران الشمس نوشتند که این قرآن جمع نموده‌ی جهلای عرب است اگر بر آن اعتراض وارد می‌شود چه عجب، و مثلاً مولوی میرزا احمد علی که در پنجاب سر آمد مناظرین شیعه است در رساله مولفه خود موسوم به انصاف بعد بیان اینکه در قرآن اغلاط صرفیه و نحویه و محاورات متروکه بسیار است می‌گوید که اگر باوجود این همه قرآن معجزه است. پس من همچنین کتاب معجز

تصنیف توانم کرد. و مثلاً مجتهدین لکهنو در سهیل یمن جلد ۵ نمبر ۱۲ می‌نویسند که آیت تطهیر یعنی آیه کریمه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: 33] در میان آیات سابقه و لاحقیه چنان معلوم می‌شود که دانه‌ی طلائی در میان گوهرهای کاذب یعنی مصنوعی. یعنی معاذالله آیات سابقه ﴿يَنْسَاءَ النَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: 30] الی آخره و آیات لاحقیه یعنی ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: 33] الی آخره، گوهرهای کاذب و مصنوعی هستند. مجتهدین شیعه دیدند که در آیت تطهیر معنی که به هزار جان فشانی تراشیده‌اند و لفظ اهل بیت را خلاف لغت بر معنی که فرود آورده‌اند سیاق و سباق آیت آن را درهم و برهم می‌کند و باواز بلند ندا می‌کند که لفظ اهل بیت برای ازواج مطهرات است و مراد خداوندی ازین لفظ بجز ازواج مطهرات دیگر کسی نیست لهذا آیات سابقه و لاحقیه را گوهر کاذب یعنی کلام انسانی قرار داده، گلو خلاصی خود خواستند. و مثلاً سلطان العلماء مولوی سیدمحمد مجتهد اعظم در کتاب ضربت حیدریه جلد دوم ص ۸۱ می‌گوید که هر آیت قرآنی که خلاف اجماع ما باشد برآن آیت عمل کردن جائز نیست. عبارتش بلفظه این است: «بنابر این اگر در بعض مقامات هرگاه به سبب قرائن قویّه و اخبار امامیه ترتیب منافی اصل مراد باشد یا بعض آیات برخلاف معنی متفق علیه بین الطائفة المحقه دلالت داشته باشد در آن هنگام تشبث و تمسک بآن ترتیب و آن آیت جائز نخواهد بود.

### تنبيه ضروری

علمای شیعه درین مبحث عاجز آمده روایتی چند از کتب اهل سنت پیش کرده می‌گویند که از روایات اهل سنت هم تحریف قرآن ثابت است پس بایشان باید گفت که چنانکه ما از کتب شما زائد از دو هزار روایات پیش کردیم و سه اقرار علمای شما نقل نمودیم شما هم از کتب ما یک روایت باین سه اقرار پیش نمائید بمجرد استماع این کلمه حواس باخته خواهند شد.

اصل این است که از کتب ما روایات نسخ تلاوت و اختلاف قراءت پیش می‌کنند و آن را روایات تحریف می‌گویند. و بسیاری از علمای محدثین ما انکار صحت این روایات کرده‌اند و گفته‌اند که نسخ تلاوت بی‌اصل محض است. چنانچه اقوال شان در تنبیه الحائرین منقول است. لهذا اقرار تواتر از کجا آرند. نیز علمای ما گفته‌اند که این روایات بر تقدیر صحت بر نسخ تلاوت دلالت می‌کند و لطف این است که علمای شیعه هم ازین روایات نسخ تلاوت فهمیده‌اند نه تحریف، اقوال علمای شیعه در تنبیه الهی بر این منقول است، لهذا اقرار دلالت بر تحریف از کجا آرند. باقی ماند اقرار اعتقاد تحریف قرآن، علاوه ازینکه در کتب اهل سنت مصرح است که اعتقاد تحریف قرآن قطعاً کفر است و در کفر بودن آن اختلافی نیست. خواه علمای شیعه هم تصریح کرده‌اند که اهل سنت کسی معتقد تحریف نیست و اهل سنت اعتقاد تحریف را کفر می‌دانند لهذا اقرار اعتقاد تحریف بیچاره از کجا یابند. اما الشیعه مولوی حامد حسین در استقصاء الافحام مجلد اول ص ۹ می‌نویسد:

مصحف عثمانی که اهل سنت آن را قرآن کامل اعتقاد کنند و معتقد نقصان آن را ناقص الایمان بلکه خارج از اسلام پندارند.  
المختصر، شیعه درین مبحث سخت عاجزاند. و ازین مبحث واضح می‌شود که بنیاد مذهب شیعه بر عداوت قرآن مجید است.





## فصل سوم: در بیان مساله امامت

مساله امامت اگرچه از مسائل مشهوره‌ی مذهب شیعه است و گفته می‌شود که همین مساله بنیاد اختلاف میان اهل سنت و شیعه است. لیکن اقل قلیل اند کسانی که بر حقیقت این مساله اطلاع داشته باشند.

فی الواقع مساله امامت رازی است از رازهای سر بسته‌ی مذهب شیعه که اگر مسلمانان از حقیقت این مساله واقف شوند برای نفرت از مذهب شیعه کافی است. و برای معلوم کردن بطلان مذهب شیعه اصلاً حاجت مسائل دیگر نیست.

شیعه در اخفای این مساله کوشش بسیار کردند و می‌کنند مگر اکنون که کتابهای ایشان طبع گردیده این راز طشت از بام شده.

نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

برای تاکید اخفای این راز احادیث بسیار تصنیف نموده‌اند. از آنجمله یک حدیث این

است که در اصول کافی ص ۳۸۷ آورده:

قال أبو جعفر عليه السلام: ولاية: الله أسرها إلي جبريل وأسرها جبريل إلي محمد صلي الله عليه وآله وأسرها محمد إلي علي عليه السلام وأسرها علي إلي من شاء، وأنتم تذيعون ذلك.	فرمود امام باقر عليه السلام که ولایت الهی یعنی مساله امامت بطور راز گفته خدا آن را به جبریل و بطور راز گفته بود آن را جبریل به محمد صلی الله علیه وآله و بطور راز گفته بود آن را محمد به علی علیه السلام. و بطور راز گفته بود آن را علی به هر کسی که خواست، و شما (ای شیعیان) آن را شهرت می‌دهید.
---	---

ازین روایات یک عقده‌ی لاینحل پیدا می‌شود که چنین راز سر بسته در اصول دین

چنان داخل شد، ازین روایات این هم ظاهر گشت که قصه غدیر خم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مجمع عام اعلان امامت حضرت علی فرمود همه دروغ بی فروغ است. متاخرین شیعه را بینید که ازین روایات و تصریحات متقدمین خود چشم پوشیده هوس آن دارند که از قرآن مجید اثبات امامت کنند چنانچه چند آیات کریمه را قطع و برید کرده تحریفهای معنوی بکار بردند و خود را مصداق قول مشهور «ملال آورد آرزوی محال» ساختند.

به هر کیف ازین روایت و امثال آن معلوم شد که مساله امامت چنان رازی است که خداوند کریم بجز حضرت جبریل فرشته دیگر را ازان آگاهی نه بخشید و در جماعت انبیا بجز آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیغمبری دیگر محرم این راز نشد و در اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجز حضرت علی کسی برین سرّ مکنون مطلع نگردید و حضرت علی بهر که خواست گفت مطلبش این است که بحسین گفت و حسین هم صرف بامامی که بعد ایشان نامزد بود یعنی امام زین العابدین گفتند و امام زین العابدین هم صرف به امام باقر گفت و سائر اولاد خود را ازین راز بی خبر داشت. هیچ معلوم نمی شود که این کم ظرفی از کدامین ذات اقدس به ظهور آمد که زاره و ابوبصیر و عبدالله ابن ابی یعفور و دیگر ممبران انجمن سبائیه را ازین راز آگاهی حاصل شد و ایشان آن را شهرت دادند. درینجا یک روایتی لطیف که در اصول کافی ص ۱۰۰ آورده باید دید:

<p>روایت است از ابان که گفت: خبر داد مرا احول که زید بن امام زین العابدین مرا طلب داشت در آن ایام که او پوشیده شده بود گفت احول که پس رفتم نزد وی پس گفت زید به من که ای ابوجعفر، چه می گوئی اگر کسی از ما نزد تو رود آیا همراه او برای جهاد بیرون خواهی آمد؟ گفتم که اگر پدر تو</p>	<p>عن أبان قال: أخبرني الأحول أن زيد بن علي ابن الحسين بعث إليه وهو مستخف قال: فأتيته فقال لي: يا أبا جعفر! ما تقول إن طارق منا أخرج معه؟ قال: فقلت له: إن</p>
--	--

<p>زین العابدین یا برادر تو باقر جهاد کند من همراه ایشان بیرون خواهم آمد. زید گفت که من اراده می‌کنم که بیرون‌ایم و برین قوم یعنی بنی امیه جهاد کنم پس گفتم که من همراه تو نخواهم بیرون آمد پس زید گفت که آیا تو جان خود را از جان من عزیز می‌داری گفتم که جان من یک جان است مگر باید دید که اگر در زمین حجتی منجانب الله هست پس کسی که شریک تو نه شود نجات خواهد یافت و کسی که همراه تو بیرون آید هلاک خواهد شد و اگر در زمین حجتی منجانب الله نیست پس کسی که شریک تو شود و کسی که نه شود هر دو برابراند. پس زید گفت: ای ابوجعفر، من با پدر خود (زین العابدین) بر دستر خوان می‌نشستم او لقمه‌های چرب در دهن من می‌داد و لقمه گرم را از برای من بسبب محبت سرد می‌کرد مگر از آتش دوزخ برای من ترس نکرد که تو را از دین باخبر کرد و مرا بی‌خبر داشت.</p>	<p>كان أباك وأخاك خرجا خرجت معهما. قال: فقال لي: أنا أريد أن أخرج وأجاهد هؤلاء القوم فأخرج معي. قال: قلت: لا ما أفعل. قال: فقال: أترغب بنفسك عني؟ فقلت له: إنما هي نفس واحدة فإن كان لله في الأرض حجة فالمتخلف عنك ناج والخارج معك هالك وإن لم يكن لله في الأرض حجة فالمتخلف عنك والخارج معك سواء. قال: فقال لي: يا اباجعفر! كنت أجلس مع أبي علي الخوان فيلقمني البضعة السمينة ويبرد لي اللقمة الحارة حتى تبرد شفقة علي. ولم يشفق علي من حر النار إذ أخبرك بالدين ولم يخبرني به.</p>
--	--

درین روایت قصه حضرت زید شهید مذکورست. کدام زید شهید؟ نور نظر و لخت جگر امام زین العابدین و برادر امام باقر. امام زین العابدین را یازده فرزند بودند مگر سوای امام باقر کسی محرم راز امامت نبود.

عقیده‌ی شیعه است که امام حجة الله می‌باشد و جهاد بمعیت غیر امام جائز نیست. حضرت زید شهید احوال را چه خوب جواب داد که پدر من با من محبت می‌نمود که از گرمی لقمه حفاظت من می‌کرد لیکن تعجب است که از گرمی آتش دوزخ حفاظت من

نکرد و مساله امامت که تو بیان کردی از من مخفی داشت. مگر میان احوال که شاگرد رشید ابن سبا بودند ازین جواب مسکت خاموش نشدند چنانچه در روایت کافی بعد عبارت منقول بالا این است که میان احوال ارشاد فرمودند که بباعث محبت پدر تو؟؟ ازین مساله آگاه نکرد اگر بعد آگاه کردن تو انکار می کردی از اهل دوزخ می شدی. این عجب لطیفه است انکار مساله امامت بعد آگاه شدن موجب هلاکت است و کسی که ازین مساله آگاه نباشد بر وی باکی نیست، این عجب اصول دین است و لطف بر لطف این است که در این روایت مذکورست که احوال به امام باقر این قصه را باز گفت امام باقر بر تذلیل برادر خود حضرت زید شهید بسیار مسرت کردند. لا حول ولا قوة إلا بالله. المختصر، مساله‌ی امامت رازیست مخفی. اکنون عقائد مذهب شیعه درباره امامت نقل می‌کنم از آن واضح خواهد شد که مساله امامت را چرا این چنین «راز درون پرده» ساخته‌اند.

### عقیده‌ی اول

شیعه می‌گویند که دنیا گاهی از وجود امام خالی نمی‌تواند شد و می‌گویند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت برای هر زمان امامی منجانب الله مقرر شده و تعداد ائمه دوازده بیان می‌کنند و بر امام دوازدهم خاتمه‌ی دنیا می‌گویند. اسمای مبارکه آن دوازده امام این است. ۱- علی ۲- حسن ۳- حسین ۴- (علی) زین العابدین ۵- باقر ۶- جعفر ۷- موسی ۸- رضا ۹- تقی ۱۰- نقی ۱۱- حسن عسکری ۱۲- مهدی.

درینجا ازین بحث قطع نظر می‌کنیم که در تعداد ائمه و تقرر عمر دنیا خدای شیعه را باربار بدا واقع شده، عمر دنیا از مقدار مجوزه‌ی خداوندی بسیار زیاده شد و باین سبب عمر امام دوازدهم خلاف عادت انسانی این قدر دراز کرده شد. اولاً برای ظهور امام مهدی سنه ۷۶ هجری مقرر بود و ظاهر است که بعد ظهور امام مهدی عمر دنیا ختم شدی لیکن این رای تبدیل شد باز سنه ۱۴۰ هجری برای ظهور امام تقرر یافت مگر این رای خداوندی هم تبدیل شد. یک رای این هم بود که امام جعفر صادق را امام مهدی

قرار داده شود لیکن این رای هم قائم نماند. این همه مباحث بحواله احادیث کتب شیعه در ثالث من المائتن باید دید.

### عقیده‌ی دوم

این که این دوازده امام در هر صفت مثل رسول خدا هستند. در معصومیت و افتراض طاعت و فضیلت و غیره تمام اوصاف مماثل و مساوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اصول کافی ص ۱۱۴ از امام جعفر صادق می‌آرد که:

<p>آنچه علی آورده است آن را میگیرم و از هر چه او منع کرده باز می‌مانم، بزرگی علی مثل آن بزرگی است که محمد را حاصل است. و محمد را بزرگی بر تمام مخلوق خداوند عزوجل حاصل است. و اعتراض کننده بر علی در چیزی از احکام او مانند اعتراض کننده است بر خدا و رسول او و ردکننده‌ی قول علی در چیزی صغیر یا کبیر در مرتبه شرک بالله است. امیرالمومنین علی دوازده خدا بود کسی تا خدا نه رسد بغیر توسط وی امیرالمومنین راه خدا بود کسی که بر راه دیگر رود هلاک خواهد شد. و همین است بزرگی تمام ائمه یکی بعد دیگری.</p>	<p>ما جاء به علي آخذ به وما نهي عنه أنتهي عنه. جري له من الفضل مثل ما جري لمحمد ولمحمد الفضل علي جميع ما خلق الله عزوجل. والمتعقب عليه في شيء من أحكامه كالتعقب علي الله وعلي رسوله والراد عليه في صغيرة أو كبيرة علي حد الشرك بالله. كان أميرالمؤمنين باب الله الذي لا يؤتي الأمانة وسبيله الذي من سلكه غيره يهلك وكذلك يجري لائمة الهدي واحد بعد واحد.</p>
--	--

ازین حدیث ظاهرست که شان دوازده امام مساوی شان رسول خدا و افضل از سائر انبیا علیهم السلام است. همین حدیث را مصنف حمله حیدری نظم کرده که همه صاحب حکم بر کائنات همه چون محمد منزله صفات

### عقیده‌ی سوم

این است که ائمه را اختیار تحلیل و تحریم حاصل می‌باشد هر چیز را که خواهند

حلال کنند و هر چیز را که خواهند حرام فرمایند. در اصول کافی ص ۲۷۸ می‌آرد:

<p>از محمد بن سنان روایت است که گفت: بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام پس ذکر کردم اختلافات شیعه را پس امام فرمود که ای ابو محمد هر آئینه الله تبارک و تعالی همیشه بود متفرد بوحدانیت خود پس آفرید محمد و علی و فاطمه را، ایشان هزارها قرن ماندند بعد ازان آفرید جمیع اشیا را و ایشان را حاضر کرد بر آفریدن آنها و فرض نمود طاعت ایشان بر آنها و تمام امور اشیا بایشان سپرد کرد. پس ایشان حلال می‌کنند هر چه می‌خواهند و حرام می‌کنند هر چه می‌خواهند و نمی‌خواهند مگر آن که خواهد الله تبارک و تعالی.</p>	<p>عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت اختلاف الشيعة فقال: يا محمد! إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحدانيته ثم خلق محمد أو علياً وفاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجري طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون ويحرمون ما يشاءون ولن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى.</p>
---	---

ف: درین حدیث محمد بن سنان اختلافات مذهبی را که در میان شیعه بود ذکر کرد امام جواب آن اختیارات ائمه را بیان فرمود. مقصود اینکه این اختلافات بسبب اختیارات ائمه رونما شده یک امام یک چیز را حلال می‌کند و امامی دیگر آن چیز را حرام می‌سازد لهذا اختلاف پیدا می‌شود.

عقیده‌ی اهل سنت آنست که عصمت خاصه نبوت است غیر نبی معصوم نمی‌باشد و کسی را مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتن و او را مختار تحلیل و تحریم قرار دادن صریح انکار ختم نبوت است. چیزی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال فرمود تا قیامت حلال خواهد ماند و چیزی که حرام فرمود تا قیامت حرام خواهد ماند.

## عقیده‌ی چهارم

هر امام را هر شب جمعه معراج می‌شود. در اصول کافی ص ۱۵۵ از حضرت امام جعفر صادق می‌آرد:

<p>در شب‌های جمع‌شان ما عجیب می‌باشد راوی گفت: فدای تو شوم چه شان می‌باشد؟ فرمود که اجازت داده می‌شود ارواح انبیا و ارواح ائمه را که مرده‌اند و روح آن امام را که در میان شما هست معراج داده می‌شود ایشان را بسوی آسمان تا آنکه می‌رسند تا عرش پروردگار خود و طواف عرش می‌کنند هفت شوط و نزد هر پایه عرش دو رکعت نماز می‌گزارند بعد از آن واپس کرده می‌شوند بسوی بدنهای که در آن بودند پس انبیا و ائمه گذشته از سرور پر می‌شوند و امامی که در میان شماست علم او زیاده می‌شود مانند انبوه کثیر.</p>	<p>إن لنا في ليالي الجمعة لشأناً من الشأن قال: قلت: جعلت فداك وما ذاك الشأن؟ قال: يؤذن لأرواح الأنبياء الموتي عليهم السلام وأرواح الأوصياء الموتي وروح الوصي الذي بين أظهركم يعرج بها إلي سماء حتي توافي عرش ربها فتطوف به أسبوعاً فتصلي عند كل قائمة من قوائم العرش ركعتين ثم ترد إلي الأبدان التي كانت فيها فتصبح الأنبياء والأوصياء قد ملئوا سروراً ويصبح الوصي الذي بين ظهرانيكم وقد زيد في علمه مثل الجم الغفير.</p>
--	---

## عقیده‌ی پنجم

هر امام را در هر شب قدر کتابی نوشته منجانب الله عنایت می‌شود که در آن احکام یک سال از عقائد و اعمال مندرج می‌باشد و بعد ختم سال آن کتاب منسوخ می‌شود. در اصول کافی ص ۱۵۳ از امام باقر می‌آرد:



و هر آئینه مقدر شده که در هر سال شبی باشد که در آن نازل کرده شود بیان و توضیح کارها تا شب دیگر مثل آن از سال آینده.	ولقد قضي أن يكون في كل سنة ليلة يهبط فيها بتفسير الأمور إلي مثلها من السنة المقبلة.
---	---

علامه خلیل قزوینی در صافی شرح کافی جزو دوم ص ۲۲۴ بشرح این حدیث می نویسد: برای هر سال کتابی علیحده است. مراد کتابی است که در آن تفسیر حوادث که محتاج الیه امام است تا سال دیگر نازل می شوند بآن کتاب ملائکه و روح در شب قدر بر امام زمان، الله تعالی باطل می کند بان کتاب آنچه را که می خواهد از اعتقادات امام خلائق و اثبات می کند آنچه را که می خواهد از اعتقادات.

خلاصه این که هر سال عقائد و اعمال همه تبدیل می شود آنچه سال گذشته حق بود امسال ناحق می گردد.

#### عقیده‌ی ششم

نزد هر امام فرشتگان منجانب الله می آیند و پیغام خداوندی می آرند. در اصول کافی ص ۱۳۵ از امام جعفر صادق می آرد که او فرمود:

	ياخيثة نحن شجرة النبوة وبیت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعدن العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة.
--	--

درین حدیث «جای نهادن رسالت» قابل غورست. انکار ختم نبوت ازین صاف تر چه خواهد بود.

#### عقیده‌ی هفتم

علوم ائمه همه از قرآن و حدیث نمی باشد بلکه نزدشان دیگر رسائل علم بسیار است مثلاً مصحف فاطمه و کتاب علی و زنبیل چرمی و علم نجوم و کتاب شب قدر که

ذکرش گذشت و غیر ذلک بلکه حق این است که بسبب دیگر رسائل علم امام را حاجتی به قرآن و حدیث نیست. در اصول کافی ص ۱۴۶ بابی مستقل باین عنوان است باب فیه ذکر الصحیفة والجفر و الجامعة درین باب حدیث اول این است:

<p>روایت است از ابوبصیر گفت که رفتم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که من فدای تو شوم یک مساله از تو می‌پرسم آیا اینجا کسی هست که کلام من شنود پس امام پرده را که در میان او و در میان خانه دیگر بود برداشت و در آن خانه نظر کرد بعد ازان فرمود که (کسی نیست) بپرس آنچه خواهی گفتم که فدای تو شوم شیعیان تو می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را بابی تعلیم کرد که ازان هزار باب علم می‌کشایند (باز بفاصله قلیله است که) امام فرمود: ای ابومحمد نزد ما جامعه است. مردمان چه دانند که جامعه چیست؟ گفتم: فدای تو شوم بگو که جامعه چیست؟ امام فرمود: که صحیفه ایست که طولش هفتاد گزست از دست رسول خدا صلی الله علیه وآله و املا می‌فرمود از دهان خود و علی می‌نوشت از دست راست خود. در آن صحیفه جمیع حلال و حرام و جمیع</p>	<p>عن أبي بصير قال: دخلت علي أبي عبدالله عليه السلام فقلت: جعلت فداك، إني أسئلك عن مسألة لا أحد يسمع كلامي قال: فرجع أبو عبدالله سترًا بينه وبين بيت آخر فاطلع فيه ثم قال: سل عما بدا لك. قال: قلت: جعلت فداك إن شيعتك يتحدثون أن رسول الله صلي الله عليه وآله علم علياً باباً يفتح له منه ألف باب (ثم بفاصلة يسيرة) ثم قال: يا أبا محمد! وإن عندنا الجامعة وما يدرهم ما الجامعة؟ قال: قلت: جعلت فداك وما الجامعة؟ قال: صحيفة طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله صلي الله عليه وآله و املائه من فلق فيه وخط علي بيمينه فيها كل حلال</p>
---	---

۱- این همان جمله است که بر آن بنیاد مذهب شیعه است. می‌گویند که ما از امام مسائل مذهب شیعه در خلوت خاص می‌پرسیدیم و امام ما را در خلوت خاص تعلیم این مذهب می‌فرمود و در مجمع عام خلاف مذهب اهل سنت امام لب نمی‌کشود.

وحرام وكل شيء يحتاج إليه الناس حتى الأرش في الخدش وضرب بيده الي فقال لي: تأذن يا أبا محمد؟ قال: قلت: جعلت فداك إنما أنا لك، فاصنع ما شئت. قال: فغمزني بيده قال: حتي أرش هذا كأنه مغضب ثم قال: وإن عندنا الجفر وما يدريهم ما الجفر؟ قال: قلت: وما الجفر؟ قال: وعاء من آدم فيه علم النبيين والوصيين وعلم العلماء الذين مضوا من بني إسرائيل ثم قال: وإن عندنا لمصحف فاطمة عليها السلام وما يدريهم ما مصحف فاطمة؟ قال: مصحف فيه مثل قرآنك هذا ثلث مرات والله ما فيه من قرآنكم حرف واحد.

آن چیزها که مردمان بآن حاجت دارند مذکورست حتی که دیت خراش خفیف هم، دست خود بر بدن من نهاده فرمود که آیا مرا اجازت می دهی؟ گفتم که من خادم تو ام هر چه خواهی کن. پس مرا بدست خود گویا که غضبناک شده فشرد وگفت که دیت این هم باز فرمود که نزد ما جعفرست، مردمان چه دانند که جفر چیست؟ گفتم: بگو که جفر چیست؟ فرمود که زنیلی است از چرم که در وی هست علم انبیا و اوصیا و علم آن عالمان که در بنی اسرائیل گذشتند باز فرمود که نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است مردمان چه دانند که مصحف فاطمه چیست؟ و فرمود که مصحفی است سه چند از قرآن شما و الله در آن یک حرف هم از قرآن شما نیست.

ف: ببینید ای مسلمانان این است قدر و منزلت قرآن عظیم که امام آن را به سوی

خود منسوب هم نمی‌کند و می‌فرماید که مصحف فاطمه از قرآن شما سه چند است و یک حرف از قرآن شما در آن نیست. و ظاهرست که با وجود مصحف فاطمه امام را به سوی قرآن ما چه حاجت.

باز در اصول کافی در همین باب و همین صفحه حدیث دوم از حماد بن عثمان منقول است که در آن حقیقت مصحف فاطمه بسیار عجیب و غریب بیان فرموده. این حدیث هم از امام جعفر صادق مروی است.

<p>الله تعالی چون قبض روح کرد نبی خود را صلی الله علیه و آله بر فاطمه اندوه بسیار آمد که اندازه آن بجز الله عزوجل کسی نتواند کرد پس الله تعالی فرستاد بسوی او فرشته را که تسلی کند اندوه او را و باوی سخن گوید پس شکایت کرد حضرت فاطمه ازین امر بامیرالمومنین علیه السلام پس فرمود امیرالمومنین که چون باز فرشته را محسوس کنی و آواز او شنوی مرا خبر ده چنانچه حضرت فاطمه او را خبر داد پس امیرالمومنین علیه السلام هر آنچه از فرشته شنید آن را بنوشت و از آن مصحفی مکمل ساخت.</p>	<p>إن الله لما قبض نبيه صلي الله عليه وآله دخل فاطمة من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عزوجل فأرسل إليها ملكا يسلي غمها ويحدث فشكت ذلك إلي أمير المؤمنين عليها السلام فقال: إذا أحسست بذلك وسمعت الصوت فقولي لي: فأعلمته بذلك، فجعل أمير المؤمنين عليه السلام يكتب كل ما سمع حتي أثبت من ذلك مصحفاً.</p>
--	--

باقی ماند علم نجوم پس متعلق حقانیت آن هم یک دو روایت نقل کرده می‌شود. در

فروع کافی جلد سوم کتاب الروضه ص ۱۵۳ می‌آرد:

<p>روایت است از معلی بن خنیس گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که آیا علم نجوم حق است؟ امام فرمود: بلی، هر آئینه الله عزوجل (ستاره موسوم به) مشتری را بسوی زمین فرستاد بصورت مردی. پس گرفت او دست یکی را از اهل عجم و آموخت او را علم نجوم تا آنکه گمان کرد که او کامل شد پس پرسید از او که به بین مشتری کجاست؟ پس گفت آن عجمی که بر آسمان او را نمی بینم و نمی دانم که او کجاست پس مشتری او را بگذاشت دست یکی از اهل هند گرفت و او را آموخت تا آنکه گمان کرد که او کامل شد پس پرسید از او که ببین مشتری کجاست؟ پس آن شخص هندی گفت که حساب من دلالت می کند که مشتری توئی. امام فرمود که پس مشتری نعره ی برآورد و مُرد و اهل هند وارث علم او شدند. پس علم آنجاست.</p>	<p>عن معلي بن خنيس قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن النجوم أحق هي؟ قال: نعم، إن الله عزوجل بعث المشتري إلى الأرض في صورة رجل فأخذ بيد رجل من العجم فعلمه النجوم حتى ظن أنه قد بلغ، ثم قال: انظر أين المشتري؟ فقال: ما أراه في الفلك وما أدري أين هو. قال: فنحاه وأخذ بيد رجل من الهند فعلمه حتى ظن أنه قد بلغ، فقال: انظر إلي المشتري أين هو؟ فقال: إن حسابي ليدل علي أنك أنت المشتري. قال: فشقق شهقة فمات وورث علمه أهله فالعلم هناك.</p>
--	---

درین حدیث خصوصاً در جمله اخیره چه قدر عظمت علم نجوم است معلوم می شود که علم همین است و بس. و آنچه ارشاد شده که مشتری مُرد شاید بر فلک آنچه نمایان می شود نعره مشتری باشد. یک حدیث این باب دیگر هم قابل زیارت است.

<p>روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیده شد از وی درباره ی علم نجوم. پس فرمود که نمی داند آن را جز یک خاندان عرب (شاید مراد ازین خاندان خود باشد استغفرالله) و یک</p>	<p>عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل عن النجوم؟ فقال: لا يعلمها إلا أهل بيت من العرب وأهل بيت من الهند.</p>
---	--

خانندان هند.
--------------

اهل سنت می‌گویند که هر چه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم منقول شد برای ما کافی است و غیر آن را ما به جوی نمی‌خریم. این همه علوم عالیه به شیعه و ائمه شیعه مبارک باد.

تو و طوبی و ما و قامت دوست فکر هرکس به قدر همت اوست

### عقیده‌ی هشتم

نزد ائمه تمام کتب سماویه تورات و انجیل و غیره بحالت اصلی خود غیر محرف موجود می‌باشند و ائمه عالم همه کتب می‌باشند. در اصول کافی ص ۱۳۴ بابی مستقل برای همین بیان است و هم درین باب است که ائمه تورات و انجیل را بزبان سریانی چنان تلاوت می‌کردند که کسی از یهود و نصاری برین چنین تلاوت قدرت نداشت. نیز در همدرین باب است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اگر موسی و خضر پیش من بودند من ایشان را آگاه می‌کردم که من از هر دو زیاده علم می‌دارم. اهل سنت می‌گویند که اولاً این همه افسانه‌های بی‌اصل است. ثانیاً درین هیچ کمالی نیست، کمال در علم قرآن است و بس.

### عقیده‌ی نهم

ائمه عالم ما کان و ما یکون می‌باشند. تمام واقعات گذشته و حال و آینده را علم ائمه محیط می‌باشد در اصول کافی ص ۱۵۹ بابی باین عنوان است:

باب در بیان اینکه ائمه علیهم السلام می‌دانند علم چیزها که گذشت و علم چیزها که خواهد آمد و هر آئینه پوشیده نیست بر ائمه صلوات الله علیهم چیزی.	باب أن الأئمة علیهم السلام يعلمون علم ما کان وما یکون وأنه لا یخفی علیهم شیء صلوات الله علیهم.
---	--

### عقیده‌ی دهم

ائمه وقت موت خود می‌دانند و موت ایشان باختر ایشان می‌باشد. در اصول کافی

ص ۱۵۸ بابی مستقل باین عنوان است.

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون متي يموتون وأنهم لا يموتون إلا باختيار منهم.	باب در بیان اینکه ائمه علیهم السلام می دانند که کی خواهند مرد و هر آئینه ایشان نمی میرند مگر با اختیار خود.
--	---

اهل سنت می گویند که اگر حقیقت امر چنین است پس چرا ترس و خوف برایشان غالب بود که تقیه کرده مسائل دینیه غلط بیان می کردند؟!

### عقیده ی یازدهم

هر امام را یک دفتری مکتوب من جانب خدا مرحمت می شود. در آن دفتر اسمای شیعه هر امام بأسمائهم وأسماء آبائهم درج می باشد. در اصول کافی ص ۱۳۶ از امام رضا علیه السلام می آرد:

إنا لنعرف الرجل إذا رأيناه بحقيقة الإيمان وحقيقة النفاق وإن شيعتنا لمكتوبون بأسمائهم وأسماء آبائهم. أخذ الله علينا وعليهم الميثاق يردون موردنا ويدخلون مدخلنا ليس علي ملة الإسلام غيرنا وغيرهم.	هر آئینه می شناسیم هر کس را که بینم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق و هر آئینه شیعیان ما نوشته شده اند با اسمای خود و اسمای آبای خود. گرفته است خدا از ما و از ایشان عهد شیعیان ما فرود می آیند در جای فرود آمدن ما و در می آیند در جای در آمدن ما (یعنی قدم بقدم ما می باشند) نیست بر ملة اسلام کسی بجز ما و شیعیان ما.
---	--

تعجب است که با وجود این دفتر خداوندی ائمه چرا فریب مردمان می خوردند؟ چنانکه امام حسین از اهل کوفه فریب خورد که ایشان را بسبب نوشتن ایشان شیعه پنداشت و سفر کربلا اختیار کرده چندین جانهای عزیز را در هلاکت افگند یا فی الواقع اهل کوفه را که خطوط فرستاده بودند و باز امام حسین و رفقای او را قتل کردند شیعه



تسلیم کرده شود. از کتب شیعه ثابت است که از قتل ائمه در تشیع هیچ خلل<sup>۱</sup> نمی‌آید.

### عقیده‌ی دوازدهم

امام دوازدهم پیدا شده‌اند و عمر شان چهار یا شش سال بود که غائب شدند و در غار (سر من رأی) موجوداند لیکن کسی را بنظر نمی‌آیند عقب اینکه قرآن مجید و مصحف فاطمه و کتاب علی و زبیل چرمی این همه اشیا را همراه خود بردند و معجزات انبیا: عصای موسی و انگشتر سلیمان و تمام کتب سماویه را نیز همراه بردند و بقوت اعجاز این همه انبار که بارگران بود در عمر چهار سالگی خود بنفس نفیس برداشتند. قصه غیبت امام دوازدهم نیز از عجائب مذهب شیعه است، لهذا بغایت اختصاربندی از آن حواله قلم می‌کنم.

امام یازدهم یعنی حضرت حسن عسکری در سنه ۲۶۰ هـ وفات کرد شیعه مشهور کردند که یک فرزند او از بطن کنیزی نرجس<sup>۲</sup> نام بود از وفات پدر ده روز پیشتر غائب

۱- در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۲۰۰ می‌آرد: «روي أن المأمون قال لقومه: أتدرون من علمني التشيع؟ فقال القوم: لا والله ما نعلم ذلك. قال: علميه الرشيد. قيل له: وكيف ذلك والرشيد يقتل أهل هذا البيت؟ قال: كان يقتلهم علي الملك لأن الملك عقيم». ترجمه: روایت است که مامون (خلیفه) روزی بقوم خود گفت که آیا میدانید که مرا مذهب تشیع که آموخت؟ مردمان گفتند که والله نمی‌دانیم. گفت که پدرم هارون الرشید مرا مذهب تشیع آموخت. گفته شد که این چگونه باشد هارون اهل بیت را قتل می‌کرد؟ مامون گفت که برای پادشاهت قتل می‌کرد زیرا که پادشاهت شرکت را بر نمی‌تابد. نظائر این بسیار است فاتلان حسین هم ازین قبیل‌اند.

۲- نام مبارک والده‌ی محترمه امام غائب است، قصه‌اش عجیب و غریب ست داستانی ست از عشق و محبت بغایت دلچسپ. علامه مجلسی در جلاء‌العیون باب چهاردهم می‌نویسد که «ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر روایت کرده آن را از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابویوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایه‌ی ایشان در شهر سرمن رأی». بعد ازین قصه طویله نوشته، خلاصه اینکه امام حسن عسکری یک نامه بنام کنیزی به خط فرنگی و لغت فرنگی نوشته بود و صد اشرفی باو داد که برد سوی بغداد بر ساحل دریا کشتی

خواهی دید که در آن کنیزکان باشند و یک کنیزه را بینی که در پرده نشسته و ابا می‌کند که کسی او را ببندد یک جوان عرب برای خریداری او به سی صد اشرفی آماده گردد مگر آن کنیز هرگز راضی نه شود پس درین حال تو به صاحب کنیز گو که نامه‌ی بنام این کنیز در خط فرنگی و لغت فرنگی یکی از اشراف عرب داده است بآن کنیز برسان من امتثال امر شریف کردم و همون واقعات پیش آمدند بالاخره چون نامه بدست کنیز رسید و او در آن نظر کرد نامه را بار بار بوسه ها داد و بصاحب خود گفت که مرا بصاحب این نامه بفروش و گرنه خود را هلاک خواهم کرد. مالک او بدو صد اشرفی راضی شد و من آن کنیز را بجای خود آوردم. آن کنیز بمن گفت که من ملیکه دختر پادشاه روم هستم و مادرم از اولاد شمعون وصی حضرت عیسی بود من سیزده ساله بودم که پدرم خواست که با برادرزاده خود عقد من کند جشنی عظیم برپا کرد و بالای تخت صلیب نهاده برادرزاده خود را نشانید علمای نصاری انجیلها بدست گرفته ایستادند و خواستند که عقد من کنند ناگهان صلیب سرنگون افتاد و تخت بشکست و برادرزاده از تخت بزیر آمده بیهوش شد. بار دیگر با برادرزاده دیگر اراده عقد کردند این بار هم همین واقعه هائله پیش آمد پدرم بسیار ملول و شرمنده شد و من آن شب بخواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در آن قصر آمدند و منبری از نور نصب کرده شد بران منبر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم با وصی خود علی و امامان دیگر آمده نشستند و به حضرت مسیح فرمودند که من آمده ام تا ملیکه را که دختر شمعونست برای این فرزند خود خواستگاری کنم و اشاره به سوی امام حسن عسکری کرد که تو نامه او بمن داده ی. حضرت مسیح و شمعون بخوشی قبول کردند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خطبه انشا کرد و حضرت مسیح تزویج من نمود این خواب را من بکسی نه گفتم ولیکن آتش عشق آن خورشید فلک امامت در کانون سینه روز بروز مشتعل شدن گرفت و صبر و قرار مرا بیاد فنا داد تا آنکه خواب و خور ترک شد و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر گردید. بعد ازان خواب دیدم که حضرت فاطمه و مریم با هزار حوران بهشتی تشریف آورده اند حضرت مریم به من گفت که این خاتون حضرت فاطمه بهترین زنان و مادرشوهرتست پس من دست بدامن او زدم و بسیار گریستم و شکایت کردم که فرزند تو حسن عسکری گاهی بدیدن من هم نمی‌آید فرمود که چگونه آید که تو ترسا هستی و شرک بخدا می‌کنی من در آن ساعت مسلمان شدم و کلمه طیبه خواندم چون بیدار شدم کلمه طیبه بر زبانم بود. بعد ازان هر شب در خواب می‌بینم که امام نزد من می‌آید و بشریت وصال خود مرا مسرور می‌سازد. تا امروز یک شب چنین نبوده که امام نزد من نیاید و از شربت

شد و همون فرزند صاحب العصر و صاحب الزمان و قائم است. پادشاه وقت تفتیش بسیار نمود لیکن به تحقیق ثابت شد که حضرت حسن عسکری لاولد فوت شدند. از جانب سلطان وقت خانه تلاشی کرده شد و سردابها کنده لیکن هیچ سراغی از طفل غائب بهم نه رسید. اعزه و اقارب حسن عسکری هم شهادت دادند که ممدوح لاولد بود میراث ممدوح هم بوالده و برادرشان تقسیم یافت. در اصول کافی ص ۲۰۶ می‌آرد:

هر آئینه نزد پادشاه این امر ثابت شد که ابومحمد یعنی حضرت حسن عسکری فوت شد و اولادی نگذاشت و میراث او تقسیم شد و کسانی که در آن حقی نداشتند گرفتند.	فان الأمر عند السلطان أن أبا محمد مضي ولم يخلف أحدا وقسم ميراثه وأخذه من لا حق له فيه.
--	---

برادر حقیقی حسن عسکری که جعفر نام داشت هم شهادت داد که برادر من لاولد فوت شد مگر شیعه تکذیب این شهادت کردند شهرت دادند که امام مهدی صرف برای شش روز یا شش ماه یا شش سال غائب شده بعد ازین مدت یقیناً ظاهر خواهد شد و در تمام دنیا پادشاهی خواهد کرد و چنین خواهد شد و چنان خواهد شد. در اصول کافی ص ۲۱۱ از حضرت علی روایت آورده که

پس گفتم که یا امیرالمومنین چه قدر باشد حیرت و غیبت (امام) فرمود که شش روز یا شش ماه یا شش سال.	فقلت: يا أمير المؤمنين! وكم تكون الحيرة والغيبه؟ فقال: ستة أيام أوسنة أشهر أو ست سنين.
--	--

باز چو این مدت بگذشت و ظهور امام نشد سنه ۷۰ و بعد از آن سنه ۱۴۰ مقرر نمودند و این همه تقررات از ائمه نقل کردند و گفتند که خدا را بداد شد و اکنون

وصل خود مرا محروم دارد و بعد از آن بفرموده حضرت امام حسن عسکری خود را در لشکری که برای جنگ با مسلمانان می‌آمد انداختم چون لشکر مسلمانان غالب آمد مرا با کنیزهای دیگر اسیر کردند تا اینجا آمده بدست تو رسیدم. انتهى ملخصاً.

می‌گویند که برای ظهور امام وقتی مقرر نیست این قدر هست که چون انصار و اعوان او بعد از اصحاب بدر یعنی سه صد و سیزده فراهم شوند از غار بیرون خواهد آمد. در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه‌ی ایران ص ۲۳۰ از امام نقی می‌آرد که:

جمع شوند نزد وی اصحاب وی موافق شمار اهل بدر یعنی سه صد و سیزده کس از اطراف زمین پس چون این قدر اهل اخلاص نزد او جمع شوند الله تعالی کار او را ظاهر خواهد نمود.	يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلُ بَدْرٍ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقْصَايِ الْأَرْضِ (إِلَى أَنْ قَالَ): فَإِذَا اجْتَمَعَتْ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ.
--	---

آیا مقام عبرت نیست که امروز مدعیان تشیع در دنیا از لکوک (لکها) متجاوزاند و در ایران خود سلطنت ایشان است لیکن در این انبوه بی‌شمار سه صد و سیزده مخلص هم نیستند. حالت شیعه از روز اول همین است حتی که در وقتی اراده نمودند که مرتد شوند پس عذاب الهی<sup>۱</sup> بریشان نازل شدنی بود مگر امام معصوم جان عزیز خود را فدیه و کفاره‌ی ایشان نموده ایشان را محفوظ داشت. چون حال برین منوال است پس از مذهب شیعه امید فلاح داشتن خود را در سفاهت انداختن است. چیزی دیگر درین روایت اینست که فضیلت اصحاب بدر چنان ثابت می‌شود که باید و شاید عددشان را در فتح و نصرت دین چنین تاثیر، پس خود ذوات مقدسه شان به چه مرتبه خواهند بود؟ مگر شیعه با این همه از اصحاب بدر بغض و عداوت می‌دارند.

المختصر، امام مهدی غائب شد و چیزهای که بران مدار ایمان بود هم غائب کرد بعد

۱- چنانچه در اصول کافی ص ۱۵۹ روایت می‌کند عن ابی الحسن علیه السلام قال: «إن الله غضب علی الشیعة فخیرنی نفسی أو هم فوقیتهم والله بنفسی». ترجمه: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که الله غضبناک شد بر شیعه و مرا اختیار داد که یا من جان خود را هلاک کنم یا ایشان هلاک شوند پس من جان خود را فدا کرده ایشانرا محفوظ داشتم این همان مسأله کفاره‌ی مسیح است که در عیسائیان است یعنی مسیح علیه السلام خود را بعوض گناهان عیسائیان کفاره ساخت. نعوذ بالله منه.

انتظار بسیار شیعیان پر کمال انتظامی دیگر درست کردند و سفارت میان خود و میان امام غائب قائم کردند یکی بعد دیگری چهار بلند اقبال بر عهده سفارت ممتاز شدند. این سفرا نامه و پیام و هدایا و تحف شیعه بخدمت امام می‌رسانیدند و فرامین و احکام امام نزد شیعه می‌آوردند. چون پادشاه وقت را برین کارهای خفیه آگاهی شد و بنام حکام فرمان شاهی جاری شد که تحقیقات کنند که کدام اشخاص رعیت ما را فریب می‌دهند و خود را سفیر امام غائب قرار داده نهب اموال رعایا می‌نمایند. از آن وقت سلسله‌ی سفارت منقطع شد و غیبت کبرای شروع گردید. پیشتر از آن غیبت صغرای بود. سفیر آخری علی بن محمد سمیری بود که در سنه ۳۲۹ هجری فوت شد.

بیشتر حصه مذهب شیعه در زمانه‌ی سفارت تصنیف کرده شد. گویند که محمدبن یعقوب کلینی کتاب کافی را در همین زمانه‌ی غیبت صغری تصنیف کرد و بذریعه سفیر آخری علی بن محمد سمیری نزد امام غائب فرستاد که مطالعه فرمود آگاه فرمایند که احادیث آن صحیح است یا نه؟ امام غائب آن کتاب را از اول تا آخر مطالعه کرده ارشاد نمود که هذا کاف لشیعتنا یعنی این کتاب برای شیعیان ما کافی است. به همین سبب نام این کتاب «کافی» نهاده شد.

شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج می‌فرماید که سفارت این سفرا را محض بنا بر ادعای ایشان قبول نه کرده‌ایم بلکه معجزات ایشان دیده تصدیق ایشان نموده‌ایم. در کتاب احتجاج بسیاری از مکتوبات امام غائب که بذریعه این سفرا رسیده بودند درج نمود.

این است عجائب و غرائب مساله امامت، و شاید که هر قدر که ذکر کردیم بمقابله آنکه بغرض اختصار فرو گذاشتیم کم باشد. مثلاً این که امام هر شخص را از آواز آدم<sup>۱</sup>

---

۱- در اصول کافی ص ۲۷۷ از عبدالله بن سلیمان مروی است که شخصی نزد امام جعفر صادق آمد مساله پرسید امام او را جواب داد باو شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را جوابی دیگر داد که خلاف جواب اول بود باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را جوابی دیگر داد

شناسد که ناجی است یا ناری اگر ناری است او را بی‌دینی تعلیم می‌کند. و مثلاً این که امام<sup>۱</sup> از آن مادران پیدا می‌شود از موضع چرک و نجاست پیدا نمی‌شود. و غیر ذلک. اکنون ظاهر شد که مساله امامت چرا چنین راز مخفی گردانیده شد و چرا در اخفای آن این قدر سعی بلیغ بکار رفت. مساله امامت علاوه ازین که بسیاری از امور خلاف عقل و خلاف قرآن مجید در شکم خود دارد منافی است باختم نبوت به همین سبب آن را راز مخفی قرار داده شد.

مساله امامت توضیح و تفسیر تولاست لهذا معلوم شد که بنیاد مذهب شیعه بر انکار ختم نبوت است. این همه اهتمام که در مساله امامت کرده شد و این همه فضائل ائمه که در کتب شیعه است صحیح مصداق مثل مشهور لا لخب علی بل لبغض معاویه است یعنی مقصود اصلی رفعت شان ائمه نیست بلکه تنقیص شان نبوت و انکار ختم نبوت مطمح نظر است.

---

که خلاف جواب آن هر دو بود پس من گفتم که یا امام، خدا شما را اختیار داده است که هر جواب که خواهید بگوئید؟ امام فرمود: بلی. باز امام فرمود که ما هر شخص را از شکل او آواز او می‌شناسیم که ناجی است یا ناری. آخر جمله این روایت این است: «فلیس یسمع شیئا منا لأمر ینطق به إلا عرفه ناج أو هالك فلذلك یجیبهم بالذی یجیبه».

۱- علامه مجلسی در جلاء العیون باب چهاردهم از امام حسن عسکری روایت می‌کند که او فرمود: «حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی‌باشد در پهلو می‌باشد و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از رانِ مادران فرود می‌آئیم زیرا که ما نورهای خدای تعالی ایم و چرک کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است».



## فصل چهارم: در تفسیر آیاتِ خلافت

باید دانست که آیاتِ خلافت دو قسم است. قسمی آن است که اهل سنت بآن استدلال کرده‌اند بر حقیقتِ خلافت حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم. و قسمی آن است که شیعه بآن استدلال کرده‌اند برای اثباتِ خلافت بلا فصل حضرت علی مرتضی و امامت ائمه دیگر. تفسیر این همه آیات نهایت مفصل و مدلل شایع گردیده تفسیر هر آیت در یک رساله مستقل است. اسمای آن رسائل حسب ذیل است.

۱- تفسیر آیه استخلاف ۲- تفسیر آیه تمکین ۳- تفسیر آیه قتال مرتدین ۴- تفسیر آیت معیت ۵- تفسیر آیه دعوت اعراب ۶- تفسیر آیه میراث ارض ۷- تفسیر آیه اظهار دین ۸- تفسیر آیه رضوان ۹- تفسیر آیات مدح مهاجرین ۱۰- تفسیر آیات امامت ۱۱- تفسیر آیات مذمت منافقین ۱۲- تفسیر آیات حفاظت قرآن ۱۳- تفسیر آیه تقسیم فی ۱۴- تفسیر آیه ولایت ۱۵- تفسیر آیه تطهیر ۱۶- تفسیر آیه اولی الامر ۱۷- تفسیر آیه تبلیغ ۱۸- تفسیر آیه مودة القربی ۱۹- تفسیر آیه مباحله ۲۰- تفسیر آیات ملک طالوت.

اینجا صرف تفسیر چهارچهار آیت از هر دو قسم نوشته می‌شود و آن هم به تلخیص و اختصار. والله الموفق.

### چند مسائل ضروری

چند مسائل ضروری متعلق مبحث خلافت و امامت که میان اهل سنت و شیعه مختلف است اولاً دانستن آن ضروری است لهذا قبل تفسیر آیات، نوشته می‌شود.

(۱) نزد اهل سنت خلافت و امامت کبری بمعنی پادشاهی است مگر نه هر پادشاهی، بلکه پادشاهی که برای اجرای احکام دینیه و اقامت سیاست اسلامیه نیابتاً عن النبی صلی الله علیه وسلم باشد. و نزد شیعه خلافت و امامت صنعتی است مانند نبوت پادشاهت به



او منضم باشد یا نباشد و قوت اجرای احکام دینیه حاصل بود یا نبود.

۲) نزد اهل سنت تقرر خلیفه منجانب شارع ضروری نیست بلکه بر امت واجب است که هر کسی از او حصول مقاصد خلافت متوقع باشد او را خلیفه سازند مانند امام نماز که بر مقتدیان است که کسی که اهلیت امامت داشته باشد او را امام خود مقرر کنند و چنانکه اگر در انتخاب امام نماز غلطی کنند و نااهل را امام مقرر کنند گنهگار می‌شوند همچنان اگر در انتخاب خلیفه غلطی کنند و شخصی را که اهلیت انجام دهی مقاصد خلافت نداشته باشد خلیفه مقرر نمایند گنهگار خواهند شد. و نزد شیعه تقرر خلیفه و امام بر ذمه شارع است چنانکه تقرر نبی، امت را جائز نیست که کسی را برای خلافت و امامت منتخب کند چنانکه جائز نیست انتخاب کسی برای نبوت.

۳) نزد اهل سنت معصوم بودن شرط خلافت نیست، نیز اطاعت خلیفه مطلقاً فرض نیست بلکه صرف در آن احکام که خلاف کتاب و سنت نباشد اطاعت او لازم است چنانکه از تفسیر آیه اولی الامر عنقریب واضح خواهد شد. و نزد شیعه خلیفه و امام مثل نبی معصوم می‌باشد و مثل نبی در جمیع امور اطاعت او فرض می‌باشد.

۴) شیعه ادعای نص برای ائمه می‌کنند، آن نص تشریحی است. یعنی اینکه منجانب شارع ارشاد می‌شود که فلان کس را امام مقرر کردیم، ای بندگان، اطاعت او کنید و اهل سنت که برای حضرات خلفای ثلاثه نص می‌گویند آن نص تشریحی<sup>۱</sup> نیست بلکه نص تقدیری است، یعنی حق تعالی خلافت این حضرات مقدر کرده بود و از آن امر مقدر ما را خبر داد گاهی بطور پیشگوئی و گاهی باین طور که علامات خلیفه بر حق بیان فرمود و ارشاد نمود که این علامات در هر که یابید او را خلیفه بر حق دانید چنانکه هرگاه بنی اسرائیل درخواست تقرر خلیفه کردند حق تعالی علامت خلیفه بر حق بیان فرمود و آن علامت بجز حضرت طالوت در کسی یافته نشد.

---

۱- کسانی که از علمای اهل سنت می‌گویند که خلافت این بزرگواران منصوص نبود مراد ایشان انکار همین نص تشریحی است.

بر عاقل خبیر مخفی نیست که نص تقدیری اعلی و افضل است از نص تشریحی زیرا که در نص تشریحی بندگان را اختیار می‌باشد که خواهند بر آن نص عمل کنند و خواهند نه کنند. چنانکه در نص نماز و روزه و سائر احکام شرعیه. و در نص تقدیری کسی را اختیار خلافت باقی نمی‌ماند چه از غیب همان ظاهر می‌شود که شاعر مقدر فرموده و پسند کرده و ظاهرست که اگر از برای خلفای راشدین نص تشریحی می‌بود و بندگان باختیار خود در انتخاب غلطی می‌کردند دین اسلام که هنوز متمکن نشده بود برباد می‌رفت حالانکه وعده الهی است که این دین تا قیامت باقی خواهد ماند. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمه الله در کتاب ازالة الخفا همین معنی را بیان می‌فرماید که خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم امری نیست که عامه را بآن مکلف ساخته باشند فقط پس اگر بحب امر عمل کردند مطیع شدند و اگر عصیان ورزیدند مستوجب عقوبت گشتند. بلکه وعده‌ی بود از فوق عرش نازل شده که امکان تخلف نداشت و درین وعده تعلق به جبری و اختیار احدی نبود.

بعد ازین شروع در تفسیر آیات می‌کنم ولا حول ولا قوة إلا بالله وهو حسبی ونعم

الوکیل.

### تفسیر آیت استخلاف سوره‌ی نور - پاره سیزدهم

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

﴿النور: 55﴾.

ترجمه: وعده داده است خدا آنان را که ایمان آوردند از شما<sup>۱</sup> و کارهای نیک کردند که ۱- ضرور ضرور خلافت دهد ایشان را در زمین چنانکه خلافت داده بود آنان را که پیش از ایشان بودند. ۲- و ضرور ضرور تمکین دهد برای ایشان دین ایشان را که پسند کرده است خدا برای ایشان و ۳- ضرور ضرور تبدیل کند خوف ایشان را بامن. عبادت کنند ایشان مرا و شریک نخواهند کرد ایشان با من چیزی را، و کسی که کفر<sup>۲</sup> کند بعد ازین پس آن کفرکنندگان نافرمان هستند.

درین آیت کریمه حق تعالی وعده‌ی سه نعمت فرموده: اول استخلاف فی الارض، دوم تمکین دین پسندیده، سوم تبدیل خوف. و این وعده را مخصوص گردانیده بکسانی که در زمانه ماضی یعنی<sup>۳</sup> قبل نزول این آیت بایمان و عمل صالح موصوف شده در وقت نزول این آیت موجود<sup>۴</sup> بودند. پس اگر از جماعت موعود لهم کسی را یکی را یا زیاده را این هر سه نعمت حاصل شود وعده‌ی الهی صادق خواهد شد و آن کس خلیفه‌ی برحق خواهد بود و خلافت او قطعاً و یقیناً خلافت موعوده این آیت خواهد بود. و اگر از جماعت موعود لهم کسی را مجموعه این هر سه نعمت حاصل نه شود معاذالله خلف

---

۱- خطاب است به بنی آدم که بوقت نزول این آیت موجود بودند که ای بنی آدم، هر کس که از شما ایمان قبول کرده و اعمال صالحه بجا آورده او را نعمت‌های مذکوره داده خواهد شد. مقصود آیت

ترغیب است بایمان و عمل صالح چنانچه این مقصود از سباق و سیاق آیت ظاهرست.

۲- کفر گاهی بمعنی کفر حقیقی که ضد اسلام است می‌آید درین صورت معنی آیت این باشد که هر کسی که بعد این بشارت عظمی اسلام قبول نکند او سخت نافرمان است. و گاهی بمعنی کفران نعمت یعنی ناشکری می‌آید، درین صورت معنی آیت این باشد که هر که بعد عطای این نعمت‌های موعوده ناشکری کند او سخت نافرمان است. مفسرین می‌نویسند که اول من کفر قتلۀ عثمان یعنی اول کسیکه ناشکری این نعمت‌ها کردند قاتلان حضرت عثمان بودند و اشد ناشکری کنندگان روافض‌اند.

۳- زیرا که کلمه «آمنوا و عملوا» صیغه‌های ماضی است.

۴- زیرا که «منکم» ضمیر حاضرست.

وعده الهی لازم آید و آن محال است. لهذا ضروری است که از جماعت موعود لهم یکی را یا متعدد را مجموعه این هر سه نعمت حاصل شود.

و این هم در لحاظ باید داشت که حق تعالی درین آیت استخلاف این جماعت موعود لهم را باستخلاف پیشینیان تشبیه داده و مراد از پیشینیان یا خلفای حضرت موسی علیه السلام اند که خلفای وی حضرت یوشع و حضرت کالب و حضرت یوسا قوس بسی با قوت و با شوکت و با عظمت و با جلالت بودند اشاعت دین خوب کردند و فتوحات عظیمه بدست آوردند چنانچه در تاریخ بنی اسرائیل مذکورست. یا مراد از پیشینیان حضرت داود و حضرت سلیمان علیهما السلام اند که حق تعالی ایشان را نیز پادشاهت عظیمه داده بود و لفظ خلیفه هم اطلاق فرموده، قوله تعالی: ﴿يَلِدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ [ص: 26]. و فائده این تشبیه، یکی اظهار این امر است که این استخلاف مانند استخلاف سابق سلطنت عظمی خواهد بود مشتمل بر فتوحات عظیمه. دوم اظهار عظمت شان این خلفای موعودین است که ایشانرا محض خلیفه ندانید ایشان مانند انبیای بنی اسرائیل اند و خلافت ایشان هم رنگ نبوت است. ازین جاست که علمای محققین متفق اند بر اینکه خلافت این هر سه بزرگان علی منهاج النبوة بوده.

بعد ازین دیدیم که از جماعت موعود لهم صرف چهار کس بر سریر خلافت نشستند: ۱- ابوبکر صدیق ۲- عمر فاروق ۳- عثمان ذوالنورین ۴- علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین. درین چهار بزرگوار دربارهی حضرت علی مرتضی شیعیه و اهل سنت هر دو متفق اند که او را مجموعه هر سه نعمت حاصل نبود. اهل سنت می گویند که او را دو نعمت حاصل بود یکی استخلاف فی الارض زیرا که مهاجرین و انصار بدست او بیعت خلافت کرده بودند. دوم تمکین دین زیرا که دین او همان بود که دین تمام مهاجرین و انصار بود و آن دین در زمانهی حضرات خلفای ثلاثه ممکن گشته بود. صرف نعمت تبدیل خوف حاصل نبود زیرا که در عهد وی خانه جنگیهای شدید روی نمود در آن خانه جنگیها تمام زمانهی خلافت او صرف شد. و شیعیه می گویند که او را از

این سه نعمت صرف یک نعمت استخلاف حاصل بود و آن هم محض برای نام، نه در حقیقت دو نعمت برای نام هم حاصل نبود یعنی تبدیل خوف و تمکین دین زیرا که دین او آن دین نبود که مهاجرین و انصار می داشتند. او دین اصلی خود را همیشه مخفی می داشت حتی که در زمانه خلافت خود هم گاهی قدرت بر اظهار دین خود نیافت و گاهی یارای آن نداشت که خلافت خود را منصوص من الله گوید، نه گاهی از نماز تراویح که معصیتی است کبیره منع توانست کرد، نه متعه را که عبادتی است عظیم الشان ترویج نمود، نه فدک به وارثان فاطمه حواله کرد و نه احکام خلاف قرآن را که رائج بود اصلاح فرمود، و نه زنان مومنه را که در تصرف ناجائز مردمان بودند بساحل نجات رسانید. المختصر، حضرت علی مرتضی باتفاق فریقین مصداق این آیت نبود و او را مجموعه هر سه نعمت حاصل نه شد. پس اگر حضرات خلفای ثلاثه را که حصول این هر سه نعمت بایشان از بدیهیات<sup>۱</sup> است و کسی انکار آن نتواند کرد مصداق این آیت قرار

۱- استخلاف فی الارض ازین بهتر چه خواهد بود که چنین بیعت کامل بر دست حضرت صدیق واقع شد که شیعه هم اقرار می کنند که تمام امت به رضا و رغبت بر دست حضرت صدیق بیعت کرد صرف پنج کس بودند که بیعت کردند مگر بغیر رضا و رغبت: ۱- علی ۲- ابوذر ۳- سلمان ۴- مقداد ۵- عمار. در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۳۸ از سلمان فارسی آورده «وما من الأمة أحد بايع مكرهاً غير علي واربتعنا». و نزد اهل سنت این پنج بزرگ هم برضا و رغبت بیعت کرده بودند و برین دلایل بسیارست. استخلاف فی الارض ازین بهتر چه خواهد بود که موافق تشبیه به پیشینیان فتوحات عظیمه و ملک عظیم بایشان ارزانی شد و در اندک مدت تمام جزیره ی عرب و ملامک کسری و قیصر و غیره در ملک و تصرف ایشان درآمد و تمکین دین ازین خوب تر چه خواهد بود که دین اسلام در تمام اطراف عرب و عجم شایع شد و در هر مقام مساجد بنا گردید و مفتیان و قضاة و فقها مقرر گشتند. دو بازوی کفر بودند کسری و قیصر این هر دو بازو بشکست، تبدیل خوف ازین کامل تر چه خواهد بود که مسلمانان را نه خوف دشمن بیرونی باقی ماند نه خوف دشمن اندرونی. دشمن بیرونی فنا گردید و بی طاقت شد و دشمن اندرونی اصلاً وجود نداشت. خود شیعه معترف اند که در زمان حضرات خلفای ثلاثه مسلمانان با هم متفق و متحد بودند

ندهند و خلافت ایشان را خلافت موعوده‌ی این آیت نه گویند تکذیب آیت می‌شود و خلف وعده‌ی خداوندی لازم می‌آید. لهذا به یقین معلوم شد که این هر سه بزرگوار خلیفه راشد بودند و خلافت ایشان خلافت موعوده‌ی آیت است و مثل خلافت پیشینیان همرنگ نبوت است. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در *إزالة الخفاء تحت استدلال* این آیت چه خوش گفته می‌فرماید که:

پس اگر دران زمان استخلاف موعود متحقق نشد الی یوم القیامه بودنی<sup>۱</sup> نیست. و در آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستخلف نه شدند پس مستخلفین و ممکنین ایشان‌اند بالقطع و آن جاهلان که می‌گویند خلافت را از مستحق آن غصب کرده شد و به غیر مستحق رسید مکذب خدا و مکذب رسول اویند.

این جا یک نکته دیگر هم باید فهمید. دلالت آیه‌ی استخلاف بر حقیقت خلافت خلفای ثلاثه اگرچه مثل روز روشن ظاهرست لیکن این دلالت مانند دلالت حدیث رایت است بر محب و محبوب خدا و رسول بودن حضرت علی مرتضی، رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی در جنگ خیبر فرمود: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله»<sup>۲</sup>. در آن وقت مسلمین به یقین دانستند که فردا رایت بهره داده خواهد شد آن کس محب و محبوب خدا و رسول است لیکن ندانستند که آن کدام کس است که باین دولت سرفرازی خواهد یافت. روز دیگر چون رایت به حضرت علی مرتضی عطا شد به تحقیق پیوست که آن شخص موصوف او رضی الله عنه است. همچنین وقتیکه

اختلافی و نزاعی در میان ایشان نبود. چنانچه در نهج البلاغه است که بوقت مشوره جنگ ایران حضرت علی به حضرت عمر فرمود که «والعرب اليوم وإن كانوا قليلاً فهم كثيرون بالإسلام وعزيزون بالاجتماع». این خطبه حضرت علی در فصل پنجم ان شاء الله خواهد آمد.

۱- زیرا که بعد آن زمان از جماعت موعود لهم کسی باقی نماند.

۲- ترجمه: فردا رایت خواهم داد مردی را که محب خدا و رسول است و محبوب خدا و رسول او خواهد بود.

آیت استخلاف نازل شد این قدر به یقین معلوم شد که از جماعت موعود لهم کسی را این هر سه نعمت حاصل خواهد شد و او خلیفه برحق و خلیفه موعود خواهد بود و خلافت او مثل پیشینیان ملک عظیم مشتمل بر فتوحات عظیمه کثیره و هم‌رنگ نبوت خواهد بود لیکن هیچ ظاهر نشد که آن شخص کیست و یکی است یا متعدد چون نعمت‌های موعوده‌ی این آیت بر دست خلفای ثلاثه بحصول پیوست به تحقیق متیقن شد که آن خلیفه موعود این‌اند و در آیت استخلاف ایشان مراد بودند. شیخ ولی الله محدث دهلوی می‌فرماید:

بعد انطباق اوصاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد و چشم واگشت بر آنکه (انتخاب حضرت صدیق برای خلافت) فعل جماعت نبود، وعد الله بود که از پس پرده چندین افکار واقعیه بروز نمود.

کار زلفِ تست مشک افشانی اما عاشقان مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته‌اند مدار استدلال این آیت چنانچه که نوشته شد بر دو چیز است. یکی آنکه وعده‌ی این آیت مخصوص است به حاضرین وقت نزول. دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت علی مرتضی را مجموعه‌ی این هر سه نعمت حاصل نبود لهذا دلایل این هر دو امر واضح تر می‌نگارم.

بدانکه مخصوص بودن صیغه حاضر به حاضر و صیغه غائب بغائب مقتضای آفت است و در این امر گنجایش اختلاف اصلاً نیست. در قرآن مجید و احادیث صرف در خصوص احکام غائبین را در حکم حاضرین شریک می‌سازند نه بسبب صیغه، بلکه به سبب دیگر که مقتضی آن است. در اصول فقه نیز بلا اختلاف عند الفریقین مسلم است که صیغه حاضر مخصوص به حاضر می‌باشد و جائیکه غائبین را شریک حاضرین می‌سازند آنجا به سبب دلیلی خارجی چنین کرده‌اند. صیغه آنجا هم مقتضی شرکت غائبین نیست در معالم الاصول که اصول فقه مذهب شیعه است بتصریح تمام این مساله مذکور است، عبارت معالم الاصول در فصل دوم در بیان روایات تبدیل الفاظ قرآن منقول

شده و من ازین تنزل کرده می‌گوییم که اگر صیغه‌ی حاضر را به حاضرین مخصوص نداریم بلکه غائبین را هم شریک حاضرین سازیم درین صورت خرابیهای چند لازم می‌آید. اول: اینکه ﴿مِنْكُمْ﴾ بیکار می‌شود، بغیر این لفظ این مطلب حاصل می‌شد. دوم: اینکه در هر زمانه مومنین صالحین را نعمت‌های موعوده‌ی آیت حاصل نیست لهذا خلف وعده الهی لازم خواهد آمد. نعوذ بالله منه، ودر این صورت هم شیعه را هیچ فائده نیست زیرا که زمانه حضرات خلفای ثلاثه در این صورت هم داخل آیت خواهد بود. مقصود شیعه آن است که حضرت امام مهدی را مصداق آیت قرار داده شود و وعده‌ی آیت متعلق بزمانه او نموده شود لیکن این مقصود وقتی حاصل شود که صیغه حاضر را اطلاق کردن و از حاضرین کسی را مراد نداشتن و از غائبین هم بعد از من طویله شخصی را مراد گرفتن جائز باشد حالانکه کسی قائل بجواز آن نیست و نه در هیچ قرنی و هیچ ملکی و هیچ زمانی این چنین استعمال به وقوع آمده، و از همه بالاتر خرابی این است که جماعتی را بصیغه‌ی حاضر مخاطب کرده بشارت نعمتی دادن که در آن نعمت اصلا حصه‌ی آن جماعت نباشد فریب عظیم است. (تعالی الله عن ذلک علوا کبیراً). حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا تحت همین آیت می‌فرماید:

﴿مِنْكُمْ﴾ محتمل دو معنی است من الأمة المحمدية أو من الحاضرین عند نزول الآية، وعند التحقيق معنی ثانی متعین است زیراکه در معنی اول تکرار بلافائده لازم می‌آید لفظ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ از آن کلمه معنی است و چون دانسته شد که مراد حاضرین سوره‌ی نوراند حضرت معاویه و بنی امیه و بنی عباس از آن خارج شدند. و مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در تحفه اثنا عشریه باب امامت تحت همین آیت می‌فرماید:

حاصل این آیت این است که حق تعالی وعده فرمود کسانی را که در وقت نزول سوره‌ی نور ایمان آورده و عمل صالح کرده بودند. باقی ماند این امر که باتفاق فریقین حضرت علی مرتضی را مجموعه این هر سه



نعمت حاصل نبود پس برای آن یک دو قول علمای اهل سنت و اقوال و روایات علمای شیعه ذکر می‌کنیم.

امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر می‌فرماید:

<p>مراد باین استخلاف طریقه امامت است و معلوم است که بعد رسول صلی الله علیه وسلم استخلافی که صفت او این باشد (که درین آیت مذکورست) صرف در زمان ابوبکر و عمر و عثمان یافته شد زیرا که در زمان ایشان فتوح عظیمه بوجود آمد و تمکین و غلبه‌ی دین و امن حاصل شد و این امور در ایام علی رضی الله عنه یافته نشد.</p>	<p>المراد بهذا الاستخلاف طريقة الإمامة ومعلوم أن بعد الرسول الاستخلاف الذي هذا وصفه إنما كان في أيام أبي بكر وعمر وعثمان لأن في أيامهم كانت الفتوح العظيمة وحصل التمكين وظهور الدين والأمن، ولم يحصل ذلك في أيام علي رضي الله عنه.</p>
--	--

ومولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در تحفه بعد عبارت منقولہ بالا می‌فرماید:

پس مجموع این امور چون در وعده الهی داخل شدند واقع شدنی است و الا خلف در وعده‌ی حق تعالی لازم آید و مجموع این امور در ماسوای خلفای ثلاثه واقع نه شد.

اکنون اقوال علمای شیعه در روایات ایشان باید شنید که چه قدر صریح اقرار کرده قاضی نورالله شوستری (در جواب این اعتراض علامه ابن روزبهان که اگر متعه در حقیقت حلال بود و حضرت عمر از جانب خود آن را حرام کرده بود حضرت علی در زمانه‌ی خلافت خود چرا اعلان حلت آن نه فرمود) در احقاق الحق مطبوعه ایران ص ۲۴۴ می‌نویسد:

<p>و حاصل این است که خلافت به جناب امیر نرسیده بود مگر برای نام، نه در حقیقت، و آنجا علیه السلام معارضه کرده می شد و نزاع کرده می شد و از وی بغض داشته می شد در ایام خلافت وی. و آنجناب چگونه بی خوف شده مخالفت پیشیان خود کردی حال این بود که تمام آنانکه آنجناب بیعت کرده بودند و جمهورشان از گروه دشمنان وی بودند و می دانستند که خلفای پیشین بر بهترین روش و افضل ترین سیرت بودند و انتهای خوبی کسی بعد ایشان بود اینست که پیروی راههای ایشان کند و از پس نشانهای قدمهای ایشان رود.</p>	<p>والحاصل أن أمر الخلافة ما وصل إليه إلا بالاسم دون المعنى، وكان عليه السلام معارضا منازعا مبغضا في أيام ولايته وكيف يأمن في ولايته الخلاف علي المتقدمين عليه وكل من بايعه وجمهورهم شيعة أعدائه ومن يري أنهم مضوا علي أعدل الأمور وأفضلها وأن غاية أمر من بعدهم أن يتبع طرائقهم ويقتفي آثارهم.</p>
---	---

و در کافی کتاب الروضه ص ۲۹ خود از زبان مبارک حضرت علی مرتضی مروی

است:

<p>هر آئینه کرده اند و الیان امر که پیش از من بودند کارهای که در آن مخالفت رسول الله کرده اند و بالقصد مخالفت کرده اند و عهد او را شکسته و سنت او را تبدیل کرده اند. و اگر من آماده کنم مردمان را بر ترک آن، و آن کارها را در صورتی که بزمانه رسول الله صلی الله علیه وآله بودند گردانم هر آئینه لشکر من از من جدا گردد.</p>	<p>قد عملت الولاية قبلي أعمالا خالفوا فيها رسول الله متعمدين بخلافه ناقضين لعهد مغيرين لسنة ولو حملت الناس علي تركها وحولتها إلي مواضعها و الي ما كانت في عهد رسول الله صلي الله عليه وآله لتفرق عني جندي.</p>
--	--

وهمدرین روایت بعد ارشاد مذکور چند امثلهی قائم داشتن احکام ظلم و جور بیان



لرددت فدك إلي ورثة فاطمة عليها السلام وأقطع قطعاً أقطعها رسول الله صلى الله عليه وآله لأقوام لم تمض لهم وأتلفذ ورددت قضايا من الجور قضي بها ونزعت نساء تحت رجال بغير حق فرددتهن إلي أزواجهن وحملت الناس علي حكم القرآن ومحوت دواوين العطايا وأعطيت كما كان رسول الله يعطي بالسوية وحرمت المسح علي الخفين اذ تفر قواعني<sup>۱</sup> والله لقد أمرت الناس ألا يجتموا في شهر رمضان إلا في فريضة وأعلمتهم أن اجتماعهم في النوافل بدعة فنادي بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي يا أهل

اگر فدک را به وارثان فاطمه عليها السلام واپس کنم و جاگیرها بدهم که داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمان را، مگر داده نشد ایشان را و نافذ نکرده شد و اگر روگردانم فیصله‌های ظلم را که حکم کرده شده بآن و اگر بر آورم زنان را که ناحق در قبضه مردانند واپس کنم ایشان را بسبب وی شوهران آنها و آماده کنم مردمان را بر حکم قرآن و محو کنم دفاتر عطایا را و بدهم به تقسیم مساوی چنانکه می‌داد رسول خدا و حرام گزافم مسح موزها را، هر آئینه جدا شوند مردمان از من والله حکم داده بودم مردمان را که جمع نه شوند در ماه رمضان مگر برای نماز فرض و آگاه کردم ایشان را که جمع شدن برای نوافل بدعت است. پس ندا کردند بعض لشکریان من که همراه من با دشمنان من قتال می‌کنند که ای اهل اسلام سنت عمر تبدیل کرده می‌شود این کس (یعنی علی) ما را از نوافل در ماه رمضان منع می‌کند.

الإسلام غیرت سنة عمر، ینھانا<sup>۱</sup> - درین روایات و امثال این روایات دو چیز قابل عبرت است. این چنین مظالم شدید و اعمال خبیثه را حضرت علی چرا باقی داشت؟ آخر خلافت او برای چه کار بود و این چنین خلافت را چرا ترک نه کرد؟ شوق حکومت و ذوق لقب امیرالمومنین در دل او چرا این قدر بود که این مظالم را برگردن خود بار کرد. مسلمانان آن زمان خصوصاً آنانکه بر دست حضرت علی بیعت کرده بودند و بحکم او جهاد کرده جانهای خود فدا می‌نمودند چرا این قدر محبت و حسن عقیدت به حضرت عمر می‌داشتند که بعد از وفات وی که خونی و طمع از وی باقی نبود همچو نماز تراویح که عبادتی است بسی با مشقت ترک نمی‌کردند و ممانعت خلیفه وقت را در خاطر نمی‌آوردند؟ فاعتبروا یا اولی الأبصار.

امثال این روایات و اقوال در کتب شیعه بسیار از بسیار است و چرا نباشد که بنیاد مذهب شان بر همین است که حضرت علی و سائر ائمه آنچه مذهب خود ظاهر می کردند آن مذهب اصلی شان نبود.

تفسیر آیه استخلاف بعونه تعالی تمام شد. عبارات تفاسیر اهل سنت و شیعه به بسط و تفصیل در رساله «تفسیر آیه استخلاف» هر که خواهد مطالعه کند. همه مفسرین این آیت را برای ثبوت خلافت خلفای راشدین نص صریح می گویند. مثلاً حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در فصل ششم از ازالة الخفا که بهترین تفسیر قرآن عظیم است تحت آیه استخلاف می فرماید.

فقیر گوید: این آیت نص است در اثبات خلافت خلفاء و تاویلات بعیده که اهل اهواء می کنند ایشان را از وادی عصیان بر نمی آرد چنانکه در فصل سوم بسط نمودیم. و علامه زمخشری در تفسیر کشاف می نویسد:

<p>پس اگر پرسى که آیا درین آیت دلیل هست بر خلاف خلفای راشدین؟ جواب گویم که واضح ترین دلیل است و روشن تر.</p>	<p>فإن قلت: هل في هذه الآية دليل علي أمر الخلفاء الراشدين؟ قلت: أوضح دليل وأبينه.</p>
--	---

و امام بغوی در تفسیر معالم التنزیل می فرماید:

<p>در این آیت دلالت است بر خلافت حضرت صدیق و امامت خلفای راشدین.</p>	<p>وفي الآية دلالة علي خلافة الصديق وإمامة الخلفاء الراشدين.</p>
--	--

و صاحب تفسیر مدارک می فرماید:

<p>این آیت روشن تر دلیل است بر حقیقت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین.</p>	<p>والآية أوضح دليل علي حقيقة خلافة الخلفاء الراشدين رضي الله عنهم أجمعين.</p>
---	--

و از مفسرین شیعه، علامه محسن کاشی در تفسیر صافی می‌نویسد:

<p>روایت است از امام باقر که الله تعالی در کتاب خود خاص برای والیان امر که بعد از محمد (صلی الله علیه وآله) بودند فرموده که: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾ [النور: 55] إلى قوله: ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.</p>	<p>وعن الباقر: ولقد قال الله في كتابه لولاة الأمر من بعد محمد خاصة: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾ [النور: 55] إلى قوله: ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.</p>
--	---

باز همین مفسر در سوره تحریم از تفسیر قمی که مصنف آن شاگرد خاص امام معصوم است می‌آرد که:

<p>فرمود رسول (بام المومنین حضرت حفصه) که ابوبکر والی خلافت خواهد بود بعد از من و بعد او پدر تو</p>	<p>فقال: إن أبابكر<sup>۱</sup> يلي الخلافة بعدي ثم بعده أبوك.</p>
---	---

باز همین مفسر در همین مقام این روایت را بحواله تفسیر مجمع البیان و تفسیر

۱- این روایت در کتب اهل سنت هم باسانید متعدده مروی است حضرت محدث دهلوی در إزالة الخفاء در فصل سوم می‌فرماید: «وعن ابن عباس قال: والله إن إمارة أبي بكر وعمر لفي كتاب الله، قال الله تعالى: ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا﴾ [التحریم: 3]. قال لحفصة: أبوك وأبوعائشة أولياء الناس بعدي فأياك أن تخبري به أحداً». أخرجه الواحدی وله طرق، ذكر بعضها في الرياض النضرة». ترجمه: ابن عباس فرمود که والله خلافت ابوبکر در کتاب الله مذکورست قال الله تعالی: ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ...﴾ إلى آخره. فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم به حفصه که پدر تو و پدر عائشه والیان امت خواهند بود بعد از من. خبر مکن باین امر کسی را. برای این حدیث سندهاست که بعض آن در کتاب ریاض النضرة مذکورست باز همین روایت را در فصل ششم از حضرت عائشه و حضرت علی و میمون بن مهران و حبیب بن ابی ثابت و ضحاک و مجاهد نقل کرده.

عیاشی از امام باقر آورده و علامه فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین تحت همین آیت می نویسد.

در اندک فرصتی حق تعالی بوعده‌ی مومنان وفا نمود جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت.

روایات شیعه چندی در فصل پنجم خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

### تفسیر آیت تمکین سوره حج - پاره هفدهم

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْأُمُورِ﴾ [الحج: 41].

ترجمه: این جماعت مهاجرین چنین کسانند که چون ایشان را در زمین تمکین خواهیم داد ایشان نماز قائم خواهند نمود و زکات خواهند داد و امر معروف و نهی منکر بجا خواهند آورد و خدای راست انجام همه کارها، یعنی خدای راست علم انجام هر چیز، یاور اختیار خداست به انجام هر چیز.

سلسله کلام از آیات ماسبق شروع شده، از کلمه‌ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ [الحج: 38] ترجمه آن آیات کریمه این است: هر آئینه (عادت کریمه خداوندی است که) خدا مدافعت می‌کند از مومنان (شر کافران را) هر آئینه خدا پسند نمی‌کند کسی را که خیانت و ناشکری کند. اجازت جهاد داده شد آنان را که کفار با ایشان جنگ می‌کنند باین سبب که ایشان مظلوم‌اند و خدا بر نصرت ایشان قادرست. اجازت جهاد داده شد آنان را که بیرون کرده شدند از خانه‌های خویش بناحق، جرم ایشان این بود که می‌گفتند: (ربنا الله) یعنی پروردگار ما الله است. و اگر نبود دفع کردن خدا بعض را بذریعه بعض یعنی اجازت جهاد داده شود هر آئینه مسمار کرده شد خلوت خانه‌های راهبان و عبادت خانه‌های یهود و نصاری و مساجد که یاد کرده می‌شود در آن نام خدا بکثرت، و ضرور ضرور نصرت خواهد داد خدا کسی را که عزم نصرت دین او کند. هر آئینه خدا صاحب

قوت و غالب است.

این بود ترجمه آیات سابقه. درین آیه کریمه حق تعالی فضائل مهاجرین به طرز خاص بیان فرموده که توضیح آن دفترها میخواید و بسلسله‌ی این فضائل ارشاد فرموده که ازین جماعت هر کسی را که تمکین فی الارض یعنی خلافت حاصل شود از وی مقاصد خلافت که اقامت دین<sup>۱</sup> است به ظهور خواهد رسید. این مضمون از الفاظ آیت بغیر ضم ضمیمه‌ی از خارج بوضاحت تمام ظاهر می‌شود. اگر بر همین قدر اکتفا<sup>۲</sup> کنیم

۱- اقامت دین ازین بهتر چه خواهد بود که نفس خود را هم پابند احکام شریعت نماید و دیگران را هم متبع احکام شرعیه سازد این هر دو چیز درین آیات مذکورست پابندی نفس خود از اقامت صلاة و ایتنای زکاة ظاهر کرده شد و پابند نمودن دیگران از امر معروف و نهی منکر بیان فرموده شد اقامت جهاد هم در اقامت دین داخل است بلکه جزو اعظم آن است.

۲- واگر برین قدر اکتفا نکنیم و دقت نظر بکار بریم واضح می‌شود که درین آیت صرف بر بیان اهلیت مهاجرین برای خلافت راشده اکتفا نه فرموده بلکه وعده فرموده که جماعت مهاجرین را تمکین فی الارض خواهیم داد و خلافت راشده بایشان عطا خواهیم فرمود. در صدر آیت فرموده که ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ [الحج: 38]. معلوم شد که مدافعت شر کفار از مسلمانان سنت مستمره حق تعالی است. باز در کلمه ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ﴾ [البقرة: ۲۵۱]. صورت مدافعت همین فرموده که بعض را بر بعض مسلط می‌کنیم تا که حفاظت دین و شعائر دین کنند. معلوم شد که همین صورت اینجا هم به ظهور خواهد رسید. باز در آیت تمکین مظلومیت مهاجرین بابلغ وجوه بیان فرمود معلوم شد که همین جماعت مراد الهی است و سنت مستمره‌ی حق تعالی در پرده همین جماعت بروز خواهد نمود ازین سلسله کلام با حسن وجوه ظاهر شد که درین آیت جماعت مهاجرین را وعده‌ی تمکین فی الارض داده شده این همان مضمون است که در سوره‌ی قصص برای اصحاب حضرت موسی علیه السلام فرموده که ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۗ وَنُكَفِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [القصص: 5-6] چنانکه این آیت وعده است برای اصحاب حضرت موسی هم چنین آیت تمکین وعده است برای مهاجرین، و شواهد آن در قرآن مجید بسیارست.



برای ثبوت خلافت خلفای راشدین کافی و وافی است زیرا که از بدیهیات است که هر سه خلفا از مهاجرین بلکه سرتاج آن جماعت بودند و نیز از بدیهیات است که ایشان را تمکین فی الارض حاصل شد پس بحکم این آیت ضروری است که از ایشان مقاصد خلافت حاصل شود و هر یکی از ایشان حسب منطوق این آیت خلیفه‌ی راشد باشد.

این آیت کریمه بیانگ بلند ندا می‌کرد که در جماعت مهاجرین هر کس اهلیت خلافت می‌دارد و ازین جماعت هر کس که خلیفه شود از وی مقاصد خلافت حاصل خواهد شد و خلافت او خلافت راشده خواهد بود. العجب کل العجب که این چنین صریح آیت در قرآن مجید موجود و باز انکار حقیقت خلفای راشدین می‌کنند و خود را مسلمان می‌گویند. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در فصل سوم ازالة الخفاء استدلال این آیت به بسط و تفصیل زیب رقم فرموده و مقصود این آیت را بایراد احادیث کثیره روشن تر گردانیده باز در فصل ششم تحت این آیت می‌فرماید:

فقیر گوید عفی عنه: این آیات اول دلیل است بر خلافت خلفا زیرا که ممکن شدند بر ارض باتفاق موافق و مخالف و از مهاجرین بودند بلاشک پس اقامت صلوة و ایتای زکوة و امر معروف و نهی منکر از ایشان متحقق گشت. و همین است معنی خلافت خاصه. شیعه می‌گویند که آن تمکین که حضرات خلفای ثلاثه را حاصل بود داده‌ی خدا نبود بلکه حاصل کرده‌ی خود ایشان بود و درین آیت خدا تمکین داده‌ی خود را بیان فرموده که ﴿إِن مَّكَّنَّاهُمْ﴾ [الحج: 41] یعنی چون ما تمکین دهیم. جوابش این که در قرآن مجید این چنین استعمال بکثرت واقع شده مثلاً در سوره‌ی یوسف جائیکه پادشاه مصر به حضرت یوسف صدیق گفت که ﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ [یوسف: 54]. یعنی: تو مقرب ما و امین ما هستی و حضرت یوسف صدیق بجواب آن فرمود که ﴿أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: 55]. یعنی: ای پادشاه، خزائن ملک مصر در قبضه من بده که من حفاظت کننده ام و علم این کار می‌دارم.

چنانچه پادشاه مصر زمام سلطنت بدست حضرت یوسف صدیق داد و آنجناب را تمکین فی الارض حاصل شد. بقول شیعه این تمکین هم داده‌ی خدا نبود بلکه بکوشش حضرت یوسف یا به عنایت پادشاه مصر حاصل شده بود مگر حق تعالی این تمکین را داده‌ی خود قرار می‌دهد، قوله تعالی: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ﴾ [یوسف: 56]. یعنی: این چنین تمکین دادیم یوسف را در زمین که جای می‌گرفت در زمین هر جا که می‌خواست که می‌رسانیم رحمت خود هر که را می‌خواهیم.

واگر شیعه عقل و شرم و حیا را بالای طاق نهاده انکار بودن خلفای ثلاثه از مهاجرین کنند. پس جوابش اولاً: اینکه این انکار بدیهیات خواهد بود مانند آنکه کسی انکار کند که حضرت فاطمه دختر رسول صلی الله علیه وسلم نبود. ثانیاً: اینکه در روایات صحیحه معتبره‌ی ایشان از ائمه معصومین تصریح مهاجرین بودن این حضرات منقول است. چنانچه یک حدیث صریح از اصح الکتب ایشان در فصل پنجم ان شاء الله خواهد آمد. ثالثاً: اینکه بعد اخراج حضرات خلفای ثلاثه از مهاجرین کسی در جماعت مهاجرین باقی نمی‌ماند بجز دو سه کس زیرا که همه هم عقیده و هم مشرب حضرات خلفای ثلاثه بودند چنانچه از کتاب احتجاج در تفسیر آیت استخلاف منقول شده که همه کس برضا و رغبت بر دست حضرت صدیق بیعت کردند و نیز از کتاب کافی منقول شده که کسانی که بدست حضرت علی در ایام خلافت او بیعت کرده بودند همه احکام حضرت علی را در همین صورت قبول می‌کردند که خلاف سیرت فاروقی نباشد. لهذا بوجه اخراج حضرات خلفای ثلاثه این همه جماعت از مهاجرین خارج خواهد شد. حالانکه نه صرف آیت تمکین بلکه متعدد آیات قرآنیه کثرت جماعت مهاجرین ظاهر می‌کنند. رابعاً: اینکه بقول شیعه حضرت علی مرتضی مصداق این آیت نبود زیرا که در ایام خود امر معروف و نهی منکر نمی‌کرد در روضه‌ی کافی خود از آنجناب منقول است که چه قدر مظالم قبیحه در ایام او رائج بود و او لب نمی‌گشود پس این ترک امر معروف و نهی منکر اگر بلاعذر بود

عاصی گشت و مصداق این آیت هم نماند و اگر بعذر بود تاهم مصداق این آیت نشد و تمکین هم رفت زیرا که معنی تمکین در قرآن مجید بیان فرمود که هر تصرف که خواهد بکند در سوره‌ی یوسف کلمه ﴿يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ﴾ [یوسف: 56]. بیان همین معنی می‌کند. المختصر، بر بنای مذهب شیعه حضرت علی مرتضی مصداق این آیت هرگز هرگز نبوده پس اگر حضرات خلفای ثلاثه هم مصداق آیت نباشند آیت بی مصداق<sup>۱</sup> می‌گردد. و نعوذ بالله منه.

تفسیر آیت تمکین ختم شد. استدلال این آیت چه قدر سهل الحصول است. مدار استدلال صرف بر دو چیز است. اول: اینکه حضرات خلفای ثلاثه از مهاجرین بودند. دوم: اینکه این حضرات را تمکین فی الارض حاصل شد و این هر دو چیز از بدیهیات و قطعیات است که انکار آن از حیز امکان بیرون است.

### تفسیر آیت دعوتِ اعرابِ سوره‌ی فتح - پاره بیست و ششم

﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ آبَائِهِمْ أُولَىٰ بِأَبْسٍ شَدِيدٍ تَقْتُلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفتح: 16].

ترجمه: بگو: ای نبی، پس گذاشتگان را از بدویان که عنقریب دعوتِ داده خواهد شد شما را به سوی قومی سخت جنگ آور. کارزار کنید بآن قوم تا آنکه مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کنید (آن دعوتِ دهنده را) بدهد خدا شما را مزد نیک، و اگر روگردانی کنید (از فرمان برداری آن دعوتِ دهنده) چنانکه روگردانی کرده بودید پیش ازین (از

۱- در صورتی که درین آیت وعده‌ی تمکین است چنانچه از سیاق و سباق مفهوم وعده متحقق است بی مصداق گردیدن خلف وعده است. تعالی الله عن ذلک و در صورتی که صرف بیان اهلیت مهاجرین درین آیت قرار داده شود بی مصداق گردیدن باین معنی است که وقوع این شرط و جزا در خارج نشد و کلام الهی پاک است ازینکه چنین قضایای فرضیه بیان فرموده شود.

فرمان برداری رسول) عذاب کند. خدا شما را عذاب درد دهنده.

این آیه کریمه دلیلی روشن بر حقیقت هر سه خلافت. لیکن قبل بیان استدلال سبب نزول این آیت بخیر نگارش می‌آید تا مطلب آیت واضح تر گردد و اگرچه استدلال بر آن موقوف نیست. در این سبب نزول این آیه کسی را اختلاف نیست. در ازالة الخفا تحت این آیت می‌فرماید:

سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و بر طبق مضمون احادیث صحیحه آن است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در سال حدیبیه (یعنی ششم هجری) اراده فرمود که برای عمره بمکه رود (وچونکه در آن زمان شهر مکه در قبضه کفار بود) لهذا دعوت فرمود اعراب و اهل بوادی را تا درین سفر برکاب آنجناب صلی الله علیه وسلم سعادت اندوز باشند زیراکه احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و به سبب کینه‌های که از جهت قتل بدر و احد و احزاب در قلوب ایشان متمکن بود متعرض به حرب شوند و درین هنگام بحسب تدبیر عقل لابدست از استصحاب جمع کثیر تا از شر قریش ایمنی حاصل شود بسیاری از اعراب دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوش نکرده از این سفر تخلف نمودند و بعضی باشغال ضروریه در اهل و مال تعلق کردند و مخلصین مسلمین که سرتا پا بشاشت ایمان ممتلی بودند مرافقت و موافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند. چون نزدیک به حدیبیه رسیده شد قریش به حمیت جاهلیت مبتلا گشته مستعد قتال و جدال شدند. بعد از دو شب والتی صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد. بیرون مکه دم احصار ادا کردند و بازگشتند. چون درین سفر اخلاص مخلصان مبرهن گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شد بسبب فوت عمره و از جهت صلح مغلوبانه حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید بمغانم خیبر که عنقریب بدست ایشان افتد و آن مغانم را خاص بحاضرین حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد. قال الله تعالی: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ

اللَّهُ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾ [الفتح: 15]'. (بعد ازین فضائل اهل حدیبیه بیان کرده می‌فرماید) ونیز حکمت الهیه تقاضا نمود که تهدید متخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود.

اینست سبب نزول آیت دعوت اعراب. و چون تهدید و تنبیه ایشان کما ینبغی فرموده شد چنانچه در قرآن مجید به کلمه ﴿كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾ [الحج: 15] اشاره بآن فرموده شد. باز ارحم الراحمین برین متخلفان رحم فرمود و آیت دعوت اعراب فرو فرستاد. و درین آیت ایشان را امیدوار وقتی دیگر گردانید که تلافی مافات کنند و باجر حسن ممتاز شوند.

### آغاز استدلال

درین آیت دعوت اعراب آن بدویان را که در سفر حدیبیه از سعادت هم‌رکابی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم محروم شده بودند بشارت داد که عنقریب شما را دعوت جهاد داده خواهد شد و مرتبه‌ی آن دعوت دهنده چنان عظیم الشان بیان فرمود که بر اطاعت او وعده اجر حسن یعنی مزد نیک داد و بر انحراف از اطاعت او وعید عذاب الیم نازل کرد. اگر نبوت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ختم نشده بودی یقیناً از تلاوت این آیت ذهن باین جانب سبقت کردی که درین آیت پیشین گوئی ظهور پیغمبری است بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیراکه در قرآن مجید این شان رفیع برای غیر انبیا مذکور نشده که بر اطاعت او وعده اجر حسن و بر انحراف از او وعید عذاب الیم باشد. لیکن به

۱- اشاره است بسوی آیتی که در سوره توبه واقع است: ﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَعْدُّوْكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا﴾ [التوبة: 83] ترجمه: چون خدا تو را واپس رساند بسوی ایشان و ایشان اذن خروج طلب کنند پس ای نبی بایشان بگو که در هیچ سفری همراه من هرگز خروج نکنید و همراه من در هیچ جهادی هرگز شریک مشوید.

سبب ختم نبوت این خطر در دل مومنی نخواهد آمد و البته متیقن خواهد شد که درین آیت بیان نفسی است بغایت مقدس که خلیفه کامل و نائب مکمل است آنحضرت صلی الله علیه وسلم را.

اکنون باید که تفتیش کنیم که آن دعوت دهنده که درین آیت چنین شان او بیان نموده شده کیست؟ چهار علامات این دعوت درین آیت مبین شده. اول: اینکه دعوت برای آن بدویان باشد که در حدیبیه تخلف کرده بودند غیر ایشان را دعوت باشد یا نباشد. دوم: اینکه دعوت جهاد بمقابله آن کافران باشد که به صفت: ﴿أُولَىٰ بِأَبْنِ شَدِيدٍ﴾ [الإسراء: 5] موصوف بودند. سوم: اینکه دعوت بمقابله کفار غیر قریش<sup>۲</sup> باشد. چهارم: اینکه این دعوت برای جهادی باشد که آن جهاد بغیر قتال ختم نه شود الا اینکه آن قوم مسلمان شوند لهذا تفحص باید کرد که بعد نزول این آیت این چهار صفت در کدام دعوت یافته شد. در هر دعوتی که این چهار صفت را مجتمع بیابیم ما را یقین باید کرد که همین دعوت در آیت دعوت اعراب مرادست و آنکس که این دعوت از وی به ظهور رسیده نائب مطلق سید الانبیاست و خلیفه‌ی بر حق وی صلی الله علیه وسلم اطاعتش موجب اجر جزیل است و انحراف از او موجب عذاب و بیل.

پس چون در صفحات تاریخ نظر کردیم مانند آفتاب بی‌سحاب ظاهر گردید که این داعی حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بودند لاغیر. زیرا که بحسب احتمال عقلی این

۱- این لفظ سابقاً مذکور شد یعنی سخت جنگ آور. مقصود آنکه ازان پیشتر باقومهای که مسلمانان جنگ کرده بودند این قوم از همه سخت خواهد بود زیرا که شدت و ضعف امر اضافی است پس لامحاله این قوم را که شدید گفته به نسبت کسی خواهد بود و آن را متعین نه فرمودند لهذا معلوم شد که از همه آن اقوام که تا آن زمان با ایشان جنگ واقع شده بود این قوم قوی تر و شدیدتر خواهد بود.

۲- زیرا که لفظ قوم نکره آورده شده پس معلوم شد که این قوم غیر آن اقوام است که مسلمانان آنها را می‌دانستند. نکره بمعنی شی غیر معلوم می‌آید.

داعی یا جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است یا حضرات خلفای ثلاثه یا حضرت علی مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس.

بنوامیه و بنوعباس هرگز این داعی نمی‌توانند شد زیراکه ایشان گاهی بدویان حجاز و یمن را برای قتال کفار دعوت نداده‌اند کما هو معلوم من التاريخ. حضرت علی مرتضی هم این داعی نیست زیراکه در عهد خلافت وی قتالی با کفار واقع نشد و در آیت کریمه دعوت الی الکفار مذکورست در عهد خلافت وی سه جنگ بظهور آمد. اول حرب جمل دوم حرب صفین سوم حرب نهروان. این هر سه جنگ با کلمه گویان اسلام بوده، بلکه در جمل و صفین هر دو جانب صحابه کرام و اکابر امت بودند که حضرت علی مرتضی ایمان شان را برابر ایمان خود می‌دانست چنانچه ان شاء الله در فصل پنجم از کتب شیعه منقول خواهد شد. این هر سه جنگ برای احکام خلافت و شکست بغاه مسلمین بود نیز این هر سه جنگ با اهل عرب بود و در آیت دعوت به غیر اهل عرب است.

جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم نیز این داعی نیست بدو وجه. اول: اینکه از روی قرآن این بدویان از معیت سفر با آنجناب و جهاد و قتال بمعیت آنجناب صلی الله علیه وسلم برای ابدالآباد ممنوع گشته بودند پس قطعاً ممکن نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بدویان را بعد منع قرآنی گاهی دعوت فرماید. علامه زمخشری که امام لغت عرب است در تفسیر کشاف تحت این آیت می‌نویسد:

<p>این آیت دلیل است بر امام بر حق بودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه زیراکه آن بدویان را دعوت برای هیچ جنگ نشد در زمانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن بعد وفات نبوی ایشان را دعوت داده شد. و چگونه ممکن است که دعوت دهد ایشان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم باوجود ارشاد خداوندی که بگو: ای نبی، هرگز بیرون نیائید</p>	<p>هذا دليل علي إمامة أبي بكر الصديق رضي الله عنه فإنهم لم يدعوا إلي حربٍ في أيام رسول الله صلي الله عليه وسلم ولكن بعد وفاته، وكيف يدعوهم رسول الله صلي الله عليه وسلم مع قوله تعالي:</p>
---	--

با من گاهی و هرگز قتال نکنید همراه من با دشمنی.	<p>﴿فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا﴾ [التوبة: ۸۳]</p>
---	--

وجه دوم، اینکه بعد حدیبیه غزواتِ نبویه صرف چهاراند: ۱- غزوه خیبر ۲- فتح مکه ۳- غزوه حنین ۴- غزوه تبوک. و بریکی هم ازین چهار اوصاف مذکورهی آیت صادق نمی‌آید زیرا که خیبر و فتح مکه و حنین درین هر سه جهاد با اهل عرب بود و در آیت دعوت برای غیر اهل عرب مذکورست نیز درین هر سه فریق مقابل مصداق ﴿أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ [الإسراء: 5] هم نبود بلکه در غزوهی حنین فریق مقابل که قبیله‌ی هوازن بودند نهایت اقل و اذل<sup>۱</sup> بودند. بمقابله صحابه کرام که دوازده هزار مردان جنگی بودند. باقی ماند غزوهی تبوک پس دران قتالی واقع نشد و در آیت وقوع قتال مشروط است واقعهی غزوهی تبوک این است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مدینه طیبه تا تبوک که مسافت یکماهه بود تشریف بردند و از آنجا دارالسلطنت قیصر روم یک ماهه راه بود جناب نبوی صلی الله علیه وسلم به قیصر پیغام فرستادند که برای جنگ بیاید مگر او چنان مرعوب شد که از جای خود جنبش نکرد لهذا بغیر قتال از تبوک بمدینه منوره مراجعت فرمودند. مقصود از غزوهی تبوک بجز ایقاع رعب در قلوب اهل شام و روم

۱- اقل و اذل بودن موازن از قرآن مجید ثابت است. قوله تعالی: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ [التوبة: ۲۵] معلوم شد که مسلمانان درین غزوه بر کثرت خود ناز کرده بودند و ناز کردن بر کثرت خود بغیر اقل و اذل بودن مخالف صورت نمی‌بندد.



هیچ نبود پس قطعاً این دعوت مخصوصه موصوفه بصفات اربعه که در آیت دعوت اعراب مذکورست از غیر خلفای ثلاثه به ظهور نیامد. در کتب تاریخ دعوت این هر سه بزرگوار مذکورست که دران دعوت بلاشبهه اوصاف مذکوره یافته می‌شود. در ازالة الخفا بعد ذکر دعوت حضرت صدیق برای جهاد ملک شام و نامه فرستادن باطراف یمن و حجاز می‌فرماید.

این نامه در دل مردم کاری کرد که از میزان عقل معاشی بیرون است تا آنکه در غزوه‌ی یرموک چهل هزار کس مجتمع شد و کوشش عجیب از دست ایشان بروی کار آمد و فتح که هیچ گاه از زمان حضرت آدم تا این دم واقع نشده بود ظهور نمود. کشود کار اضعافاً مضاعفاً از کوشش و اهتمام ظاهر گردید و این فعل حضرت صدیق دستورالعمل فاروق اعظم شد رضی الله عنهما به همین اسلوب در واقعه‌ی قادسیه دعوت اعراب فرمود، فی کتاب روضة الاحباب عند ذکر غزوة القادسیه. چون خبر رسید که عجم یزدگرد را پادشاهی برداشتند و امور خود مهیا ساختند امیرالمومنین عمر رضی الله عنه به هر یک از عمال خود نامه نوشت بدین مضمون که باید دران ناحیه هر کرا داند که اسب و سلاح دارد و از اهل نخوت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده به تعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد و هم چنین دعوت امیرالمومنین عثمان برای کمک عبدالله بن ابی سرح چون در افریقه با ملک آنجا مقاتله در پیش گردید مشهورست. چون ثابت شد که این خلفا داعی بودند به دعوت موصوفه فی القرآن ثابت شد که خلفای راشدین بودند. دعوت ایشان موجب تکلیف ناس شد و به قبول آن مستحق ثواب و به عدم قبول مستوجب عذاب گشتند.

درین هر سه غزوات کیست که انکار یکی از اوصاف اربعه مذکوره‌ی آیت تواند کرد. در غزوه‌ی یرموک که داعی آن حضرت صدیق بود مقابله به پادشاه روم بود و در غزوه‌ی قادسیه که داعی آن حضرت فاروق بود مقابله به پادشاه ایران بود و هم در قادسیه رستم که در شجاعت ضرب المثل است مقابل مسلمانان بود و در غزوه‌ی افریقه که داعی آن

حضرت ذوالنورین بود مقابله به ملک اعظم افریقه بود. ۱- شک نیست که این هر سه اولی باس شدید بودند. ۲- و شک نیست که این هر سه اقوام غیر عرب بودند و ۳- شک نیست که درین هر سه غزوات قتال واقع شد و قتال هم بی نظیر و بی مثال. و شک نیست که درین هر سه غزوات بادیه نشینان که در حدیبیه محروم مانده بودند مدعو شدند و شرکت نموده تلافی مافات کردند. درین غزوات کارهای عجیب و غریب و خوارق عادات که از دست مسلمانان بظهور آمد و نصرت‌های غیبیه که کارهای ایشان را در بالا ساخت اگر کسی بر تفصیل این همه اشیا اطلاع خواهد، باید که کتب تاریخ را مطالعه کند. و مطالعه ازاله الخفا درین باب کافی است.

تفسیر آیه دعوت اعراب تمام شد. حق اینست که تاوقتیکه انکار قرآن مجید نکرده شود انکار خلافت این بزرگواران ممکن نیست.

### تفسیر آیت قتال مرتدین سوره‌ی مائده - پاره ششم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾ [المائدة: ٥٤].

ترجمه: ای مومنان هر که مرتد شود یعنی برگردد از شما از دین خود پس بزودی بیارد خدا گروهی را که خدا محب ایشان بود و ایشان محب خدا باشند، تواضع کنندگان باشند برای مسلمانان، و سخت و درشت باشند بر کافران. جهاد کنند (با این مرتدان) در راه خدا و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده، این بخشش خداست خواهد داد بهر که خواهد و خدا صاحب وسعت است (که خزائن او را بخشش کردن ختم نمی‌شود) و صاحب علم است (که به هر که بخشش کند او اهل آن بخشش باشد. ولنعم ما قیل: داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

این آیه‌ی کریمه هم برهانی است قاطع بر خلافت خلفای ثلاثه خصوصاً حضرت صدیق رضی الله عنهم اجمعین و دلالت این آیت برین مدعا بعینه مانند دلالت حدیث روایت است بر فضیلت حضرت علی مرتضی چنانکه سابقاً در تفسیر آیت استخلاف ذکر یافت.

باید دانست که درین آیت حق تعالی بحاضرین وقت نزول این آیت خطاب کرده می‌فرماید که هر کس که از شما مرتد شود بروی خدا گروهی را مسلط خواهد فرمود که متصف باشد باین شش صفات کامله: اول: آنکه آن گروه محبوب خدا باشد. دوم: آنکه محب خدا باشد. سوم: آنکه برای مسلمانان متواضع باشد. چهارم: آنکه برای کافران سخت باشد. پنجم: آنکه در راه خدا جهاد کند. ششم: آنکه درین کار از ملامت کسی نه ترسد. درین آیت هم تخصیص حاضرین است و برین تخصیص دلیل لفظ ﴿مِنْكُمْ﴾ است که ضمیر حاضرست. دلیل دوم اینکه اگر تخصیص حاضرین نکرده شود مفهوم آیت خلاف واقع می‌شود زیرا که در هر زمانه بر مرتدان چنین قوم کجا مسلط می‌شود. در زمانه ما هزاران کس مرتد شدند و کسی بریشان مسلط نه شد.

درین آیت پیشین گوئی است باینکه در زمانه‌ی مستقبل در حاضرین وقت نزول فتنه ارتداد رونما خواهد شد و جماعتی چنین و چنین بر روی کار خواهد آمد. تاوقتیکه فتنه ارتداد ظاهر نشده بود کسی ندانست که این جماعت کیست که چنین مناقب او در تنزیل وارد شده لیکن بعد ظهور آن فتنه و مشاهده‌ی استیصال آن چشمها واگشت و همه را متیقن شد که این دفتر مناقب که مافوق آن فضیلتی در شریعت الهیه نتواند بود برای خدام و فرمان برداران حضرت صدیق است رضی الله عنهم اجمعین پس در خلافت راشده و امامت حقه حضرت صدیق شبه‌ی نمانده و درین آیت مامور بودن او به قتال مرتدین مقصود را واضح تر ساخت چه اعظم مقاصد خلافت اقامت جهادست چنانکه در قصه‌ی حضرت طالوت که در تنزیل مذکورست ظاهرست. قوله تعالی: ﴿مَلِكًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۴۶].

واقعه قتال مرتدین علی وجه الاختصار اینست که در آخر عهد نبوی سه گروه مرتد شدند: اول: بنو مدلج قوم اسود عنسی مدعی نبوت. دوم: بنوحنیفه قوم مسیلمه‌ی کذاب مدعی نبوت. سوم: بنو اسد قوم طلیحه مدعی نبوت. و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت گروه مرتد گشتند حضرت ابوبکر اولاً جیش اسامه را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم به روانگی آن بسوی شام فرموده بود فرستاد. ثانیاً برای قتال مرتدین کمر بست صحابه کرام درین امر با او موافقت نکردند و گفتند که اکثر مسلمین در جیش اسامه رفتند چندی که باقی مانده‌اند اگر آن هم برای قتال مرتدین فرستاده شوند مدینه مطهره خالی خواهد شد و درین وقت خلو مدینه خالی از خطرات نیست لهذا فی الحال قتال مرتدین را ملتوی باید داشت. نوبت باینجا رسید که حضرت فاروق اعظم حاضر خدمت شده عرض نمود که یا خلیفة رسول الله تألف. یعنی ای خلیفه‌ی رسول اندکی نرمی کن. حضرت صدیق بگفته‌ی او برهم شد و فرمود که «أجبار فی الجاهلیة و خوار فی الاسلام». یعنی: ای عمر در جاهلیت چنان تند مزاج بودی و در اسلام چنین نرم شدی و فرمود: «قد انقطع الوحي وتم الدين، أينقص الدين وأنا حي». یعنی: وحی الهی منقطع شد و دین کامل گشت آیا ممکن است که در حیات من رخنه در دین افتد<sup>۱</sup>.

---

۱- راقم سطور گوید که این کلمه حضرت صدیق بس بلندست هرکس باین کلمه تکلم نتواند کرد. ازین کلمه ظاهر می‌شود که حضرت صدیق در اسلام دارای کدام منزلت بود. فرض کنید که کسی بمیرد و اولاد متعدد داشته باشد هرگز ازان اولاد یک کسی را نمی‌زیید که بگوید که ممکن نیست که در حیات من متروکه پدر من بر ما درود بلکه خواهد گفت که در حیات ما همه و کسی بمیرد و بجز یک فرزند و دیگری وارث او نباشد نه پسر و نه دختر بالشک آن یک فرزند او را میرسد که بگوید ممکن نیست که در حیات همچو من فرزند یگانه میراث پدر بر باد شود. این کلمه حضرت صدیق مانند همین فرزند یگانه ست و در حقیقت کارهای او از بدو اسلام برین منزلت او شهادت می‌دهند باز احادیث نبویه و کلمات صحابه کرام این منزلت او را روشن‌تر می‌سازند. من شاء فلیطالع إزالة الخفاء.

حضرت فاروق به مجرد استماع این کلمه بشناخت که این داعیه در قلب حضرت صدیق از کجاست و گفت: «فعرفت أنه شرح الله صدر أبي بكر». یعنی بشناختم که خدا شرح صدر حضرت صدیق فرموده باز حضرت صدیق امر فرمود تا ناقه‌ی او را حاضر آوردند شمشیر از نیام بیرون کرده بر ناقه بنشست و روانه گشت در آندم حضرت علی مرتضی از همه سبقت کرده زمام ناقه او را بگرفت و عرض نمود که یا خلیفه رسول الله کجا میروی؟ حضرت صدیق فرمود: برای قتال مرتدین. حضرت مرتضی عرض کرد که تنها؟ فرمود که چه کنم شما همه آن را خلاف مصلحت میگوئید و رای<sup>۱</sup> خلاف می‌دارید. حضرت مرتضی عرض کرد که حضرت، ما مشاوره فهمیده رای خود ظاهر می‌کردیم لیکن این نیست که اگر امر فرمائی کسی از ما در امتثال آن پس و پیش کند. حضرت صدیق درین معامله چنان جازم بود که بگفته‌ی او التفات نه فرمود پس حضرت علی مرتضی یک جمله عجیب گفت که فی الفور کارگر شد گفت که «أقول لك ما قد قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد: يا أبا بكر، شمس سيفك ولا تفجعنا بنفسك». یعنی می‌گویم سخنی که گفته بود به تو رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد (چون در آن روز بشوق شهادت شمشیر برهنه گرفته عزم میدان جنگ نمودی) که ای ابوبکر، شمشیر خود را در نیام کن و ما را به جدائی خود بی‌قرار مساز<sup>۲</sup>. حضرت صدیق با استماع این کلمه شمشیر را در نیام کرد و از ناقه فرود آمد و فوج را ترتیب داده برای قتال مرتدین فرستاد. در اندک مدت این فتنه را از بیخ و بن برکند. بالاخره صحابه کرام این کارنامه

۱- این است ملامتی که از خویشان و یگانگان به حضرت صدیق رسید و برداشت آن را حق تعالی درین آیت باین مرتبه ستود.

۲- این سخن هم بی نظیرست گاهی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را که بشوق شهادت اراده‌ی میدان جهاد کند از شهادت باز نداشته بلکه از صحابه کرام هم مثل آن منقول نیست الا از حضرت علی که نور نظر خود حضرت امام حسن را چون دید که به میدان قتال می‌روند فرمود که «أملکوا عني هذا الغلام فإنه أخاف أن ينقطع نسل رسول الله صلى الله عليه وسلم» کما فی نهج البلاغه.

صدیقیه را بکلمات بلند ستودند. حضرت عبدالله بن مسعود گفت: «کرهناه فی الابتداء وحمدناه علی الانتهاء». یعنی در ابتدا این کار را ناپسند کرده بودیم و در آخر قابل ستایش یافتیم و حضرت ابوهریره گفت: «قام فی الردة مقام الأنبياء» یعنی ابوبکر صدیق در زمانه ردت در مقامی ایستاد که آن مقام انبیاست. و حضرت فاروق اعظم می فرمود که اگر ابوبکر صدیق خدمات تمام عمر من گرفته بعوض آن عبادت یک شب خود و یک روز خود بدهد در نفع باشم «أما ليله فليلة الغار وأما يومه فيوم الردة». این بود واقعه ردت که در کتب تاریخ و سیرت به بسط و تفصیل مذکورست. اگر کسی گوید که پیشین گوئی این آیت در زمانه آن سرور صلی الله علیه وسلم وقوع یافته جوابش آن است که در زمان مبارک صلی الله علیه وسلم قلع و قمع فتنه ارتداد واقع نشده، و من ادعی فعلیه البیان، نیز در زمان آن سرور ملامت از جانب مسلمانان متصور نیست لهذا ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴]. چگونه صادق خواهد شد.

اگر شیعه گویند که این آیت در حق حضرت علی مرتضی است، او در ایام خلافت خود با مرتدان قتال نموده جوابش بچند وجه ست. اول: اینکه وقوع قتال با قوم مسیلمه و اسود وطلیحه مدعیان نبوت که ارتدادشان ناقابل انکارست در زمان حضرت صدیق واقع شده و مفهوم آیت این است که از حاضرین وقت نزول هر که مرتد شود و هرگاه مرتد شود تسلط جماعتی که موصوف بصفات شش گانه باشد بر آن مرتد متحتم است، و این قتال در زمانه حضرت علی واقع نشده. دوم: اینکه باکسانی که حضرت علی در ایام خلافت خود قتال کرده هرگز مرتد نبودند در فصل پنجم از کتب شیعه منقول خواهد شد که خود حضرت علی به مومن بودن شان تصریح نموده بلکه ایمان شان برابر ایمان خود قرار داده. سوم: اینکه بقول شیعه اگر صحابه کرام معاذالله مرتد بودند پس چرا حضرت علی با حضرات خلفای ثلاثه قتال نه کرد. با بعض مرتدان قتال شد و با بعض نشد. این تکذیب آیت است. چهارم: اینکه در آیت مصرح است که جماعتی که با مرتدان قتال کند باوصاف شش گانه موصوف باشد و همراهیان حضرت علی مرتضی در ایام خلافت او

ازین اوصاف محروم بودند. در نهج البلاغه خطبه‌های متعدده موجودست که حضرت علی اصحاب خود را مذمت فرموده ایشان را بزذل و متفرق عن الحق گفته و اصحاب حضرت معاویه را بهتر ازیشان قرار داده و ایشان را دعاهای بد بسیار داده. و اگر شیعه گویند که در زمانه امام مهدی پیشین گوئی این آیت بظهور خواهد آمد پس آن صریح البطلان است زیراکه لفظ ﴿مِنْكُمْ﴾ تخصیص حاضرین نزول می‌کند. المختصر، صدق این آیت بر زمانه‌ی حضرت صدیق قطعی است و خلاف آن هرگز عندالعقل و النقل مسموع نیست.

اکنون شرح چند کلمات این آیه کریمه باید شنید. ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ﴾ [المائدة: ۵۴]. یعنی خدا خواهد آورد جماعتی را که بآن مرتدین قتال کند حالانکه آن جماعت آورده‌ی حضرت صدیق بود. آورده‌ی حضرت صدیق را حق جل شانہ آورده‌ی خود قرار داد این تشریفی عظیم است برای حضرت صدیق که او را حق سبحانه مانند آله قرار داد برای فعل خود این کلمه مانند آن است که در شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾ [الأنفال: 17]. درین مقام در ازالة الخفا چه خوب فرموده که: ایتیان بقوم کذا و کذا فعل حق ست سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کالجارحه‌اند، دران کدام منزلت بالاتر ازین منزلت خواهد بود بعد منزلت الانبیاء صلوات الله و سلامه علیهم و کدام کامل و مکمل مانند او باشد. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۵۴].

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ اولاً حق تعالی ایشان را محبوب خود فرمود. و ثانیاً محب خود ارشاد نمود تا ظاهر شود که ایشان مراد حق‌اند نه مرید او. و شتان بین المرتبتین. ﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ این کلمه مانند آن کلمه است که در آیت معیب برای اصحاب حدیبیه فرموده: ﴿أَشَدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: 29]. خوشا سعادت آنانکه در قتال مرتدین شرکت نمودند بعضی ایشان غیر صحابه هم بودند و

بلا شبهه برای غیر صحابه این نعمتی ست غیر مترقبه که به طفیل حضرت صدیق حاصل شد.

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ ملامت که از اغیار باشد برداشت کردن آن چندان کاری عظیم و لائق این قدر مدح و ستایش نیست البته ملامتی که از خویشان باشد برداشت کردن آن آسان نیست و بلاشک لائق صد گونه ستایش است. اینجا در قتال مرتدین همین قسم ملامت بود چه از جانب کفار نبود بلکه از جانب صحابه کبار.

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾ بعد فضائل قتال مرتدین این کلمه محلی عظیم دارد. گویا بعد استماع آیت دل‌ها مضطرب بود و در هر دل تمنای حصول این مراتب بود حق تعالی تسکین ایشان فرمود که منتظر عالم غیب باشید هر کرا خدا خواهد این فضائل نصیب او خواهد شد. این کلمه هم مانند آن ست که در سوره جمعه بعد اظهار نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجواب یهود که می‌گفتند نبوت از خاندان ما چرا بیرون رفت؟ فرمود: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾ و لطف این کلمه در بالا می‌شود چون در سوره‌ی نور در شان حضرت صدیق همین کلمه دیده می‌شود قوله تعالی: ﴿وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى﴾ [النور: 22] یعنی کسانی که از شما صاحبان فضل و وسعت‌اند از دادن قرابت داران خویش قسم نخورند. درین آیت از صاحبان فضل بالاجماع حضرت ابوبکر صدیق مراداند و شیعه<sup>۱</sup> هم مجبور شده درین

۱- چنانچه علامه فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین همین قول را نوشته و مرتبط بآیت نموده و بران قدح نکرده البته در معنی ﴿أَوْلُوا الْفَضْلِ﴾ [النور: 22]. تاویل علیل نموده می‌گوید: ﴿أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ﴾ خداوند فضل بحسب حسب و نسب یا خداوند افزونی درغنا و توانگری». رکاکت این تاویل ظاهرست زیراکه علو حسب و نسب را در شریعت فضل نه قرار داده‌اند شرعاً فضل برایمان و عمل صالح است و بس. چنانچه در قرآن مجید فرموده: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ



مراد اختلاف نکرده‌اند. واقعه این بود که چون بر ام المومنین حضرت عائشه صدیقه واقعه افک پیش آمد حضرت مسطح که قرابت دار حضرت صدیق بود و حضرت صدیق او را کفالت می‌نمود و در افک باغواى منافقین شریک شده بود بعد از نزول آیات براءت و طهارت درشان ام المومنین حضرت صدیق قسم خورد که مسطح را آینده هیچ نهد و دست از کفالت او بردارد حق تعالی آیت فرو فرستاد که صاحبان فضل چنین قسم نخورند. معلوم شد که فضل خداوندی برای حضرت صدیق مثل جزو لاینفک بود ازین جهت او را اولوالفضل فرموده شده. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾.

به لحاظ همین فضائل غزوه‌ی قتال مرتدین که درین آیت مذکورست حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا فصل سوم تحت همین آیت نوشته کلام او را خاتمه این تفسیر می‌سازم می‌فرماید که

ازین جا معلوم می‌شود که قتال مرتدین تلو غزوه بدر و حدیبیه بود و نمونه‌ی از مشاهد عظیمه القدر.

تفسیر آیه‌ی قتال مرتدین تمام شد. تا اینجا تفسیر چهار آیت که نوشته شد. این آیات آن است که اهل سنت ازان بر حقیقت خلافت راشدین استدلال می‌کنند. اینک تفسیر آن چهار آیت که شیعه ازان برخلافت بالافضل حضرت علی و امامت ائمه استدلال می‌کنند شروع نموده می‌شود. و التوفیق من الله.

### تفسیر آیت ولایت سوره مائده - پاره ششم

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾﴾ [المائدة: ٥٥-٥٦].

﴿أَتَقَلَّبُكُمْ﴾ [الحجرات: 13]. وافزونی در غنا و توانگری هم صحیح نیست برای آن لفظ سعه موجودست. دو لفظ برای یک معنی خلاف اصل است و فضل باین معنی هم نمی‌آید.

شیعه می‌گویند که این آیت نص صریح ست بر خلافت بلافضل حضرت علی مرتضی و امامت باقی ائمه و می‌گویند که دلالت این آیت از همه آیات روشن تر است. اهل سنت را دیده هوس استدلال بالقرآن کرده‌اند و حقیقت این است که خواه مخواه خود را مبتلای مصیبت و مذهب خود را نصیحت کرده‌اند مثل مشهورست که کلاغی هوس رفتار کبک نمود نتیجه‌اش این شد که رفتار خود هم فراموش کرد. کلاغی تگ کبک در گوش کرد تگ خویشتن هم فراموش کرد پیشتر ترجمه آیت موافق لغت عرب و مقصد صحیح او بیان کرده می‌شود بعد ازان آنچه شیعه گفته‌اند نوشته خواهد شد.

ترجمه: جزین نیست که دوست شما خداست و رسول او و آن مومنان که قائم می‌کنند نماز و می‌دهند زکات، ایشان عاجزی و فروتنی کنندگانند. و هر که دوستی کند با خدا و رسول او و مومنان، پس هر آئینه (او در گروه خداست) گروه خدا (بر دشمنان خود اگر چه اکثر و اقوی باشند) غالب می‌باشد.

سلسله‌ی کلام از آیات سابقه آغاز شده. اصل مقصد خداوندی درین آیات ممانعت است از دوستی کفار یهود و نصاری و تاکیدست باین امر که مسلمانان بایکدیگر دوستی و محبت کنند و تعلیم این مقصد<sup>۱</sup> دلیلی است برینکه دین اسلام دین کامل است. آغاز این مقصد عظیم باین عنوان فرموده که: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱]. یعنی: ای مومنان دوستی مکنید با یهود و نصاری ایشان با هم با یکدیگر دوستی کنند و هر که از شما با یهود و نصاری دوستی کند پس او ازیشان است یعنی عندالله شمار او در

۱- زیراکه در فطرت انسان دو قوت ودیعت نهاده شده یکی قوت محبت دوم قوت نفرت هه حرکات و سکنات انسان ما تحت همین دو قوت صادر می‌شود دین اسلام تعلیم می‌دهد که این هر دو قوت را تابع احکام شریعت باید ساخت و ظاهرست که عمل برین تعلیم هیچ نقصانی و فسادی در انسان باقی نخواهد گذاشت بهتر ازین تعلیم کامل دیگر چه خواهد بود.

یهود و نصاری خواهد بود یا انجام این دوستی آنست که او مرتد شده بایشان ملحق شود. بعد ازین فرمود که کسانی که در دلهای ایشان بیماری (نفاق) است بسوی دوستی یهود و نصاری سرعت می‌کنند و می‌گویند که بوقت بد ایشان بکار ما خواهند آمد. حق تعالی جواب این مقوله‌ی ایشان داد که ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ﴾ [المائدة: ۵۶] یعنی بر مسلمانان وقت بد پیش نخواهد آمد بلکه مسلمانان غالب خواهند شد باز فرمود که خدا عنقریب مسلمانان را فتح دهد یا چیزی دیگر از غیب ظاهر کند آن هنگام این دوستی کنندگان پشیمان خواهند شد. بعد ازین آیت قتال مرتدین است که تفسیرش بالا گذشت و ربط آن از ماسبق ظاهرست که چون دوستی یهود و نصاری را منجر بارتداد قرار داده شد لهذا درین آیت نتیجه ارتداد و علاج آن که در عالم غیب مقدر بود ارشاد فرمود، بعد آیت قتال مرتدین بلافصل آیت ولایت است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. بعد ممانعت دوستی یهود و نصاری ضرور بود که بیان فرموده شود که باز به که دوستی کنند لهذا درین آیت فرمود که دوست شما خداست یعنی بخدا دوستی کنید و به رسول او و بآن مومنان که متصف باین صفات سه گانه باشند. اول: اقامت صلاة. دوم: ایتای زکاء. سوم: عاجزی و فروتنی. یعنی باوجودیکه چنین کارهای پسندیده می‌کنند لیکن خود را صاحب فضائل دانسته تکبر نمی‌کنند بلکه خود را از همه کمتر می‌دانند در تعلیم انبیا علیهم السلام این صفت عجیب و غریب است که کسی را که مجموعه فضائل و گنجینه‌ی کمالات می‌سازند او در خود هیچ کمال محسوس نمی‌کند و خود را از همه کمتر می‌داند.

نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

این بود سباق آیت ولایت. اینک سیاق آیت باید دید. بعد آیت ولایت، علی الاتصال این آیت است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾ [المائدة: ۵۷]. یعنی: ای اهل ایمان، با کسانی که بدین شما تمسخر می‌کنند از آنان که داده شدند کتاب قبل از شما و با کافران دوستی مکنید. بعد از آن شرارتهای ایشان و تمسخر ایشان باذان بیان فرموده و بریشان

نزول لعنت و غضب و مسخ ایشان بصورت بوزنه و خنزیر بیان نموده و سلسله همین مضمون تا اختتام پاره ششم جاری است. پس بملاحظه سباق و سیاق آیت ولایت صاف ظاهرست که مقصود این آیت ممانعت است از دوستی کفار و امرست بدوستی خدا و رسول و آن مومنان که متصف بصفات مذکوره باشند و بس.

بملاحظه این سباق و سیاق این هم ظاهر شد که آیت ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. هم در شان حضرت صدیق است یعنی او را و رفقای او را حق تعالی ولی مسلمانان قرار داده.

### شیعه می گویند:

که این آیت در شان حضرت علی مرتضی ست و بر خلافتِ بلافصل او بالصرح دلالت می کند و می گویند که ترجمه آیت این است: «جزین نیست که حاکم شما خداست و رسول او و آن مومنان که نماز قائم می کنند و درحالت رکوع نماز، زکوات می دهند». ازین ترجمه مخترعه هم مقصود ایشان حاصل نشد و هیچ معلوم نشد که این آیت را به خلافت بلافصل چه ربطست لهذا یک قصه تصنیف کرده ضمیمه آیت ساختند و آن اینکه حضرت علی در نماز بود که سائلی بر در مسجد آمد و سوال کرد، حضرت علی آن وقت در رکوع بود همدرین حالت انگشتی از انگشت خود برآورده به سائل داد، پس این آیت نازل شد. پس بانضمام این روایت مقصد آیت واضح شد که ای مسلمانان، حاکم شما آن مومنانند که در حالت رکوع زکوات یعنی انگشتی به سائل می دهند و این صفت بجز حضرت علی مرتضی در کسی نبود لهذا او حاکم مسلمانان گردید و همین است معنی خلافت بلافصل.

این بود استدلال پر کمال حضرات شیعه، درین استدلال لطائف بسیارست لیکن اینجا تبرکاً بعدد ائمه اثنا عشر صرف بر بیان دوازده لطیفه اکتفا نموده می شود.

### لطیفه اول

آیت را از ماقبل و مابعد بی ربط و بی تعلق ساختند، این چنین قطع و برید آیات قرآنیه بلاشبه حمله شدیدست بر اسلام. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا فصل سوم بمشاهده این قطع و برید قرآن عزیز سخت متاذی و متالم شده می فرماید:

سباق و سیاق آیت را برهم زنند خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانچه ایشان آیات متسقة بعضها ببعض را از هم جدا کردند.

### لطیفه دوم

لفظ ولی را بمعنی حاکم گرفتند حالانکه در لغت عرب گاهی لفظ ولی بمعنی حاکم مستعمل نشده و لطف این است که در ماقبل و مابعد این آیت لفظ اولیاء که جمع ولی است وارد شده آنجا شیعه هم بمعنی دوست می گیرند نه بمعنی حاکم، چنانچه علامه کاشانی در تفسیر منهج الصادقین در هر دو جا، دوستان ترجمه کرده. شیعه در اذان خود می گویند: أشهد أن علیا ولی الله پس انصاف بدست شیعه می دهیم اگر در اذان خود ولی بمعنی حاکم گیرند و گویند که علی حاکم خداست رضا می دهیم که اینجا هم بخوشی بمعنی حاکم بگیرند.

در قرآن مجید، در جاهای بسیار لفظ ولی وارد شده، مثلا ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱]. آنجا شیعه هم بمعنی دوست می گویند. در آیت ولایت چه مصیبت پیش آمد که لفظ ولی خلاف لغت بمعنی حاکم شد.

### لطیفه سوم

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [المائدة: ۵۵].

و غیره کلمات جمع اند، از الفاظ جمع شخص واحد یعنی حضرت علی را مراد گرفتند و ظاهرست که اطلاق جمع بر واحد مجازست و مجاز بغیر قرینه صارفه جائز نیست.

### لطیفه چهارم

جمله ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را صرف از ضمیر ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ حال می‌گیرند. حالانکه از روی قواعد نحوی بعد دو جمله متناسفه اگر حال واقع شود از ضمیر هر دو جمله باشد لهذا اینجا هم ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را از ضمیر ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ هم حال باید قرار داد و درین صورت معنی این بود که در حالت رکوع نماز ادا می‌کنند و در حالت رکوع زکات می‌دهند و ظاهرست که در حالت رکوع نماز ادا می‌کنند کلامی است لغو و مهمل که معنی ندارد.

#### لطیفه پنجم

در جمله ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ رکوع را بمعنی رکوع نماز گرفتند حالانکه اینجا قطعاً بمعنی رکوع نماز نیست بلکه به معنی لغوی است یعنی عاجزی و فروتنی کردن. اینجا بمعنی رکوع نماز گرفتن معنی آیت را خراب می‌کند چنانچه ظاهر شد و از لطیفه‌های آینده ظاهرتر خواهد گشت.

#### لطیفه ششم

زکات در اصطلاح شریعت خاصه آن صدقه مفروضه را گویند که بر صاحب نصاب بعد گذشتن یک سال فرض می‌شود و اینجا شیعه زکات را بمعنی صدقه نافله گرفتند زیرا که حضرت علی مرتضی در آن وقت بالاتفاق صاحب نصاب نبود لامحاله این صدقه نافله خواهد بود که بوی منسوب می‌کنند.

#### لطیفه هفتم

قصه اعطای انگشتری تصنیف کرده باین آیت ضمیمه کردند و می‌گویند که استدلال بآیت کرده‌اند حاشا ثم حاشا این استدلال بآیت نیست بلکه استدلال بروایت است، کاش آن روایت از اردل اقسام خبر آحاد بود.

#### لطیفه‌ی هشتم

که الطف لطائف است اینست که علمای شیعه ادعا کرده‌اند که اهل سنت هم متفق‌اند

براینکه این آیه در شان حضرت علی نازل شده و روایت اعطای انگشتی بروایات صحیح اهل سنت ثابت است و کسی درین اختلاف نکرده. چرا این چنین ادعاهای کاذبه نکنند که کذب در مذهب شان عبادت عظمی است. علامه کاشانی در تفسیر منهج الصادقین مطبوعه ایران جلد اول ص ۳۵۵ تحت این آیت می نویسد:

باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق در حالت رکوع از غیر او صادر نشده روایت تصدق در رکوع از طریقین به صحت پیوسته و کسی را درین نزاع نیست و اصحاب سیر و تفاسیر و تواریخ باین معنی تصریح کرده اند و رای جمهور برین قرار یافته که متصدق باین وصف یعنی در رکوع علی بن ابی طالب است نه دیگری. (و بفاصله چند سطر ازین پیشتر نوشته) بدانکه جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت برانند که این آیه در شان علی بن ابی طالب نزول یافت.

و امام اعظم شیعه یعنی شیخ حلی در منهاج الکرامه نوشته که اجماع اهل سنت بر آن است که این آیت در حق حضرت علی نازل شده. حالانکه این همه کذب محض است هرگز قصه اعطای انگشتی بطریق اهل سنت به صحت نه پیوسته و نه نزول این آیه در شان حضرت علی ثابت شده در تفاسیر اهل سنت هر که التزام روایات صحیح کرده این شان نزول را ذکر هم نکرده چنانچه در تفسیر جلالین تحت این آیت می فرماید: «نزلت فی عبدالله بن سلام لما هجره قومه الیهود» یعنی این آیت در حق عبدالله بن سلام نازل شد هرگاه که او را قوم او که یهود بودند مقاطعه کردند. و بدانکه ائمه فن حدیث و تفسیر بر قصه اعطای انگشتی جرح شدید کرده اند لهذا نزد اهل سنت این قصه هرگز صحیح نیست بلکه موضوع و مجعول است. شیخ الاسلام ابن تمییه در منهاج السنه می فرماید: «قد وضع بعض الکذابین حدیثاً مفتریاً أن هذه الآية نزلت فی علی لما تصدق

۱- بعض مردمان کذاب حدیثی دروغ نموده اند که این آیت در شان علی نازل شد وقتیکه او انگشتی خود در نماز صدقه کرد. و این حدیث باجماع عالمان نقل دروغ ست و دروغ بودن او بوجه بسیار ظاهرست.

بخاتمه في الصلوة وهذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقل وكذبه بين من وجوه». و شیخ الاسلام حافظ الحدیث ابن حجر عسقلانی در کتاب الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف متعلق این قصه اعطای انگشتی می فرماید: «راوه الشعلي من حدیث أبي ذر مطولاً وإسناده ساقط». و حافظ ابن کثیر در تفسیر خود تحت این آیت می فرماید: «ولیس یصح شیء منها بالکیة لضعف أسانیدها وجهالة رجالها». و امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر می فرماید: «وأما استدلالهم بأن هذه الآية نزلت في حق علي فهو ممنوع». و حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا فصل سوم می فرماید:

نه چنانکه شیعه گمان بردند و قصه موضوع را روایت کنند ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را حال از ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ میگیرند و پرتافتن انگشتی بجانب فقیری در حالت رکوع فرود می آرند و سباق و سیاق آیت را برهم زنند.

تنبیه، درینجا شان نزول دو مطلب دارد، یکی آنکه در ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ﴾ مصداق ولی کیست؟ یعنی که اولی باید دانست باین معنی نزول آیت در شأن حضرت صدیق و رفقای اوست. دوم اینکه مخاطب ضمیر (کم) کیست؟ باین معنی نزول آیت در شان حضرت عبدالله بن سلام یا عباد بن صامت یا بقول حضرت امام باقر «علي ما نقله في الإزالة» عامه مومنین است.

### لطیفه نهم

آیت کریمه به سبب صیغه های مضارع تکرار این فعل ظاهر می کند و در اقامت صلاه و ایتای زکاة تکرار ظاهرست پس باید که این فعل اعطای انگشتی هم متکرر باشد

۱- ترجمه: این روایت را ثعلبی بسند ابوذر بطول تمام نقل کرده مگر اسنادش ساقط از اعتبارست.

۲- ترجمه: صحیح نیست هیچ روایتی باین مضمون کلیتاً بسبب ضعیف بودن اسانید آن، مجهول بودن راویان آن.

۳- ترجمه: ولیکن استدلال شیعه باین که این آیت در حق علی نازل شده لائق تسلیم نیست.



حالآنکه در قصه مصنفه شیعه هم این فعل زیاده از یک بار منقول نیست.

### لطیفه دهم

چون در قرآن مجید برین فعل (یعنی اعطای انگشتی در رکوع) مدح وارد شد باید که کم از کم این فعل برای مسلمانان مستحب باشد حالآنکه کسی از سنی و شیعه قائل باستحباب این فعل برای کافه مسلمین نیست بلکه درین فعل اگر حاجت به عمل کثیر افتد مفسد صلاه است. عجیب لطیفه است که اگر حضرت علی آن فعل کند موجب مدح شود و اگر ما کنیم موجب ذم گردد.

### لطیفه یازدهم

درین قصه اعطای انگشتی سخت توهین نماز حضرت علی مرتضی است، کمال نماز او بلکه نماز جمیع عباد الله این است که در نماز کلیته توجه بسوی حق تعالی باشد و نسیان و تبطل از ما سواى حاصل گردد کما قال عزوجل: ﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ [المزمل: 8]. نه آنکه سائلی آید و شعر خوانی<sup>۱</sup> آغاز کند و درعین نماز توجه بسوی او شود و در برتافتن انگشتی از انگشت و اعطای آن به سائل مشغول شود، در حقیقت این هجو ملیح حضرت علی است. حاشا جنابه عن ذلک. نماز او رضی الله عنه آنست که در کتب اهل سنت مروی است که روز احد تیری از جانب کافران آمد و بر تن مبارکش رسیده تا پیکان فرو شد خون پاکش روان گردید لیکن او را احساسی نشد حتی که بعد نماز از حاضرین پرسید که این رنگ سرخ از کجا آمد که لباس من و مصلاى من همه رنگین شد؟ حاضران گفتند که رنگ نیست خون پاکت هست، تیری تا پیکان در جسم شریف تو فرو رفته. شیعه چه دانند که شان حضرت علی مرتضی چیست، جمال

۱- شیعه قصائد متعدده از زبان آن سائل تصنیف نموده اند. یک شعر یک قصیده اینست. أتيتك والعذراء تبكي برنة= وقد ذهلت أم الصبي عن الطفل. و یک شعر قصیده دیگر اینست: فدتك نفوس القوم يا خير راع ويا خير شاء ويا خير بائع.

یا کمال او از چشم اهل سنت باید دید.  
او را بچشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای منظر آن ماه پاره نیست

### لطیفه دوازدهم

بعد این همه قصه خوانی هم امامت باقی ائمه ازین آیت ثابت نشد لهذا علی الفور حدیثی تصنیف نمودند که این کار برای ایشان بسی آسان بود. که هر امام در وقت خود در حالت رکوع اعطای زکات نموده مگر زیاده از یکبار از هیچ امامی تصنیفی نکردند. کاش این هم کردند تا که مطابق مفهوم آیت شدی در اصول کافی<sup>۱</sup> ص ۷۸ می آرد:

فکل من بلغ من أولاده مبلغ الإمامة یكون بهذه الصفة مثله فیتصدقون وهم راکعون.	پس هر کس که از اولاد حضرت علی بدرجه امامت فائز می شد باین صفت موصوف بود یعنی در حالت رکوع صدقه می دادند.
---	--

تفسیر آیت ولایت تمام شد. والحمدلله.

### تفسیر آیت اولی الامر سوره نساء - پاره پنجم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: 59].

ترجمه: ای اهل ایمان، فرمان برداری کنید خدا را و فرمان برداری کنید رسول را و

۱- همدین روایت قصه نو تصنیف آورده یعنی بجای انگشتی اعطای حله نقل کرده و گفته که آن سائل فرشته بود وقت نماز ظهر بود حضرت به نماز ظهر مشغول بود و دو رکعت خوانده بود که سائل صدا بلند کرد حضرت علی در آن وقت حله در برداشت که قیمتش یک هزار اشرفی بود شاه حبش برای آنحضرت صلی الله فرستاده بود حضرت علی آن حله را از جسم خود فرود آورده به سائل اشاره کرد که این را بگیر. ازین روایت ظاهر می شود که نماز فرض بود و پیش همه نمازیان در عین نماز حضرت علی برهنه گردد. استغفرالله.

صاحبان حکومت را که از شما باشند (یعنی مسلمان باشند) باز اگر با هم اختلاف کنید در چیزی پس رجوع کنید آن را بسوی خدا و رسول، اگر شما ایمان می‌دارید بر خدا و روز آخرت (یعنی قیامت ضرور چنین خواهید کرد) این بهترست و خوب ترست باعتبار انجام.

ترجمه لفظ (اولی الامر) صاحبان حکومت کرده ام، همین ترجمه مولوی فرمان علی مجتهد شیعه در ترجمه خود که عندالشیعه بسی مقبول است نموده. و مولوی مقبول احمد شیعه که در نیرنگ بازی خیلی مشهور بود در ترجمه خود «والیان امر» ترجمه کرده. و مولانا شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمه الله «فرمان روایان» نوشته و مولانا شاه عبدالقادر محدث دهلوی در ترجمه خود (که عندالعلماء ملقب است به امام التراجم) «صاحبان اختیار» نوشته.

مقصد این آیت چنانکه می‌بینی چندان واضح است که مطلقاً حاجت تفسیر و توضیح نمیدارد بهر کیف ازین آیت دو چیز بالصراحة مفهوم می‌شود.

اول این که حق تعالی امری می‌فرماید مسلمانان را باطاعت و فرمان برداری خود و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اطاعت اولی الامر، یعنی صاحبان حکومت که مسلمان باشند مگر به کمال بلاغت برای اولی الامر اعاده‌ی لفظ (أطیعوا) نه فرموده، چنانکه برای رسول فرموده ازینجا مفهوم شد که اطاعت اولی الامر مانند اطاعت رسول نیست. و چگونه مانند اطاعت رسول باشد که اطاعت رسول را در قرآن مجید عین اطاعت خود قرار داده، قوله تعالی: <sup>۱</sup> ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: 80].

دوم: اینکه اطاعت اولی الامر علی الاطلاق واجب نیست بلکه صرف در همان امور واجب است که مختلف فیها نباشد. در صورت اختلاف که میان رعیت و اولی الامر پیدا شود واجب است که رعیت و اولی الامر هر دو بسوی خدا و رسول یعنی کتاب و سنت

۱- ترجمه: هر که اطاعت کند رسول را پس او بالیقین اطاعت کرد خدا را.

رجوع کنند و فیصله کتاب و سنت را هر دو قبول کنند. و این امر را چنان موکد فرمود که اگر ایمان بخدا و روز قیامت دارید ضرور همچنین کنید و باز این هم فرمود که درین هرگونه فلاح و بهبودی برای شماست و انجامش بسیار خوب خواهد بود.

پیش از آیت اولی الامر علی الاتصال این آیت است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: 58].<sup>۱</sup> درین آیت به حکام امر فرمود که پابندی عدل و انصاف کنند خلاف عدل و انصاف رعیت را حکم نه دهند و در آیت اولی الامر رعیت را امر فرمود که فرمان برداری صاحبان حکومت کنند و در صورت اختلاف طریقه‌ی رفع اختلاف بیان فرمود.

بعد دانستن مقصود آیت یک نظر برین دو امر هم باید انداخت. اول: اینکه مصداق اولوالامر کیست؟ دوم: اینکه در شریعت الهیه حکم به اطاعت اولی الامر چرا داده شد؟ پس باید دانست که اولوالامر از روی لغت عرب کسی است که او را نوعی از حکومت حاصل باشد و حکومت دو قسم می‌باشد، یکی حکومت عامه چنانکه پادشاه را بر رعیت خود عام و شامل می‌باشد جمیع رعیت را. دوم حکومت خاصه چنانکه افسران فوج یا حکام صوبه (ولایت یا استان) یا قاضیان را که مخصوص می‌باشد به فوج یا صوبه یا شهر و ظاهرست که حکومت عامه فرد کامل است. لهذا بوقت اطلاق اولی الامر ذهن به همان معنی سبقت می‌کند. بالجمله، تا وقتی که قسمی ازین اقسام حکومت کسی را حاصل نباشد بر آن کس اطلاق لفظ اولی الامر خلاف لغت عرب است و قطعاً جائز نیست. به همین سبب مفسرین بالاجماع در تفسیر این لفظ سه قول دارند:

۱- ترجمه: هر آئینه خدا حکم می‌دهد شما را که برسانید امانت‌ها را به اهل آن‌ها و هرگاه که حکم و فیصله کنید در میان مردمان (یعنی حاکم ایشان شوید) پس حکم کنید به عدل، هر آئینه چه خوب است این چیز که خدا نصیحت می‌کند بآن. هر آئینه خدا شنوا و بیناست.

(۱) اینکه مراد از اولوالامر<sup>۱</sup> خلفانند. و بر بنای این تفسیر حضرات شیخین را بخصوصیت مصداق این لفظ قرار داده‌اند.

(۲) سرداران<sup>۲</sup> افواج مراداند که بر هر فوج اطاعت سردار خود لازم می‌باشد.

(۳) علما<sup>۳</sup> و فقها که در حکم قضاء<sup>۴</sup> داخل‌اند مرادند. و این قول اضعف اقوال است. درین هر سه قول تخالف و تناقض نیست. اولوالامر به هر معنی که ازین سه معانی باشد در درجه‌ی خود واجب‌الاطاعة است. و شک نیست که خلیفه وقت که او را

---

۱- چنانچه در تفسیر معالم التنزیل از حضرت ابوهریره آورده که هم «الامراء والولاء» و از عکرمة آورده که اراد باولی الامر أبابکر وعمر.

۲- چنانچه بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی بواسطه ابن جریر از حضرت ابن عباس روایت کرده‌اند که «نزلت فی عبدالله بن حذافة بن قیس إذ بعثه النبی صلی الله علیه وسلم فی سرية». یعنی: این آیات اولی الامر در شان عبدالله بن حذافة بن قیس نازل شده در هنگامی که او را نبی صلی الله علیه وسلم در لشکری سردار فوج ساخته روانه فرموده بود. و ابن عساکر از میمون بن مهران روایت کرده که اصحاب السرایا علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم یعنی این آیت نازل شد در شان سرداران فوج که در زمانه نبی صلی الله علیه وسلم تقرر می‌یافتند.

۳- چنانچه عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم از عطاء روایت می‌کنند که «إطاعة الله والرسول اتباع الكتاب والسنة وأولي الأمر منكم قال: أولي الفقه والعلم». یعنی مراد از اطاعت خدا و رسول اتباع کتاب و سنت است و مراد اولی الامر صاحبان علم و فقه‌اند. و ابن جریر و حاکم از ابن عباس نیز این قول را روایت کرده‌اند که یعنی «أهل الفقه والدين وأهل الطاعة الذين يعلمون الناس معاني دينهم ويأمرونهم بالمعروف وينهون عن المنكر». یعنی مراد از اولو العلم اصحاب فقه و دین اصحاب عبادت‌اند که مردمان را مسائل دین تعلیم می‌کنند و امر معروف و نهی منکر می‌نمایند.

۴- در حکم قضاء داخل بودن باین معنی است که چنانکه بامر خلیفه تقرر قضاء به عمل می‌آمد همچنان در قرون اولی تقرر علما و فقها هم می‌کند که تعلیم دین و امر معروف و نهی منکر نمایند هر کس به طور خود مجاز این امور نبود.

حکومت عامه حاصل می‌باشد اولی و احق است برای مصداق این لفظ. باقی ماند امر دوم، پس بیانش آنکه اگر موافق قول سوم علما و فقها مراد باشند پس امر باطاعت شان باین است که عوام الناس که از فهم کتاب و سنت بهره‌ی نمی‌دارند اگر بسوی علما و فقها رجوع نه کنند و ازیشان تعلیم دین حاصل نه کنند و بر تعلیم شان عمل پیرو نه شوند از دین اجنبی و بی‌تعلق گردند لهذا امر باطاعت شان ضروری شد. و اگر موافق قول اول و دوم مراد خلفا یا سرداران فوج باشند پس امر باطاعت شان ازین جهت است که قیام نظام امت و انصرام امور سیاست بغیر این ممکن نیست. در مشیت الهی از روز اول مقرر بود که بعثت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم برای این مقصد خواهد بود که تمام ادیان و مذاهب پیش با سطوت و شوکت اسلام سرنگون شوند و دین اسلام بر همه غالب شود و پیروان دین اسلام محکوم کسی نباشند بلکه بر عالم و عالمیان فرمان روائی کنند. آیه کریمه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: ۳۳]<sup>۱</sup>. برای شهادت این معنی کافی است، لهذا ضروری شد که در قرآن مجید هم چنانکه اصول عبادت و معاشرت و اخلاق تعلیم فرموده شد همین سان اصول سیاست و جهانداری هم ارشاد فرموده شود و در اصول سیاست و جهانداری اهم امور بلکه روح آن اینست که شیرازه قوم متحد باشد و همه در یک نظام منسلک باشند و این روح بغیر آن که یکی از قوم فرمان روا باشد و تمام افراد قوم او را فرمان برداری کنند پیدا نمی‌شود چنانچه در قرآن مجید به سلسله قصه حضرت طالوت اشاره به همین معنی فرموده که ﴿أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۴۶]<sup>۲</sup>.

انتظام ملک یا شهر چیزی است بس عظیم، ما می‌بینیم که نظم یک خانه راست نمی‌شود بغیر اینکه یکی را از میان خود کبیر خود دانند و همه اهل آن خانه زیر حکم او

۱- ترجمه: فرستاد محمد صلی الله علیه وسلم را تا که غالب گرداند دین بر حق را بر همه ادیان.

۲- ترجمه: بنی اسرائیل به پیغمبر خود گفتند که برای ما پادشاهی مقرر کن تا که در راه خدا قتال کنیم. معلوم شد که بغیر پادشاه امور مهمه سرانجام نمی‌تواند شد.

باشند. پس همین اصل عظیم است که درین آیت تعلیم فرموده شد و برای حاکم و محکوم هر دو اصول کلیه ارشاد نموده آمد و به همین سبب برای اطاعت اولی الامر دفتری ست از احادیث صحیحه که دران تاکیدات شدیدیه را به نهایت رسانیده شده، دو سه احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم بطور مثال اینجا نوشته می شود:

<p>روایت است از ابوهریره که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که اطاعت من کرد او اطاعت خدا کرد و هر که نافرمانی من نمود او نافرمانی خدا نمود و هر که اطاعت امیر کرد او اطاعت من کرد و هر که نافرمانی امیر کرد او نافرمانی من کرد و امیر و امام مثل سپرست که در پناه او قتال کرده می شود و بذریعه او حفاظت نموده می شود. پس اگر او حکم به تقوی دهد و انصاف کند پس برای اوست ثواب و اگر خلاف این کند بروی وبال ست. (بخاری و مسلم).</p> <p>روایت است از ام حصین که فرمود رسول خدا</p>	<p>عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصي الله ومن يطع الأمير فقد أطاعني ومن يعص الأمير فقد عصاني وإنما الإمام جنة يقاتل من ورائه ويتقي به، فإن أمر بتقوي الله وعدل فإن له بذلك أجراً وإن قال بغيره فإن عليه منه». (متفق عليه).</p> <p>عن أم الحصين قالت: قال</p>
---	---

<p>صلی الله علیه وسلم که اگر حاکم کرده شود بر شما غلامی بینی و گوش بریده و او شما را موافق قرآن رهنمائی کند پس احکام او را بشنوید و اطاعت کنید. (مسلم).</p> <p>روایت است از انس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که احکام امیر خود بشنوید و اطاعت کنید اگرچه بر شما غلامی حبشی (بد صورت) امیر کرده شود که سرش مثل خشک انگور باشد (بخاری).</p> <p>روایت است از ابن عمر که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که شنیدن (احکام امیر) و اطاعت کردن بر مرد مسلمان لازم است خواه احکام او موافق طبع باشد یا مخالف تا وقتی که حکم خلاف شرع نباشد و هرگاه که خلاف شرع حکم کند پس نشنیدن آن حکم لازم است نه اطاعت. (بخاری و مسلم) <sup>۲</sup>.</p>	<p>رسول الله صلی الله علیه وسلم: «إن أمر علیکم عبد مجدع یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له وأطیعوا» (مسلم).</p> <p>عن أنس أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: «اسمعوا وأطیعوا وإن استعمل علیکم عبد حبشی کان رأسه کالزبیبۃ». (بخاری).</p> <p>عن ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السمع والطاعة علی المرء المسلم فیما أحب وکره ما لم یؤمر بمعصیة، فإذا أمر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة». (متفق علیه) <sup>۱</sup>.</p>
---	---

وهمین است مفاد قول حضرت علی مرتضی که در نهج البلاغه مطبوعه مصر جلد اول ص ۱۰۰ آورده:

۱- ازین حدیث معلوم شد که خلیفه معصوم نمی باشد و اطاعت غیر معصوم در احکامی که خلاف شریعت باشد جائز نیست.

۲- ازین هر سه احادیث این قدر تاکید اطاعت خلیفه ظاهر می شود که اگر چه اهلیت خلافت کما حقہ نداشته باشد تا هم بعد انعقاد خلافت اطاعت و ضروری است.



<p>هر آئینه ضروری است برای مردمان امیری خواه نیکوکار باشد یا بدکار تا که کار انجام دهد بسبب حکومت وی مومن و فائده بردارد در حکومت وی کافر و کامل سازد خدا میعادها و جمع کرده شود بحمایت او مال غنیمت و جهاد کرد شود و با دشمن و مامون شود بسبب حکومت او راهها و گرفته شود بسبب او حق کمزور از زور آور تا آنکه راحت حاصل کند بسبب او نیکوکار و نجات حاصل شود از بدکار.</p>	<p>فَائِنَهُ لَأَبَدًا لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ!</p>
---	--

و در نهج البلاغه جلد دوم ص ۹۶ تفسیر این آیه هم به عنوان شایسته از علی مرتضی منقول است جناب ممدوح بنام مالک اشتر هر گاه که او راحاکم مصر مقرر فرموده می نویسد:

۱- این ارشاد بجواب خوارج است که می گفتند حکومت کسی بجز خدا جائز نیست. ارشاد فرمود که نصب خلیفه ضروری است تا مقاصد مذکوره‌ی ذیل حاصل شود و این ضرورت باین مرتبه اهمیت دارد که اگر شخصی نیکوکار میسر نشود غیر نیکوکار را خلیفه باید ساخت ابطال عصمت ازین بهتر چه خواهد بود. منقولات کتب شیعه در فصل پنجم ان شاء الله زیاده ازین خواهد آمد.

و رجوع کن به سوی خدا و رسول او تمام آن کارها که تو را در مشکل اندازد تمام آن کارها که مشتبه گردد بر تو زیرا که الله تعالی برای گروهی که هدایت کردن شان خواسته (در قرآن مجید) فرموده که ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان حکومت را که از شما باشند. باز اگر میان شما و صاحبان حکومت در امری نزاع واقع شود پس آن را رجوع کنید بسوی خدا و رسول. رجوع بسوی خدا این است که به آیات محکمت کتاب او عمل کرده شود و رجوع بسوی رسول این است که به سنت جامعه<sup>۲</sup> او که تفرقه نیندازد عمل کرده شود.

وَأَرَدُّ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضِلُّعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَكَيْشَتَبُهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سبحانه لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُرَقَّةِ.

اکنون که تفسیر صحیح این آیت نوشته شد و واضح شد که این آیت ابطال مذهب شیعه می‌کند و طلسم امامت و عصمت خانه ساز را پاره پاره می‌سازد باید دید که

۱- صرف رجوع کردن بخدا و رسول فرمود چنانکه در آیت کریمه است رجوع به سوی اولوالامر نیفزود چنانکه شیعه می‌گویند.

۲- مراد از آیات محکمت ظاهرست که آیاتی که بر مدلول خود صراحتاً دلالت میکند و مراد از سنت جامعه آن است که بر سنت بودن آن کلمه گویان اسلام یا سواد اعظم ایشان اجماع و اتفاق کرده باشند حضرت امام حسن اجماع تمام کلمه گویان را تصریح فرموده چنانچه در فصل پنجم منقول خواهد شد و حضرت علی اتفاق سواد را کافی دانسته. این هم در فصل پنجم در حاشیه حدیث یازدهم میاید. لیکن صد حیف که شیعه برخلاف این هر دو امر بنای مذهب خود انداخته‌اند نه بر آیات محکمت عمل میکنند نه بر سنت جامعه. آیات صریحی را چیستان میسازند و سنت جامعه را گاهی به سهو هم در نظر نمی‌آرند ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: 227].

حضرات شیعه چگونه ازین آیت استدلال می‌کنند.

### شیعه می‌گویند:

که این آیت اولی الامر بر خلافت بلافصل حضرت علی و عصمت ائمه نص صریح است و می‌گویند که در دلالت صریح برین مدعا بعد آیت ولایت درجه همین آیت است. و می‌گویند که درین آیت حق تعالی امر باطاعت اولی الامر فرموده چنانکه به اطاعت رسول و اطاعت غیر معصوم عقلاً قبیح و ناجائزست پس واضح شد که اولوالامر هم مانند رسول معصوم و مانند رسول مفترض الطاعه می‌باشد. و بنابر روایات خانه ساز خود می‌گویند که اولوالامر بجز حضرت علی و باقی ائمه اثنا عشریه دیگری نیست پس ثابت شد که این دوازده امام مثل رسول خدا صلی الله علیه وسلم معصوم‌اند و مامور من الله و مفترض الطاعه. این بود خلاصه‌ی استدلال شیعه.

### اهل سنت می‌گویند:

که مدار این استدلال بر دو لطیفه است، و هر دو خانه زاد ذریت ابن سباست عقل صریح و نقل صحیح هر دو را باطل می‌کند.

#### لطیفه اول

اینکه آنچه گفته‌اند که درین آیت امر باطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول است و اطاعت غیر معصوم قبیح است. معلوم نیست که مثلثیت رسول از کجا فهمیدند در آیت لفظی نیست که بر مثلثیت دلالت کند و اطاعت غیر معصوم درین آیت اطاعت<sup>۱</sup> مطلقه

---

۱- در شریعت اسلامیّه اطاعت مطلقه مخصوص برای رسول است برای غیر رسول هر جا که حکم اطاعت آمده مانند آیت اولی الامر مقیدست. مثلاً باطاعت والدین و حسن سلوک بایشان امر فرموده مگر باین حکم این هم فرموده که ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [العنکبوت: 8] و مثلاً حضرات مهاجرین و انصار رضی الله عنهم را متبوع و مطاع قرار داده مگر

نیست بلکه مقیده است به عدم مخالفت شریعت. کلمه تامه ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ﴾ [النساء: 59] إلى آخره، همین قید را بیان می‌فرماید بدو وجه، اول: اینکه با اولی الامر تنازع را جائز قرار می‌دهد اگر اطاعت مطلقه بودی هرگز تنازع جائز نبود چنانکه با رسول جائز نیست. دوم: اینکه در صورت تنازع فیما بین رعیت و اولوالامر هر دو را امر فرموده که بسوی خدا و رسول رجوع کنند این چنین اطاعت مقیده غیر معصوم هرگز قبیح نیست و نه انسان را در هیچ جای و هیچ زمانی ازان مفر ممکن است. امروز شیعه احکام مجتهدین خود را اطاعت می‌کنند آیا این اطاعت هم قبیح است یا مجتهدین خود را هم مثل ائمه معصوم می‌دانند؟ روزانه در نماز پنجگانه که از اعظم ارکان دین و اجل معالم ایمان است مقتدیان اطاعت امام نماز می‌کنند آیا این اطاعت هم قبیح است یا امام نماز هم معصوم می‌باشد؟ بگذارید این را در زمانه ائمه کسانی که نزد ائمه نمی‌رسیدند اطاعت نایبان ائمه و روایان احادیث ایشان می‌کردند آیا این اطاعت هم قبیح است یا جمیع نایبان ائمه و روایان احادیث هم معصوم بودند؟ لهذا ازین آیت هرگز عصمت اولوالامر ثابت نمی‌شود بلکه این آیت بر عدم عصمت اولوالامر چنان دلیلی است روشن که کسی که ایمانش به قرآن مجید است بعد مطالعه این آیت هرگز هرگز ممکن نیست که به عصمت اولی الامر قائل شود.

### لطیفه دوم

این که مصداق اولی الامر حضرت علی و باقی ائمه را قرار داده‌اند و این ظلم عظیم است بر لغت عرب، زیرا که معنی اولی الامر حسب لغت، صاحبان حکومت است چنانکه

---

باین قید که این اتباع در نیکی باید بود و قوله تعالی: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۰] این شان مخصوص به رسول است که اطاعت او اطاعت مطلقه است هر حکم او در حال واجب گاهی با او در هیچ حکمی تنازع جائز نیست. حضرت امام مالک می‌فرماید و همین است قول و عقیده‌ی همه اهل ایمان که «ما من أحد إلا ويؤخذ من قوله ويترك إلا صاحب هذا القبر صلى الله عليه وسلم».

گذشت و ائمه اثنا عشر را گاهی حکومت حاصل نشده که ایشان را صاحبان حکومت گفته شود و البته شیعه ایشان را مستحقان حکومت اگر گویند موافق عقیده شان گنجایش دارد.

ازین ائمه اثنا عشر، یک ذات قدسی صفات هنوز بظهور نیامده لهذا متعلق شان او چیزی گفتن قبل از وقت است. باقی ماندند یازده، ازین یازده صرف یک ذات مبارک حضرت علی را صاحب حکومت توان گفت مگر مذهب شیعه از آن هم انکار<sup>۱</sup> شدید بلکه اشد می نمایند و می گویند که آنجناب را هرگز حکومت حاصل نشده بود، خلافت بآنجناب برای<sup>۲</sup> نام رسیده بود در زمانه‌ی خلافت خود مذهب خود را گاهی ظاهر نتوانستند کرد و نه گاهی امر معروف و نهی منکر توانستند نمود.

البته نزد اهل سنت حضرت علی مرتضی در ایام خلافت خود اولو الامر بود و ائمه مابعد چونکه صاحبان حکومت نبودند لهذا مصداق اولو الامر نتوانستند بود. درینجا شیعه از هر جانب در مشکلات عدیده گرفتار شده‌اند. نه جای ماندن نه پای گریختن، اگر بیچاره می گویند که حضرت علی و دیگر ائمه اولو الامر نبودند قول علما و ائمه شان غلط می شود که می گویند که این آیت نص صریح است در اثبات امامت و عصمت دوازده امام. و اگر می گویند که این حضرات اولو الامر هستند پس این کوه گران را چگونه بر سر خود گیرند که این آیت ابطال عصمت اولو الامر می کند و تنازع و اختلاف را با اولو الامر جائز می گرداند. سنگ آمد و سخت آمد.

باری به برکت روح ابن سبا و بغایت ائمه ازین مشکل با حسن و جوه نجات حاصل

۱- وجه شدت انکار ظاهرست اگر حضرت علی را صاحب حکومت تسلیم کنند این قصه غلط می شود که آنجناب مذهب اصلی خود را می نهفت و ما را تعلیم مذهب شیعه در خلوت خاص به تاکید اخفا و استتار فرموده.

۲- چنانچه در صفحات سابقه تحت تفسیر آیه استخلاف از کتب شیعه اقوال علمای ایشان و خود قول حضرت علی مرتضی برای این همه مضامین منقول شده.

گشت. ائمه معصومین علیهم السلام فرمودند که این آیت محرف است یعنی به همین سبب برای شیعه مشکلات پیدا شده در آیت اصلی هیچ اشکالی نیست. در تفسیر صافی مطبوعه ایران جلد اول ص ۲۱۶ می‌فرماید:

<p>قمی از امام جعفر صادق روایت کرده که فرمود آیت اولی الامر چنین نازل شده بود: «فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر منكم». و در کافی و تفسیر عیاشی از امام باقر آورده که او آیت اولی الامر را چنین تلاوت کرد: «فإن خفتم تنازعاً في أمر فردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر». امام باقر فرمود که هم چنین نازل شده بود و چگونه ممکن است که خدای عزوجل باطاعت اولی الامر مردمان را حکم کند و اجازت دهد که با اولی الامر نزاع هم جائز است.</p>	<p>القمي عن الصادق قال: نزل فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر منكم. وفي الكافي والعياشي عن الباقر أنه تلا هذه الآية هكذا، فإن خفتم تنازعاً في أمر فردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر قال: كذا أنزلت، وكيف يأمرهم الله عزوجل بطاعة ولاة الامر ويرخص في تنازعهم.</p>
---	--

این روایت را مولوی مقبول احمد شیعی در ترجمه خود مطبوع مقبول پریس دهلی ص ۱۳۸ نقل نموده، این دو حدیث است یکی از امام جعفر صادق و دیگر از پدرشان امام باقر. میان پدر و پسر اختلاف<sup>۱</sup> است پسر می‌فرمایند که در آیت اولی الامر صرف در یک مقام تحریف شده و آن اینکه لفظ اولی الامر از جای دوم ساقط کرده شد. پدر می‌فرمایند در دو مقام تحریف وقوع یافته یکی همین ودیگری اینکه خفتم تنازعاً فی امر بود، بجای آن تنازعتم فی شیء کرده شد. مقصد اینکه در آیت اصلی اجازت نزاع باولی الامر نبود بلکه تذکره‌ی نزاع فیما بین رعیت بود و در صورت نزاع رعیت را حکم بود که

۱- شیعه می‌گویند که میان ائمه اختلاف نمی‌باشد مگر به سبب تقیه و غیره خدا داند که این اختلاف بچه سبب است و حق این است که بطور اسرار امامت همه ناشدنیها می‌شود.

بسوی خدا و رسول و اولی الامر رجوع کنند نه اینکه صرف بسوی خدا و رسول. بعد تحریف مقصدی دیگر خلاف مقصد خداوندی پیدا شد و بر شیعه کار تنگ گردید. الحمدلله که هر دو امام معصوم شیعه حضرت باقر و حضرت صادق اقرار کردند که آیت اولی الامر که در قرآن مجیدست، ابطال مذهب شیعه می کند و مسئله عصمت اولوالامر رابه سرداب فنا می رساند. وازین اقرار این هم مثل روز روشن واضح گردید که این آیت بر ائمه صادق نمی آید زیرا که ایشان بزعم شیعه معصوم بودند. بعد این جواب، ما را ضرورت جواب الجواب نیست چه ما را کار به آیات قرآن است بامرویات خانه ساز ایشان چه کار. و بگفته ایشان قرآن مجید محرف نمی شود.

حسبنا کتاب الله وحسبهم مرویات ذریه ابن سبا.

پتو و طوبی و ما و قامت دوست فکر هر کس بقدر همت اوست

تفسیر آیت اولی الامر ختم شد. والحمدلله اولاً و آخراً

### تفسیر آیت تطهیر سورهی احزاب - پاره بیست و دوم

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: 33].

ترجمه: جز این نیست که می خواهد خدا (باین نصائح) که دور کند از شما نجاست را، ای اهل بیت (اهل خانه) رسول و پاک کند شما را چنانچه حق پاک کردن است. درین آیت لفظ اهل بیت را شیعه تخته مشق خود ساخته آن را مانند معمی و چیستان قرار داده از کجا تا کجا برده اند و طلسمی عجیب تیار کرده عوام کالانعام را فریب می دهند چنانکه لفظ آل را هم نشانهی ظلم خود نموده اند. درین آیت مدار استدلال شان بر همین لفظ اهل بیت است.

شیعه می گویند

که باجماع مفسرین این آیت در حق حضرت علی و حضرت فاطمه<sup>۱</sup> و حضرات حسنین نازل شده. پس مراد از لفظ اهل بیت همین حضرات اند و می‌گویند که از اولاد حضرت علی بجز حضرات حسنین همه از اهل بیت خارج‌اند، و اولاد حضرت حسن رضی الله عنه کلهم اجمعون از اهل بیت خارج، و از اولاد حضرت حسین رضی الله عنه بجز امام زین العابدین همه از اهل بیت خارج، و از اولاد امام زین العابدین بجز امام باقر همه از اهل بیت خارج، و علی هذا در اولاد هر امام صرف یک کس اهل بیت است باقی همه از اهل بیت خارج. و کسانی که از اولاد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از اهل بیت خارج نموده‌اند به چنین کلمات ناسزا و دشنامهای ناروا یاد می‌کنند که لرزه بر اندام اهل ایمان می‌افتد و می‌گویند که ازین آیت معصوم بودن حضرات ائمه ثابت می‌شود پس امامت و خلافت بجز ایشان برای کسی جائز نیست.

### اهل سنت می‌گویند

که باین طریق معنی قرآن مجید بیان کردن ظلم عظیم است بر لغت عرب، و تحریف معنوی است در آیات کریمه، أعاذنا الله منه. معنی الفاظ قرآنی از لغت عرب فهمیده می‌شود و از سباق و سیاق و نیز از استعمال آن لفظ در جاهای دیگر از قرآن مجید. لهذا اولاً سباق و سیاق نقل کرده می‌شود که دلالت صریحه واضحه دارد برآنکه مراد از اهل بیت ازواج مطهرات سیدالبشراند صلی الله علیه وسلم، و غیر ایشان درین آیت هرگز

---

۱- بلکه حق این است که بنابر مذهب شیعه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علی آبیها وعلیها نیز از اهل بیت خارج است زیرا که حدیثی درین باب ساخته‌اند که «أهل بیت کل نبی أوصیاءه». یعنی اهل بیت هر پیغمبر کسانی می‌باشند که وصی آن پیغمبر باشند و حضرت فاطمه از اوصیاء خارج است، یعنی امام نیست و دلائل دیگر هم در مذهب شان بر خروج حضرت فاطمه از اهل بیت دلالت دارد بملاحظه همین معنی حضرت مولانا حیدر علی مصنف منتهی الکلام وإزالة العین رحمه الله علیه رساله‌ی مستقل برین موضوع تصنیف فرموده که (اسم بامسمایش الا هیه الحاطمه علی من أخرج من أهل البیت فاطمه) است و در حیدرآباد دکن مطبوع گردیده.



هرگز مراد نمی‌تواند شد. سلسله کلام از جائیکه شروع شده نقل می‌نمایم:

ای نبی، بگو ازواج خود را که اگر شما می‌خواهید زندگی دنیا و زینت یعنی آرام و راحت آن را پس بیایید تا دهم شما را متاع دنیا و رخصت کنم شما را با سلوب خوب. و اگر شما می‌خواهید خدا و رسول او را و دار آخرت را پس هر آئینه خدا تیار کرده است برای نیکی کنندگان از شما ثوابی عظیم. ای ازواج نبی، هر که مرتکب شود بی‌حیائی صریح را افزوده شود برای او عذاب دو چند و هست این کار برخدا آسان و هر که اطاعت کند از شما خدا و رسول او را کند کار نیک بدهیم او را ثواب المضاعف، تیار کرده‌ایم برای او روزی با عزت. ای ازواج نبی، نیستید شما مثل کسی دیگر از زنان بشرطیکه تقوی گزینید پس نرمی مکنید در سخن گفتن ورنه طمع و بدنیتی خواهد کرد کسی که در دلش بیماری (فسق و فجور) است و بگوئید سخن موافق شریعت و قرار گیرید در خانه‌های خود و بیرون مروید مانند بیرون رفتن در زمانه جاهلیت پیشین، و قائم کنید نماز و بدهید زکات، و اطاعت کنید در همه امور خدا و رسول او را، جز این نیست که (ازین نصائح) می‌خواهد خدا که دور کند از شما نجاست (گناهان). ای اهل خانه‌ی نبی، و پاک کند شما را حق پاک کردن و یاد دارید آیات خداوندی و حکمت را (یعنی قرآن مجید را) که خوانده می‌شود و یاد دارید آیات خداوندی و حکمت را (یعنی قرآن مجید را) که خوانده می‌شود یعنی نازل می‌گردد در خانه‌های شما هر آئینه خداست صاحب لطف و باخبر.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلُوبًا لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَّفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۖ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ ۖ وَمَن يَفْعَلْ مِّنْكُمْ لِيٍّ لِّلَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ

الزَّكَاةَ وَأَطَعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا  
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ  
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ  
تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُنْتَلَى فِي  
بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ  
وَالْحِكْمَةَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا  
خَبِيرًا ﴿۳۴﴾ [الأحزاب: 28-34].

بعد تلاوت این آیات که آیت تطهیر در میان آنهاست کسی که از عقل و حواس بهره‌ی داشته باشد هرگز آیت تطهیر را بر غیر ازواج مطهرات فرود نخواهد آورد و هرگز در وهم او نخواهد آمد که از لفظ اهل بیت کسی دیگر بجز ازواج مطهرات مراد می‌تواند شد. بعد این چنین دلالت واضحی صریحه حاجت تفسیر باقی می‌ماند نه ضرورت ورق گردانی کتب لغت، شیعه هم ازین سباق و سیاق عاجزانند و جوابی بجز<sup>۱</sup> تحریف قرآن -

۱- چنانچه مولوی عبدالحسین پروفیسر جامعه سلطانیه لکهنو در رساله «تذکره النسوان» برای فرود آوردن این آیت بر غیر ازواج مطهرات در دامن تحریف پناه گرفته می‌گوید که «بظاهر جامع قرآن حضرت ثابت تی به کاز روئی که هی که آیت تطهیر که وان آیات کی در میان مین لا کھیرایی تا که حضرت عائشه ام المومنین که نمک خواری کاحق ادا کرد دین ورنه هر عاقل سمج سکتا هی که آیت ماقبل مابعدین آیت تطهیر اینطور به نظر می اید جبی جهوطی موتی سونی کی کھندطی ترجمه

واضح باد که رساله تذکره النسوان بر صفحات سهیل یمن لکهنو جلد ۵ نمبر ۱۲ اشاعت یافته و باین سبب اعتبار و استنادش در بالا گذشت. ترجمه این عبارت اردو در فارسی این است: «بظاهر جامع قرآن یعنی حضرت (خلیفه) ثالث این کار نمایان کرده که آیه تطهیر را در میان این آیت گذاشته تا که حق نمک حضرت عائشه ام المومنین ادا شود (و وی داخل آیه تطهیر گردد) ورنه هر عاقل تواند فهمید که در آیات ماقبل و مابعد آیت تطهیر چنان می‌نماید که در گوهرهای کاذبه (یعنی مصنوعی) دانه کلان از طلا نیست

معاذ الله منه - ندارند لیکن این جواب مصداق «عذر بدتر از گناه» است و بجای خود دلیلی است روشن بر بطلان مذهب شان.

بعد این سباق و سیاق، شان نزول این آیات را که در احادیث صحیحه وارد شده و همه مفسران بلا اختلاف بیان کرده‌اند مطالعه باید کرد. و آن اینکه ازواج مطهرات چون دیدند که ایام عسرت و تنگدستی بگذشت باب فتوحات و غنائم مفتوح شده در مدینه طیبه خانه‌ی از مسلمانان نیست که از آسودگی و خوش حالی خالی باشد بجز خانه‌های ما که بدستور سابق فاقه‌های پی در پی می‌شود روزی همه مجتمع شده بخدمت سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم عرض حال کردند و درخواست نمودند که نفقه بقدر کفایت مقرر شود. این قدر میل بسوی دنیا که بقدر ضرورت است و در حق دیگران بلاشبهه جائز، لیکن از ازواج مطهرات آن هم پسند خدا و رسول وی صلی الله علیه وسلم نیفتاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا یک ماه اندرون خانه قدم مبارک نه نهاد. بعد یک ماه این آیت نازل شد که ای نبی از ازواج خود بپرس که ایشان زندگی دنیا و راحت آن می‌خواهند یا طالبان رضای خدا و رسول و دار آخرت‌اند. اگر ایشان طالب دنیا باشند پس ایشان را طلاق بده و بگو که متاع دنیا داده شما را رخصت خواهم کرد و این رخصت کردن جمیل خواهد بود یعنی صرف تعلق زوجیت قطع خواهد شد و ناخوشی و ناراضی در میان نخواهد آمد که تعلقی که میان نبی و امت می‌باشد آن هم مختل شود. و اگر ایشان طلبکار خدا و رسول باشند پس بایشان بفرما که دست از دنیا راحت آن بشویند و برای ایشان در آخرت ثواب عظیم است.

بعد نزول این آیات، سرور انبیا صلی الله علیه وسلم نزد ازواج مطهرات رفت و ابتدا

---

از عبارت رساله مذکوره خرابی ترتیب آیات که قسمی است از اقسام پنجگانه تحریف بالصرح معلوم می‌گردد و از اطلاق لفظ گوهرهای کاذبه الحاق کلام انسانی در قرآن مجید ظاهر می‌شود و مفهوم می‌گردد که نزد شیعیان آیات ماقبل و مابعد کلام انسانی است چه بر کلام الهی اطلاق لفظ «گوهرهای کاذبه» شاید شیعه هم نخواهد کرد.

از ام المومنین حضرت عائشه صدیقه کرد و فرمود که از جانب حق تعالی سوالی از او شده باید که در جواب عجلت نه کنی بلکه از والد خویش مشاورت کرده جوابی دهی بعد از آن این آیات کریمه بر خوانند. ام المومنین بمجرد استماع گفت: «فیم أشاور أی؟ إني أختار الله ورسوله والدار الآخرة». یعنی این چیست که در آن با پدر خود مشوره کنم من اختیار میکنم خدا را و رسول او را و دار آخرت را. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرداً فرداً نزد دیگر<sup>۱</sup> ازواج مطهرات رفت و این آیات کریمه تلاوت فرمود، همین یک کلمه بر زبان هر یکی بود که «إني أختار الله ورسوله والدار الآخرة» مضمون این شعر بر زبان شان بود.

از فراق تلخ می‌گوئی سخن هرچه خواهی کن ولیکن این مکن در حقیقت کدامین دولت از همنشینی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بهتر تواند شد که آن را اختیار کرده شود. و درین هم شک نیست که ازواج مطهرات کاری عظیم کردند که از حوصله‌ی بشری بالاتر بود. یک طرف پیش ایشان وعده‌ی متاع دنیا و آن هم غیر محدود و چنانچه از کلمه ﴿أُمَّتَعُكُنَّ﴾ ظاهرست و با آن این اطمینان که عاقبت خراب نخواهد شد، چنانکه از کلمه ﴿سَرَّاحًا جَمِيلًا﴾ ظاهرست و دیگر جانب همان فقر و فاقه و همان زندگانی که می‌دانی و شرف زوجیت سیدالبشر و ثواب آخرت که لانظیر له. ایشان بتوفیق الهی و ببرکت صحبت رسالت پناهی متاع غیر محدود دنیا را پشت پای زده خدا و رسول را اختیار کردند و درین امتحان خداوندی که سخت تر از سخت بود چنین کامیابی حاصل کردند ﴿ذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۷۲].

سیدعالم صلی الله علیه وسلم از جواب ازواج مطهرات خود نهایت خوشنود شد و از بارگاه رب العزت بصله این خوشنودی چنان عظیم الشان انعامات بایشان عطا شد که

۱- در آن وقت ازواج مطهرات نه بودند. عائشه صدیقه، حفصه، ام حبیبه، سوده، ام سلمه، صفیه، میمونه، زینب، جویریة رضی الله عنهن أجمعین.

مثال آن در شریعت الهی نیست. یکی از آن اینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از طلاق دادن شان ممنوع کرده شد تا که چشمهای ایشان خنک گردد که از برای کسیکه متاع دنیا را پشت پا زدند اندیشه و دغدغه جدائی او نماند قوله تعالی: ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ﴾ [الأحزاب: 51] و این فرمان واجب الازعان از فوق عرش نازل شد که با ازواج مطهرات بعد وفات آن سرور کسی نکاح نتواند کرد و تا ظاهر گردد که بعد وفات هم تعلق زوجیت باقی است و در آخرت هم قایم خواهد ماند. قوله تعالی: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: 53]<sup>۱</sup>. و یکی از آن اینکه بایشان وعده‌ی الهی شد که هر عمل<sup>۲</sup> نیک که ایشان کنند ثواب آن المضاعف خواهد بود مثلاً ام المومنین حضرت عائشه دو رکعت نماز گزارد و پدرش حضرت ابوبکر صدیق که باجماع قطعی افضل البشر بعد الانبیاست دو رکعت نماز گزارد ام المومنین ثواب دو رکعت از پدر خود المضاعف خواهد یافت. و یکی از آن اینکه ایشان را بشارت داده شد که اگر بر صفت تقوی قایم خواهند ماند هیچ کس از زنان مماثل و هم‌رتبه‌ی ایشان نخواهد بود. مرتبه ایشان عند الله از همه بالا و برتر<sup>۳</sup> خواهد بود. اگر کسی گوید که دلیل این چیست که ایشان بر صفت

- 
- ۱- ترجمه شما را جائز نیست که رسول خدا را ایذا دهید و نکاح بکنید بازواج او بعد او. این نزدیک خدا گناه عظیم است معلوم شد که بعد وفات نبوی هم نکاح بایشان موجب ایذای رسول است.
  - ۲- در آیت بعد هم فرموده که عذاب آن دو چند خواهد بود این مضمون برای اظهار عدل فرموده ورنه هرگاه که صاحب تقوی بودن ایشان ثابت گردید عمل بد از ایشان متصور نیست.
  - ۳- در احادیث صحیحه که برای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها «سیده نساء أهل الجنة» وارد شده امهات المؤمنین بنا بر قرآنی از آن مستثنی خواهند بود قطعاً یعنی حضرت فاطمه زهرا سوای ازواج مطهرات سرور باقی زنان جنت خواهد بود. چنانچه در حدیث صحیح برای حضرت حسنین وارد شده که سردار جوانان جنت‌اند ازین سرداری رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حضرت علی و سائر خلفای راشدین مستثنی‌اند. در اصول فقه مسلم شده: ما من عام إلا وقد خص.

تقوی قایم بودند جوابش آنکه تا امروز کسی از دشمنان که در عیب جوئی بزرگان ضرب المثل اند حرکتی خلاف تقوی یعنی خلاف این نصائح که درین آیات است ثابت نکرده. و جوابی دیگر آنکه بر صاحب تقوی بودن بهتر ازین چه دلیل خواهد بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین آیات مامور شده باینکه هر که از ازواج مطهرات صاحب تقوی نباشد یعنی طالب دنیا بود او را طلاق دهد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی را ازیشان طلاق نداد این یک دلیل برابر هزارها دلائل است، بمطالعه سباق و سیاق و بمطالعه این نزول مصداق لفظ ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [الأحزاب: 33] چنان متعین شد که احتمالی خلاف آن باقی نماند. نیز مقصد آیه تطهیر هم ظاهر گردید اصل این است که داب ناصح مشفق این است که چون نصیحت میکند میخواهد که منسوح از نصیحت او متاثر شود لهذا قبل نصیحت یا بعد آن این امر را واضح می سازد که درین نصیحت هیچ غرض من نیست ازین نصیحت مقصود خالص نفع رسانی تست و بس. فطرت انسانی است که بعد ادراک این امر که درین نصیحت غرض ناصح مشوب نیست ازان نصیحت متاثر می شود و برای کاربند می گردد. ولنعم ما قیل:

نصیحت که خالی بود از غرض چو دادروی تلخ است دفع مرض حق تعالی در قرآن مجید این اسلوب مشفقانه را بدرجه کمال مرعی داشته صدها مثال این در قرآن مجید توان یافت. جابجا می فرماید: ﴿خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۵۴] و جایی می فرماید ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ [الأنعام: ۹۰]<sup>۱</sup>. جایی می فرماید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶] به همین اسلوب درین آیات چون ازواج مطهرات را این چنین نصائح بلیغه که جامع جمیع صفات کمال اند فرمود ارشاد نمود که ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ [الأحزاب: ۳۳] یعنی

۱- ترجمه: بگو: ای نبی که نمی خواهم از شما برای تعلیم مزدی. این آیه جزویست از آیه مودت فی القربی که تفسیرش بعد ازین خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

مقصود الهی ازین نصائح اینست که از باطن شما ظلمت و کدورت معاصی دور شود و کمال نورانیت و طهارت و تقدس در شما پیدا شود بجز این مقصدی دیگر ازین نصائح نیست. اینست مقصد آیت تطهیر که آن را از کجا تا کجا برده کلام الهی را خبط بی ربط کردند همین مقصد آیت تطهیر را مفسران<sup>۱</sup> واضح تر بیان کرده‌اند.

اکنون مواقع دیگر را که در قرآن مجید لفظ اهلیت وارد شده باید دید که در آنجا این لفظ چه معنی دارد، از آن جمله در سوره‌ی هود بسلسله قصه حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام است که چون فرشتگان برای هلاک کردن قوم لوط علیه السلام آمدند و پیشتر بخدمت حضرت ابراهیم حاضر شدند چونکه مُشکَل بشکل انسانی بودند حضرت ابراهیم ایشان را بنی آدم دانسته پیش ایشان طعام نهاد که در آن گوشت گوساله بریان بود. فرشتگان دست بسوی طعام دراز نکردند حضرت ابراهیم ترسید که شاید ایشان دشمن من باشند که از طعام من پرهیز می‌کنند. فرشتگان خود را ظاهر ساختند و گفتند که ما برای هلاک کردن قوم لوط آمده‌ایم. از استماع این خبر حضرت ساره زوجه‌ی حضرت ابراهیم شادمانی نمود قال عزوجل: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿۷۱﴾ قَالَتْ يَوَيْلَیَّ ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ

۱- چنانچه علامه زمخشری که عندالکل امام لغت عرب است در تفسیر کشاف تحت همین آیت می‌نویسد: «ثم بین أنه إنما نهان وأمرهن ووعظهن لئلا يقارف أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم المآثم وليتصونوا عنها بالتقوي. واستعار للذنوب الرجس وللتقوي الطهر». باز بفاصله قلیله می‌نویسد: «في هذا دليل بين علي أن نساء النبي صلى الله عليه وسلم من أهل بيته». یعنی باز باین فرموده خدا که جز این نیست که نهی فرمود خدا ازواج مطهرات را (از بعض امور) و امر کرد (در بعض امور) و ایشان را نصیحت کرد تا که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ارتکاب گناهان نکنند و از گناهان محفوظ باشند بذریعه تقوی و استعاره کرد برای گناهان نجاست را، و برای تقوی لفظ طهارت را، درین آیات دلیل واضح است بر اینکه ازواج نبی صلی الله علیه وسلم از اهل بیت اویند. خداوند کریم ظلمت معاصی را به نجاست تعبیر کرد تا طبیعت از آن متنفر گردد و تقوی را به طهارت تعبیر کرد تا بسوی آن رغبت پیدا شود.

هَذَا لَشَيْءٍ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ [هود: 71-73] ترجمه: و زوجه ابراهیم ایستاده بود (باستماع خبر هلاکت آن قوم) تبسم کرد پس خوشخبری دادیم به اسحاق و بعد وی به یعقوب. زوجه ابراهیم گفت که من چنان خواهم زاد من پیر شده ام عقیقه هستم و این شوهر من نیز پیر شده است. فرشتگان گفتند که ای زوجه ابراهیم از قدرت خدا تعجب میکنی حالانکه رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل بیت هر آئینه خداست صاحب حمد و صاحب بزرگی.

قدرت خداوندی تماشا کردنی است که شیعه هم درین آیت مفر نیافتند و همه بالاتفاق اقرار کرده‌اند که درین آیت لفظ اهل بیت بزوجه حضرت ابراهیم اطلاق یافته حتی که مجتهد اعظم ایشان سلطان العلماء مولوی سید محمد راه گریز مسدود یافته اقرار نموده در کتاب خود بوارق که بجواب باب امامت تحفه اثنا عشریه است می‌نویسد، عبارتش بلفظه این است: «و ادخال حضرت ساره در قوله تعالی: ﴿رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [هود: 73] نه از حیثیت زوجیت حضرت ابراهیم است بلکه چون بنت خاله یا بنت عم آنجناب، علی اختلاف الروایات بوده‌اند داخل اهل بیت بوده باشند». بعد اقرار اینکه حضرت ساره زوجه حضرت ابراهیم مصداق اهل بیت است، این قول جناب مجتهد که سبب این، زوجیت نیست بلکه فلان یا فلان است برکدام دلیل مبنی است لیکن من ازین قطع نظر کرده از شیعه می‌پرسم که اگر بنت خاله با بنت عم بودن باعث دخول در اهل بیت است پس بنات خاله و بنات عم<sup>۱</sup> سرور انبیا صلی الله علیه

۱- وجود بنات خاله و بنات عم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نص قرآنی ثابت است در سوره احزاب فرموده عز شأنه: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَتِكَ﴾ [الأحزاب: 50]. حیف صد حیف که شیعه برین قدر اکتفا نکرده‌اند که این حضرات را از اهل بیت خارج کنند بلکه عم نبی و ابن عم نبی چنان کلمات تذللیل و قبیح گفته‌اند که معاذالله ولد الزنا



وسلم چه خطای شما کرده‌اند که ایشان را از اهل بیت خارج می‌نمائید؟! برای خدا انصاف کنید.

جناب مجتهد خود هم می‌دانست که جواب او چه قدر لغو و بیهوده است لهذا بعد این جواب جوابی دیگر تراشیده می‌فرماید: «ومعهذا قرابت معنویه که مناط فوز باهل بیت و سبب ازدواج در زمره اهل بیت هست نیز متحقق بود». حاصل این جواب اینکه حضرت ساره بسبب قرابت معنویه یعنی به سبب مومنه بودن مصداق اهل بیت شد. ما بر این جواب می‌گوئیم که چشم ما روشن دل ما شاد. در امت محمدیه هر مومن و هر مومنه را درین صورت اهل بیت باید گفت و مصداق اهل بیت باید دانست خواه قرابت نسبی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته باشند یا نه. عداوت شیعه با خاصان سرور انبیا صلی الله علیه وسلم باید که برای اخراج ازواج مطهرات از اهل بیت چه ناکردنیها که نمی‌کنند و چه ناگفتنیها که نمی‌گویند.

بعد طی کردن این مراحل و ثابت شدن اینکه در آیت تطهیر مراد الهی از لفظ اهل بیت ازواج مطهرات‌اند حاجت تحقیق لغت نیست لیکن کلمات چند متعلق این هم نوشته می‌شود. در لغت عرب ثابت و مقرر و شایع و ذایع است که لفظ اهل چون بسوی مقامی مضاف می‌شود بمعنی ساکن<sup>۱</sup> آن مقام می‌باشد مثلاً اهل مکه بمعنی ساکن مکه، اهل هند بمعنی ساکن هند و غیر ذلک. پس باین قاعده اهل بیت نبی کسانی باشند که در خانه نبی سکونت داشته باشند و ظاهرست و مسلم است که در خانه‌ی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجز ازواج مطهرات سکونت کسی دیگر نبود لهذا لفظ اهل بیت مخصوص

جهنمی گر فرموده‌اند ، غرض که هیچ زشتی فرو نگذاشته‌اند حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را باهتمام خاص زیر چادر خود گرفته اهل بیت خویش فرموده‌اند چنانچه زیر بحث حدیث کساء ان شاء الله خواهد آمد.

۱- علمای شیعه هم تسلیم می‌کنند که معنی لغوی همین است چنانچه در تحفه اثنا عشریه از ملاعبدالله مشهدی نقل فرموده.

به ازواج مطهرات باشد. بر کسی دیگر اطلاق این لفظ مجاز خواهد بود نه حقیقت. اینجا سخنی دیگر است بس متین، روزمره مسلمانان است که می‌گویند ازواج مطهرات گویا لفظ مطهرات برای ازواج جزو لاینفک گشته، و این روزمره از زمانه سلف تا امروز جاری است حتی که در کلام علمای شیعه هم جا بجا دیده می‌شود. و شک نیست که این روزمره ماخوذ است از همین آیت تطهیر چه لفظ مطهرات مشتق است از لفظ تطهیر. این روزمره هم شعبه ایست از لغت و نیز دلالت میکند برآنکه اجماع مسلمین کلهم اجمعین بر نیت که مصداق اهل بیت ازواج مطهرات‌اند و مراد الهی از لفظ اهل بیت در آیه تطهیر بجز ازواج مطهرات کسی دیگر نیست.

یک دو عذر لنگ شیعه باقی است آن را هم بحول الله و قوته، هباء منثورا گردانیده تفسیر این آیت ختم کرده خواهد شد.

### عذر تذکیر ضمائر

شیعه بصد طمطراقی می‌گویند که در آیت تطهیر دو ضمیر مذکور وارد شد ﴿عَنْكَ﴾ [ق: 22] و ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ﴾ [الأحزاب: 33] چنانکه در آیات ماقبل و ما بعد ضمائر مونث است درین آیت یک ضمیر مونث نیست ازین معلوم شد که درین آیت خطاب به ازواج مطهرات نیست ورنه بجای ﴿عَنْكَ﴾ (عنکن) و بجای ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ﴾ (یطهرکن) بودی، این دو ضمائر مذکر دلیل روشن است برآنکه در آیت تطهیر خطاب به ذکورست و آن حضرت علی و حسین‌اند و حضرت فاطمه و بودن حضرت فاطمه بنا بر تغلیب مانع تذکیر ضمیر نیست.

### جواب آن که

در لغت عرب چنانچه بعض کلمات باعتبار لفظ واحد و باعتبار معنی جمع‌اند و برای این چنین کلمات ضمائر واحد و جمع هر دو مستعمل می‌شود، ازین کلمات کلمه (من)

است که در قرآن مجید در آیت واحده برای آن ضمیر واحد و جمع هر دو وارد شده. همچنان بعض کلمات باعتبار لفظ مذکر و باعتبار معنی مونث‌اند و برای این چنین کلمات ضمائر مذکر و مونث هر دو استعمال می‌یابد، لفظ اهل بیت هم ازین قبیل است لهذا برای آن هر دو قسم ضمائر مستعمل است، و جوابی دیگر نفیس تر این است که در کلام عرب جائیکه اظهار عظمت و محبت مقصود می‌باشد برای زنان ضمائر مذکر می‌آرند. علامه زمخشری در تفسیر کشاف این قاعده را بیان کرده اشعار جاهلیت را بطور شهادت پیش کرده، چنانچه یک مصرع و یک شعر ازان اینست:

فإن شئت حرمت النساء سواکم<sup>۱</sup>  
 وکان منکحی النکاح وإن تتایمی  
 وإن کننت أفتی فیکم أتیم<sup>۲</sup>.

درین اشعار شاعر برای محبوبه خود ضمیر کم استعمال کرده و در شرح شواهد کشاف مطبوعه مصر ص ۳۴ نوشته: «ربما خوطبت المرأة الواحدة بخطاب الجمع المذکر بقول الرجل عن أهله: فعلوا کذا مبالغة فی سترها حتی لا ینطق بالضمیر الموضوع ها، ومنه قوله تعالی حکایة عن موسی علیه السلام: ﴿قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ [القصص: 29]». و دور چرا، روند در آیهی سوره هود که علمای شیعه هم اقرار کرده‌اند که خطاب بحضرت ساره است ضمیر جمع مذکر برای حضرت ساره وارد شده، قوله تعالی: ﴿رَحِمْتُ اللَّهُ

۱- ترجمه: پس اگر خواهی حرام کنم بر خود زنان را بجز شما.

۲- ترجمه: پس اگر نکاح کنی نکاح خواهم کرد و اگر بی نکاح باشی من هم بی نکاح خواهم ماند.

۳- بسا اوقات زن واحد مخاطب کرده می‌شود به جمع مذکر می‌گوید مرد بابت زوجه خود که ایشان چنین کرده‌اند برای مبالغه در پوشیدگی او که ضمیری که برای زن مفرست برای او نمی‌آرد. و ازین قبیل است قول حق تعالی که در قصه حضرت موسی علیه السلام آورده که به زوجه خود فرموده که ﴿امْكُثُوا﴾ یعنی اینجا توقف کنید. (حالانکه در زبان عرب برای زن واحد امکتی و برای زنان زیاده از واحد امکثن می‌بایست).

وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ﴿۷۳﴾ [هود: 73] پس موافق این محاوره‌ی عرب العرباء حق تعالی خواست که عظمت ازواج مطهرات و محبوبیت شان در بارگاه خداوندی ظاهر سازد لهذا در آیت تطهیر دو ضمیر مذکر برای ایشان نازل فرمود. پس ایراد ضمیر مذکر هرگز دلیل خروج ازواج مطهرات از اهل بیت نیست و هرگز باین عذر لنگ جائز نیست که آیت را از ماقبل و مابعد بی‌ربط کرده نظم کلام مختل نموده شود بلکه تذکیر ضمیر دلیلی است روشن بر رفعت شأن ازواج مطهرات رضی الله عنهن أجمعین. شیعه می‌خواهند که شان ازواج مطهرات پس کنند و خدا می‌خواهد که بلندتر سازد.

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۸﴾﴾ [الصف: 8].

### عذر حدیث کساء

شیعه می‌گویند که در صحیح‌ترین احادیث اهل سنت وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نزول آیت تطهیر حضرت علی و حسنین و حضرت فاطمه را زیر چادر خود گرفته فرمود که «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»<sup>۱</sup>. ازین حدیث معلوم می‌شود که مصداق اهل بیت ازواج مطهرات نیستند بلکه این چهار بزرگواراند و در آیت تطهیر خطاب بایشان است و بس.

### جواب بچند وجوه است:

- ۱- مجتهد اعظم شیعه سلطان العلماء در بوارق نوشته که قبل نزول آیت تطهیر واقعه حدیث کساء پیش آمده، بعد این دعای رسول آیت تطهیر نازل شده مگر این کذب خالص است در کتب اهل سنت یک روایت موضوع هم باین مضمون نیست.
- ۲- ترجمه: ای خدا، این کسان نیز اهل بیت من‌اند پس ازیشان هم نجاست را دور فرما و ایشان را هم پاک کن حق پاک کردن.

اول: اینکه صحیح‌ترین چه معنی، این حدیث در ادنی درجه صحت هم نیست، از مطالعه رساله‌ی نفیسه تنقید حدیث کساء این امر بخوبی ظاهر می‌شود.

دوم: اینکه این حدیث هرگز دلالتی بر خروج ازواج مطهرات از اهل بیت ندارد. درین حدیث<sup>۱</sup> دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکورست برای ادخال این چهار بزرگوار در اهل بیت نمی‌بینی که آخر این حدیث جمله ایست که شیعه بوقت استدلال آن را ذکر نمی‌کنند و آن این است که ام المومنین حضرت ام سلمه چون واقعه مفروضه کساء مشاهده کرد و بخدمت مبارک آن سرور عرض کرد که بفرما تا من هم زیر چادر بیایم آن سرور فرمود: «أنت علی مکانک، أنت علی خیر». یعنی: ای ام سلمه، بر جای خود باش تو بر بهتر ازین حال هستی یعنی تو حقیقتاً از اهل بیت هستی، لهذا برای تو حاجت دعای ادخال در اهل بیت نیست. البته اگر شیعه گویند که این حدیث دعا نیست بلکه جمله‌ی خیریه است یعنی حق تعالی از معنی اهل بیت ناواقف بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را خبر داد که این‌اند اهل بیت من. درین صورت این حدیث دلیل مدعای شیعه تواند شد. (نعوذ بالله منه).

سوم: اینکه دعای که در حدیث کساء برای این چهار بزرگوار منقول است برای دیگر بزرگان هم در کتب اهل سنت مروی است، مصنف تحفه رحمة الله علیه از سنن بیهقی نقل فرموده:

---

۱- دعا بودن این حدیث در بوارق هم تسلیم کرده و گفته که «نزول آیه بعد دعای پیغمبر» و ظاهرست که بجز دعا بر مطلبی دیگر این حدیث را هرگز محمول نتوان کرد.

از حضرت ابو اسید ساعدی مروی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم به حضرت عباس بن عبدالمطلب که ای ابوالفضل، فردا از جای خود مرو تو و پسران تو، تا آنکه بیایم من نزد شما زیرا که مرا با شما کاری هست. چنانچه ایشان منتظر آنجناب بودند تا آنکه تشریف آورد بعد نماز چاشت پس داخل شد بر ایشان و فرمود: السلام علیکم. ایشان گفتند: وعلیک السلام رحمة الله وبرکاته و باز آنجناب پرسید که در چه حال صبح کردید شما؟ ایشان گفتند که بخیریت صبح کردیم و شکر خدا می‌کنیم. پس بایشان فرمود که با هم نزدیک نزدیک بنشینند. پس ایشان همچنین کردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را در چادر خود گرفت باز گفت که ای پروردگار من، این عم من است و برابر پدر من و ایشان همه اهل بیت من‌اند پس ایشانرا از آتش پوشیده دار چنانکه من ایشان را در چادر خود پوشیده کرده‌ام. پس آمین گفت و دروازه و در و دیوارهای خانه همه گفتند: آمین آمین.

عن أبي أسيد الساعدي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للعباس بن عبدالمطلب: يا أبا الفضل لا ترم منزلك أنت وبنوك غداً حتى آتيكم فإن لي بكم حاجة فانتظروه حتى جاء بعد ما أضحى، فدخل عليهم فقال: السلام عليكم فقالوا وعليك السلام ورحمة الله وبركاته. قال: كيف أصبحتم؟ قالوا: أصبحنا بخير، نحمد الله. فقال لهم: تقاربوا، يزحف بعضكم إلى بعض، حتى إذا أمكنوه اشتمل عليهم بملاءته ثم قال: يا رب! هذا عمي وصنو أبي، وهؤلاء أهل بيتي فاسترهم من النار كستري إياهم بملاءتي هذه، فأمنت أسكفة الباب وحوائط البيت فقالت: آمين آمين آمين.

این حدیث در سنن ابن ماجه هم بالاختصار مروی است و دیگر محدثان هم آن را بطرق متعدده روایت کرده‌اند. این حدیث بر فضائل عظیمه حضرت عباس و ابنای او دلالت میکند و همه ایشان را در اهل بیت داخل میکند و از حدیث کساء که شیعه پیش

می‌کنند به هر حیثیت فوقیت‌ها وارد و در حق حضرت سلمان فارسی در کتب فریقین<sup>۱</sup> اطلاق لفظه اهل بیت آمده. شیعه می‌گویند که در حق حضرت سلمان بطور محبت مجازاً وارد شده پس همین وجه در حق دیگران هم باید فهمید و ازواج مطهرات را حقیقتاً اهل بیت باید دانست.

ف: اهل سنت حقیقتاً ازواج مطهرات را اهل بیت می‌دانند و گویند که مراد الهی از لفظ اهل بیت ایشانند و بس، و نیز حضرت فاطمه و حضرت علی و حضرات حسنین و تمام اولاد ایشان را و سائر بنات طاهرات و اولاد آنها را و حضرت عباس و همه فرزندان او را اهل بیت می‌گویند و حسب مراتب ایشان بعضهم فوق بعض اعتقاد می‌دارند و دلیل آن بر مقام خود مذکور است.

### عذر ازاله‌ی رجس

این عجیب عذرست می‌گویند که ازواج مطهرات مصداق آیت تطهیر نمی‌توانند شد زیرا که ازاله‌ی رجس دلالت بر عصمت می‌کند و ازواج مطهرات نزد اهل سنت هم معصوم نیستند. سبحان الله، گویا دلالت ازاله رجس بر عصمت از مسلمات اهل سنت است.

ازاله‌ی رجس چنانکه از معنی لفظی او ظاهرست هرگز دلالت بر عصمت نمی‌کند بلکه بر عدم عصمت دلالت می‌نماید زیرا که ازاله چیزی مقتضی آن است که آن چیز اولاً آنجا موجود باشد باز از آنجا دور کرده شود. و چیزی که موجود نباشد ازاله‌ی او چه معنی؟ و شیعه می‌گویند که ائمه شان از مهد تا لحد از معاصی پاک بوده‌اند. و در وجود

---

۱- در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۲۵۳ از امام جعفر صادق آورده که فرمود: «إنما صار سلمان من العلماء، امرء منا أهل البيت، فلذلك نسبته إلي العلماء». ترجمه: جزین نیست که سلمان از زمره‌ی علماء گشته باین سبب که او مردی است از اهل بیت ما پس به همین سبب او را بسوی علماء منسوب کرده‌ام.

ایشان اصلاً رجس نبود.

الحمد لله که تفسیر آیه تطهیر تمام شد. و حسب ذیل امور بدلائل قطعیه واضح گردید:

- (۱) در آیت تطهیر از لفظ اهل بیت مراد الهی ازواج مطهرات اند لا غیر.
- (۲) در محاوره‌ی قرآنی اهل بیت کسی بر غیر زوجه او اطلاق نیافته.
- (۳) در لغت عرب اهل بیت شخصی غیر زوجه او نمی‌باشد.
- (۴) تذکیر ضمائر که در آیت تطهیر است هرگز برین امر دلالت نمیکند ازواج مطهرات نیستند بلکه این تذکیر ضمائر بر رفعت منزلت ایشان دلالت میکند.
- (۵) در قرآن مجید برای لفظ اهل بیت هر جا صیغه‌های مذکر وارد شده.
- (۶) در روایت چنانکه برای حضرت فاطمه و حضرت علی و حسنین رضی الله عنهم لفظ اهل بیت وارد شده همچنان در احادیث برای حضرت عباس و فرزندانش و برای حضرت سلمان نیز وارد شده.
- (۷) آیت تطهیر ابطال مذهب شیعه می‌کند و در دست ایشان بجز تحریف قرآن معاذ الله منه نیست.
- (۸) آیت تطهیر برای ازواج مطهرات حسب ذیل فضائل عظیمه ثابت می‌کند. ایشان ۱- طالب حیات دنیا و زینت آن نبودند. ۲- بصف تقوی موصوف بودند. ۳- شرف زوجیت رسول برای ایشان ابدی است. ۴- کسی از زنان هم‌رتبه ایشان نیست. والحمد لله اولاً و آخراً.

### تفسیر آیت موده القربی سوره‌ی شوری پاره بیست و پنجم

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿۲۳﴾﴾ [الشوری: 23].



تفسیر این آیت بر سه تنبیهات تقسیم کرده می‌شود: تنبیه اول در تفسیر صحیح این آیت. تنبیه دوم در کتابهای شیعه که در شان سرورانبیا صلی الله علیه وسلم نموده و درین آیت تحریف معنوی کرده تهمت‌ی ناپاک تراشیده‌اند. تنبیه سوم در بعض تعلیمات که ازین آیه کریمه مستفاد می‌شود.

### تنبیه اول

ترجمه: بگو ای نبی که نمی‌خواهم از شما برین (تعلیم و تبلیغ) مزدی بجز مودت فی القربی<sup>۱</sup>. و هر که به عمل آرد کار نیک را زیاده می‌کنیم برای او در آن کار نیک حسن و خوبی. هر آئینه خدا هست بسیار بخشنده (معاصی را) و بسیار قدر کننده (محاسن را). در تفسیر موده فی القربی مفسرین چهار اقوال نوشته‌اند:

قول اول: اینکه مراد از قربی قرابت رسول خدا صلی الله علیه وسلم است. بطنی از بطون قریش نبود که آن سرور در آن رشته قرابت نداشته باشد. پس معنی این بود که ای نبی، بگو که من هیچ مزدی نمی‌خواهم بجز اینکه با من محبت کنید بسبب قرابت که با شما دارم، مراد از محبت کردن اینکه مرا ایذا مرسانید و در تبلیغ احکام خداوندی مزاحم نشوید درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود: *إلا المودة لي بسبب قرباي منكم*.

این قول را امام بخاری در کتاب التفسیر از صحیح خود از امام المفسرین حضرت عبدالله بن عباس روایت کرده و اکثر مفسرین همین قول را ترجیح داده‌اند. در رساله تفسیر آیه موده القربی که کتابی است مستقل در تفسیر این آیه از نوزده کتب تفسیر و حدیث تفسیر این آیت نقل کرده شده، من شاء فلیطالعها.

قول دوم: اینکه مراد از قربی قرابت صحابه کرام است اکثر و بیشتر مهاجرین قرابت داران کفار مکه بودند. پس معنی این بود که ای نبی، بگو که من هیچ مزدی نمی‌خواهم بجز اینکه با قرابت داران خویش که اصحاب من نیز از آن زمره‌اند محبت کنید. مراد از

۱- همین لفظ درین آیت معرکه‌الاول گشته در تفسیر آن چهار قول شده لهذا ترجمه این لفظ اینجا نه نوشته شد که موافق هر قول ترجمه‌اش جداگانه خواهد بود.

محبت کردن اینجا نیز همان است که ایشان را ایذا رسانید و در اقامت دین مخل نشوید درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود: *إلا المودة لأصحابي بسبب قرباهم منكم*. این قول را کمتر از مفسرین اختیار کرده‌اند چنانچه از مطالعه تفسیر ابن جریر ظاهر است و در حقیقت مقصد این قول از قول اول حاصل است زیرا که هرگاه ایذا رسانی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک میکردند ایذا رسانی صحابه کرام بدرجه اولی ترک می‌شد، چه ایذای ایشان عین ایذای آنجناب بود.

قول سوم: مراد از قربی اعمال مقربه است یعنی اعمالیکه از آن تقرب خدا حاصل شود. قربی مصدر است و مصدر بمعنی اسم فاعل بکثرت مستعمل است. پس معنی این بود که ای نبی، بگو که من هیچ مزدی نمی‌خواهم بجز اینکه محبت و رغبت کنید بآن کارها که شما را مقرب بارگاه الهی سازد. این قول مانند آنست که طیبی مشفق برای مریضی نسخه بنویسد و بگوید که من هیچ مزدی نمی‌خواهم بجز اینکه نسخه را استعمال کن تا مرض تو زائل و صحت زائله تو را حاصل گردد و درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود که *إلا المودة للمقربات إلي الله*.

این قول را امام ابن جریر طبری بواسطه‌ی مجاهد از امام المفسرین حضرت ابن عباس و از امام حسن بصری به سه اسانید روایت کرده است. قول چهارم: اینکه مراد از قربی قرابت داران رسول صلی الله علیه وسلم‌اند. پس معنی این بود که بگو ای نبی که نمی‌خواهم هیچ مزدی بجز اینکه با قرابت داران من محبت کنید. و درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود. *إلا المودة لأهل قرباي*.

این قول را جمهور مفسرین مردود قرار داده‌اند. و حافظ الحدیث شیخ الاسلام ابن حجر عقلانی در فتح الباری گفته: «إسناده واه، فیه ضعیف ورافضی». وجوه مردود بودن این قول مردود عنقریب ان شاء الله در معرض بیان خواهد آمد.

**تحقیق شریف**

اولاً: باید فهمید که مقصود این آیه کریمه چیست؟ و خطاب ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ [الأنعام: 90] از کیست؟ پس مخفی مباد که مقصود این آیه نیز همان است که در آیه تطهیر مذکور شد یعنی حق تعالی از غایت رحمت می‌خواهد که تعلیمات و نصائح که در ما قبل بیان فرموده قوی‌التاثیر گردد و لهذا فرمود که ای نبی، بایشان بگو که این تعلیمات و نصائح محض برای نفع شماست من برین هیچ مزدی و اجری نمی‌خواهم. تقاضای فطرت است که چون خلوص نصیحت متیقن می‌گردد و منصوح را معلوم می‌شود که درین نصیحت هیچ غرض ناصح نیست آن نصیحت دل‌نشین او می‌شود و رغبت عمل بر آن پیدا می‌گردد. بس همین است مقصود این آیت و این مقصود در قرآن مجید بعنوانات مختلفه و عبارات متنوعه نازل شده. و این مقصود نزد حق تعالی چنان اهمیت دارد که برای پیغمبران پیشین هم ذکر آن باهتمام تمام فرموده سوره‌ی شعرا تلاوت کنید که ذکر حضرت نوح و حضرت هود و حضرت صالح و حضرت لوط و حضرت شعیب علی نبینا وعلیهم الصلوٰة والسلام جدا جدا فرموده و از زبان هر یکی از ایشان متفق اللفظ این آیت نقل فرموده: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: 109-180] یعنی پیغمبر گفت که نمی‌خواهم از شما برین مزدی، نیست مزد من مگر بدمه رب العلمین. درین یک سوره پنج جا این آیت واردست. و برای ختم الانبیا صلی الله علیه وسلم باربار تکرار این مضمون در قرآن مجیدست.

مثلاً در سوره‌ی انعام فرموده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: 90] یعنی: ای نبی، بگو که من نمی‌خواهم از شما برین مزدی، نیست این مگر نصیحت برای اهل جهان. و مثلاً در سوره‌ی یوسف فرمود: ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ [یوسف: 104] یعنی: ای نبی، نمی‌خواهی تو از ایشان برین مزدی، نیست این مگر نصیحت برای اهل جهان. معلوم شد که میان طلب مزد و نصیحت منافات است یکی با دیگری جمع نمی‌شود. و مثلاً در

سوره فرقان فرموده: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: 57] یعنی: بگو ای نبی، که نمی‌خواهم از شما برین مزدی بجز اینکه هر کس که بسوی پروردگار خود راه اختیار کردن خواهد (او ازین تعلیم فائده بردارد). در آیت موده القربی بعینه همین مضمون است. و مثلاً در سوره سبا فرموده: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [سبأ: 47] یعنی: بگو ای نبی که اگر خواسته باشم از شما مزدی پس آن برای شماست، نیست مزد من مگر بدمه خدا و او بر هر چیز آگاه است. و مثلاً در سوره ص فرموده: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: 86] یعنی: بگو ای نبی که من نمی‌خواهم از شما برین هیچ مزد، و نیستم من از تکلف کنندگان (که در دل خواهش مزد باشد و از زبان انکار کنم)، نیست این مگر نصیحت برای اهل جهان. و مثلاً در سوره طور فرموده: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّن مَّعْرَمٍ مُّثْقَلُونَ﴾ [الطور: 40] یعنی: ای نبی آیا تو می‌خواهی ازیشان مزدی که ایشان بخیال دادن آن گران بار شده‌اند. درین آیات متعدده به چنین اهتمام بلیغ از خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم نفی طلب هر گونه اجر فرموده جای بصورت امر و جائی بصورت خبر و جائی بصورت استفهام و جائی بصیغه مضارع و جائی بصیغه ماضی. پس قطعاً ممکن نیست که مفهوم آیه موده القربی خلاف این آیات باشد.

باقی ماند که خطاب از کیست؟ پس از سباق و سیاق آیت ظاهرست که خطاب به کفارست. قبل آیه موده القربی انجام کار کافران و مومنان مذکورست و بشارت داده شده بمومنان مگر ایشان را مخاطب نفرموده بعد آن آیه موده القربی است. و بعد آن علی الاتصال فرموده: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الشوری: 24] و بالیقین این

۱- این به دو معناست یکی آنکه مزدی که طلب کرده باشم نزد خود دارید مرا بدهید دوم آنکه مزدی که طلب کرده باشم برای نفع شما خواهد بود چنانچه در آیه سوره فرقان مذکورست.

مقوله کفارست پس معلوم شد که خطاب ﴿مَا أَسْأَلُكُمْ﴾ یقیناً به کفار است. و وجه دیگر آن است که در قرآن مجید هر جا که نفی اجر فرموده در همه جا خطاب به کفارست چنانچه آیات متعدده در ماسبق منقول شده و مقتضای عقل نیز همین است زیرا که نفی اجر برای ترغیب ایمان است و مومنان را ترغیب ایمان تحصیل حاصل و فعل باعث. تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

اکنون باید دانست که او چهار اقوال که مفسرین ذکر کرده‌اند کدامین قول اولی و اقوی و انسب است پس قول چهارم که آن را جمهور مفسرین رد کرده‌اند مردودست بچند وجوه:

(۱) با دهنی مومن نمی‌زیید که اجرت و عظم و تبلیغ خود طلب کند چه جائیکه انبیا و خصوصاً سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم اجمعین وبارک وسلم.

(۲) خلاف عقل است که کسانی که ایمان بخدا و رسول ندارند ازیشان گفته شود که بقرابت داران رول محبت کنید. ثبت العرش ثم انقش.

(۳) طلب اجر خلاف روش انبیای سابقین و علاوه ازینکه درین تنقیص شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلاف عقل امر الهی لازم می‌آید، چه آنجناب مامور بود که اقتدای روش پیشینیان کند قوله تعالی: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنِهِمْ أقتَدَهُ﴾ [الأنعام: ۹۰].

(۴) طلب اجر خلاف آن آیات کثیره است که در آن خاصتاً از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نفی طلب اجر فرموده چنانچه از سوره انعام و سوره یوسف و سوره فرقان و سوره سباء و سوره صی صلی الله علیه وسلم و سوره طور منقول شده و اکثر این آیات مکی است. پس چگونه ممکن است که در آیات قرآنیّه تخالف و تناقض باشد.

باقی ماند سه قول، پس قول دوم در قول اول مندرج<sup>۱</sup> است لهذا هر دو را یک باید

۱- زیرا که ایذای صحابه کرام عین ایذای رسول است بلکه ایذای او همه طرق ایذاست.

شمرد و این قول را اکثر مفسرین ترجیح داده‌اند و شک نیست که این قول از اکثر مفسدان محفوظ است. چه درین قول طلب اجر نیست و استثنا هم منقطع است و درخواست عدم ایذا رسانی بوجه قرابت است نه بوجه تعلیم و تبلیغ لهذا شمار آن در اجر هرگز نه تواند شد. اگرچه بعض مفسرین این را هم اجر قرار داده بوجه مخالفت آیات مذکوره که در آن نفی اجرست آیه موده القربی منسوخ قرار داده اند.<sup>۱</sup>

لیکن چون بنظر دقیق دیده شد این قول هم خالی از دغدغه نیست زیراکه از کفار درخواست این امر که مرا ایذا مرسانید با شان نبوت مناسبتی ندارد. در قرآن مجیدست که حضرت نوح با آن ایذاها که خود خداوند کریم آن را کرب عظیم فرموده بقوم خود فرمود که ﴿فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾ [یونس: 71].<sup>۲</sup> و حضرت هود بقوم خود فرمود که ﴿مِن دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ﴾ [هود: 55-56].<sup>۳</sup> پس چگونه ممکن است که انبیای سابقین این چنین فرمایند و سید و سرور از همه بهتر و برتر بقوم خود التجا نماید و درخواست کند که مرا ایذا مرسانید ازین هم بالاتر چیزی بشنو، خود آنجناب صلی الله علیه وسلم را در سوره‌ی اعراف امر فرموده:

۱- زیرا که اجر فعلی آن است که بسبب آن فعل واجب شود و عدم ایذا بسبب قرابت واجب شود نه بوجه تعلیم و تبلیغ.

۲- در تفسیر خازن است وقیل: «إن هذه الآية منسوخة». وقائل این قول، از ائمه تفسیر ضحاک و حسن بن فضل را نوشته.

۳- این آیت در سوره‌ی یونس است. ترجمه: پس بر خدا توکل کردم، پس استوار کنید کار خود را و جمع کنید معبودان خود را، باز کار شما پوشیده نماند یعنی هیچ تدبیری فروگذاش نشود پس ختم کنید بر من و مهلت مدهید مرا. ازین آیت معلوم می‌شود که درخواست عدم ایذا منافی توکل است.

۴- این آیه در سوره‌ی هود است. ترجمه: پس بدی کنید با من عابد و معبود متفق شده باز مهلت مدهید مرا من توکل کرده‌ام بر خدا که رب من و رب شماست. ازین آیت هم منافات توکل ظاهرست.

﴿قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ﴾<sup>(۱۹۵)</sup> إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿﴾<sup>(۱۹۶)</sup> [الأعراف: 195 - 196].<sup>۱</sup> و همین یک آیت نیست بلکه آیات متعدده باین مضمون در قرآن مجید موجودست بمطالعه این آیات قطعاً گنجایشی نماند که درخواست عدم ایذا بانحضرت صلی الله علیه وسلم یا امر آن بحق جل شانہ منسوب کرده شود لهذا قول سوم اولی و اخری ست بشان نبوت و بلاشبہ این قول بلندست از همه خدشات که شایان شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست و درین صورت آیت مودۀ القربی هم مضمون آیت سورہی فرقان کہ ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾<sup>(۱۹۷)</sup> [الفرقان: 57].<sup>۲</sup> و دیگر آیات کریمه می شود.

اگر کسی گوید کہ قول اول در صحیح بخاری از ابن عباس مروی است آن را ترک کردن چگونه درست باشد؟ جواب گویم کہ این بیش از آن نیست کہ در همین صحیح بخاری در تفسیر سورہی قیامه از ابن عباس تفسیر ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ [القیامه: ۱۷] جمع فی الصدر مروی است و حضرت شیخ ولی الله محدث در ازاله الخفا می فرماید کہ جمع فی المصاحف مرادست و درباره روایت صحیح بخاری می نویسد کہ «این تفقه ابن عباس است حدیث مرفوع نیست». و حق اینست کہ در اصول حدیث و اصول فقه مسلم و مقرر شده کہ در ما یدرک بالرأی قول صحابی حدیث مرفوع یعنی حدیث نبوی نمی باشد و ظاهرست کہ این همه اقوال کہ در تفسیر این آیت ذکر کرده اند از قبیل ما یدرک بالرأی است. و آخر این قول سوم کہ ما اختیار کردیم هم از ابن عباس مروی است. الحاصل قول سوم از روی درایت از قول اول و دوم ارجح و اقوی است ازان

۱- ترجمه: بگو «شریکان خود را بخوانید سپس در باره من حیلہ به کار برید و مرا مهلت مدهید». (۱۹۵) بی تردید، سرور من آن خدایی است کہ قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار شایستگان است. (۱۹۶)

۲- ترجمه بگو ای نبی، کہ نمی خواهم از شما برین مزدی بجز اینکه هر کس کہ بسوی پروردگار خود راه اختیار کردن خواهد (او ازین تعلیم فائده بردارد).

تجاوز نباید کرد.

### تنبیه دوم

شیعه می‌گویند که در آیه موده القربی رسول خدا صلی الله علیه وسلم مامور است که از قوم خود اجر رسالت طلب کند و آن اجر رسالت اینکه با قرابت داران او محبت کنند گویند که چون این آیت نازل شد صحابه پرسیدند که یا رسول الله، قرابت داران تو کیستند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که علی و فاطمه و حسن حسین این روایت بر دروغ عجیبه رنگین کرده پیش اهل سنت می‌آرند و امام اعظم شیعه شیخ حلی در منهاج الکرامه گفته که این روایت در صحیح بخاری موجودست حالانکه دروغ محض است در صحیح بخاری نامی و نشانی از آن نیست. شیخ الاسلام علامه ابن تیمیه در منهاج السنه بجواب منهاج الکرامه می‌فرماید: «والجواب من وجوه، أحدها المطالبة بصحة هذا الحديث. وقوله: أن أحمد روی هذا في مسنده، كذب بئین، فإن هذا مسند أحمد موجود به من النسخ ما شاء الله وليس فيه هذا الحديث. وأظهر من ذلك كذباً قوله: أن نحو هذا في الصحيحين وليس هو في الصحيحين بل فيهما وفي المسند ما يناقض ذلك».

و عجب تر این است که این سوره‌ی شوری که آیه موده القربی دران هست بالاجماع مکی است و حضرات حسنین در مکه متولد هم نشده بودند بلکه نکاح حضرت فاطمه هم نشده، پس ذکر ایشان در تفسیر این آیت چه معنی دارد.

### شیعه می‌گویند

که محبت اهل بیت اجر رسالت است و همین آیت مودت را دلیل و شاهد خویش قرار می‌دهند و این مقوله را به تدبیرهای عجیب چنان شهرت دادند که بعض ناواقفان اهل سنت هم فریب خوردند لاریب که شیعه درین فن نهایت مهارت و نهایت کمال دارند.

سبب فریب خوردن اهل سنت در همچو مواقع این است که در نزد عوام شایع شده



که تعظیم و تکریم حضرت علی و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم اجمعین مشترک است در میان فریقین، پس هرگاه که عوام اهل سنت فضائل این بزرگان می‌شنوند بلاتحقیق آن را قبول می‌کنند.

#### دام هم‌رنگ زمین بود گرفتار شدیم

باید دانست که هرگز این چیز مشترک نیست میان اهل سنت و شیعه درین باب مشترک بودن بعید است. اگر کسی گوید که تعظیم و محبت حضرت عیسی علیه السلام مشترک است در میان اهل اسلام و عیسائیان، غلط می‌گوید. عیسائیان محبت حضرت عیسی این را دانند که معاذالله او را خدا و پسر خدا گویند و مسلمانان این را محبت می‌گویند که او را عبدالله و رسوله گویند و سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم را از وی افضل گفتن منافی محبت نمیدانند لیکن عیسائیان این را توهین حضرت عیسی قرار داده مسلمانان را از محبان حضرت عیسی خارج می‌نمایند. همچنین شیعه محبت این حضرات این را می‌دانند که این حضرات را هم‌رتبه رسول و مثل وی در همه امور گویند و اهل سنت این حضرات را هرگز مثل رسول در هیچ امر نمیدانند و تفضیل انبیا علیهم السلام را بلکه تفضیل حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم را منافی محبت نمی‌دانند. شیعه این را توهین این حضرات قرار داده اهل سنت را از محبان این حضرات خارج می‌نمایند اندرین صورت شرکت کجا است.

#### شیعه می‌گویند

که هر که با اهل بیت محبت ندارد او اجر رسالت ادا نکرده و محبت اهل بیت این را گویند که تا قیام قیامت در هر زمانی یکی را از اهل بیت پادشاه یا امام خود دانند و امام دوازدهم را غائب یقین کنند و هر امام را در هر صف مساوی و مماثل رسول خدا صلی الله علیه وسلم و افضل از سائر انبیا علیهم السلام اعتقاد کنند. معاذالله. آنحضرت صلی الله علیه وسلم را طلبکار اجر رسالت گفتن تهمت است نهایت ناپاک

و توهینی است بسیار خطرناک. از زمانه‌ی سابق تا امروز احدی از کافران هم جرات این امر نکرده که آنجناب صلی الله علیه وسلم را طلبکار اجر رسالت گوید و بر دامن مقدس ایشان لوث دنیا ثابت کند. درین تامل صادق باید کرد که چه قدر اهانت شأن رسالت میکنند بلکه رسالت را مشکوک می‌سازند.

### تنبیه سوم

از تعلیماتی که این آیه کریمه می‌دهد صرف دو تعلیم اینجا نگاشته می‌شود:

(۱) بچیزهایی که ذریعه تقرب الی الله است یعنی ایمان و اعمال صالحه محبت و مودت پیدا کنید. محبت ایمان اصل است چون اصل قائم می‌شود شاخهای او خود بخود می‌روید و سرسبزی و شادابی آنها آن‌ها آن‌ها فَاَنَّا تَرَقُّی می‌کند. حصول لذت در عبادات چنانکه در وصال محبوب می‌باشد و حصول یسر در ادای آن و اقامت و ادامت بر آن و نفرت از معاصی و مناهی ثمرات همین محبت‌اند. کسی را که خداوند کریم کارساز محبت ایمان عطا فرمود او را انعامی عظیم عطا شد که فوق همه انعامهاست. همین اوج کمال است که به خصوصیت و اهتمام برای صحابه کرام در کلام ملک علام بیان فرموده شده، قوله تعالی: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿۷﴾ فَضَلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۸﴾ [الحجرات: ۷-۸].<sup>۱</sup> و دعای نبوی است که «اللهم إني أسألك حبك وحب من يحبك والعمل الذي يبغني

۱- ترجمه: بدانید که میان شما رسول خدا موجودست اگر او بر هر قول شما عمل کند در مشقت خواهید افتاد (زیرا که شما از خطا وزلت معصوم نیستید) ولیکن الله ایمان را محبوب شما گردانیده و آن را در دل‌های شما زینت داده از کفر و فسق و جمیع معاصی نفرت شما را عطا کرده، ایشانند راه یافتگان از فضل خدا وانعام او والله علیم و حکیم است. این آیت نیز در فضائل صحابه بی نظیرست و بنابر مذهب شیعه حضرت علی مصداق این آیت نتوانند شد زیرا که این آیت در حق غیر معصومین است و ایشان بزعم باطل خود حضرت علی را معصوم میدانند.

حبک»<sup>۱</sup>. بالجمله، محبت و مودت مقربات بارگاه الهی از اهم مهام و اعظم مقاصد دین اسلام است.

۲) عالمان دین نائبان سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم را باید که اجرت و عظم تبلیغ از مخلوق نخواهند و این کار را خالصاً و مخلصاً لوجه الله الکریم انجام دهند و ﴿إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: 109] جاگیر خود دانند. بحمد الله گروه باشکوه اهل سنت از چنین علمای ربانین گاهی خالی نمانده و حق اینست که قیام زمین و آسمان ببرکت وجود شریف همین عالمان حقانی است.

حضرت عارف جامی در کتاب مستطاب خود تحفة الأحرار حکایتی بس زیبا از یکی از علمای ربانین آورده که با تفسیر این آیت مناسبت تمام دارد لهذا آن حکایت را خاتمه این تفسیر می‌سازم.

عالمی از چاه ضلالت برون	در رهی افتاد بچاهی درون	هیچ بدو دست نداشت براه
ماند دران راه چو یوسف بچاه	سایه صفت در تگ چاه آرمد	سایه شخصی بسر چاه دید
نعره بر آورد که ای ره نورد	از ره احسان و مروت مگرد	پای مروت به سر چاه نه
دست بافتاده‌ی از راه ده	راه رو آمد به سر چاه و گفت	دست بده ای به غم و آه جفت
گفت نخست از کرم عام خویش	گو خبری از لقب و نام خویش	گفت که شاگرد کمین توام
در ره دین خاک نشین توام	گفت که حاشا که ازین چاه پست	در زخم امروز بدست تو دست
من که به تعلیم میان بسته ام	از غرض سود و زیان رسته ام	کوشش از راه خداوندی است
خاص پی فضل خداوند است	کی به جزای دگر آلایمش	وز غرض آلودگی افزایش
در تگ این چاه نشینم اسیر	تا شوم بی‌غرضی دستگیر	پایه‌ی علم چو بلند اوفتاد
هر چه حز آنم نه پسند اوفتاد	همت جامی که بلندی گرفت	از شرف علم پسندی گرفت

۱- ترجمه: ای الله، سوال میکنم از تو محبت تو و محبت محبان تو و محبت کاریکه مرا تا محبت تو رساند. این حدیث در جامع ترمذی و مستدرک حاکم است.

---

تفسیر آیه موده فی القربی ختم شد. الحمدلله.



## فصل پنجم: در احادیث معتبره شیعه

درین مقام تبرکاً به دوازده امام صرف دوازده حدیث که در اعتبار و استناد بدرجه اعلی رسیده زیب رقم می شود. شاید شیعه عظمت این عدد ملحوظ داشته این احادیث را بنظر انصاف مطالعه کنند. بالله العظیم اگر در کتب معتبره ی اهل سنت یک حدیث هم چنین صریح که بر بطلان مذهب شان دلالت کردی موجود بودی یقیناً تبدیل مذهب میکردند یا اعلان می نمودند که همه کتب ما غیر معتبر و مجموعه خرافات و مکذوبات اند. سوگند بمالک عرش عظیم که یکی از این دو چیز ضرور بظهور آمدی. والله علی ما نقول وکیل.

### حدیث اول

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم دوم ص ۴ می آرد.

<p>نامه آنجناب یعنی حضرت علی علیه السلام بنام معاویه: هر آئینه حال این ست که بیعت کرده‌اند بمن کسانیکه بیعت کرده بودند به ابوبکر و عمر و عثمان به همان شرائط که بآن بیعت کرده بودند بایشان، پس نه حاضر را اختیارست که (کسی دیگر را) پسند کند و نه غائب را که (بیعت مرا) رد کند. و جزین نیست که حق انتخاب خلیفه و مشوره‌ی آن مخصوص است برای مهاجرین و انصار. پس اگر ایشان بر شخصی متفق شوند و او را امام نامزد کنند آن شخص پسندیده‌ی خدا است باز اگر کسی از اجماع مهاجرین و انصار مخالفت کند بوجه اعتراضی یا چیزی نو ساخته مسلمانان را باید که او را بازارند بر همان راه که او ازان بیرون رفته، پس اگر او انکار کند با او قتال کنند بسبب اینکه او خلاف راه مومنان اختیار کرده و خدا او را بهمان جزا رساند که او اختیار کرده.</p>	<p>ومن کتاب له علیه السلام کتبه إلی معاویه: إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيَّ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنْ خَرَجَ عَن أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْنٌ أَوْ بَدْعَةٌ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.</p>
---	---

ازین نامه مبارک حسب ذیل فوائد حاصل می‌شود:

(۱) کسانیکه به حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بیعت کرده بودند به حضرت علی بیعت کردند ازین نامه معلوم شد که میان حضرت علی و حضرات خلفای ثلاثه و رفقای شان اختلاف مذهبی اصلاً نبود.

(۲) شرایط بیعت حضرت علی و حضرات خلفای ثلاثه متحد بود. ازین معلوم شد که حضرت علی مانند ایشان معاهده کرده بود که اتباع کتاب و سنت و اقتفای سیرت شیخین خواهد کرد و شیعه آنچه گویند که حضرت علی اتباع سیرت شیخین را قبول نکرده بود،

۱- این لفظ مبارک در نسخه مطبوعه ایران است و در نسخه مطبوعه مصر نیست بلکه ذلک رضی هست. بهر حال این لفظ باشد یا نباشد مراد همین ست.

دروغ محض است.

(۳) حق انتخاب خلیفه مهاجرین و انصار را حاصل بود ازین معلوم شد که برای خلافت و امامت منصوص من الله بودن شرط نیست و برای حضرت علی وصیتی از جانب رسول نبود چنانکه شیعه گویند. و نه حضرت علی ضرور نوشته بود، زیاده برین نیست که بعد از آن تذکره‌ی بیعت مهاجرین و انصار هم کردی لیکن حضرت علی چنین نکرد و محض بیعت مهاجرین و انصار را دلیل خلافت خود قرار داد.

(۴) انتخاب مهاجرین و انصار پسندیده‌ی خداست هر کس را که مهاجرین و انصار انتخاب کنند برای خلافت و امامت او خلیفه برحق است. ازین بهتر تصریح خلیفه برحق بودن هر سه خلفا دیگر چه خواهد بود.

ف: حضرت علی مرتضی این مضمون را که حق انتخاب برای مهاجرین و انصارست از آیات قرآینه که در مدح مهاجرین<sup>۱</sup> و انصار نازل شده اخذ فرموده خصوصاً از آیه تمکین که تفسیر آن درین کتاب نوشته شد.

(۵) خلیفه که او را مهاجرین و انصار منتخب کرده باشند او را امام برحق اعتقاد کردن در شریعت الهیه واجب است. اگر کسی ازین واجب سرتابی کند او را فهمایش باید کرد اگر فهمایش نتیجه ندهد با او قتال باید نمود و او را قتل باید کرد. خیال باید کرد که امروز اگر حضرت علی مرتضی موجود بودی با منکران حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم چه کردی.

(۶) کسیکه انکار<sup>۲</sup> خلیفه منتخب کرده‌ی مهاجرین کند او را حضرت علی مرتضی متبع

۱- رساله تفسیر آیات مدح مهاجرین مطالعه باید کرد هر کس بعد مطالعه آن آیات به این نتیجه خواهد رسید. کسیکه اهل بیت خلافت داشته باشد بدرجه اولی به او خواهد رسید

۲- حضرت معاویه رضی الله عنه که انکار خلافت حضرت علی مرتضی میکرد او را شبهه‌ی دامنگیر شده بود که آن مهاجرین و انصار که بدست حق پرست حضرت مرتضی بیعت کرده‌اند این بیعت به طیب خاطر نیست بلکه بجبر و اکراه بلوائیان و یاغیان است که در لشکر حضرت علی خواه



غیر سبیل المؤمنین فرمود، و این اشاره بسوی آیه کریمه سوره‌ی نساء و این اشاره را باز موکد فرمود از قول خود: «وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى». و آن آیه این است: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵].

ترجمه: کسیکه مخالفت رسول کند بعد از آنکه ظاهر شد بروی هدایت و پیروی کند خلاف راه مومنان را، بگردانیم او را بجانبی که او گردیده است و در اندازیم او را در جهنم و چه بدجائی است.

ازین اشاره که باین آیه کریمه فرموده معلوم شد که حضرت علی مرتضی منکر خلیفه‌ی را که منتخب کرده‌ی مهاجرین باشد مخالف رسول و متبع غیر سبیل المومنین و مستحق جهنم می‌داند.

#### حدیث دوم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم دوم ص ۲۵۳ می‌آرد که حضرت علی مرتضی فرمود:

وَحَاكَمَ شَدَّ بَرِ الْمُسْلِمَانِ حَاكِمِي كَه قَائِمِ كَرْدِ دِينِ رَا وَا اِسْتَقَامَتِ اِخْتِيَارِ كَرْدِ تَا اَنكَه بَزْدِ دِينِ فِرَازِ سِينِهْ خُودِ رَا بَرِ	وَوَلَّيْتُهُمْ وَالْأَقَامَ وَأَسْتَقَامَ، حَتَّىٰ ضَرَبَ
--	---

مخواه داخل شده و حضرت علی بریشان قابو نمی‌یافت چنانچه حضرت معاویه شبهه‌ی خود را در جواب این نامه به حضرت علی نوشت. علامه ابن مسیم و رخمرخ خود مطبوعه‌ی ایران جز یازدهم می‌آرد که اولش اینست «وَأَجَابَهُ مَعَاوِيَةُ: أَمَا بَعْدَ، فَلَعْمَرِي لَوْ بَايَعَكَ الَّذِينَ بَايَعُوكَ وَأَنْتَ بَرِي مَنْ دَمِ عَثْمَانَ كُنْتَ كَلْبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ وَعَثْمَانُ إِلَيَّ آخِرُهُ لِيَكُنْ». از جانب حضرت علی جوابی شانی باز نرسید لهذا شبه او قوی تر گشت حالانکه فی الواقع بیعت مهاجرین و انصار به طیب خاطر بود و حضرت علی بر آن بلوائیان قابو نمی‌یافت که قصاص حضرت عثمان گیرد انکشاف واقعات بعد مدتی به ظهور آمد. همین را خطای اجتماع می‌گویند لهذا انکار حضرت معاویه خلافت حضرت علی را مثل انکار شیعه نیست خلافت حضرات خلفای ثلاثه را. فافهم وتدبر.

الذَّيْنُ بِجِرَائِهِ	زمین.
-----------------------	-------

شتر چون سیراب و مطمئن می‌شود، فراز سینه خود را بر زمین می‌نهد. همین محاوره درین حدیث مستعمل است، مقصد اینکه دین را کمال قوت و اطمینان حاصل شد. اگرچه درین حدیث نام کسی نیست مگر پیش از حضرت علی همین سه خلیفه بودند هر که از ایشان مراد باشد برای ابطال مذهب شیعه کافی است و بعضی شراح نهج البلاغه تصریح کرده‌اند که حضرت فاروق اعظم مرادست، علامه فتح الله کاشانی در ترجمه فارسی نهج البلاغه می‌نویسد: «والی ایشان شد والی که آن عمر بن خطاب است». این قول اقرب بصواب است زیرا که دین را کمال قوت و اطمینان در زمانه وی رضی الله عنه حاصل شده بود. و همین لفظ ضرب الدین بجرانه در شان حضرت فاروق در حدیث نبوی هم آمده.

#### حدیث سوم

در نهج البلاغه آورده که در مواقع که بسی پرخطر و نازک تر بود حضرت فاروق اعظم از حضرت علی مرتضی مشوره طلب کرده حضرت علی به کمال اخلاص و راستی و محبت مشوره داد و حضرت فاروق بر مشوره‌ی او عمل کرد. اینجا هر دو مشوره بالفاظ مبارکه آنجناب زینت قرطاس می‌شود.

مشوره‌ی اول متعلق غزوه روم در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۲۴۱

می‌ترازد:

<p>این کلام جناب امیر علیه السلام است هرگاه که مشوره طلب کرد از وی عمر بن خطاب در غزوه روم که بذات خود برود: هر آئینه ذمه دار شده الله برای اهل این دین به عزت دادن جماعت ایشان و پوشیده داشتن کمبودی ایشان و کسیکه ایشان را نصرت داد در وقتیکه قلیل بودند و طاقت انتقام گرفتن نداشتند و محفوظ داشت ایشان را در وقتیکه ایشان قلیل بودند قوت حفاظت خود نداشتند. زنده است و گاهی نخواهند مُرد. لهذا مطمئن باید بود.</p> <p>هر آئینه چون بذات خود بمقابله‌ی این دشمن بروی، اگر شکست خوری برای مسلمانان پناهی تا آخر شهرهای ایشان نخواهد ماند چه بعد از تو کسی نیست که بسوی او رجوع آرند پس رأی این است که بفرست بسوی ایشان مردی کارآموده، و بفرست با وی مردان جفاکش و مخلصان را، پس اگر او را الله تعالی غالب کرد پس همین است که می‌خواهی و اگر صورتی دیگر روی نمود، تو برای مردمان مددگار و برای مسلمانان جای پناه باشی.</p>	<p>ومن کلام له (علیه السلام) وقد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلى غزو الروم بنفسه: وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ، وَالَّذِي نَصَرَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ، وَمَنْعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَيٌّ لَا يَمُوتُ. إِنَّكَ مَتَى تَسِرَ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ بِشَخْصِكَ فَتُنْكَبُ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَةً دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ، وَلَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَاْبَعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مَجْرِبًا، وَاحْفَظْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالتَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَدَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، كُنْتَ رِدْءًا لِلنَّاسِ وَمَتَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.</p>
--	--

ازین کلام بلاغت نظام حسب ذیل نتایج حاصل می‌شود:

(۱) میان حضرت فاروق و حضرت علی بغایت محبت<sup>۱</sup> و اخلاص بود و حضرت

۱- درین هر دو مشوره‌ی حضرت علی مرتضی هر لفظ آن از محبت و اخلاص پرست چیزهایی که درین هر دو مشوره ذکر فرموده، این نیست که حضرت فاروق از آن چیزها بی‌خبر باشد. صاحبان بصر و بصیرت نیک می‌دانند که محبت علی مرتضی با حضرت فاروق مماثل و مشابه آن محبت بود

فاروق او را محب مخلص خود می‌دانست چه در همچو اوقات کسی از غیر مخلص مشوره نمی‌خواهد.

۲) حضرت علی شهادت می‌دهد که دینی که حضرت فاروق و تمام صحابه داشتند همان دین است که سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم آورده بود زیرا که این اوصاف همان دین است که خدا ذمه دار عزت ایشان شده و در حالت بی‌سر و سامانی نصرت ایشان نموده. و آنچه شیعه می‌گویند که صحابه کرام معاذ الله از آن دین برگشته بودند دروغ محض است.

۳) حضرت علی شهادت می‌دهد که جهادهای حضرت فاروق خالصاً و مخلصاً لوجه الله بودند غرضی دیگر درین جهادها هرگز نبود.

۴) حضرت علی مرتضی ذات مقدس حضرت فاروق را برای مسلمانان نعمت بی‌مثال می‌دانست و اعتقاد میداشت که بعد حضرت فاروق کسی نیست که مسلمانان در سایه او پناه گیرند.

ف: درین کلام جناب علی مرتضی آنچه ذمه داری خدا بیان فرموده این از آیات قرآنیه ماخوذست. آیات کثیره باین ذمه داری ناطق است. و شارحین نهج البلاغه با تخصیص آیه استخلاف را ماخذ این مضمون بیان می‌کنند. علامه ابن سیم بحرانی در شرح این کلام تحت قوله: «وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ» می‌گوید:

---

که حضرت صدیق با سرور انبیا صلی الله علیه وسلم می‌داشت. در غزوه‌ی بدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در اضطراب و التهاب دید به ایشان مشوره داده بود که «كفأك مناشدتك ربك یا رسول الله» حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم داناتر بود باین امور.

<p>و این حکم (یعنی ذمه داری خدا) ماخوذست از قول او تعالی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ...﴾ ترجمه: وعده داده است خدا آنان را که ایمان آوردند از شما و کارهای نیک کردند که ضرور ضرور خلیفه سازد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود کسانی را که پیش از ایشان بودند و ضرور ضرور تمکین دهد برای ایشان دین ایشان را، آن دین که پسند کرده است برای ایشان، و ضرور ضرور تبدیل کند خوف ایشان را بامن.</p>	<p>وهذا الحكم من قوله تعالی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ [النور: 55].</p>
---	--

ازین تصریحات معلوم شد که حضرت علی مرتضی خلافت حضرت فاروق را موعوده‌ی آیت استخلاف می‌دانست در کلام حضرت علی مرتضی مرةً بعد اخری اشاره بآیه استخلاف واقع شده، چنانچه عنقریب در مشوره‌ی غزوه‌ی فارس هم خواهد آمد. ازینجاست که حضرت مولانا الشیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا تحت آیه استخلاف می‌فرماید:

اول کسی که از مفسرین صحابه این آیه را برین معنی فرود آورد و این وعده را در زمان حضرت عمر رضی الله عنه منجنر دانست علی مرتضی است کرم الله وجهه، زیرا که چون فاروق اعظم طلب مشاورت کرد از صحابه در باب رفتن بجانب عراق علی مرتضی به همین آیت متمسک شد. این جا با بداهه معلوم گردید که خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعودست و این قول مرتضی بطرق متعدده ظاهر شد هم پیش اهل سنت و جماعت و هم پیش شیعه.

<p>این کلام جناب امیر علیه السلام است به عمر بن خطاب در حالیکه مشوره طلب کرد از جناب امیر در باب رفتن به جهاد فارس بذات<sup>۱</sup> خود:</p> <p>هر آئینه این چیز (یعنی دین اسلام) نبوده است فتح و شکست او بسبب کثرت و قلت (مسلمانان)، و آن دین خداست که غالب کرد آن را، و این فوج لشکر خداست که مهیا ساخت آن را، و مدد کرد آن را، تا آنکه رسید آنجا که رسید و نمودار شد آنجا که نمودار شد، و ما بر وعده‌ی خداوندی هستیم و خدا وعده خود را وفا خواهد کرد و لشکر خود را یاری خواهد نمود. و کسیکه قیام باین امر کند (یعنی خلیفه) بجای رشته است برای دانه یا که آن رشته یکی می‌کند و با هم می‌آمیزد آن را نهاد پس اگر آن رشته بگسلاد آن‌ها پراکنده گردد و باز به هیأت سابقه گاهی یکجا نه شود و امروز اهل عرب اگر (در تعداد) کم‌اند مگر به سبب اسلام (مانند)</p>	<p>ومن کلام له (علیه السلام) وقد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِدْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا بِقَلَّةِ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَظَلَعَ حَيْثُ ظَلَعَ، وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعَدَّهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ.</p> <p>وَمَكَانُ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْحَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَا فِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا، فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ</p>
---	--

۱- روم و فارس هر دو سلطنت عظیم بودند و هیبت ایشان بسیار بود و عرب را گاهی با چنین افواج شائسته شاهی سابقه نبود لهذا حضرت فاروق اعظم بنفس نفیس اراده فرمود لیکن حضرت علی مرتضی بتقاضای محبت ازین اراده باز داشت.

<p>بسیاراند و بسبب اتفاق باهمی (بر اعدا) غالب‌اند. پس مانند قطب باش (واز جای خود جنبش مکن) و آسیای اسلام را از عرب در گردش آور، و دیگران را در آتش جنگ انداز نه خود را، زیرا که اگر تو از این سرزمین برخیزی اهل عرب از تمام اطراف و جوانب بر تو بریزند (مانند پروانها بر شمع) نتیجه این شود مقامی را که پس خود بگذاری اهم گردد از آن مقامی که بسوی آن رخ کنی و مصلحت دیگر آن هست. هر آئینه چون فردا اهل عجم تو را ببینند باهم گویند که این اصل و ریشه عرب است اگر این را قطع کنی راحت دوام یابید پس این خیال حمله‌ی ایشان را بر تو، دفع ایشان را برای قتل تو سخت تر گردانده. آنچه ذکر کردی که ایرانیان برای جنگ مسلمانان روان شده از پس، هر آئینه الله سبحانه روان شدن ایشان را زیاده از تو ناپسند میکند و بر تبدیل آن چیز که آن را ناپسند کند قادرست. در آنچه ذکر کردی که تعداد ایرانیان زیاده است پس هر آئینه ما در زمانه گذشته بر کثرت خود (اعتماد نموده) جهاد نمی‌کردیم بلکه بر نصرت و معونت خداوندی تکیه کرده جهاد می‌نمودیم.</p>	<p>بِالْأَجْتِمَاعِ! فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَّصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَصْتَ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعُورَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرْحِطُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ، وَوَطَعِهِمْ فِيكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدْدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَى - بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمُعُونَةِ!</p>
--	--

ازین کلام صداقت تام حسب ذیل فوائد حاصل می‌شود:

- (۱) دین حضرت عمر دین الهی بود و فوج او جندالله یعنی فوج خدا بود. از کلمه جندالله اشاره است بآیه کریمه: ﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [الصافات: 173] ازین اشاره یاد دهانی وعده‌ی خداوندی مقصود است.
- (۲) ذات مبارک حضرت فاروق اعظم را نظام مسلمین فرمود و ظاهر کرد که این نظام بعد حضرت فاروق گاهی نخواهد بود.
- (۳) در زمانه حضرت فاروق قیام همه اهل عرب بر دین اسلام و اتحاد فیما بینهم بیان فرموده بنیاد مذهب شیعه را متزلزل ساخت.
- (۴) شکست افواج حضرت فاروق را ناپسندیده‌ی خدا فرمود.
- (۵) جان نثاری مسلمانان بر حضرت فاروق بیان فرمود که چون او بنفس نفیس بمیدان جنگ رود از عرب کسی باقی نخواهد ماند همه در رکاب مقدس او برای جان نثاری خواهند رفت.
- ف: در شرح این کلام هم شارحین نهج البلاغه نوشته‌اند که جناب امیر آنچه فرموده که از ما وعده‌ی خداست، این وعده از کجا دانست؟ علامه ابن میسم بحرانی در شرح خود تحت این کلام می‌نویسد:

<p>وعده فرموده خدا به نصرت و غلبه و استخلاف فی الارض چنانچه فرمود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ...﴾</p>	<p>وعدنا بموعود وهم النصر والغلبة والاستخلاف في الأرض، كما قال: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ...﴾ [النور: 55]</p>
--	---

### حدیث چهارم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۳۲۲ آورده که چون یاغیان امیرالمومنین حضرت عثمان را محاصره کردند حضرت علی مرتضی نزد او رفت و گفت:



<p>سوگند به خدا نمیدانم که با تو چه گویم! نمیدانم چیزی که تو آن را ندانی، و ترا آگاه نتوانم کرد بر چیزی که تو آن را نه شناسی، سبقت نکرده‌ایم بر تو در هیچ چیز که تو را بآن خبر دهیم در خلوت چیزی از رسول حاصل نکرده‌ایم که تو را تبلیغ آن کنیم هر آئینه که تو هم رسول را دیده‌ی چنانکه ما دیدیم و تو نیز صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم یافته‌ی چنانکه می‌یافتیم. و نبود ابن ابی قحافه و نه ابن خطاب در اهلیت عمل کردن بر حق از تو زیاده و تو از ایشان قریب تر هستی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم باعتبار نسب و یافته‌ی (شرف) دامادی رسول که ایشان نیافته بودند.</p>	<p>وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَتُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِنَبِيِّءٍ فَتُبَلِّغُكَهُ، وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَمَا صَحِبْنَا. وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَشَيْجَةَ رَجَمَ مِنْهُمَا، وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صَهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.</p>
---	---

ازین کلام مبارک حسب ذیل امور واضح می‌شود:

- (۱) حضرت علی مرتضی در علم دین حضرت عثمان را مساوی خود می‌دانست.
- (۲) حضرت علی در هیچ چیز خود را از حضرت عثمان سابق و فائق نمی‌دانست. در دیدن رسول و صحبت و همنشینی وی صلی الله علیه و سلم که اصل همه نیکی هاست حضرت عثمان را مثل خود می‌فرمود ظاهرست که این مثلث وقتی متحقق خواهد شد که چنانکه حضرت علی بحالت ایمان کامل دیدار رسول و شرف صحبت وی دریافته حضرت عثمان هم چنین باشد ورنه دیدن منافقی با کافری (معاذالله) با دیدن مومنی کامل چگونه مساوی خواهد بود؟!
- (۳) حضرت علی حضرت عثمان را در استحقاق و اهلیت عمل بالحق کم از شیخین نمی‌دانست ازینجا عامل بودن شیخین بر حق بدرجه اولی ظاهر می‌شود.

۴) حضرت علی حضرت عثمان را داماد پیغمبر فرمود و این واقعه تاریخی است و در کتب متعدده ایشان مثل حیات القلوب و غیره مذکورست که دو نور نظر سیدالبشر حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم یکی بعد دیگری در زوجیت حضرت عثمان بودند و ازین جهت او را ذوالنورین لقب شد لیکن شیعه در عداوت مهاجرین و انصار چنان مخموراند که انکار دامادی حضرت عثمان می نمایند و نمی بینند که ازین انکار تکذیب کتب ایشان و تکذیب حضرت علی مرتضی لازم می آید بلکه ازین هم بالاتر اینکه می گویند که بجز یک حضرت فاطمه دیگر دختر رسول نبود و این قول صریح خلاف نص قرآنی است در سورهی احزاب فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِرِزْوَانِكَ وَبَنَاتِكَ﴾ [الأحزاب: 59] بنات جمع بنت است، و در لغت عرب جمع برای زائد از دو می آید.

#### حدیث پنجم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم دوم ص ۲۵۲ می آرد که حضرت علی مرتضی در مدح انصار فرمود:

<p>و فرمودند حضرت علیه السلام در ستایش انصار (رضی الله عنهم): سوگند بخدا ایشان پرورش کردند اسلام را چنان که پرورش کرده می شود بچه اشتر باوجود<sup>۱</sup> مستغنی بودن ایشان (پرورش کردند اسلام را) از دستهای<sup>۲</sup> باسخاوت خود و زبانهای شدید خود.</p>	<p>وقال (عليه السلام) في مدح الانصار: هُمْ وَاللَّهُ رَبُّوا الإسلامَ كما يربِّي القلُومَ معَ عَنَائِهِمْ بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ وَالسِّتِيهِمُ السَّلَاطِ.</p>
--	---

الله اکبر حضرت علی مرتضی انصار را (رضی الله عنهم اجمعین) پرورش کننده اسلام و بالفاظ دیگر پروردگار اسلام فرماید و شیعیان علی بغض و عداوت و سب و شتم

۱- یعنی باوجودیکه ایشان را حاجت دنیایی داعی به پرورش اسلام نبود. این جمله شهادت هست باخلاص ایشان.

۲- یعنی خدمات مالیه اسلام به نهایت بجا آورده و بزبانهای خود نیز مدافعت از اسلام نمودند.

انصار را جزو ایمان خود سازند.

### حدیث ششم

در نهج البلاغه قسم دوم ص ۱۱۸ می‌آرد.

<p>این (فرمان گشتی) مکتوب حضرت علی علیه السلام است که بسوی باشندگان شهرها نوشته بود بیان فرموده درین مکتوب ماجرای آن (جنگ) که میان او و اهل صفین (یعنی حضرت معاویه و رفقایش) پیش آمد:</p> <p>ابتدای کار مابین طور شد که ما و جماعتی از اهل شام با هم جنگ کردیم و ظاهرست که خدای ما و ایشان یکی است و نبی ما و ایشان نیز یکی است و دعوت ما و ایشان در اسلام یک است. ما زیاده از ایشان نیستیم در ایمان بخدا تصدیق برسول او صلی الله علیه و آله وسلم ورنه ایشان از ما (درین امور) زیاده هستند پس جمع امور ما و ایشان یکی است بجز اینکه در خون عثمان با هم اختلاف پیش آمده و ما ازین پاک دامن هستیم.</p>	<p>ومن کتاب له (علیه السلام) کتبه إلى أهل الأمصار يقص فيه ما جرى بينه وبين أهل صفين:</p> <p>وَكَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا التَّقِيْنَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَنَبِيَّنَا وَاحِدٌ، وَدَعْوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ، لَا نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالصَّادِقِ بِرَسُولِهِ (صلى الله عليه وسلم)، وَلَا يَسْتَزِيدُونَنَا الْأَمْرَ وَاحِدٌ، إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ، وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ!</p>
--	---

ف: شان حضرات خلفای ثلاثه و شأن سائر مهاجرین و انصار بس ارفع و اعلى است، درین مکتوب حضرت معاویه را حضرت علی مرتضی در دین و ایمان مثل خود قرار میدهد و تصریح می‌فرماید که میان من و اهل شام اختلاف مذهبی قطعاً نیست الامر واحد. حضرات شیعه را باید که این فرمان گشتی را که جناب امیر باهتمام تام در تمام شهرها فرستاده و در نهج البلاغه که آن را شیعه کتاب امیر علیه السلام می‌گویند مروی است بنظر عبرت مطالعه نمایند و خود انصاف کنند که آیا اتباع حضرت علی ایشان

میکنند یا اهل سنت؟

### حدیث هفتم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۱۹۸ می‌آرد که بعد شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه مردمان نزد حضرت علی مرتضی آمده درخواست بیعت کردند حضرت ممدوح بجواب ایشان فرمود که

<p>بگذارید مرا و بجوئید دیگری را زیرا که ما را آینده چنان احوال پیش آمدنی است که در آن چنان صورتها و رنگها خواهد بود که دل‌های مردمان آن را تحمل نخواهند کرد و عقل‌ها برجا نخواهند ماند و هرآینه همه آفاق غبارآلود گشته و راه اجنبی شده. و بدانید که اگر من درخواست شما قبول کنم موافق علم خود با شما کار خواهم کرد و هرگز بسوی قول کسی و ناراضی کسی گوش نخواهم داشت و اگر بگذارید مرا پس مانند یکی از شما (مطیع اولوالامر) خواهم بود شاید که من از شما زیاده سمع و اطاعت آنکس کنم که شما او را اولوالامر خود سازید و وزارت من در حق شما به نسبت خلافت من زیاده مفید و بهتر است.</p>	<p>دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي؛ فَإِنَّا مُسْتَفْئِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَأَلْوَانٌ؛ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ، وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتِ، وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَاعْلَمُوا أَيُّيَّيْنِ إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أُصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَثَبِ الْعَاتِبِ، وَإِن تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ؛ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ مِنْ وَلِيِّمُوهُ أَمْرُكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا!</p>
--	---

ف: درین کلام مبارک سه چیز قابل غورست:

اول: اینکه حضرت علی شهادت حضرت عثمان را برای اسلام و مسلمانان چه قدر مصیبت عظمی می‌دانست که فرمود فتنه‌ها برپاست که عقول در آن کار نمی‌کند و مطلع غبار آلود گشته و راه متغیر گشته.

دوم: اینکه از خلافت خود انکار فرموده و برای انتخاب شخصی دیگر امر نموده.

سوم: اینکه وزارت خود را برای مسلمانان مفیدتر و بهتر از خلافت خود فرموده. از حضرات شیعه باید پرسید که حضرت علی مرتضی را درین ارشاد صادق می دانید یا کاذب؟ و آیا انکار حضرت علی از خلافت خود منصویت خلافت و امامت را مانند حرف غلط محو می کند یا نه؟ اگر منصوص بودی هرگز نه گفتی که مرا بگذارید و دیگری را انتخاب کنید. علامه ابن میسم بحرانی در شرح این کلام می گوید:

<p>یعنی: من مثل شما طاعت امیر تجویز کرده‌ی شما خواهم کرد بلکه شاید از شما زیاده اطاعت او کنم. این بسبب آن فرمود که جناب امیر علیه السلام وجوب طاعت امام را خوب می دانست.</p>	<p>أَيُّ كُنْتَ كَأَحَدِكُمْ فِي الطَّاعَةِ لِأَمِيرِكُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَطُوعَكُمْ لَهُ لِقُوَّةِ عِلْمِهِ بِوَجُوبِ طَاعَةِ الْإِمَامِ.</p>
--	--

باز همین علامه در شرح کلمه «لعلی» می فرماید:

<p>و شاید برای آن فرمود که در صورتی که اینچنین کسی راه اولوا الامر سازند که خلاف حکم خدا کند جناب امیر ازیشان زائد اطاعت او نخواهد کرد بلکه از همه زائد نافرمانی او خواهد نمود.</p>	<p>وَأِنَّمَا قَالَ: «لَعَلِّي» لِأَنَّهُ عَلِيٌّ تَقْدِيرَ أَنْ يُولُوا أَحَدًا يَخَالِفُ أَمْرَ اللَّهِ لَا يَكُونُ أَطُوعَهُمْ بَلْ أَعْصَاهُمْ.</p>
---	---

ف: چنانکه از کلام امیر ثابت شد که انتخاب خلیفه و امام کار مسلمانان است هر که را مسلمانان منتخب کرده امام و اولوا الامر سازند اطاعت او واجب می شود. این اطاعت در صورتیکه اولوا الامر خلاف شریعت حکم کند واجب نیست. همچنان از کلام شارح توضیح این مقصد کما حقہ حاصل گردید.

#### حدیث هشتم

در نهج البلاغه قسم اول ص ۲۸۸ مناجات حضرت علی مرتضی نقل کرده که:

<p>ای خدا هر آئینه می‌دانی که آنچه بظهور آمد از ما (یعنی قبول کردیم خلافت را) این چیز بسبب طمع پادشاهت یاطلب ذخارف دنیا نیست بلکه برای اینست که از معالم دین تو سیراب شویم و خوبیها در شهرهای تو ظاهر کنیم که تا ستم رسیدگان<sup>۱</sup> از بندگان تو امن یابند و آنچه از حدود تو معطل شده قایم کرده شود.</p>	<p>اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا أَلْتَمَسَ شَيْءَ مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ، وَلَكِنْ لِيَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَتُظْهَرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعْظَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ.</p>
---	--

ف: این مناجات هم منصوویت خلافت و امامت را باطل می‌کند کما هو ظاهر. اگر حضرت علی منصوص بودی هرگز این کلمات بر زبان او نیامدی که خداوند این کار که از من صادر شد برای پادشاهات دنیا نکرده ام برای مقاصد دینیه کرده ام زیرا که در صورت منصوویت، هیچ کارکرده‌ی او نبود بلکه کرده رسول بود، لهذا بایستی که این گفتمی که خداوندا من خلیفه منصوص رسول تو ام در فلان فلان امور دینیه مدد من کن. حضرت علی مرتضی این مضمون را در خطبه‌های خود بار بار فرموده چنانچه یک خطبه در همین جلد نهج البلاغه ص ۳۴۵ این است:

<p>سوگند بخدا نبود مرا بسوی خلافت رغبتی و بسوی امامت حاجتی، و لیکن شما مرا بسوی خلافت و امامت خواندید و مرا برای قبول آن آماده ساختید.</p>	<p>وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ، وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ، وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا، وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا.</p>
--	--

از شیعه باید پرسید که آیا شما سوگند حضرت علی را هم دروغ می‌دانید و می‌گوئید

۱- غالباً مراد این است که از دست یاغیان قاتلان حضرت عثمان برکسانیکه ستمها رسیده آن مظلومان را امن داده شود از قاتلان حضرت عثمان قصاص که یکی از حدود است گرفته شود مگر مشیت خداوندی که جناب ممدوح درین اراده کامیاب نه شد.

که حضرت علی خواهش خلافت داشت و برای حصول آن کوششهای بسیار کرد مگر حضرات خلفای ثلاثه او را مغلوب کردند؟

در تگاپوی بهر این مطلوب همه غالب شدند و او مغلوب با چنین وهم وطن زنادانی اسدالله غالبش خوانی

### حدیث نهم

در نهج البلاغه قسم اول ص ۳۴۱ می‌آرد که حضرت علی مرتضی فرمود:

<p>ای مسلمانان! هر آئینه مستحق تر از همه مردمان باین امر (یعنی خلافت) کسی است که در قوت این کار از همه زیاد و در علم باحکام الهی متعلقه بآن از همه فائق باشد (چون چنین کسی منتخب شود) پس اگر خلاف وی کسی شور کند او را باید فهمانید باز اگر نفهمد با او قتال باید کرد و سوگند بمالک جان خویش اگر امامت منعقد نشود بغیر اینکه همه مردمان در بیعت حاضر شوند پس درین بسیار دشوارست<sup>۱</sup> بلکه مسئله این است که فیصله اهل حل و عقد برای غائبان هم کافی است و بعد فیصله ایشان نه حاضر را اختیار باقی می‌ماند که از بیعت رجوع کند و نه غالب را که کسی دیگر را اختیار نماید.</p>	<p>أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ، فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتَبَ، فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ. وَلِعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتْ الْأِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَخْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ عَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ.</p>
---	---

۱- مگر این دشوار برای حضرت صدیق آسان، چنانچه از کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۳۸ سابقاً منقول شد که کسی از مسلمانان نبود که بر دست مبارک او بیعت نکرده باشد و صرف پنج کس باکراه و باقی همه برضا و رغبت بیعت نموده بودند و ادعای اکراه پنج کس از مزعومات باطله ابن سباست چنانچه از ارشادات حضرت علی مرتضی ظاهرست.

ف: این ارشاد فیض بار بنیاد مذهب شیعه را چنان متأصل میکند که نامی و نشانی از آن باقی نمیگذارد و همین است مسلک اهل سنت در باب امامت که نصب امام بر امت فرض است نه بدمه‌ی خدا، و تقرر امام از بیعت اهل حل و عقد می‌شود حاجت نص نیست.

## حدیث دهم

در نهج البلاغه جلد اول ص ۴۶۳ می‌آرد که حضرت علی مرتضی بمردمان فرمود که:

وگمان مبرید <sup>۱</sup> بر من این که بر خاطر من گران گذرد سخن حق که بمن گفته شود نه اینکه من طالب عظمت خود هستم هر آئینه	وَلَا تَتَّظَنُّوا بِي اسْتِنْقَالًا فِي حَقِّ قَبِيلِي، وَلَا اَلْتَمَّاسَ اِغْطَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَن اسْتَنَقَلَ الْحَقَّ اَنْ يُقَالَ لَهُ اَوْ الْعَدْلَ
---	--

۱- درین ارشاد مبارک آنچه از حال خود خبر داد و اهل سنت بدل و جان از صد زبان تصدیق آن می‌کنند و اوراق تاریخ شهادت آن میدهند که بارها در ایام خلافت او سرور بار مردمان او را سخن حق گفتند و مشوره عدل دادند و او رضی الله عنه ذره برابر سرکه بر آبرو نیاورد. یک واقعه را ازین واقعات کثیر حضرت عارف شیرازی در بوستان نظم فرموده ابیات دلکش آورده می‌فرماید:

به‌شکلی بردپیش علی	مگر مشککش را کند منجلا	امیر عدد بند کشور گشای	جوابی بگفت از سر علم و رای
شنیدم که شخصی در آنجمله	بگفتا چنین نیست یا ابالح	نهرنجید از وحیدر نامجو	بگفت ار توانی ازین به‌به گوی
بگفت آنچه دانست و پاکیزه	به‌گل چشمه خود نشاید نه	پسندید از شاه مردان جو	که من بر خطا بودم او بر صواب
گر امروز بودی خداوند	نکردی خود از کبروزی نه	همی راندی از بارگه حاج	فردگز تندی بنا واجبش

اینچنین واقعات در کتب تاریخ بسارست.



<p>کسی که سخن حق یا مشوره‌ی عدل بر وی گرانی کند عمل کردن بر حق و عدالت بروی زیاده گران خواهد بود. پس باز نمائید از سخن حق گفتن پیش من و مشوره عدل دادن بمن زیرا که هر آئینه من نیستم بالاتر از خطا کردن در نفس خود مامون نیستم از خطا کردن در فعل خود.</p>	<p>أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُؤُوا عَنْ مَقَالِ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةِ بَعْدِلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِيءَ، وَلَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي.</p>
--	--

ف: در ابطال عصمت بیانی ازین واضح تر چه خواهد بود بعد اینچنین بیان صریح هر که حضرت علی را معصوم گوید و برای امامت عصمت را شرط قرار دهد بلاشبه حضرت علی مرتضی را کاذب می‌داند. درین حدیث خطا را بدو قسم تقسیم فرموده خطای نفسی و خطای فعلی، مراد از خطای نفسی خطای علمی است مقصود اینکه در علم و عمل هر دو خطا از من ممکن است و علاوه این ارشاد در کتب شیعه صدور این هر دو قسم نیز از حضرت علی و دیگر ائمه مروی است.

### حدیث یازدهم

در فروع کافی جلد اول کتاب الجهاد حدیثی طولانی از حضرت امام جعفر صادق مروی است آغاز این از ص ۶۰۹ و اختتامش بر ص ۶۱۳ واقع شده. درین حدیث دفتری است از فضائل و مناقب حضرات خلفای ثلاثه و سائر مهاجرین و انصار رضی الله عنهم. و حقیقت هر سه خلافت. این حدیث از ابوعمر و زبیری مروی است. حاصل این حدیث آن است که ابوعمر و مذکور می‌گوید که من از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله برای هرکس جائزست یا قومی برای این کار مخصوص است. امام فرمود که برای هرکس جائز نیست بلکه جماعتی برای این مخصوص است.

راوی مذکور گوید که باز پرسیدم که آن جماعت کدام است؟ امام فرمود که آن

جماعتی است که به شرائط جهاد موصوف باشد و آیات متعدده از قرآن مجید تلاوت کرده فرمود که هر قدر اوصاف کمال مومنین صالحین که درین آیات مذکورست این همه در آن جماعت موجود باشد از آن جمله این آیت هم تلاوت کرد: ﴿التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ﴾ [التوبة: ۱۱۲]. و با این همه اوصاف کمال این هم شرط است که مظلوم باشند. چنانچه در آیت: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا﴾ [الحج: ۳۹] برای ایشان اذن جهاد مذکور است. و کسی را منجانب الله اذن جهاد حاصل نمی‌شود تا وقتی که مظلوم نباشد و مظلوم نمیشود بغیر اینکه مومن باشد و مومن نمی‌شود بغیر این که در وی شرائط ایمان<sup>۱</sup> یافته شود زیرا که آنکس که در شرائط ایمان کامل نباشد او خود ظالم است. بر مومنان واجب است که با این کس جهاد کنند. این چنین کس را هرگز منجانب الله اذن جهاد حاصل نمی‌شود.

راوی گوید که باز پرسیدم که آیت ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ در حق آن مهاجرین نازل شده بود که بریشان کفار مکه ظلم کرده بودند پس چگونه باشد حال آن کسان که علاوه کفار مکه با دیگر قبائل عرب جهاد کردند و با کسری (پادشاه ایران) و با قیصر (پادشاه روم) جهاد کردند. زیرا که از دیگر قبائل عرب و نیز از کسری و قیصر هیچ ظلمی بر مسلمانان بوقوع نیامده بود لهذا از آیت مذکوره یعنی ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ برای ایشان اذن جهاد مستنبط نخواهد شد. امام جعفر صادق علیه السلام بجواب من فرمود: «لیس<sup>۲</sup>

۱- درین حدیث به سلسله تفصیل شرائط ایمان ده صفات مذکورست که هیچ درجه از کمال بعد آن ده صفات باقی نمی‌ماند.

۲- حضرت مولانا حیدرعلی مصنف منتهی الکلام طرفی ازین حدیث در کتاب بصارة العین نقل فرموده بودند در آن ایام لکهنو دارالسلطنت شیعه بود و از مجتهدین کرام هر کوچه و باز او رشک شهر سبز را می‌نمود به مجرد اشاعت این حدیث قیامت کبری قایم شد در مجتهدین عظام خواب و خور حرام گردید هر یک درین فکر بود که جوابی معقول ازین حدیث مهیا کرده از پادشاه در آن انعامات ذاخره و خلعتهای فاخره حاصل کند. مشکلی عجیب پیش آمد نه یارای آن که از صحت و

كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم أهل مكة باخراجهم من ديارهم وأموالهم فقاتلوهم باذن الله لهم في ذلك وظلمهم كسري وقيصر ومن كان دونهم من قبائل العرب والعجم بما كان في أيديهم مما كان المؤمنون أحق به منهم. فقد قاتلوهم بإذن الله عزوجل لهم في ذلك وبمجة هذه الآية يقاتل مومنون كل زمان».

ترجمه حدیث مذکور:

امام جعفر صادق فرمود که حقیقت این نیست که تو گفتی. بلکه بر مهاجرین دو قسم ظلم واقع شد. یکی آنکه اهل مکه بریشان ظلم کردند که ایشان را از خانهای ایشان واموال ایشان بدر کردند. لهذا مهاجرین باذن خدا با اهل مکه جهاد کردند و ظلم دوم آنکه کسری و قیصر و دیگر قبائل عرب و عجم برایشان کردند که نعمت‌هاییکه مستحق آن مومنین بودند در قبضه خود کردند لهذا مهاجرین با کسری و قیصر و دیگر قبائل عرب و عجم جهاد کردند بسبب اینکه الله عزوجل ایشان را باین جاد اذن داده بود و بدلیل همین آیت مسلمانان هر زمانه جهاد و قتال خواهند کرد.

اعتبار حدیث انکار کنند زیراکه از کتاب کافی پسند معتبر منقول بود در گنجائش آن که تاویل و تسویلی بکار آرند و بقول سلطان العلماء چنین اوقات حضرت امام غائب نزد مجتهدین شیعه تشریف آورده حل مشکلات می‌فرمایند لیکن درین مشکل آنجناب هم دستگیری نه فرمودند. بالاخره سلطان العلماء مولوی سید محمد مجتهد اعظم در تشید المبانی آنچه در جواب این حدیث فرمودند بر بدحواسی و پریشانی خود و دیگر مجتهدین مهر تصدیق ثبت کردند ازین جواب خاموشی هزار درجه بهتر بود. در تشید المبانی می‌فرمایند: نهایت آنچه ازین حدیث ظاهر می‌شود این است که مهاجرین مأذون به جهاد کسری و قیصر بودند و حقیقت خلافت خلفا از آن اصلا مستفاد نمی‌شود. شیعه خود ببینند که این چه جواب است. امام جعفر صادق می‌فرمایند که کسی مأذون به جهاد نمی‌شود تا وقتی که ده صفات مذکوره در وی نباشد و آن ده صفات در خلیفه‌ی غاصب و ظالم کجا؟ و مجتهد صاحب فرمایند که حقیقت خلافت ثابت نمی‌شود اگر این را جواب نام نهند در دنیا هیچ چیزی لاجواب نخواهد ماند. تفصیل این اجمال در رساله تفسیر آیه تطهیر باید دید که در آن فوائد دیگر بسیارست.

درین حدیث کسانی را که در ایران و روم جهاد کردند مهاجرین فرموده شد و مظلوم و موصوف بده صفات کامله اهل ایمان قرار داده شد. و ظاهرست که جهاد کننده با کسری و قیصر بجز حضرات خلفای ثلاثه کسی دیگر نبود. در همین کتاب کافی اقرار این امر هم موجودست که جهاد ایران در عهد حضرت عمر فاروق بود. پس ازین واضح تر بیان مناقب حضرات خلفای ثلاثه و بیان حقیقت خلافت بیانی دیگر چه خواهد بود. فالحمد لله.

### حدیث دوازدهم

فرمان عالی شان سید المسلمین حضرت حسن بن علی رضی الله عنه: در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۱۳۷ می آرد که در دربار حضرت معاویه رضی الله عنه روزی اجتماع اهل علم بود از آنجمله حضرات حسنین و حضرت عبدالله بن عباس و فضل بن عباس و عمر بن ام سلمه و أسامه رضی الله عنهم أجمعین هم بودند. درین مجمع اهل علم سیدنا حسن بن علی فرمود:

<p>هر آئینه می گویم سخن های که ای معاویه تو اهل آن نیستی (یعین تو مخاطب آن نیستی) ولیکن می گویم تا که بشنوند آن را برادران و خویشان من که گرد من نشسته اند هر آئینه مسلمانان متفق اند بر اشیای بسیار که نیست در میان ایشان در آن اشیا اختلافی و نه نزاعی و نه افتراقی، (مثلاً متفق اند) بر شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و نمازهای پنجگانه و زکات مفروضه و روزه ماه رمضان و حج بیت الله و ماسوای این چیزهای بسیارست از اطاعت خداوندی که شمار آن بجز خدا کسی نمیداند. همچنین متفق اند بر حرمت زنا و دزدی و دروغگوئی و قطع قرابت و خیانت و علاوه</p>	<p>لأقولن كلاماً ما أنت أهله، ولكني أقول لتسمعه بنو أبي هؤلاء حولي أن الناس قد اجتمعوا علي أمور كثيرة ليس بينهم اختلاف ولا تنازع ولا فرقة، علي شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وعبده والصلوات الخمس والزكاة المفروضة وصوم شهر رمضان وحج البيت، ثم أشياء كثيرة من طاعة الله لا يحصي</p>
---	--

<p>این چیزهای بسیار است از گناهان که شمار آن بجز خدا کسی نمیداند و اختلاف نموده‌اند در طریقه‌های چند که باهم کارزار میکنند برای آن طریقه‌ها و گشته‌اند بسبب آن فرقه‌ها و لعنت می‌کند بعض ایشان بعض را و آن چیز اختلافی مسئله امامت است که بسبب آن بعض ایشان بعض را می‌کشد و خود را مستحق و لایق امامت می‌داند مگر گروهی که پیروی کتاب خدا و سنت نبی او می‌کند (ازین فتنه بری است) پس هرکس را که آن چیزها را اختیار کند که تمام اهل قبله بر آن متفق‌اند و اختلافی در آن نیست و حواله بخدا کند علم آن چیزها که دران اهل قبله<sup>۱</sup></p>	<p>ولا يعدها إلا الله واجتمعوا علي تحريم الزنا والسرقه والكذب والقطيعة والخيانة وأشياء كثيرة من معاصي الله لا يحصي ولا يعدها إلا الله، واختلفوا في سنن اقتتلوا فيها وصاروا فرقاً يلعن بعضهم بعضاً وهي الولاية ويقتل بعضهم بعضاً أنهم أحق وأولي بها إلا فرقة تتبع كتاب الله</p>
--	--

۱- حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه برای امور مختلف فیها نیز هدایتی روشن ارشاد فرموده. در نهج البلاغه قسم اول ص ۲۶۱ می‌آرد:

وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٍ  
يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ،  
وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ  
إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالًا  
الْنَمَطِ الْأَوْسَطِ قَالِزْمُوهُ، وَالزُّمُوا  
السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ  
الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ  
الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ  
الشَّاذَّةَ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّنْبِ.  
أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَاقْتُلُوهُ،  
وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ.

هلاک (یعین دوزخی) خواهند شد درباره‌ی من دو گروه، یکی آنکه با من محبت زائد کند آن محبت او را به جانب خلاف حق ببرد. دیگری آنکه با من بغض زائد دارد که آن بغض او را به جانب خلاف حق ببرد. و بهترین مردمان آنست که درباره‌ی من اعتقاد متوسط دارد. و پس ای حاضرین، شما همین اعتقاد متوسط را بر خود لازم دانید و متابعت سواد اعظم اسلام را لازم شمارید چه بر جماعت دست خداست و از افتراق بین المسلمین پرهیز کنید زیرا که هر کس از جماعت جدا شد شکار افکار شیطان خواهد گشت. چنانکه گوسفندی که از گله خود جدا شود شکارگرگ می‌شود. آگاه باشید هر که شما را برای مخالفت سواد اعظم و برای افتراق بین المسلمین دعوت دهد او را قتل کنید اگرچه زیر این عمامه من باشد. (یعنی اگرچه من خودم باشم).

ف: این ارشاد حضرت علی مرتضی در نهج البلاغه در مقامات متعدده بعبارات متنوعه منقول است و علاوه‌ی نهج البلاغه در کتب دیگر هم مروی است، و در کتب اهل سنت نیز این مضمون از حضرت ممدوح ماثور است.

ازین ارشاد علی رضی الله عنه دو چیز به غایت وضاحت هویدا شد. اول: آنکه در محبت حضرت علی غلو کردن و او را از مرتبه که برای او از کتاب و سنت ثابت می‌شود بالا بردن موجب هلاکت و موجب عذاب جهنم است و شک نیست که جمیع فرق شیعه درین غلو مبتلا هستند. فرقه‌ی درجه‌ی اولی در غلو دارد که او را همه صفات کمال مماثل و مساوی سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم و افضل از سائر انبیا میدانند مانند فرقه اثنا عشریه. دوم: آنکه در امور مختلف فیها که (حسب تصریح سیدنا حسن بن علی مساله امامت بزرگترین این امورست) پیروی سواد اعظم باید نمود. و برای سواد اعظم لفظ جماعت هم استعمال فرمود تا ظاهر گردد که مراد وی رضی الله عنه از سواد اعظم گروه باشکوه اهل سنت و جماعت است. و در حدیث دیگر که آن هم در کتب شیعه مانند احتجاج طبرسی و غیره مروی است لفظ اهل سنت هم استعمال فرموده. و درین امر تاکید را باین نهایت قصوی رسانید که کسیکه بخلاف مذهب اهل سنت و جماعت دعوت کند او را واجب القتل قرار داد فرمود که (بفرض محال)

مختلف اند آن کس از فتنه‌ی محفوظ خواهد ماند و از دوزخ نجات خواهد یافت و در جنت داخل خواهد شد.	وسنة نبیه، فمن أخذ بما علیه أهل القبلة الذین لیس فیہ اختلاف ورد علم ما اختلفوا فیہ إلی الله سلم ونجا من النار، ودخل الجنة.
--	--

درین فرمان رفیع البنیان سه امور مهم عالی شأن ارشاد فرمود:

اول: اینکه بسیاری از امور دینیه است که تمام اهل قبله بر آن متفق‌اند و بعضی از چیزهاست که در آن اهل قبله اختلاف دارند و در مثال امور مختلف فیها تصریح مساله امامت نمود که بسبب آن مابین گویان اسلام بازار قتل و قتال گرم است.

دوم: اینکه هرکس که امور متفق علیها را اختیار کند و مختلف فیها را ترک نماید از دوزخ نجات خواهد یافت و در جنت خواهد رفت.

سوم: اینکه گروهی را که اتباع کتاب الله و اتباع سنت رسول الله می‌کند پسند نمود و او را از امور اختلافیه بالاتر فرمود و درین ضمن این هم ظاهر فرمود که بجز قرآن مجید و سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی دیگر واجب الاتباع نیست. بنیاد مذهب شیعه از بیخ و بن برکنده شد، چه ایشان اقول ائمه را مانند سنت پیغمبر می‌دانند بلکه با سنت پیغمبر کاری ندارند در کتب ایشان حدیث نبوی شاذ و نادر است. همین اقوال ائمه خصوصاً حضرت امام باقر و جعفر صادق را حدیث می‌گویند.

اگر شیعه برین فرمان سید مجتبی عمل کنند همه نزاعات و اختلافات سنی و شیعه از جهان معدوم گردد و چه مبارک ساعت باشد که هر دو با هم متفق شده خدمت دین پاک کنند. اهل سنت برای اینگونه مصالحت فیما بین همه وقت آماده‌اند و شعر حضرت خواجه حافظ بطور فال نیک ورد زبان می‌دارند:

شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد      حوریان رقص کنان ساغر و پیمانہ زدند

اگر من به خلاف مذهب اهل سنت و جماعت دعوت دهم قتل من هم واجب است.

## خاتمه در بیان محبت اهل بیت

در آغاز این تکمله بخاطر داشتم که در کتب شیعه هر چه از توهین و تذلیل اهل بیت بنظر این قاصر رسیده همه را درین خاتمه یکجا سازم. لیکن این تکمله باوجود اختصار باین مقدار رسید که درین وقت وسعت اتمام آن اراده باقی نماند، ان شاءالله تعالی برای آن تصنیفی مستقل خواهم پرداخت ودفتری دیگر خواهم ساخت.

بهر آن دفتری ز نو سازم داسـتانی دگر پـردازم

لیکن چنانکه گفته‌اند «ما لا یدرک کله لایترک کله» حرفی چند از آن حواله قلم می‌کنم والله ولی المؤمنین. باید دانست که اینجا قطع نظر ازین می‌کنیم که معنی اهل بیت چیست و مصداق حقیقی آن کیست، سخن را بر همان معنی دائر می‌گردانیم که ساخته و پرداخته حضرات شیعه است.

## سیدنا علی مرتضی کرم الله وجهه

حضرات شیعه باجناب موصوف آنچه کردند تفصیلش ناگفته به، لهذا خود بر اقوال آنجناب و آن هم یکی از هزار اکتفا نموده می‌شود.

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۴۲ می‌آرد که حضرت علی مرتضی به شیعیان خود فرمود:



<p>شما نافرمانی می‌کنید امام خود را و اصحاب معاویه اطاعت میکنند امام خود را در امور ناحق، و امانت داری میکنند باصحاب خود، شما خیانت میکنید و ایشان در شهرهای خود کارهای خوب میکنند و شما فساد می‌کنید حتی که اگر امانت نهم نزد کسی از شما یک تعب می‌ترسم که دستی آن ببرد.</p> <p>خداوندا، من ایشان را عاجز و رنجیده کردم و ایشان مرا رنج دادند پس مرا بعوض ایشان بهتر از ایشان عطا کن و ایشان را بعوض من بدتر از من، خداوندا بگداز دل‌های ایشان را چنانکه گداخته می‌شود نمک در آب.</p>	<p>وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَوَطْأَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَحِيَابَتَيْكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ، فَلَوْ اتَّمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَحَشِيْتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُّونِي، وَسَمِئْتُهُمْ وَسَمِئُونِي، فَأَبِدْ لِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَأَبِدْ لَهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي، اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.</p>
--	--

ف: درین ارشاد شیعیان را نافرمان و خائن و مفسد فرمود و دعای بد برای ایشان کرد.

و در نهج البلاغه قسم اول ص ۷۷ می‌آرد که حضرت علی مرتضی فرمود:

<p>لعنت کند خدا شما را هر آئینه پر کردید دل مرا از ریم و پر کردید سینه‌ی مرا از غیظ و نوشانیدید مرا جرعه‌های غم بتدریج پی در پی.</p>	<p>قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَعْتُمُونِي نُعَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا.</p>
--	---

ف: درین ارشاد هم بد دعای مرتضوی و ایذا رسانی شیعیان قابل عبرت است.

و در نهج البلاغه قسم اول ص ۲۰۳ آورده که حضرت علی مرتضی فرمود:

<p>سوگند بخدا آرزو دارم که کاش معاویه معامله‌ی مبادله می‌کرد بمن، بعوض شما (کسان خود را میداد) بآن طریق که دینار بعوض درهم داده می‌شود یعنی از من ده نفر شما می‌گرفت و مرا یک نفر از کسان خویش می‌داد.</p>	<p>لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَ فَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّرْهَمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ!</p>
--	--

ف: درین ارشاد حقیقت شیعیان کما حقہ واضح فرمود و بسوگند گفت که من آرزو دارم که کاش معاویه مبادله کسان خود با شما بکند و یک کس خود بعوض ده کس شما بدهد. (مگر حضرت معاویه کی برین مبادله راضی تواند شد).

المختصر، حضرت علی مرتضی شیعیان را حسب ذیل القاب عطا فرمود:

- ۱- نافرمان
- ۲- بی‌وفا
- ۳- بزذل
- ۴- خائن
- ۵- مفسد
- ۶- موذی
- ۷- حیل‌ساز
- ۸- بدعهد
- ۹- ناقابل اعتماد
- ۱۰- بی‌غیرت،

در خطبات نهج البلاغه بتفصیل و توضیح این همه القاب موجودست. اگر شیعه گویند که همه شیعیان چنین نبودند بعضی ازیشان با اخلاص و جان نثار هم بودند پس برای تسلی ایشان یک ارشاد جناب مرتضوی کافی است. در نهج البلاغه قسم اول ص ۶۳ آورده:

<p>پس چون غور کردم معلوم شد که کسی مددگار من نیست بجز اهل بیت من، پس بخل کردم بایشان از موت (یعنی نخواستم که ایشان را برای جهاد بفرستم).</p>	<p>فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَصَنَنْتُ بِهِمُ عَنِ الْمَوْتِ.</p>
--	--

معلوم شد که بجز اهل بیت یک نفر هم از القاب مذکوره مستثنی نبود.

### سیدنا حسن بن علی رضی الله عنهما

بدسلوکی شیعیان پاک با حضرت ممدوح تا باینجا رسید که همه متفق شده برین کار کمر بستند که حضرت ممدوح را دست و پا بسته به حضرت معاویه بدهند یا بالفاظ دیگر بدست حضرت معاویه بفروشند، حضرت ممدوح بسیار صائب الرای و روشن ضمیر بود و چرا نباشد که بهترین انبیا صلی الله علیه وسلم او را مشابه خود فرموده بود هم در صورت و هم در سیرت. لهذا بر مکنون شیعیان پاک متنبه شد و با حضرت معاویه صلح کرده خود را از پنجه ایشان رهانید. شیعیان پاک بسی غضبناک شدند که شکار از دست رفت پس اراده‌ی قتل او کردند مگر مقدر نبود و خیمه او تاراج کردند که حتی که مصلی از زیر پای او ربودند و همه اموال او بغارت بردند و او را مذل المومنین (ذلیل کننده مومنان) خطاب دادند. اولاد او را از امامت تا قیام قیامت محروم کردند. این همه مضامین در کتب معتبره شیعه مذکور است بطور مثال قدر قلیلی از آن منقول می‌شود.

در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۱۳۸ می‌آرد.

<p>روایت است از زید بن وهب جهنی که گفت: چون به نیزه زخمی کرده شد حضرت حسن در شهر مدائن، نزد او رفتم و او مبتلای درد و الم بود، باو گفتم که ای فرزند رسول خدا، چه رای داری درین امر زیرا که مردمان متحیراند؟ فرمود: سوگند بخدا معاویه را من ازیشان برای خود بهتر می دانم. ایشان ادعا می کنند که شیعه من اند و اراده قتل من کردند و سامان مرا بغارت بردند و مال من در قبضه خود کردند. سوگند بخدا اینکه از معاویه عهدهی بگیرم و ذریعه آن خون خود را محفوظ سازم و برای اهل خود امن حاصل کنم بهترست از آنکه ایشان مرا قتل کنند و اهل بیت من و اهل من ضایع شوند.</p>	<p>عن زید بن وهب الجهني قال: لما طعن الحسن بن علي بالمدائن أتيته وهو متوجع فقلت: ما تري يا ابن رسول الله! فإن الناس متحIRON؟ فقال: أري والله معاوية خيراً لي من هؤلاء يزعمون أنهم شيعتي ابتغوا قتلي ونهبوا ثقتي وأخذوا مالي والله لأن أخذ من معاوية عهداً حقن به دمي وأمن به في أهلي خير من أن يقتلوني فتضيع أهل بيتي وأهلي.</p>
--	--

و علامه باقر مجلسیس در جلاء العیون می نویسد:

ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که سدید صیرفی (شیعه‌ی خاص) بخدمت امام محمد باقر گفت که چگونه امام حسن امام شد و حال آنکه خلافت را به معاویه گذاشت؟ حضرت فرمود که بس کن او داناتر بود بآنچه کرد.

و در کتاب احتجاج روایت کرده که چون حضرت امام حسن صلوات الله علیه با معاویه صلح کرد مردم بخدمت آنحضرت آمدند و بعضی او را ملامت کردند بر بیعت معاویه.

وایضاً روایت است که چون خنجر بحضرت امام حسن صلوات الله زدند در مدائن زید بن وهب جهنی بخدمت آنحضرت رفت و آن حضرت در درد و الم بود گفت: چه مصلحت می دانی یا ابن رسول الله، بدرستیکه مردم متحیراند درین کار؟ حضرت فرمود

که بخدا سوگند که معاویه از برای من بهترست ازین جماعت که دعوی میکنند که شیعه‌ی من‌اند و اراده‌ی قتل من کردند و مال مرا غارت کردند. نیز درجلاء‌العیون است که شیخ کشی بسند معتبر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن بخانه نشسته بود ناگاه سواره‌ی آمد که او را سفیان بی‌علی می‌گفتند و گفت: السلام علیک ای ذلیل کننده مومنان. نیز در جلاء‌العیون است.

پس با پسرش امام حسن بیعت کردند و بعد از بیعت با او غدر و مکر کردند و خواستند که او را به دشمن دهند و اهل عراق بر روی او ایستادند و خنجر به پهلویش زدند و خیمه‌اش را غارت کردند حتی که خلخالهای کنیزان آنحضرت را از پاهای ایشان بیرون آوردند و او را مضطر کردند تا آنکه با معاویه صلح کردند، خونهای خود و اهل بیت خود را حفظ کردند و اهل بیت او بسیار اندک بودند. پس بیست هزار کس اهل عراق با حضرت امام حسین علیه السلام بیعت کردند و آنها‌ی که با او مبايعت کرده بودند شمشیر بر روی او کشیدند و هنوز بیعت‌های آنحضرت در گردن ایشان بود که او را شهید کردند.

و تحقیق این است که همین شیعیان پاک حضرت ممدوح را زهر خورانیده هلاک کردند رضی الله تعالی عنه وأرضاه.

### سیدنا حسین بن علی رضی الله عنهما

سلوک شیعه با حضرت ممدوح حاجت بیان ندارد، و در همه عالم مشهور و بر زبانهای خاص و عام مذکورست. خلاصه‌اش این که شیعیان پاک حضرت ممدوح را پی در پی نامه‌ها فرستادند در آن نامه‌ها اشتیاق بی‌پایان و اخلاص بیکران اظهار نموده او را نگذاشتند که در مدینه منوره که جای امن بود بماند بکوفه طلب کردند چون به کربلا رسید او را و فرزندان و برادران و برادرزادگان او را بغایت بی‌رحمی به تیغ کشیدند و سوای حضرت علی بن حسین یعنی زین العابدین که در آن ایام بیمار بود و صغیر السن هم بود کسی را از جنبش مردان زنده نگذاشتند و بعد قتل همه خاندان ماتمها نمودند و

گریه و زاری آغاز کردند که سلسله‌اش هنوز جاری است، اول ماتمی که برای حسین کرده شد بحکم یزید در خانه او بود.

رسم ماتم بنا یزید نمود هر که آمد بران مزید نمود

بعد قتل حسین سلیمان بن سرد خزاعی و مسیب بن بخره که علمای شیعه ایشان را از شیعیان خاص نوشته‌اند با دیگر شیعیان قاتلان حسین در یک خانه جمع شدند و گفتند که در خسران<sup>۱</sup> دنیا و آخرت نصیب ما شد که بعد از آنکه امام حسین را طلب داشتیم تیغ بر روی او کشیدیم تا از بی‌وفائی ما رسید باو آنچه رسیده و گفتند که ما توبه می‌کنیم و خود را به لقب تواین شهرت دادند. این همه مضامین بحواله‌ی کتب شیعه و نقل عبارات آن‌ها در رساله‌ی که مستقلاً برای همین موضوع تالیف یافته که نامش «قاتلان حسین کی خانه تلاشی»<sup>۲</sup> است منقول شده. درین رساله اقرار علمای شیعه و کلماتی که در آخر وقت از زبان مبارک حضرت حسین بحق شیعیان باصفا صادر شده و کلماتی که از زبان مبارک حضرت زین العابدین و حضرت زینب بنت حسین بخطاب شیعیان پاک بعد واقعه‌ی شهادت ظهور یافته قابل دید و لایق صد هزار عبرت است. **إِنَّ اللَّهَ إِنْ أَلِيَهُ رَاجِعُونَ.**

### سیدنا علی بن حسین رضی الله عنهما

۱- لفظ این فقره عبارت مجالس المؤمنین است.

۲- این رساله سه بار طبع شده تا وقتیکه از جانب مجتهدین لکهنو جواب این رساله بظهور نیامده بود، در دلها خلجان بود که علماء شیعه چه جواب خواهند داد آیا انکار این عبارات خواهند کرد یا کتب منقول عنها را غیر معتبر خواهند گفت، یا تاویل این روایات و اقوال خواهند کرد. باری بحمدالله این خلجان هم رفع شد و از جانب علمای شیعه جواب این رساله شایع گردید که بدیدن آن لاجوابی این رساله ناقابل انکار گشت. جواب الجواب هم در طباعت ثالثه باین رساله ملحق کرده شد. سالهاست که آن جواب الجواب اشاعت یافته لیکن بعد آن صدای برنخاست. **﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾**

[البقرة: ۲۵۸].

بر حضرت ممدوح شیعیان باصفا توفیق یافتند تا هم در خدمتگزاری حسب استطاعت خود تقصیری نکردند از آن جمله اینکه مشهور کردند که امام زین العابدین خون بهای شهیدان کربلا را از یزید قبول فرمود، چنانچه در جلاء العیون روایت آن موجودست. و قابل عبرت این است که خون بهای این همه بزرگان صرف دوصد اشرفی مذکورست.

### بعد حضرت زین العابدین

تا حضرت حسن عسکری امامی نیست که او و اولاد او از دست و زبان شیعیان باصفا محفوظ مانده باشد، حضرت زین العابدین یازده فرزند داشت، ازین جماعت صرف حضرت محمدباقر را شیعه امام می‌دانند و باقی همه را بد می‌گویند، خصوصاً در شان حضرت زید شهید آنچه بی‌ادبها کرده‌اند در کتب ایشان خاصتاً در اصول کافی مذکورست. و حضرت محمد باقر که او را امام می‌گویند در حق او هم کمی نکرده‌اند چنانچه بحث کردن زراره، صاحب بحث امام موصوف را جاهل قرار دادن، در اصول کافی ص ۵۵۶ مذکورست بعد حضرت امام محمد باقر از فرزندان او صرف امام جعفر صادق را امام می‌گویند باقی همه را بالفاظ ناشائسته یاد می‌کنند و در شان حضرت امام جعفر صادق که او را امام گویند زراره صاحب فرمایند که اما جعفر ففی قلبی علیه لعنة چنانچه در رجال کشی این قول زراره صاحب موجودست. و از همه فایق تر اینکه ربیع که یکی از شیعیان با اخلاص بود امام جعفر صادق را گرفتار کرده سر و پا برهنه در دربار منصور خلیفه عباسی برای قتل برد و لیکن مشیت خدا نبود منصور بر عاجزی و پیرانه سالی امام جعفر صادق رحم کرده دست از قتل او برداشت این واقعه در جلاء العیون باتفصیل مذکورست.

المختصر، با هر امام و فرزندان او همین معاملات شیعه خود در کتب شیعه مذکوراند و با اولاد حضرت امام حسن عناد خاص دارند. چنانچه در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص

۱۹۲ آورده که حضرت امام جعفر صادق فرمود:

<p>نیست از ما کسی که دشمن او از اهل بیت او نباشند. کسی پرسید که آیا اولاد امام حسن مذهب حق را یعنی مساله امامت را نمیدانند. امام فرمود: می دانند لیکن ایشان را حسد برین کار آماده می کند و از قبول حق باز میدارد.</p>	<p>ليس منا أحد إلا وله عدو من أهل بيته، فقیل له: بنو الحسن لا يعرفون الحق. قال: بلي، ولكن يحملهم الحسد يمنعهم.</p>
---	--

باز در همین کتاب ص ۱۹۳ از امام جعفر صادق آورده که او فرمود:

<p>اگر حسن بن علی بر زنا کاری و رباخواری و شراب نوشی می مُرد بهتر از آن حال بودی که در آن مُرد (یعنی انکار امامت).</p>	<p>لو توفي الحسن بن علي بن علي الزنا والربا وشرب الخمر كان خيراً مما توفي عليه.</p>
--	---

بادیگر اولاد حضرت علی مرتضی مانند حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان که با برادر خود حضرت حسین در میدان کربلا شربت شهادت چشیدند و با حضرت محمد بن حنیفه (که محبوب ترین اولاد او بود بعد حسنین) آنچه کردند هم در کتب ایشان مرقوم است.

اکنون به مختصر بغایت اختصار از حال امام المفسرین حضرت عبدالله بن عباس که پسر عم سید انبیاست صلی الله علیه وسلم، این را ختم می کنیم که وعده ی آن سابقاً بر زبان قلم رفته بود. حضرت عباس را آنچه گفتند و دشنامهای ناپاک در حق او استعمال کردند در ترجمه آیات بینات در صفحات گذشته نوشته شد اینک در حق پسر وی مطالعه باید کرد.

در اصول کافی ص ۱۵۰ از امام باقر منقول است که آنجناب روزی نشست بود که خودبخود در خنده آمد بعد ازان فرمود که مرا این وقت یک گفتگوی ابن عباس یاد آمد. این عباس روزی با علی مرتضی درباره ی شب قدر بحث کرد و فرموده ی حضرت علی را انکار نمود پس فرشته ظاهر شد و پره های خود زده چشم او را کور کرد من از وی



گفتم:

<p>اگر این را انکار کنی بعد از آنکه شنیده‌ی از رسول خدا صلی الله علیه وآله پس داخل خواهد کرد خدا تو را در دوزخ چنانکه کور کرد چشم تو را آن روز که انکار کرده بودی آن را پیش علی بن ابی طالب علیه السلام.</p>	<p>إن حجت لها بعد ما سمعتها من رسول الله صلي الله عليه وآله فأدخلك الله النار كما أعمي بصرك يوم حجت لها علي بن أبي طالب عليه السلام.</p>
--	--

این روایت قدری طویل است بعد عبارت منقوله این است که امام باقر فرموده:

<p>پس بگذاشتم عبدالله بن عباس را آن روز بسبب سخافت عقل او و بعد از آن ملاقات کردم با وی و گفتم: ای ابن عباس، چنانکه دیروز راست گفتمی این چنین راست گاهی نگفته بودی.</p>	<p>ثم تركته ذلك اليوم لسخافة عقله، ثم لاقيته فقلت يا ابن عباس! ما تكلمت بصدق مثل أمس.</p>
---	---

و در آخر این روایت است که حضرت امام باقر ابن عباس را فرمود: هلكت وأهلك. علامه خلیل قزوینی در صافی شرح کافی ترجمه این جمله آخری باین عبارت کرده: «جهنمی شدی و جهنمی کردی». یعنی: ای ابن عباس (معاذ الله) تو خود دوزخی هستی و دیگران را هم دوزخی می‌سازی.

لطف بالای لطف اینست که شیعه این کردارهای خود را چنان مستحسن می‌دانند که بی‌تکلف برملا اظهار و اقرار آن می‌کنند بلکه داد آن می‌خواهند. صدق الله تعالی: ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ [الكهف: 104].

در کتاب احتجاج طبرسی که مصنف آن شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی در اکابر متقدمین شیعه معدودست در ص ۲۵۸ مطبوعه ایران به نهایت فخر و مباهات می‌فرماید:

<p>آیا (اهل سنت) نمی‌بینند که امامیه بسوی آن عترت رسول التفاتی نمیکنند که مخالف امامیه شده و از طریق مذهبی امامیه منحرف گشته و از مسلک امامیه در باب امامت جدا گشته. و امامیه برای اینچنین عترت رسول ذره‌ی از مدح و تعظیم نمی‌کنند بلکه امامیه از چنین عترت تبرا می‌کنند با چنین عترت عداوت می‌دارند و چنین عترت را در تمام احکام مانند آن کس قرار میدهند که (او را با رسول) نسبی نه باشد و نه صاحب حسب بود نه قرابتی و تعلقی (با رسول) داشته باشد.</p>	<p>أولا يرون أن الإمامية لا تلتفت إلي من خالفها من العترة وحاد عن جادتها في الديانة ومحبتها في الولاية ولا تسمح له بشيء من المدح والتعظيم فضلا عن غايته وأقصى نهايته بل تبرأ منه وتعاديه وتجربه في جميع الأحكام مجري من لا نسب له ولا حسب ولا قرابة ولا علاقة.</p>
---	--

حاصل این عبارت این است که شیعه با عترت رسول محبت نمی‌دارند بلکه با مذهبی که از ابن سبا بمیراث یافته‌اند مشغوف‌اند. و هر که در مذهب ایشان نیست اگرچه از عترت باشد تخته مشق بغض و عداوت و هدف سهام تبرا و لعنت ایشان است. تا امام حسن عسکری قریب دو هزار نفوس از عترت رسول گذشته‌اند، علاوه دوازده امام شاید هفت یا هشت کس را در مذهب خود ادعا خواهند کرد. اگرچه ادعای ایشان بر دوازده امام هم افتراست، پس از دو هزار نفوس زاید از زاید بیست کس محبوب و آن هم بآن حسن سلوک که مذکور شد و باقی همه مبغوض، اینست حقیقت محبت اهل بیت.

أعاذنا الله عنه. هذا آخر ما أردت إيراده في هذا المقام والحمد لله أولاً وآخراً.

شکر که این نامه به پایان رسید      نحیه‌ی این خرقه به دامن رسید  
 وصلی الله علی خیر خلقه سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین، و آخر دعوانا أن  
 الحمد لله رب العالمین.

**اعلان واجب الادعان**

کسی که مذهب شیعه و کتب معتبره ایشان را بنظر انصاف بی‌شائبه تعصب و اعتساف مطالعه کند و نیک می‌داند که امور ذیل خاصه‌ی لازمه مذهب شیعه‌اند بلزوم بین و آن هم باصطلاح منطق بالمعنی الأعم. بلکه اعلان و اظهار این امور از جانب اهل اسلام تا حدی رسیده که آن لزوم از خیر خود عروج نموده تا باوج التزام رسیده بر ارباب خبرت ظهور تام نموده کظهور النور علی قله‌ی الطور، و آن امور این است.

(۱) بنیاد مذهب شیعه بر عداوت قرآن مجیدست، عداوتی که گاهی کسی را با کسی یا با چیزی نبوده باشد، قدمای شیعه آنچه سعی نامشکور در معدوم و مشکوک کردن قرآن کریم بکار برده‌اند از یهود و نصاری و سائر منکران اسلام عشر عشر آن ظهور یافته.

(۲) بعد تسلیم حقانیت مذهب شیعه اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به هیچ وجه ممکن نیست، چه ناقلان دلائل نبوت و راویان معجزات و تعلیمات آن سرور یعنی صحابه کرام همه بلا استثنای احدی از روی مذهب شیعه کاذب بودند و با وجودیکه کثرت شان بحد تواتر رسیده بود اتفاق علی الکذب می‌نمودند. چنانکه در مناظره‌ی امر بمواجه‌ی اکابر علمای شیعه از کتب ایشان پایه ثبوت رسیده.

(۳) بنیاد مساله‌ی امامت که از اصول مذهب شیعه است وان مبنی بر انکار ختم نبوت است. نمی‌بینی که بعد آن سرور صلی الله علیه وسلم نه یک کس و دو کس را بلکه دوازده اشخاص را بجبارت تمام در هر وصف کمال مساوی و مماثل آن سرور قرار داده‌اند و اختیار تحلیل و تحریم بدست ایشان داده و نزول کتب سماویه بر سر یکی از ایشان تراشیده‌اند.

(۴) بر بنای مذهب شیعه برای حضرت علی مرتضی و دیگر ائمه هدی هیچ مذهبی متعین نمی‌شود و نه اسلام و نه غیر اسلام، هرگز نمی‌توان گفت که این حضرات مسلم بودند یا غیر مسلم یا یهودی بودند یا نصرانی یا بر مذهب آبای خود یعنی مشرکین قریش (معاذالله منه). ازینجاست که حضرت مولانا شیخ ولی الله محدث دهلوی که آیتی بود از آیات الهی در کتاب ازالة الخفا می‌طرازد: و می‌توان گفت که اظهار اسلام و نماز پنجگانه

خواندن و از دوزخ ترسیدن همه بنابر تقیه مسلمین بود و شک نیست تنفر قوم به ترک اسلام منجر میشد و تنفر از شیخین پس امن از اسلام رو برخاست چه جای امامت.

۵) چیزهای که در همه مذاهب دنیا (قدیماً و حدیثاً) بلکه نزد کسانی که به هیچ مذهب مقید نیستند، لایق صد هزار مذمت و نفرت بلکه ننگ انسانیت قرار یافته در مذهب شیعه بهترین اعمال و ستوده‌ترین افعال است بر ارتکاب آن ثواب‌های بیشمار و بر تارک آن وعیدهای بسیار ورود یافته. آیا نمی‌دانی که دروغگوئی و فریب دهی در همه عالم چه قدر مذموم و مقبوح است. و در مذهب شیعه اعلی‌ترین عبادت و افضل‌ترین طاعت و کسیکه ازین عبادت عظمی بی‌بهره بود او را بی‌دین و بی‌ایمان گفته می‌شود. آیا نمی‌بینی که زنا در چه مرتبه زشت و ناشایست است و در مذهب شیعه عزت آن باین مرتبه رسیده که باسم شریف متعة النساء موسوم گشته و هر که یکبار متعه کند برای او درجه امام حسین و در دو بار به درجه امام حسن و در سه بار درجه حضرت علی و در چهارم بار به درجه رسول خدا نامزد گشته.

این پنج امور که در پنج زیب رقم شده مشتی است از خروار و یکی است از هزار. حیف صد حیف که علمای شیعه باین نتایج مذهب کما ینبعی آگاهی دارند و تحدی علمای اسلام هم پی در پی بگوش ایشان میرسد لیکن اصلاً متنبه نمی‌شوند و از عذاب آخرت ناترسیده کتمان حق می‌نمایند.

﴿رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾﴾

﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾﴾

کتابه أفقر عباد الله محمد عبدالشکور عافاه مولاہ

غره شعبان سنه ۱۳۶۴ھ